قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

النجم

آشنایی، اعراب آیات ، آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵۳. سوره النجم

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره النجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّجْمِ إِذا هَوى (۱)

ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى (۲)

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى (۳)

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (۴)

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى (۵)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى (۶)

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى (۷)

ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى (۸)

فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى (۹)

فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى (۱۰)

ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى (۱۱)

أَ فَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى (۱۲)

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى (۱۳)

عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی (۱۴)

عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی (۱۵)

إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی (۱۶)

ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی (۱۷)

لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری (۱۸)

أَ فَرَأَیْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزَّی (۱۹)

وَ مَناهَ الثَّالِثَهَ الْأُخْری (۲۰)

أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الْأُنْثی (۲۱)

تِلْکَ إِذاً قِسْمَهٌ ضِیزی (۲۲)

إِنْ هِیَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی (۲۳)

أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّی (۲۴)

فَلِلَّهِ الْآخِرَهُ وَ الْأُولی (۲۵)

وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی (۲۶)

إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَهَ تَسْمِیَهَ الْأُنْثی (۲۷)

وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ

الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸)

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا (۲۹)

ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدى (۳۰)

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱)

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى (۳۲)

أَ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳)

وَ أَعْطى قَلِيلاً وَ أَكْدى (۳۴)

أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرى (۳۵)

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِي صُحُفِ مُوسى (۳۶)

وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷)

أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى (۳۸)

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى (۳۹)

وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى (۴۰)

ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى (۴۱)

وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى (۴۲)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى (۴۳)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا (۴۴)

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى (۴۵)

مِنْ نُطْفَةٍ إِذا تُمْنى (۴۶)

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَهَ الْأُخْرى (۴۷)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى (۴۸)

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى (۴۹)

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى (۵۰)

وَ ثَمُودَ فَما أَبْقى (۵۱)

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغى (۵۲)

وَ الْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوى (۵۳)

فَغَشَّاها ما غَشَّى (۵۴)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارى (۵۵)

هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى (۵۶)

أَزِفَتِ الْآزِفَهُ (۵۷)

لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَهٌ (۵۸)

أَ فَمِنْ هذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹)

وَ

تَضْحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ (۶۰)

وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ (۶۱)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶۲)

آشنایی با سوره

۵۳- نجم [ستاره]

در آغـاز سوره، به سـتاره آنهنگام که فرود آمـده و غروب کنـد سوگنـد یاد شـده است. هـدف کلی سوره، تاکیـد بر سه رکن «ربوبیت «نبوت و «معاد» است و اعلام وحی، توبیخ مشـرکین از اعراض، مردم شناسـی، توحید و تنذیر، از موضوعات دیگر این سوره است. کلا سوره تشویق به پذیرش دعوت است و انتقاد از روی گردانی از قرآن و پیامبر. برخی هم مراد از «نجم را ستاره فروزان قرآن دانسته اند که برای بشر فرود آمده است. این سوره با ۶۲ آیه، مکی است.

شان نزول

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه هـای انفاق، بر مسـلمانان چنان اثرگـذار بود که آنان را به بـذل و بخشـش بی انـدازه و دسـتگیری از نیازمنـدان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشـیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمـان بن عفان» نیز از ثروتمنـدان قریش محسوب می شـد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشـحال بود که به افراد مسـتمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در

پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این

باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد.

او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و

زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه

اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به

خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان

اثر گذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و

به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی

را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر

احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر

نیـافته است؟ » و [نیز در نوشـته های] همان ابراهیمی که وفا کرد » که هیـچ بردارنـده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد » و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. » و [نتیجه] کوشـش او به زودی دیده خواهد شد » و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. » (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه هـای انفاق، بر مسـلمانان چنان اثرگـذار بود که آنان را به بـذل و بخشـش بی انـدازه و دسـتگیری از نیازمنـدان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمـان بن عفان» نیز از ثروتمنـدان قریش محسوب می شـد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشـحال بود که به افراد مسـتمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش

می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن

به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و

به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر

دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی

به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند

که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی] «۳۴» آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ «»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ «» و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد «» که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد «» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. «» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد «» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند. «» (۱) (۲)

پاورقی:

(۱) شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

(۲) نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

خنده و گریه هر یک به جای خود

شأن نزول آیه ۴۳ سوره نجم

از میان جمعیتی که در نزدیکی خانه خدا در حال گفت وگو بودند، صدای خنده به

گوش می رسید. پیامبر که برای عبادت از آن مکان می گذشت، صدای خنده را شنید، ایستاد و به آنان نزدیک شد و گفت: اگر آن چه را من می دانم، می دانستید بسیار گریه می کردید و کم می خندیدید. همه با شنیدن این سخن سکوت کردند و به احترام پیامبر دیگر نخندیدند و به فکر فرورفتند. پیامبر این جمله را گفت و از آن جا گذشت. هنوز راه زیادی نپیموده بود که جبرئیل براو نازل شدو گفت: خنده وگریه هر دو ازسوی خدا است.

پیامبر دوباره به سوی آن جمع بازگشت و فرمود: چهل گام بیش تر نرفته بودم که جبرئیل پیش من آمد و گفت: نزد آنان باز گرد و بگو خنده و گریه هر دو از سوی خداست. اشاره به این که لزومی ندارد یک فرد با ایمان همیشه گریان باشد، هم گریه از خوف خداوند و از بیم گناهان در جای خود لازم است و هم خنده به هنگام نشاط؛ چرا که از سوی خدا است. به هر حال این سخن هیچ منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد. تنها به وجود این غرایز و احساسات در آدمی اشاره می کند. مثلاً کسی می تواند اراده کند و هیچ نخندد و همواره در اندیشه موضوعی باشد و یا اگر خواست بخندد، بی جا نخندد. شاید هم اشاره پیامبر به خنده های بی جا بوده است. آیه ۴۳ سوره نجم در یک جمله به این موضوع اشاره می کند:

و هم اوست که می خنداند و می گریاند. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر در المنشور، ج ۶، ص ۱۳۰.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ}

نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{وَالنَّجْمِ} (و) حرف قسم / اسم مجرور یا در محل جر {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {هَوی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ما} حرف نفی غیر عامل {ضَلَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {صاحِبُکُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {غَوی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {یَنْطِقُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنِ} حرف جر {الْهَوی} اسم مجرور یا در محل جر

{إِنْ} حرف نفی غیر عامل {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلاَّ} حرف استثنا {وَحْیٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {یُوحی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{عَلَّمَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {شَدِیدُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {الْقُوی} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{ذُو} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع {مِرَّةٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَاسْتَوی} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِالْأُفُقِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر

در تقدیر یا محذوف یا در محل {الْأَعْلی} نعت تابع

{ثُمَّ} حرف عطف {دَنا} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَتَدَلَّی} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَكانَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قابَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {قَوْسَيْنِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {أَوْ} حرف عطف {أَدْنی} معطوف تابع

{فَأَوْحی} (ف) حرف تعلیل / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِلی} حرف جر {عَبْدِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَوْحی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ما} حرف نفی غیر عامل {كَذَبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الْفُؤادُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {رَأی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَفَتُمارُونَهُ} همزه (أ) حرف استفهام / (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {عَلی} حرف جر {ما} اسم مجرور یا در محل جر {يَری} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَلَقَدْ}

(و) حرف قسم / (ل) حرف جواب / حرف تحقيق {رَآهُ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {نَزْلَةً} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {أُخْرى} نعت تابع

{عِنْدَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {سِدْرَةِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {الْمُنْتَهى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{عِنْدَها} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر مقدّم محذوف {جَنَّةُ} مبتدا مؤخّر {الْمَأْوى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{إِذْ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {يَغْشَى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى {السِّدْرَةَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {ما} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {يَغْشى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{ما} حرف نفى غير عامل {زاغَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {الْبَصَرُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفى غير عامل {طَغى} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{لَقَدْ} (ل) حرف قسم / حرف تحقيق {رَأى} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {مِنْ} حرف جر {آياتِ} اسم مجرور يا در محل جر {رَبِّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {الْكُبْرى} نعت تابع

{أَفَرَأَيْتُمُ} همزه (أ) حرف استفهام / (ف)

حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {اللَّاتَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَالْعُزَّى} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَمَناةَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الثَّالِثَةَ} نعت تابع {الْأُخْرى} نعت تابع

{أَلَكُمُ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {الذَّكَرُ} مبتدا مؤخّر {وَلَهُ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {الْأُنْثى} مبتدا مؤخّر

{تِلْكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِذاً} حرف جواب {قِسْمَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {ضِيزى} نعت تابع

{إِنْ} حرف نفی غیر عامل {هِيَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلاَّ} حرف استثنا {أَسْماءٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {سَمَّيْتُمُوها} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (و) حرف زائد برای اشباع میم / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَنْتُمْ} توکید تابع {وَآباؤُكُمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ما} حرف نفی غیر عامل {أَنْزَلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنْ} حرف جر زائد {سُلْطانٍ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنْ} حرف نفی غیر عامل {يَتَّبِعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلَّا} حرف استثنا {الظَّنَّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{تَهْوَى} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری {الْأَنْفُسُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَلَقَدْ} (و) حرف قسم / (ل) حرف جواب / حرف تحقیق {جاءَهُمْ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مِنْ} حرف جر {رَبِّهِمُ} اسم مجرور یـا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْهُدى} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {لِلْإِنْسانِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {ما} مبتدا مؤخّر {تَمَنَّى} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَلِلَّهِ} (ف) حرف تعلیل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {الْآخِرَةُ} مبتدا مؤخّر {وَالْأُولى} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَكَمْ} (و) حرف استینـاف / مبتـدا، مرفـوع یـا در محـل رفع {مِنْ} حرف جر زائـد {مَلَكٍ} تمییز، منصوب {فِي} حرف جر {السَّماواتِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {لا} حرف نفی غیر عامل {تُغْنِي} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری {شَفاعَتُهُمْ} فاعـل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر در تقـدیر یا محـذوف یا در محل {شَيْئاً} مفعول مطلق یـا نـائب مفعول، منصوب {إِلَّا} حرف اسـتثنا {مِنْ} حرف جر {بَعْدِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {يَأْذَنَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {لِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری /

فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {وَيَرْضى} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يُؤْمِنُونَ} فعـل مضـارع، مرفـوع به ثبـوت نـون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {بِالْآخِرَةِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {لَيُسَمُّونَ} (ل) حرف مزحلقه / فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محـذوف {الْمَلائِكَةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {تَسْمِيَةَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {الْأُنْثى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَما} (و) حالیه / حرف نفی غیر عامل {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {بِهِ} حرف جر و اسـم بعـد از آن مجرور {مِنْ} حرف جر زائد {عِلْمٍ} مبتدا مؤخّر {إِنْ} حرف نفی غیر عامل {يَتَّبِعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلَّا} حرف استثنا {الظَّنَّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَإِنَّ} (و) حالیه / حرف مشبه بالفعـل یـا حرف نفی ناسـخ {الظَّنَّ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يُغْنِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {مِنَ} حرف جر {الْحَقِّ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْئاً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب

{فَأَعْرِضْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر

مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {مَنْ} اسم مجرور یا در محل جر {تَوَلَّی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {ذِکْرِنا} اسم مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَمْ} (و) حرف عطف / حرف جزم {یُرِدْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِلاَّ} حرف استثنا {الْحَیاةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الدُّنْیا} نعت تابع

{ذلِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَبْلَغُهُمْ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مِنَ} حرف جر {الْعِلْمِ} اسم مجرور یا در محل جر {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {رَبَّکَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / خبر إنَّ محذوف {بِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ضَلَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {سَبِیلِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُوَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِمَنِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اهْتَدی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَلِلَّهِ} (و) حرف استیناف /

حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر مقـدّم محـذوف {مـا} مبتـدا مؤخّر {فِی} حرف جر {السَّمـاواتِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {وَمـا} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {فِی} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {لِیَجْزِیَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (هو) در تقدیر {الَّذِینَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محـل نصب {أَساؤُا} فعـل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعل {بِما} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {عَمِلُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَیَجْزِیَ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصـوب به فتحه ظـاهری یـا تقـدیری / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (هـو) در تقـدیر {الَّذِینَ} مفعـولٌ به، منصوب یـا در محـل نصـب {أَحْسَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِالْحُسْنَی} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{الَّذِینَ} بـدل تـابع {یَجْتَنِبُونَ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصـل در محل رفع و فاعل {کَبائِرَ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {الْإِثْمِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {وَالْفَواحِشَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِلَّا} حرف اسـتثنا {اللَّمَمَ} مسـتثنی، منصوب {إِنَّ} حرف مشـبه بالفعـل یـا حرف نفی ناسـخ {رَبَّکَ} اسم إنّ، منصوب یـا در محل نصب / (ک) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {واسِعُ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {الْمَغْفِرَهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل

رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِكَمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {أَنْشَأَكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنَ} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَإِذْ} (و) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {أَنْتُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَجِنَّةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {فِی} حرف جر {بُطُونِ} اسم مجرور یا در محل جر {أُمَّهَاتِكُمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَلا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جزم {تُزَكُّوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنْفُسَكُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِمَنِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اتَّقی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَفَرَأَيْتَ} همزه (أ) حرف استفهام / (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {الَّذِی} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {تَوَلَّی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَأَعْطی} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری /

فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قَلِيلًا} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {وَأَكْدَى} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَعِنْدَهُ} همزه (أ) حرف استفهام / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {عِلْمُ} مبتدا مؤخّر {الْغَيْبِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَهُوَ} (ف) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَرَى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{أَمْ} حرف عطف {لَمْ} حرف جزم {يُنَبَّأْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فِي} حرف جر {صُحُفِ} اسم مجرور یا در محل جر {مُوسى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَإِبْراهِيمَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الَّذِي} نعت تابع {وَفَّى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَلاَّ} (أن) حرف نصب / (لا) حرف نفی غیر عامل {تَزِرُ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {وازِرَةٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / خبر أنَّ محذوف {وِزْرَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أُخْرى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَأَنْ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل (أن) مخففّه از مثقلّه / اسم أنْ محذوف {لَيْسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری

{لِلْإِنْسانِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر ليس محذوف {إِلاَّ} حرف استثنا {ما} حرف مصدرى {سَعى} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / اسم ليس محذوف / خبر أنْ محذوف

{وَأَنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ {سَعْيَهُ} اسم أنّ، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {سَوْفَ} حرف استقبال {يُرى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / نائب فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر أنَّ محذوف

{ثُمَّ} حرف عطف {يُجْزاهُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / نائب فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {الْجَزاءَ} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {الْأَوْفى} نعت تابع

{وَأَنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ {إِلى} حرف جر {رَبِّكَ} اسم مجرور يا در محل جر / (ك) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر أنَّ محذوف {الْمُنْتَهى} اسم أنّ، منصوب يا در محل نصب

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ / (ه) ضمير متصل در محل نصب، اسم أنّ {هُوَ} ضمير فصل بدون محل {أَضْحَكَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر أنَّ محذوف {وَأَبْكى} (و) حرف عطف / فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ / (ه) ضمير متصل

در محل نصب، اسم أنّ {هُوَ} ضمیر فصل بدون محل {أَماتَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر أنَّ محذوف {وَأَحْيا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {خَلَقَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر أنَّ محذوف {الزَّوْجَيْنِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الذَّكَرَ} بدل تابع {وَالْأُنْثى} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{مِنْ} حرف جر {نُطْفَةٍ} اسم مجرور یا در محل جر {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تُمْنى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر

{وَأَنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {عَلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر أنَّ محذوف {النَّشْأَةَ} اسم أنّ، منصوب یا در محل نصب {الْأُخْرى} نعت تابع

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {هُوَ} ضمیر فصل بدون محل {أَغْنى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر أنَّ محذوف {وَأَقْنى} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ

/ (ه) ضـمير متصـل در محـل نصب، اسم أنّ {هُوَ} ضـمير فصـل بـدون محل {رَبُّ} خبر أنَّ، مرفوع يا در محل رفع {الشِّعْرى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{وَأَنَّهُ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعـل يـا حرف نفى ناسـخ / (ه) ضـمير متصـل در محل نصب، اسم أنّ {أَهْلَكَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر أنَّ محذوف {عاداً} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {الْأُولى} نعت تابع

{وَثَمُودَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فَما} حرف عطف / حرف نفى غير عامل {أَبْقى} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{وَقَوْمَ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {نُوحٍ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {مِنْ} حرف جر {قَبْلُ} اسم مجرور يا در محل جر {إِنَّهُمْ} حرف مشـبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ / (ه) ضـمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {كانُوا} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {هُمْ} ضمير فصل بدون محل {أَظْلَمَ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب / خبر إنَّ محذوف {وَأَطْغى} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَالْمُؤْتَفِكَةَ} (و) حرف عطف / مفعولٌ به مقـدّم {أَهْوى} فعل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقـديرى / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير

{فَغَشَّاهـا} (ف) حرف عطف / فعـل ماضـى، مبنى بر فتحه ظـاهرى يـا تقـديرى / (ه) ضـمير متصـل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {ما} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب

{غَشَّى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَبِأَيِّ} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آلاءِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {رَبِّكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {تَتَمارى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{هذا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {نَذِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مِنَ} حرف جر {النُّذُرِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْأُولى} نعت تابع

{أَزِفَتِ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث {الْآزِفَةُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{لَيْسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {لَها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر لیس محذوف {مِنْ} حرف جر {دُونِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {كاشِفَةٌ} اسم لیس، مرفوع یا در محل رفع

{أَفَمِنْ} همزه (أ) حرف استفهام / (ف) حرف عطف / حرف جر {هذَا} اسم مجرور یا در محل جر {الْحَدِيثِ} بدل تابع {تَعْجَبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَتَضْحَكُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {تَبْكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَأَنْتُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سامِدُونَ} خبر، مرفوع

یا در محل رفع

{فَاسْجُدُوا} (ف) رابط جواب برای شـرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِلَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَاعْبُدُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Waalnnajmi itha hawa.۱

Ma dalla sahibukum wama ghawa.۲

Wama yantiqu AAani alhawa.۳

In huwa illa wahyun yooha.۴

AAallamahu shadeedu alquwa.۵

Thoo mirratin faistawa.۶

Wahuwa bial-ofuqi al-aAAla.۷

Thumma dana fatadalla.۸

Fakana qaba qawsayni aw adna.۹

Faawha ila AAabdihi ma awha.۱۰

Ma kathaba alfu-adu ma raa.۱۱

Afatumaroonahu AAala ma yara.۱۲

Walaqad raahu nazlatan okhra.۱۳

AAinda sidrati almuntaha.۱۴

AAindaha jannatu alma/wa.۱۵

Ith yaghsha alssidrata ma yaghsha.۱۶

Ma zagha albasaru wama tagha.۱۷

Laqad raa min ayati rabbihi alkubra.۱۸

Afaraaytumu allata waalAAuzza.۱۹

Wamanata alththalithata al-okhra.۲۰

Alakumu alththakaru walahu al-ontha.۲۱

Tilka ithan qismatun deeza.۲۲

In hiya illa asmaon sammaytumooha antum waabaokum ma anzala Allahu biha min.۲۳ sultanin in yattabiAAoona illa alththanna wama tahwa al-anfusu walaqad jaahum min rabbihimu alhuda

Am lil-insani ma tamanna.۲۴

Falillahi al-akhiratu waal-oola.۲۵

Wakam min malakin fee alssamawati la tughnee shafaAAatuhum shay-an illa min.۲۶ baAAdi an ya/thana Allahu liman yashao wayarda

Inna allatheena la yu/minoona bial-akhirati layusammoona almala-ikata tasmiyata.۲۷ al-ontha

Wama lahum bihi min AAilmin in yattabiAAoona illa alththanna wa-inna alththanna.۲۸ la yughnee mina alhaqqi shay-an

FaaAArid AAan man tawalla AAan thikrina walam yurid illa alhayata alddunya.۲۹

Thalika mablaghuhum mina alAAilmi inna rabbaka huwa aAAlamu biman dalla AAan.۳۰ sabeelihi wahuwa aAAlamu bimani ihtada

Walillahi ma fee alssamawati wama fee al-ardi.۳۱

liyajziya allatheena asaoo bima AAamiloo wayajziya allatheena ahsanoo bialhusna

Allatheena yajtaniboona kaba-ira al-ithmi waalfawahisha illa allamama inna.۳۲ rabbaka wasiAAu almaghfirati huwa aAAlamu bikum ith anshaakum mina al-ardi wa-ith antum ajinnatun fee butooni ommahatikum fala tuzakkoo anfusakum huwa aAAlamu bimani ittaqa

Afaraayta allathee tawalla.۳۳

WaaAAta qaleelan waakda.۳۴

aAAindahu AAilmu alghaybi fahuwa yara.۳۵

Am lam yunabba/ bima fee suhufi moosa.۳۶

Wa-ibraheema allathee waffa.۳۷

Alla taziru waziratun wizra okhra.۳۸

Waan laysa lil-insani illa ma saAAa.۳۹

Waanna saAAyahu sawfa yura.۴۰

Thumma yujzahu aljazaa al-awfa.۴۱

Waanna ila rabbika almuntaha.۴۲

Waannahu huwa adhaka waabka.۴۳

Waannahu huwa amata waahya.۴۴

Waannahu khalaqa alzzawjayni alththakara waal-ontha.۴۵

Min nutfatin itha tumna.۴۶

Waanna AAalayhi alnnash-ata al-okhra.۴۷

Waannahu huwa aghna waaqna.۴۸

Waannahu huwa rabbu alshshiAAra.۴۹

Waannahu ahlaka AAadan al-oola.۵۰

Wathamooda fama abqa.۵۱

Waqawma noohin min qablu innahum kanoo hum athlama waatgha.۵۲

Waalmu/tafikata ahwa.۵۳

Faghashshaha ma ghashsha.۵۴

Fabi-ayyi ala-i rabbika tatamara.۵۵

Hatha natheerun mina alnnuthuri al-oola.۵۶

Azifati al-azifatu.۵۷

Laysa laha min dooni Allahi kashifatun.۵۸

Afamin hatha alhadeethi taAAjaboona.۵۹

Watadhakoona wala tabkoona.۶۰

Waantum samidoona.۶۱

Faosjudoo lillahi waoAAbudoo.۶۲

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

سوگند به اختر [= قرآن چون فرود می آید، (۱)

[که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛ (۲)

و از سر هوس سخن نمی گوید. (۳)

این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست. (۴)

آن را [فرشته شدیدالقوی به او فرا آموخت، (۵)

[سروش نیرومندی که [مسلّط] درایستاد. (۶)

در حالی که او در افق اعلی بود؛ (۷)

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، (۸)

تا [فاصله اش به قدر [طول دو [انتهای کمان یا نزدیکتر شد؛ (۹)

آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. (۱۰)

آنچه را دل دید انکار[ش نکرد. (۱۱)

آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟ (۱۲)

و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، (۱۳)

نزدیک سدرالمنتهی، (۱۴)

در همان جا که جنهالمأوی است. (۱۵)

آنگاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. (۱۶)

دیده [اش منحرف نگشت و [از حدّ] در نگذشت. (۱۷)

به راستی که [برخی از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید. (۱۸)

به من خبر دهید از لات و عزّی، (۱۹)

و منات آن سومین دیگر، (۲۰)

آیا [به خیالتان برای شما پسر است و برای او دختر؟ (۲۱)

در این صورت، این تقسیم نادرستی است. (۲۲)

[این بتان جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقّانیّت آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است. (۲۳)

مگر انسان آنچه را آرزو کند دارد؟ (۲۴)

آن سرا و این سرا از آن خداست. (۲۵)

و بسا فرشتگانی که در آسمانهایند [و] شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد. (۲۶)

در حقیقت، کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به صورت مؤنّث نام می نهند. (۲۷)

و ایشـان را به این [کـار] معرفـتی نیست. جز گمـان [خـود] را پیروی نمی کننـد، و در واقـع، گمـان در [وصول به حقیقت هیچ سودی نمی رساند. (۲۸)

پس،

از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب. (۲۹)

این منتهای دانش آنان است. پروردگار تو، خود به [حال کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به کسی که راه یافته [نیز] آگاه تر است. (۳۰)

و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداست، تا کسانی را که بد کرده اند، به [سزای آنچه انجام داده اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد. (۳۱)

آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها -جز لغزشهای کوچک- خودداری می ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان نهفته بودید به [حال]شما داناتر است، پس خودتان را پاک مشمارید. او به [حال کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است. (۳۲)

پس آیا آن کسی را که [از جهاد] روی برتافت دیدی؟ (۳۳)

و اندکی بخشید و [از باقی امتناع ورزید. (۳۴)

آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ (۳۵)

یا بدانچه در صحیفه های موسی [آمده خبر نیافته است؟ (۳۶)

و [نیز در نوشته های همان ابراهیمی که وفا کرد: (۳۷)

که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد. (۳۸)

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (۳۹)

و [نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد. (۴۰)

سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند. (۴۱)

و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست. (۴۲)

و هم

اوست که می خنداند و می گریاند. (۴۳)

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)

و هم اوست که دو نوع می آفریند: نر و ماده، (۴۵)

از نطفه ای چون فرو ریخته شود. (۴۶)

و هم پدید آوردن [عالم دیگر بر [عهده اوست. (۴۷)

و هم اوست که [شما را] بی نیاز کرد و سرمایه بخشید. (۴۸)

و هم اوست پروردگار ستاره «شِعری». (۴۹)

و هم اوست که عادیان قدیم را هلاک کرد. (۵۰)

و ثمود را [نیز هلاک کرد] و [کسی را] باقی نگذاشت. (۵۱)

و پیشتر [از همه آنها] قوم نوح را، زیرا که آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند. (۵۲)

و شهرها[ی سَدوم و عاموره را فرو افکند. (۵۳)

پوشاند بر آن [دو شهر، از باران گوگردی آنچه را پوشاند. (۵۴)

پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می داری؟ (۵۵)

این [پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله بیم دهندگان نخستین است. (۵۶)

[وه چه نزدیک گشت قیامت. (۵۷)

جز خدا کسی آشکارکننده آن نیست. (۵۸)

آیا از این سخن عجب دارید؟ (۵۹)

و می خندید و نمی گریید؟ (۶۰)

و شما در غفلتید. (۶۱)

پس خدا را سجده کنید و بپرستید. (۶۲)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند،

«۲» که هرگز دوست شما [= محمّد (ص)] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است،

«۳» و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید!

«۴» آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

«۵» آن کس که قدرت عظیمی دارد [= جبرئیل امین] او را تعلیم داده است؛

«۶» همان کس که

توانایی فوق العاده دارد؛ او سلطه یافت...

«۷» در حالی که در اُفق اعلی قرار داشت!

«۸» سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد...

«۹» تا آنکه فاصله او [با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛

«۱۰» در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود.

«۱۱» قلب [پاک او] در آنچه دید هرگز دروغ نگفت.

«۱۲» آیا با او درباره آنچه [با چشم خود] دیده مجادله می کنید؟!

«۱۳» و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد،

«۱۴» نزد (سدره المنتهی)،

«۱۵» که (جنت المأوی) در آنجاست!

«۱۶» در آن هنگام که چیزی [= نور خیره کننده ای] سدره المنتهی را پوشانده بود،

«۱۷» چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد [آنچه دید واقعیّت بود]!

«۱۸» او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را دید!

«۱۹» به من خبر دهید آیا بتهای (لات) و (عزّی)...

«۲۰» و (منات) که سوّمین آنهاست [دختران خدا هستند]؟!

«۲۱» آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! [در حالی که بزعم شما دختران کم ارزش ترند!]

«۲۲» در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است!

«۲۳» اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید [نامهایی بی محتوا و اسمهایی بی مسمّا]، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

«۲۴» یا آنچه انسان تمنّا دارد به آن می رسد؟!

«۲۵» در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست!

«۲۶» و چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعت آنها سودی نمی بخشد مگر پس

از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه [شفاعت] دهد!

«۲۷» کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را دختر [خدا] نامگذاری می کنند!

«۲۸» آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه (گمان) هرگز انسان را از حقّ بی نیاز نمی کند!

«۲۹» حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن!

«۳۰» این آخرین حدّ آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و [همچنین] هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!

«۳۱» و برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به کیفر کارهای بدشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش دهد!

«۳۲» همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره [که گاه آلوده آن می شوند]؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد!

«۳۳» آیا دیدی آن کس را که [از اسلام - یا انفاق -] روی گردان شد؟!

«۳۴» و کمی عطا کرد، و از بیشتر امساک نمود!

«۳۵» آیا نزد او علم غیب است و می بیند [که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند]؟!

«۳۶» یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟!

«۳۷» و در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود

را بطور کامل ادا کرد،

«۳۸» که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد،

«۳۹» و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست،

«۴۰» و اینکه تلاش او بزودی دیده می شود،

«۴۱» سپس به او جزای کافی داده خواهد شد!

«۴۲» [و آیا از کتب پیشین انبیا به او نرسیده است] که همه امور به پروردگارت منتهی می گردد؟!

«۴۳» و اینکه اوست که خنداند و گریاند،

«۴۴» و اوست که میراند و زنده کرد،

«۴۵» و اوست که دو زوج نر و مادّه را آفرید...

«۴۶» از نطفه ای هنگامی که خارج می شود [و در رحم می ریزد]،

«۴۷» و اینکه بر خداست ایجاد عالم دیگر [تا عدالت اجرا گردد]،

«۴۸» و اینکه اوست که بی نیاز کرد و سرمایه باقی بخشید،

«۴۹» و اینکه اوست پروردگار ستاره (شعرا)!

«۵۰» [و آیا به انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده] که خداوند قوم (عاد نخستین) را هلاک کرد؟!

«۵۱» و همچنین قوم (ثمود) را، و کسی از آنان را باقی نگذارد!

«۵۲» و نیز قوم نوح را پیش از آنها، چرا که آنان از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند!

«۵۳» و نیز شهرهای زیر و رو شده [قوم لوط] را فرو کوبید،

«۵۴» سپس آنها را با عذاب سنگین پوشانید!

«۵۵» [بگو:] در کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید داری؟!

«۵۶» این [پیامبر] بیم دهنده ای از بیم دهندگان پیشین است!

«۵۷» آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است [و قیامت فرامی رسد]،

«۵۸» و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختیهای آن را برطرف سازد!

«۵۹» آیا از این سخن تعجّب می کنید،

«۶۰» و می خندید

و نمی گریید،

«۶۱» و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می برید؟!

«۶۲» حال که چنین است همه برای خدا سجده کنید و او را بپرستید!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

سوگند به ستاره هنگامی که [برای غروب کردن در کرانه افق] افتد؛ (۱)

که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده، و [در ایمان و اعتقادش از راه راست] خطا نرفته؛... (۲)

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. (۳)

گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست. (۴)

[فرشته] بسیار نیرومند به او تعلیم داده است. (۵)

[همان که] دارای درایت و توانمندی شگفتی است، پس [به آنچه که مأمور انجامش می باشد] مسلط و چیره است. (۶)

در حالی که در افق اعلا بود. (۷)

سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد (۸)

پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر شد. (۹)

آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد، وحی کرد. (۱۰)

آنچه را دل [پیامبر] دید [به پیامبر] دروغ نگفت [تا او را درباره حقیقت فرشته وحی به وهم و خیال اندازد، بلکه به حضور و شهودش یقین کامل داشت.] (۱۱)

آیا در آنچه [به حقیقت] می بینید با او به سختی مجادله و ستیزه می کنید؟ (۱۲)

و بی تردید یک بار دیگر هم او را دیده است (۱۳)

نزد سدره المنتهی، (۱۴)

در آنجا که جنت الماوی است. (۱۵)

آن گاه که سدره را احاطه کرده بود آنچه [از فرشتگان، نور و زیبایی] احاطه کرده بود. (۱۶)

دیده [پیامبر آنچه را دید] بر غیر حقیقت و به

خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت هم درنگذشت. (۱۷)

به راستی که بخشی از نشانه های بسیار بزرگ پروردگارش را دید. (۱۸)

پس به من از لات و عزّی [دو بت خویش] خبر دهید (۱۹)

و منات، سومین [بت] دیگرتان [که شما آنها را تمثال فرشتگانی به عنوان دختران خدا می پندارید،] (۲۰)

آیا [به پندار شما] ویژه شما پسر و ویژه او دختر است؟! (۲۱)

در این صورت این تقسیمی ظالمانه است. (۲۲)

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام ها[ی بی معنا و بی مفهوم] که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقّانیّت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالی که مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

مگر برای انسان آنچه را [چون حاجت بخشی بتان و شفاعت آنان] آرزو می کند، فراهم است؟... (۲۴)

آخرت و دنیا فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست. (۲۵)

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد. (۲۶)

مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می کنند؛ (۲۷)

و آنان را به این کار هیچ آگاهی و معرفت نیست. [آنان] فقط از گمان پیروی می کنند، و بی تردید گمان [انسان را] برای دریافت حق، هیچ سودی نمی دهد. (۲۸)

بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان. (۲۹)

این

[دنیا خواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است؛ یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است، و او به کسی که هدایت یافته، آگاه تر است. (۳۰)

و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد. (۳۱)

کسانی که از گناهان بزرگ و زشت کاری ها جز لغزش های کوچک دوری می کنند [مورد آمرزش اند] یقیناً آمرزش پروردگارت گسترده و وسیع است. او به شما از هنگامی که شما را از زمین به وجود آورد و از هنگامی که در شکم مادرانتان جنین بودید، داناتر است؛ پس خودستایی نکنید. او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است، آگاه تر است. (۳۲)

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟ (۳۳)

و اندکی [از مال خود] بخشید و [از باقی مانده آن] امساک ورزید. (۳۴)

آیا علم غیب نزد اوست و او می بیند [که بارگناهانش رادر قیامت دیگری برمی دارد؟] (۳۵)

یا او را به آنچه در صحیفه های موسی است خبر نداده اند؟ (۳۶)

و [یا به آنچه در صحیفه های] ابراهیم [است] همان که به طور کامل [به پیمانش با خدا] وفا کرد [آگاهش نکرده اند؟] (۳۷)

که هیچ سنگین باری بار گناه دیگری را برنمی دارد، (۳۸)

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست، (۳۹)

و اینکه تلاش او به زودی دیده خواهد شد؛ (۴۰)

سپس به تلاشش پاداش کامل خواهند داد؛ (۴۱)

و

اینکه پایان [همه امور] به سوی پروردگار توست؛ (۴۲)

و این اوست که می خنداند و می گریاند؛ (۴۳)

و هم اوست که می میراند و زنده می کند. (۴۴)

واوست که دو زوج نر وماده آفرید، (۴۵)

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست، (۴۷)

و اوست که شما را توانگر کرد و سرمایه قابل ذخیره بخشید، (۴۸)

و او پروردگار [ستاره] شِعری است، (۴۹)

و اوست که قوم عاد نخستین را هلاک کرد، (۵۰)

و [نیز] قوم ثمود را به طوری که [کسی از آنان را] باقی نگذاشت (۵۱)

وقوم نوح را پیش تر [هلاک کرد]؛ زیرا آنان ستمکارتر و سرکش تر بودند (۵۲)

و شهرها[ی قوم لوط] را زیر و رو کرد و به زمین کوبید. (۵۳)

پس [عذاب خدا] آنان را احاطه کرد آن مقدار که احاطه کرد. (۵۴)

پس [ای انسان!] در کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید می کنی [که آیا از سوی خدا هست یا نیست؟!] (۵۵)

این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶)

قیامت نزدیک شد. (۵۷)

کسی جز خدا برطرف کننده [سختی ها و هول و هراسش] نیست. (۵۸)

آیا از این سخن تعجب می کنید؟ (۵۹)

و [با چنین وضعی که دارید هنوز] می خندید و نمی گریید؟! (۶۰)

و همواره سرکشی می کنید و غافلانه به خوشی و خوشگذرانی مشغول هستید؟! (۶۱)

پس [با این وصف که قیامتی سنگین در پی دارید، بیایید] خدا را سجده کنید و بپرستید. (۶۲)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

قسم به ستاره ثریای نبوت چون از عالم قدس به جهان خاک فرود آید (۱)

که صاحب

شما محمد مصطفی (ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است (۲)

و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید (۳)

سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست (۴)

او را جبرئیل همان فرشته بسیار توانا به وحی خدا علم آموخته است (۵)

همان ملک مقتدری که به خلقت کامل و صورت ملکوتی بر رسول جلوه کرد (۶)

و آن رسول در افق اعلای کمال و مشرق انسانیت بود (۷)

آنگاه نزدیک آمد و بر او به وحی حق نازل گردید (۸)

بدان نزدیکی که با او بقدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد (۹)

پس خدا به بنده خود وحی فرمود آنچه که هیچکس درک آن نتواند کرد (۱۰)

آنچه در غیب عالم دید دلش هم حقیقت یافت و کذب و خیال نپنداشت (۱۱)

آیا کافران بر آنچه رسول در شب معراج به چشم مشاهده کرد انکار میکنند؟ (۱۲)

و یکبار دیگر هم او را یعنی جبرئیل را رسول مشاهده کرد (۱۳)

در نزد مقام سدر المنتهی که آن درختی است در سمت راست عرش که منتهای سیر عقلی فرشتگان و ارواح مومنان تا آنجاست و بر مقام بالاتر آگاه نیستند (۱۴)

بهشتی که مسکن متقیانست در همان جایگاه سدر است (۱۵)

چون سدره می پوشاند از نور و عظمت حق آنچه را که حدی از آن آگه نیست (۱۶)

چشم محمد (ص) از حقایق آن عالم آنچه را باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد (۱۷)

آنجا از بزرگتر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید (۱۸)

ای مشرکان آیا دو بت بزرگ لات و عزای خود را دیدید؟ بی

اثر است (۱۹)

و منات سومین بت دیگرتان را دانستید جمادی بی نفع و ضرر است (۲۰)

آیا شما را فرزند پسر و خدا را دختر است؟ (۲۱)

اگر چنین بودی باز هم تقسیمی نادرست بودی (۲۲)

ای مشرکان این بتها جز نامهائی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید چیزی دیگری نیست و خدا هیچ دلیلی بر معبودیت آنها نازل نفرموده و مشرکان چیزی غیر گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را در بت پرستی پیروی نمیکنند و از جانب خدایشان هدایت بفرستادن رسول حق بر آنها آمد و آنها دانسته ضلالت و شرک را از هوای نفس بگزیدند (۲۳)

آیا برای آدمی هر چه آرزو کند حاصل میشود هرگز نمیشود (۲۴)

در صورتی که انسان مالک هیچ نیست و دنیا و آخرت همه ملک خداست (۲۵)

و بسیار ملک در آسمانها هست که شفاعتش سودمند نیست جز به امر خدا و بر آن کس که خدا بخواهد و از او خشنود باشد (۲۶)

و آنان که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را نام دختران خدا نهادند (۲۷)

و حال آنکه هیچ علم به آن ندارند و جز در پی گمان و پندار نمیروند و پن و گمان هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد (۲۸)

تو هم ای رسول از هر کسی که از یاد ما و قرآن ما روگردانید و جز زندگانی دنیای فانی را نخواست بکلی اعراض کن (۲۹)

منتهای علم و فهم این مردم تا همین حد است که در پی دنیا و لذات حیوانی باشند خدا به حال آنکه از راه حق گمراه شد و

آن که هدایت یافت کاملا آگاهست (۳۰)

و آنچه در آسمانها و زمین است همه ملك خداست و حکم اعمال خلق با اوست که بدکاران را به کیفر میرساند و نیکوکاران را پاداش نیکوتر عطا میکند (۳۱)

بلی عطا میکند به آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری کنند مگر آنکه کمی یعنی گناه صغیره ای یا تخیل و وسوسه ای به غلبه طبیعت و عادت از آنها سرزند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاه تر است زیرا او شما را از خاك زمین آفریده و هنگامی که در رحم مادرها جنین بودید یاد آرید و خودستائی مکنید او که آفریننده است به حال هر که متقی و در خور ستایش است از شما داناتر است (۳۲)

ای رسول دیدی آن کس را که روی از جنگ احد بگردانید (۳۳)

و اندك صدقه ای داد سپس بکلی قطع احسان کرد مفسرین گفتند آیات مربوب به عثمانست که شتری با بار به عبد الله سعد داد که در محشر بار گناه عثمان را بدوش گیرد (۳۴)

آیا علم غیب نزد اوست و او به احوال آن جهان بیناست که بار گناه عثمان را به شتری پذیرفت (۳۵)

یا که آگه نشد به آنچه راجع به مجازات در تورات موسی عمرانست؟ (۳۶)

و هم در صحف ابراهیم خلیل وفادار؟ (۳۷)

که هیچکس بار گناه دیگری را در قیامت بدوش نخواهد گرفت (۳۸)

و نمیداند اینکه برای آدمی جز آنچه به سعی و عمل خود انجام داده ثواب و جزائی نخواهد بود؟ (۳۹)

و البته انسان پاداش سعی و

عمل خود را در دنیا و برزخ به زودی خواهد دید (۴۰)

سپس در آخرت به پاداش کاملتری خواهد رسید (۴۱)

و کار خلق عالم به سوی خدا منتهی میشود که او منتهای آمال عارفان و حوائج نیازمندان است (۴۲)

و هم او بندگان را شاد و خندان سازد و غمین و گریان گرداند (۴۳)

و هم او خلق را بمیراند و باز زنده فرماید (۴۴)

و او خلق را برای انس با هم جفت نر و ماده آفریده است (۴۵)

از نطفه ای آفریده که از مردان به رحم آنان میریزد (۴۶)

و هم او ایجاد نشاه آخرت خواهد کرد (۴۷)

و هم او بندگان را بی نیاز کند و سرمایه هر سعادت بخشد (۴۸)

و هم او آفریننده ستاره شعری است پس آفریننده را پرستید نه ستاره را (۴۹)

و هم او قوم عاد را در اول هلاک ساخت (۵۰)

و قوم ثمود را و هیچ باقی نگذاشت (۵۱)

و پیش از اینان او قوم نوح را که ظالم و سرکشتر بودند هلاک گردانید (۵۲)

و او قوم لوط را به کیفر بدکاری شهرهایشان واژگون ساخت (۵۳)

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد (۵۴)

پس ای بشر به کدام یک از نعمتهای پروردگارت جدل و انکار خواهی کرد (۵۵)

این رسول هم مانند رسولان پیشین ترساننده خلق از قهر خدا است (۵۶)

روز قیامت بسیار نزدیک شده است (۵۷)

هیچکس غیر خدا آن روز را آشکار نتواند ساخت (۵۸)

آیا از این سخن کافران تعجب میکنند (۵۹)

و به فسوس و مسخره بر آن میخندند و به روزگار سخت خود

نمیگریند (۶۰)

و ای بشر نادان شما سخت غافلید از این خواب غفلت برخیزید و (۶۱)

بعد از این به سجده و عبادت خدا پردازید (۶۲)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

سوگند به ستاره، چون فرو شود. (۱)

همانا یار و مصاحب شما (محمّد صلی الله علیه و آله)، نه گمراه شده و نه منحرف گشته است. (۲)

و نه از روی هوای نفس سخن می گوید. (۳)

سخن او جز وحی که به او نازل می شود، نیست. (۴)

(وحی را خداوندِ) قوی قدرت به او آموخت. (۵)

(خداوندِ) صاحب صلابت که سلطه یافت. (۶)

در حالی که او در افق برتر بود. (۷)

سپس نزدیک شد پس نزدیک تر. (۸)

تا جایی که فاصله اش به اندازه دو کمان یا کمتر شد. (۹)

پس به بنده اش وحی کرد، آنچه را وحی کرد. (۱۰)

قلب، آنچه را دید دروغ نخواند. (۱۱)

پس آیا بر سر آنچه می بیند با وی جدال می کنید؟ (۱۲)

و همانا در نزولی دیگر او را دید. (۱۳)

نزد سدره المنتهی. (۱۴)

نزد سدره المنتهی. که بهشتِ امن نزد آن است. (۱۵)

آنگاه که سدره المنتهی را پوشاند آن (نوری) که می پوشاند. (۱۶)

دیده منحرف نگشت و تجاوز نکرد. (۱۷)

همانا او برخی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید. (۱۸)

آیا (بت های) لات و عزّی را دیده اید؟ (۱۹)

و منات، آن سومین بت دیگر. (۲۰)

آیا (این گونه می پندارید که) پسر برای شما است و دختر برای خداوند؟ (۲۱)

این (تقسیم شما) تقسیمی است ناعادلانه. (۲۲)

این بت ها جز نام هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان، نام گذاری کرده اید. خداوند هیچگونه برهانی (بر حقانیّت آنها) نفرستاده

است. (مشرکان)، جز گمان و آنچه که دلخواهشان است پیروی نمی کنند، در حالی که از سوی پروردگارشان هدایت به سراغشان آمده است. (۲۳)

آیا (می پندارید که) انسان، به هر چه آرزو دارد می رسد؟ (۲۴)

پس آخرت و دنیا برای خداوندست. (۲۵)

و چه بسا فرشتگانی که در آسمان ها هستند، (ولی) شفاعت آنان سودی ندارد، مگر بعد از آن که خداوند برای هر که بخواهد و رضایت دهد، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

همانا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام دختران نام گذاری می کنند. (۲۷)

در حالی که برای آنان (به این امر) هیچ علمی نیست، آنان جز گمان، از چیزی پیروی نمی کنند و قطعاً گمان، (انسان را) از حق بی نیاز نمی کند. (۲۸)

پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود روی گردان. (۲۹)

آن، آخرین درجه از علم و شناخت آنان است. همانا پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند، بهتر می شناسد و کسانی را که هدایت یافته اند، بهتر می داند. (۳۰)

و برای اوست آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تا کسانی را که بد انجام دادند کیفر بدهد و کسانی را که نیکی کرده اند، به بهترین وجه پاداش دهد. (۳۱)

کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی های آشکار اجتناب می کنند جز گناهان ناخواسته، بی شک پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش گسترده است. او به شما داناتر است آنگاه که شما را از زمین پدید آورد و آنگاه که شما در شکم مادرانتان جنین بودید، پس خود را بی عیب نشمارید او به تقواپیشگان داناتر است. (۳۲)

پس آیا دیدی آن که را اعراض

کرد. (۳۳)

پس آیا دیدی آن که را اعراض کرد. و اندکی (از مال) بخشید و دست کشید؟ (۳۴)

آیا علم غیب نزد اوست و او (حقایق را) می بیند؟! (۳۵)

آیا از آنچه در تورات موسی (درباره کمک به محرومان) آمده، او را خبر نداده اند؟ (۳۶)

آیا از آنچه در تورات موسی (درباره کمک به محرومان) آمده، او را خبر نداده اند؟ و (نیز صحفِ) ابراهیم که (حق را) به طور کامل ادا کرد. (۳۷)

(در همه کتب آسمانی است) که هیچ کس بار دیگری را به عهده نخواهد گرفت. (۳۸)

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده، (بهره دیگری) نیست. (۳۹)

و اینکه تلاش و سعی او را به زودی به وی بنمایند. (۴۰)

سپس جزای کامل آن را به او بدهند. (۴۱)

و پایان و بازگشت همگان به سوی پروردگار توست. (۴۲)

و اوست که بخنداند و بگریاند. (۴۳)

و اوست که بمیراند و زنده کند. (۴۴)

و همواست که دو زوج نر و ماده را آفرید، (۴۵)

از نطفه ای، آنگاه که (در رحم) فروریخته شود. (۴۶)

و بر اوست آفرینش دیگر (در قیامت). (۴۷)

و اوست که بی نیاز کند و نیازمند سازد. (۴۸)

و اوست پروردگار (ستاره) شِعری. (۴۹)

و همو است که نسل پیشین عاد را هلاک کرد. (۵۰)

و ثمود را نیز، پس (احدی از آنان) باقی نگذاشت. (۵۱)

و پیش از آنان، قوم نوح را که ستمکارتر و سرکش تر بودند. (۵۲)

و شهرهای قوم لوط را فرو ریخت. (۵۳)

پس آن شهرها را (با قهر و عذاب خود) پوشاند، آنچه پوشاند. (۵۴)

پس در کدامیک از نعمت های پروردگارت تردید

می کنی؟ (۵۵)

این (پیامبر) هشدار دهنده ای از سنخ هشدار دهندگان پیشین است. (۵۶)

رستاخیز نزدیک شد. (۵۷)

جز خداوند، کسی برطرف کننده (شداید) آن روز نیست. (۵۸)

پس آیا از این سخن، تعجّب می کنید. (۵۹)

و می خندید و گریه نمی کنید؟ (۶۰)

در حالی که شما غافل و هوس رانید. (۶۱)

پس تنها خدا را سجده کنید و پرستش نمایید. (۶۲)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

سوگند به ستاره چون فرو شود. (۱)

که یار شما - رسول خدا (ص) - نه گمراه است و نه کجراه. (۲)

و از هوای نفس سخن نمی گوید. (۳)

نیست این (قرآن) مگر وحیی که به او فرستاده می شود. (۴)

او را آن [فرشته] بس نیرومند - جبرئیل - آموخته است. (۵)

توانمندی که راست بایستاد - با صورت اصلی و تمام هیئت خود یا با جمال و صورت نیکوی خود -. (۶)

و او در افق برین - یا به کناره بلند آسمان - بود. (۷)

سپس نزدیک شد و نزدیکتر شد، (۸)

تا به اندازه دو کمان یا نزدیکتر. (۹)

پس به بنده اش وحی کرد آنچه را وحی کرد. (۱۰)

دل [محمد (ص)] آنچه را دید دروغ نگفت – دروغ داخل آن نکرد، یا به خطا ندید –. (۱۱)

آیا در آنچه می بیند با وی ستیزه می کنید؟ (۱۲)

و هرآینه او (جبرئیل) را باری دیگر بدید، (۱۳)

نزد سدره المنتهی، (۱۴)

که نزدیک آن، بهشت جای آرامش است. (۱۵)

آنگاه که [آن فرشته را دید] آن درخت سدره را می پوشاند آنچه می پوشاند. (۱۶)

چشم [پیامبر] نه کژ دید و نه از حد درگذشت – نه آنچه را حقیقت نداشت بدید

-. (۱۷)

هرآینه از نشانه های بزرگتر پروردگار خویش بدید. (۱۸)

آیا لات و عزی را دیده اید؟ (۱۹)

و دیگر، منات را که سومین آنهاست [آیا اینها را که انبازان خدای گرفته اید شایسته خدایی اند]؟! (۲۰)

آیا شما را پسر باشد و او (خدای) را دختر؟! (۲۱)

آنگاه این بخش کردنی است ناروا - کژ و ستم کارانه -. (۲۲)

اینها نیستند مگر نامهایی که شما و پدرانتان نهاده اید. خدا هیچ حجتی به [خدایی] آنها فرو نفرستاده است. [اینان] جز پندار و آنچه را که نفسهاشان خوش دارد پیروی نمی کنند، و حال آنکه از سوی پروردگارشان رهنمونی بدیشان آمده است. (۲۳)

مگر برای آدمی هر چه آرزو کند فراهم است؟ [هرگز!] (۲۴)

پس خدای راست آن جهان و این جهان - هر چه خواهد به هر که خواهد می دهد -. (۲۵)

و بسا فرشتگانی در آسمانها که شفاعتشان هیچ سود نکند مگر پس از آنکه خدای برای هر - شفیع یا برای هر انسانی - که بخواهد و پسندد، اجازه دهد. (۲۶)

هرآینه کسانی که به جهان پسین ایمان ندارند فرشتگان را به نام دختران می نامند. (۲۷)

و آنان را هیچ دانشی بدان نیست. جز گمان را پیروی نمی کنند، و همانا گمان برای [شناخت] حقیقت هیچ سودی ندارد - کفایت نکند -. (۲۸)

پس روی بگردان از هر که از یادکرد ما - یا قرآن - روی می گرداند و جز زندگی این جهان را نمی خواهد. (۲۹)

این است منتهای دستیابی آنها به دانش. همانا پروردگار تو داناتر است به آن که از راه او گمراه شده و هم او داناتر است به آن که راه یافته است (۳۰)

و خـدای راست آنچه در آسـمانها و آنچه در زمین است تا آنان را که بدی کردند بدانچه کردند کیفر دهد و نیکوکاران را به پاداش نیکو پاداش دهد (۳۱)

آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها دوری کنند، مگر گناهان خرد و اندک همانا پروردگار تو فراخ آمرزش است. او به شما داناتر است آنگاه که شـما را از زمین بیافرید و آنگاه که جنینهایی بودید در شـکمهای مادرانتان. پس خود را مستایید، که او داناتر است به آن که پرهیزگاری کرده است. (۳۲)

آیا دیدی آن کس را که [از پذیرفتن حق] روی گردان شد؟ (۳۳)

و اندکی [از مال] بداد و دست باز داشت - در انفاق بخل ورزید -؟ (۳۴)

آیا نزد او علم غیب است که خود می بیند - که تا کی خواهد زیست، که انفاق نمی کند -؟! (۳۵)

یا مگر او را خبر نداده اند بدانچه در صحیفه های موسی - یعنی تورات - است؟ (۳۶)

و [بدانچه در صحیفه های] ابراهیم [است] که وفا کرد - به پیمانهای الهی -؟: (۳۷)

که هیچ بار برداری - از گناه - بار [گناه] دیگری را برندارد، (۳۸)

و اینکه برای آدمی جز آنچه به کوشش خود کرده است نیست، (۳۹)

و بزودی کوشش او را به وی بنمایند، (۴۰)

سپس پاداش تمام آن را به او بدهند. (۴۱)

و پایان و بازگشت [همگان] به سوی پروردگار توست. (۴۲)

و اوست که بخنداند و بگریاند. (۴۳)

و اوست که بمیراند و زنده کند. (۴۴)

و اوست که دو گونه: نر و ماده بیافرید، (۴۵)

از نطفه ای، آنگاه که در رحم ریخته شود. (۴۶)

و بر

اوست آفرینش دیگر - آفرینش نو هنگام رستاخیز -. (۴۷)

و اوست که توانگری دهد و مال بخشد - یا خرسندی و خشنودی دهد -. (۴۸)

و اوست خداوند شعری. (۴۹)

و اوست که عاد نخستین - قوم هود - را هلاک کرد، (۵۰)

و ثمود - قوم صالح - را که [از کافران] هیچ کس را بازنگذاشت، (۵۱)

و قوم نوح را پیش از آن، که ستم کارتر و سرکشتر بودند. (۵۲)

و موتفکه - شهرهای قوم لوط - را واژگون ساخت. (۵۳)

پس آنها را فرو پوشانید آنچه فرو پوشانید - سنگهایی که بر آنها بارانید -. (۵۴)

پس [ای آدمی] به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک می آری و ستیزه می کنی؟ (۵۵)

این بیم کننده ای است از همان بیم کنندگان پیشین. (۵۶)

رستاخیز نزدیک شد. (۵۷)

آن را جز خدای، آشکارکننده ای نیست. (۵۸)

آیا از این سخن شگفتی می نمایید؟ (۵۹)

و می خندید و نمی گریید؟ (۶۰)

و شما [از این سخن] غافل و سرگرم باطلید. (۶۱)

پس خدای را سجده کنید و [او را] بپرستید. (۶۲)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

قسم به آن ستاره چون پنهان شد، (۱)

که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است. (۲)

و سخن از روی هوی نمی گوید. (۳)

نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود. (۴)

او را آن فرشته بس نیرومند تعلیم داده است: (۵)

صاحب نیرویی که استیلا، یافت. (۶)

و او به کناره بلند آسمان بود. (۷)

سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد، (۸)

تا به قدر دو کمان، یا نزدیکتر. (۹)

و خدا به بنده خود

هر چه باید وحی کند وحی کرد. (۱۰)

دل آنچه را که دید دروغ نشمرد. (۱۱)

آیا در آنچه می بیند با او جدال می کنید؟ (۱۲)

او را دیگر بار هم بدید، (۱۳)

نزد سدره المنتهی ، (۱۴)

که آرامگاه بهشت نزد آن درخت است. (۱۵)

وقتی که سدره را چیزی در خود می پوشید، (۱۶)

چشم خطا نکرد و از حد در نگذشت. (۱۷)

هر آینه پاره ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید. (۱۸)

آیا لات و عزا را دیده اید؟ (۱۹)

و منات آن بت سومی دیگر را؟ (۲۰)

آیا شما را پسر باشد و او را دختر؟ (۲۱)

این تقسیمی است خلاف عدالت. (۲۲)

اینها چیزی نیستند جز نامهایی که خود و پدرانتان به آنها داده اید. و خداوند هیچ دلیلی بر آنها نفرستاده است. تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می روند و حال آنکه از جانب خدا راهنمایی شان کرده اند. (۲۳)

آیا هر چه آدمی آرزو کند برایش حاصل است؟ (۲۴)

هم آخرت و هم دنیا از آن خداست. (۲۵)

و چه بسیار فرشتگان در آسمانند که شفاعتشان هیچ سود ندهد، مگر از آن پس که خدا برای هر که خواهد رخصت دهد و خشنود باشد. (۲۶)

آنان که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را به نامهای زنان می نامند. (۲۷)

اینان را بدانچه می گویند هیچ دانشی نیست. تنها از پندار خود پیروی می کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست.

(۲۸)

پس تو نیز از کسی که از سخن ما رویگردان می شود و جز زندگی دنیوی را نمی جوید اعراض کن.

(۲۹)

منتهای دانشان همین است. پروردگار تو به آن که از طریق او گمراه می شود یا به راه هدایت می افتد داناتر است. (۳۰)

از آن خداست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است تا بدکاران را در برابر اعمالشان کیفر دهد و نیکوکاران را به کردار نیکشان پاداش. (۳۱)

کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب می کنند –جز آنکه گناهی کوچک از آنها سر زند– بدانند که آمرزش پروردگار تو وسیع است و او به شما، آنگاه که از زمین بیافریدتان و آنگاه که در شکم مادرتان پنهان بودید، آگاه تر است. خویشتن را بی گناه مدانید. اوست که پرهیزگار را بهتر می شناسد. (۳۲)

آیا آن را که از تو رویگردان شد دیدی . (۳۳)

اندک می بخشید و در انفاق بخل می ورزید. (۳۴)

آیا علم غیب دارد و می بیند. (۳۵)

یا از آنچه در صحیفه های موسی آمده بی خبر مانده است. (۳۶)

یا از ابراهیم، که حق رسالت را ادا کرد. (۳۷)

که هیچ کس بار گناه دیگری را برندارد. (۳۸)

و اینکه : برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده اند نیست. (۳۹)

و زودا که کوشش او در نظر آید. (۴۰)

سپس به او پاداشی تمام دهند. (۴۱)

و پایان راه همه ، پروردگار توست. (۴۲)

و اوست که می خنداند و می گریاند. (۴۳)

و اوست که می میراند و زنده می کند. (۴۴)

و اوست که جفتهای نر و ماده را آفریده است، (۴۵)

از نطفه ، آنگاه که در رحم ریخته می شود. (۴۶)

و بر خداوند است

که آن را بار دیگر زنده کند. (۴۷)

و اوست که بی نیاز کند و روزی دهد. (۴۸)

و اوست پروردگار ستاره شعری . (۴۹)

و اوست که عاد، آن قوم پیشین را هلاک کرد، (۵۰)

و از ثمود هیچ باقی نگذاشت. (۵۱)

و پیش از آنها قوم نوح را، که ستمکارتر و سرکشتر بودند، (۵۲)

و نیز موتفکه را نابود کرد. (۵۳)

و فرو پوشید آن قوم را، هر چه باید فرو پوشد. (۵۴)

پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک می کنی ؟ (۵۵)

این بیمدهنده ای است همانند بیمدهندگان پیشین. (۵۶)

قیامت فرا رسید. (۵۷)

کس جز خداوند آشکارش نکند. (۵۸)

آیا از این سخن در شگفت افتاده اید؟ (۵۹)

و می خندید و نمی گریید؟ (۶۰)

و شما غافل شده اید. (۶۱)

پس خدا را سجده کنید و او را بپرستید. (۶۲)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به ثریا چون فرو گراید (۱)

که همسخن شما نه سرگشته است و نه گمراه شده است (۲)

و از سر هوای نفس سخن نمی گوید (۳)

آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می شود (۴)

[فرشته] نیرومند او را آموخته است (۵)

برومند است و سپس [در برابر او] در ایستاد (۶)

و او در افق بالا بود (۷)

سپس نزدیک شد و فرود آمد (۸)

تا که [فاصله آنها به قدر] دو کمان شد یا کمتر (۹)

آنگاه به بنده او آنچه باید وحی کند، وحی کرد (۱۰)

دل او در آنچه دید ناراستی نکرد (۱۱)

آیا شما با او درباره آنچه دیده است، مجادله می کنید؟ (۱۲)

و به راستی

که بار دیگر هم او [جبرئیل] را دید (۱۳)

در نزدیکی سدره المنتهی (۱۴)

که جنه الماوی هم نزدیک آن است (۱۵)

آنگاه که [درخت] سدره را چیزی که فرو پوشاند، فرو پوشاند (۱۶)

دیده [اش] کژتابی و سرپیچی نکرد (۱۷)

به راستی که نشانه های بزرگ پروردگارش را دید (۱۸)

آیا شما لات و عزی را نگریسته اید (۱۹)

و آن دیگری منات را که سومین است (۲۰)

آیا برای شما پسر و برای او [خداوند] دختر است؟ (۲۱)

در این صورت این تقسیم بندی ناعادلانه ای است (۲۲)

آنها چیزی جز نامهایی که شما و پدرانتان نامیده اید، نیست، [و] خداوند بدان حجتی فرو نفرستاده است، جز از پندار و خواسته دلها پیروی نمی کنند، و حال آنکه به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت آمده است (۲۳)

یا مگر انسان راست هر چه آرزو کند؟ (۲۴)

آری انجام و آغاز، خداوند راست (۲۵)

و چه بسیار فرشته در آسمانهاست که شفاعت آنان سودی ندارد، مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد (۲۶)

بی ایمانان به آخرتند که فرشتگان را مادینه می نامند (۲۷)

و ایشان را به آن علمی نیست، جز از پندار پیروی نمی کنند و بی گمان پندار چیزی از حقیقت را به بار نمی آورد (۲۸)

پس از کسی که از یاد ما دل می گرداند و جز زندگانی دنیا را نمی خواهد، روی بگردان (۲۹)

این منتهای علمشان است، بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده است آگاه تر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاه تر است (۳۰)

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند راست،

تا سرانجام بد کرداران را بر وفق کار و کردارشان جزا دهد و نیکوکاران را به پاداش نیکو [/ بهشت] جزا دهد (۳۱)

کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستی ها پرهیز می کنند، مگر صغیره، بی گمان پروردگارت گسترده آمرزش است، او آنگاه که شما را از زمین پدید آورد، و آنگاه که جنینهایی در شکمهای مادرانتان بودید، به شما آگاه تر است. پس خودتان را پاکدامن مشمرید، او به آنکه [از ناپسند] می پرهیزد، آگاه تر است (۳۲)

آیا کسی را که رویگردان شد نگریسته ای (۳۳)

و اندکی بخشید و باز ایستاد (۳۴)

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می بیند؟ (۳۵)

یا از آنچه در صحیفه های موسی است، آگاهش نکرده اند (۳۶)

و [صحیفه های] ابراهیم که عهد به جای آورد (۳۷)

که هیچ بر دارنده ای بار گناه دیگری را بر ندارد (۳۸)

و اینکه برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است (۳۹)

و حاصل کوشش او زودا که دیده شود (۴۰)

سپس پاداش دهند او را به پاداشی هر چه وافی تر (۴۱)

و اینکه سرانجام [همه کار و همه چیز] با پروردگار توست (۴۲)

و اوست که می خنداند و می گریاند (۴۳)

و اوست که می میراند و زنده می دارد (۴۴)

و اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید (۴۵)

از نطفه ای که [در رحم] فرو می ریزد (۴۶)

و اینکه پدید آوردن نشاه آخرت با اوست (۴۷)

و اوست که بی نیاز کند و سرمایه دهد (۴۸)

و اوست که پروردگار شعری است (۴۹)

و اوست که عاد نخستین را نابود کرد (۵۰)

و ثمود را نیز، باقی نگذاشت (۵۱)

و نیز پیش از آن قوم

نوح را، که ایشان ستمکارتر و سرکشتر بودند (۵۲)

و سرزمین نگونسار را واژگون کرد (۵۳)

و آن را چنانکه باید، پوشیده داشت (۵۴)

پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک و شبهه داری؟ (۵۵)

این هشداردهنده ای از هشداردهندگان نخستین است (۵۶)

[قیامت] فرارسنده، فرارسید (۵۷)

جز خداوند، برای آن آشکارکننده ای نیست (۵۸)

پس آیا از این سخن عجب می کنید؟ (۵۹)

و می خندید و نمی گریید؟ (۶۰)

و شمایید که بازی کنانید (۶۱)

پس برای خداوند سجده برید و پرستش کنید (۶۲)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سوگند به ستاره گاهی که فرود آید (۱)

نه گمراه شد یار شما و نه گم گشت (۲)

و نه سخن گوید از روی هوس (۳)

نیست آن جز سروشی که وحی شود (۴)

بیاموختش کسی که سخت نیروها است (۵)

نیرومندی پس استوار شد (۶)

و او است بر افق فراتر (۷)

سپس نزدیک شد پس فرود آمد (۸)

تا شد اندازه پهنای دو کمان یا نزدیکتر (۹)

پس وحی فرستاد بسوی بنده خویش آنچه وحی فرستاد (۱۰)

دروغ نگفت دل آنچه را دید (۱۱)

آیا ستیزه کنید با او بر آنچه می بیند (۱۲)

و هر آینه دید او را باری دیگر (۱۳)

نزد درخت سدره المنتهی (۱۴)

که نزد آن است بهشت جایگاه (۱۵)

گاهی که پوشانید سدره را آنچه پوشانید (۱۶)

نلغزید دیده و نه سرکشی کرد (۱۷)

همانا دید از آیتهای پروردگار خویش بزرگتر را (۱۸)

آیا دیدید شما لات و عزّی (۱۹)

و منوه سیّمین دیگر را (۲۰)

آیا شما را است نرینه و او را است مادینه (۲۱)

این است آن هنگام بخش کردنی ناهنجار (۲۲)

نیست آن مگر نامهائی که نامیدید آنها را شما و پدران شما نفرستاده است خدا بدانها فرمانروائیی پیروی نکنند جز گمان را و آنچه هوس کند دلها و هر آینه بیامدشان از پروردگارشان راهنما (۲۳)

یا انسان را است آنچه آرزو کند (۲۴)

پس خدا را است انجام و آغاز (۲۵)

و بسا فرشتگانی در آسمانها که بی نیاز نگرداند شفاعتشان چیزی را مگر پس از آنکه دستور دهد خدا به هر که خواهد و خوشنود شود (۲۶)

همانا آنان که ایمان نیارند به آخرت نامند فرشتگان را به نام (نامیدن) ماده (۲۷)

نیستشان بدان دانشی پیروی نکنند جز گمان را و همانا گمان بی نیاز نگرداند از حقّ چیزی را (۲۸)

پس روی برتاب از آنکه روی گردانید از یاد ما و نخواست جز زندگانی دنیا (۲۹)

این است اندازه رسیدنشان به دانش همانا پروردگار تو داناتر است بدانکه گم شود از راهش و او است داناتر بدانکه راه یافت (۳۰)

و خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا پاداش دهد آنان را که بد کردند بدانچه کردند و پاداش دهد آنان را که نکو کردند به نکوئی (۳۱)

آنان که دوری گزینند گناهان بزرگ را و ناشایسته ها را (پرده دری ها را) جز اندیشه گناه (یا گناه خرد) همانا پروردگار تو پهناور است آمرزش او و او داناتر است به شما گاهی که پدید آورد شما را از زمین و گاهی که شما نهان بودید در شکمهای مادران خویش پس خویشتن را نستائید (پاک نشمرید) او است داناتر بدانکه پرهیز کرد (۳۲)

آیا دیدی آن را که روی برتافت (۳۳)

و بخشید

اندکی و خودداری کرد (۳۴)

آیا نزد او است علم ناپیدا پس او می بیند (۳۵)

یا آگهی داده نشد بدانچه در نامه های موسی است (۳۶)

و ابراهیم که وفا کردار است (۳۷)

که برندارد هیچ گنهباری بار دگری را (۳۸)

و آنکه نیست انسان را جز آنچه بکوشد (یا بدود) (۳۹)

و آنکه کوشش او زود است دیده شود (۴۰)

پس پاداش داده شودش پاداش رساتر (۴۱)

و آنکه بسوی پروردگار تو است پایان (۴۲)

و آنکه او است که بخندانید و بگریانید (۴۳)

و آنکه او است که میرانید و زنده ساخت (۴۴)

و آنکه او آفرید دو جفت را نر و ماده (۴۵)

از چکّه آبی گاهی که ریخته گردد (۴۶)

و آنکه بر او است پدیدآوردن دیگر (۴۷)

و آنکه او بی نیاز کرد و نگاه داشت (۴۸)

و آنکه او است پروردگار شعری (ستاره است) (۴۹)

و آنکه او نابود ساخت عاد نخستین را (۵۰)

و ثمود را بجای نگذارد (۵۱)

و قوم نوح را از پیش که ایشان بودند ستمگرتر و سرکش تر (۵۲)

و باژگون شدگان را فرود آورد (۵۳)

پس پوشانیدش آنچه پوشانید (۵۴)

پس به کدام نعمتهای پروردگار خویش می ستیزی (۵۵)

این است بیم دهنده از بیم دهندگان پیشین (۵۶)

نزدیک گشت نزدیک شونده (۵۷)

نیستش جز خدا گشاینده (۵۸)

آیا از این داستان شگفت مانید (۵۹)

و خندید و نگریید (۶۰)

و شمائید ناآگهان (۶۱)

پس سجده کنید برای خدا و ستایش کنید (۶۲)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

:By the star when it sets ۱

.your companion has neither gone astray, nor gone amiss ۲

۳

:Nor does he speak out of [his own] desire

,[it is just a revelation that is revealed [to him ۴

,taught him by One of great powers ۵

,possessed of sound judgement. He settled ۶

.while he was on the highest horizon ۷

Then he drew nearer and nearer ۸

,until he was within two bows’ length or even nearer ۹

.whereat He revealed to His servant whatever He revealed ۱۰

.The heart did not deny what it saw ۱۱

!?Will you then dispute with him about what he saw ۱۲

,Certainly he saw it yet another time ۱۳

,by the Lote Tree of the Ultimate Boundary ۱۴

,near which is the Garden of the Abode ۱۵

.when there covered the Lote Tree what covered it ۱۶

.The gaze did not swerve, nor did it overstep the bounds ۱۷

.Certainly he saw some of the greatest signs of his Lord ۱۸

?Have you considered Lat and ‘Uzza ۱۹

?and Manat, the third one ۲۰

?Are you to have males and He females ۲۱

!That, then, will be an unfair division ۲۲

These are but names which you have coined—you and your fathers—for which ۲۳ Allah has not sent down any authority. They follow nothing but conjectures and the desires of the [lower] soul, while there has already come to them the guidance from .their Lord

?Shall man have whatever he yearns for ۲۴

.Yet to Allah belong this world and the Hereafter ۲۵

How many an angel there is in the heavens whose intercession ۲۶

is of no avail in any way except after Allah grants permission to whomever He wishes !and approves of

.Indeed those who do not believe in the Hereafter give female names to the angels ٢٧

They do not have any knowledge of that. They follow nothing but conjectures, and ٢٨ .indeed conjecture is no substitute for the truth

So avoid those who turn away from Our remembrance and desire nothing but the ٢٩ .life of the world

That is the ultimate reach of their knowledge. Indeed your Lord knows best those ٣٠ .who stray from His way, and He knows best those who are [rightly] guided

To Allah belongs whatever is in the heavens and whatever is in the earth, that He ٣١ may requite those who do evil for what they have done, and reward those who do .[good with the best [of rewards

Those who avoid major sins and indecencies, excepting [minor and occasional] ٣٢ lapses. Indeed your Lord is expansive in [His] forgiveness. He knows you best since [the time] He produced you from the earth, and since you were fetuses in the bellies .of your mothers. So do not flaunt your piety: He knows best those who are Godwary

,Did you see him who turned away ٣٣

?gave a little and held off ٣٤

?Does he have the knowledge of the Unseen so that he sees ٣٥

,Has he not been informed of what is in the scriptures of Moses ٣٦

:[and of Abraham, who fulfilled [his summons ٣٧

that ٣٨

,no bearer shall bear another’s burden

,and that nothing belongs to man except what he strives for ۳۹

,and that he will soon be shown his endeavour ۴۰

;then he will be rewarded for it with the fullest reward ۴۱

,and that the terminus is toward your Lord ۴۲

,and that it is He who makes [men] laugh, and makes [them] weep ۴۳

,and that it is He who brings death and gives life ۴۴

,and that it is He who created the mates, the male and the female ۴۵

;from a drop of [seminal] fluid when emitted ۴۶

,and that with Him lies the second genesis ۴۷

,and that it is He who enriches and grants possessions ۴۸

;and that it is He who is the Lord of Sirius ۴۹

,and that it is He who destroyed the former ‘Aad ۵۰

;[and Thamud, sparing none [of them ۵۱

;and the people of Noah before that; indeed they were more unjust and rebellious ۵۲

,and He overthrew the town that was overturned ۵۳

.covering it with what covered it ۵۴

?Then which of the bounties of your Lord will you dispute ۵۵

.This is a warner, [in the tradition] of the warners of old ۵۶

.The Imminent [Hour] is near at hand ۵۷

.There is none that may unveil it besides Allah ۵۸

,Do you then wonder at this discourse ۵۹

,and laugh and not weep ۶۰

!?while you remain heedless ۶۱

!So prostrate yourselves to Allah and worship Him ۶۲

ترجمه انگلیسی شاکر

I swear by the

(star when it goes down. (١

(Your companion does not err, nor does he go astray; (٢

(Nor does he speak out of desire. (٣

(It is naught but revelation that is revealed, (۴

(The Lord of Mighty Power has taught him, (۵

(The Lord of Strength; so he attained completion, (۶

(And he is in the highest part of the horizon. (٧

(Then he drew near, then he bowed (٨

(So he was the measure of two bows or closer still. (٩

(And He revealed to His servant what He revealed. (١٠

(The heart was not untrue in (making him see) what he saw. (١١

(What! do you then dispute with him as to what he saw? (١٢

(And certainly he saw him in another descent, (١٣

(At the farthest lote-tree; (١۴

(Near which is the garden, the place to be resorted to. (١۵

(When that which covers covered the lote-tree; (١۶

(The eye did not turn aside, nor did it exceed the limit. (١٧

(Certainly he saw of the greatest signs of his Lord. (١٨

(Have you then considered the Lat and the Uzza, (١٩

(And Manat, the third, the last? (٢٠

(What! for you the males and for Him the females! (۲۱

(This indeed is an unjust division! (۲۲

They are naught but names which you have named, you and your fathers; Allah has not sent for them any authority. They follow naught but conjecture and the low desires which (their) souls incline to; and certainly the guidance has come to them

(from their L (۲۳

(Or shall man have what he wishes? (۲۴

(Nay! for Allah is the hereafter and the former (life). (۲۵

And how many an angel is there in the heavens whose intercession does not avail at all except after Allah has given permission to whom He pleases and chooses. (۲۶

Most surely they who do not believe in the hereafter name the angels with female names. (۲۷

And they have no knowledge of it; they do not follow anything but conjecture, and surely conjecture does not avail against the truth at all. (۲۸

Therefore turn aside from him who turns his back upon Our reminder and does not desire anything but this world's life. (۲۹

That is their goal of knowledge; surely your Lord knows best him who goes astray from His path and He knows best him who follows the right direction. (۳۰

And Allah's is what is in the heavens and what is in the earth, that He may reward those who do evil according to what they do, and (that) He may reward those who do good with goodness. (۳۱

Those who keep aloof from the great sins and the indecencies but the passing idea; surely your Lord is liberal in forgiving. He knows you best when He brings you forth from the earth and when you are embryos in the wombs of your mothers; therefore do not (۳۲

(Have you then seen him who turns his back? (۳۳

(And gives a little and (then) withholds. (۳۴

Has he

(the knowledge of the unseen so that he can see? (۳۵

(Or, has he not been informed of what is in the scriptures of Musa? (۳۶

(And (of) Ibrahim who fulfilled (the commandments): (۳۷

(That no bearer of burden shall bear the burden of another- (۳۸

(And that man shall have nothing but what he strives for- (۳۹

(And that his striving shall soon be seen- (۴۰

(Then shall he be rewarded for it with the fullest reward- (۴۱

(And that to your Lord is the goal- (۴۲

(And that He it is Who makes (men) laugh and makes (them) weep; (۴۳

(And that He it is Who causes death and gives life- (۴۴

(And that He created pairs, the male and the female (۴۵

(From the small seed when it is adapted (۴۶

(And that on Him is the bringing forth a second time; (۴۷

(And that He it is Who enriches and gives to hold; (۴۸

(And that He is the Lord of the Sirius; (۴۹

(And that He did destroy the Ad of old (۵۰

(And Samood, so He spared not (۵۱

(And the people of Nuh before; surely they were most unjust and inordinate; (۵۲

(And the overthrown cities did He overthrow, (۵۳

(So there covered them that which covered. (۵۴

(Which of your Lord's benefits will you then dispute about? (۵۵

(This is a warner of the warners of old. (۵۶

(The near event draws nigh. (۵۷

(There shall be none besides Allah to remove it. (۵۸

Do you then

(wonder at this announcement? (۵۹

(And will you laugh and not weep? (۶۰

(While you are indulging in varieties. (۶۱

(So make obeisance to Allah and serve (Him). (۶۲

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

,By the Star as it sets (۱)

.your companion has neither strayed nor is he misguided (۲)

;He does not speak from some whim (۳)

.[it is merely inspiration that is revealed [to him (۴)

,Someone firm in strength has taught him (۵)

someone possessing such ability that he soared up (۶)

.and stood, poised at the highest [point on the] horizon (۷)

,Then he approached and came right down (۸)

.and stood two bow-lengths off or even closer (۹)

.He inspired whatever he inspired in His servant (۱۰)

.His vitals did not deny whatever he saw (۱۱)

?Yet will you (all) distrust him about what he [actually] saw (۱۲)

He saw him in another descent (۱۳)

near the Hawthorn on the Boundary (۱۴)

.alongside the Garden of Repose (١٥)

,When whatever covered the Hawthorn covered it (١۶)

.his eyesight did not falter nor was it carried away (١٧)

!He saw some of his Lord's greatest signs (١٨)

,Have you (all) considered al-Lat and al-'Uzza (١٩)

?and Manat the other [who ranks] in third place (٢٠)

?Do you have sons while He has daughters (٢١)

!That would then be an unfair attribution (٢٢)

They are only some names which you and your forefathers have called them; God (٢٣) has not sent down any authority for them. They

merely follow conjecture and something their souls fancy. Yet guidance has already .reached them from their Lord

?Or may man have anything he hankers for (۲۴)

!Yet God still holds the Last as well as the First (۲۵)

How many angels are there in Heaven whose intercession does not help in any (۲۶) ?way except after God permits it, for whomever He wishes and approves of

The ones who do not believe in the Hereafter call the angels by the names of (۲۷) .females

Yet they have no knowledge about it; they only follow guesswork. Conjecture will (۲۸) ,not help out in any way against the Truth

;so shun anyone who avoids mentioning Us and only wants [to enjoy] worldly life (۲۹)

that will be their range of knowledge. Your Lord is quite Aware as to who has (۳۰) ;strayed from His path, just as He is quite Aware as to who is guided

God possesses whatever is in Heaven and whatever is on Earth, so He may (۳۱) reward the ones who commit evil according to whatever they have done while He .rewards the ones who act kindly with [equal] kindness

Those who refrain from the greatest vices and sexual offences, except for (۳۲) oversights [will find] your Lord is Boundless when it comes to forgiveness. He was quite Aware of you when He produced you from the earth and when you were still embryos in your mothers' wombs. Do not try to justify yourselves; He is quite Aware as to who has done

. his duty

?Have you seen someone who turns away (۳۳)

!He has given little, and even skimps at that (۳۴)

?[Has he such knowledge about the Unseen that he can (actually) see [it (۳۵)

Or has he not been notified about what was on Moses' scrolls (۳۶)

:and on Abraham's, who always kept his word (۳۷)

.That no burdened soul shall bear another's burden" (۳۸)

:That everyman receives only what he makes an effort for (۳۹)

;so his effort shall be noticed (۴۰)

. then he will be rewarded to the fullest extent (۴۱)

;And that towards your Lord lies the final End" (۴۲)

;and He makes (us) both laugh and cry (۴۳)

.He brings death and grants life (۴۴)

,He has created both sexes, male and female (۴۵)

.from a drop of semen which has been ejected (۴۶)

.On Him [rests your] next appearance (۴۷)

;He grants wealth and riches" (۴۸)

!He is even Lord of the Dogstar (۴۹)

Yet He wiped out the first [nation] of 'Ad" (۵۰)

,and Thamud, and left nothing over (۵۱)

.and even Noah's folk previously, who had been most unjust and arrogant (۵۲)

,[And he fell upon the Overthrown [Towns (۵۳)

".and covered them up with whatever covered them (۵۴)

?So which of your Lord's benefits will you distrust (۵۵)

.This is a warner just like the early warners (۵۶)

;What is imminent is approaching (۵۷)

!there is nothing besides God to remove it (۵۸)

?Are you amazed at this report (۵۹)

You laugh, and do (۶۰)

not weep

!while you hold your heads so high (۶۱)

![Bow down on your knees to God and worship [Him (۶۲)

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(By the Star when it plunges, (۱

(your comrade is not astray, neither errs, (۲

(nor speaks he out of caprice. (۳

(This is naught but a revelation revealed, (۴

(taught him by one terrible in power, (۵

(very strong; he stood poised, (۶

(being on the higher horizon, (۷

(then drew near and suspended hung, (۸

(two bows'-length away, or nearer, (۹

(then revealed to his servant that he revealed. (۱۰

(His heart lies not of what he saw; (۱۱

(what, will you dispute with him what he sees? (۱۲

(Indeed, he saw him another time (۱۳

(by the Lote-Tree of the Boundary (۱۴

(nigh which is the Garden of the Refuge, (۱۵

(when there covered the Lote-Tree that which covered; (١۶

(his eye swerved not, nor swept astray. (١٧

(Indeed, he saw one of the greatest signs of his Lord. (١٨

(Have you considered El-Lat and El-'Uzza (١٩

(and Manat the third, the other? (٢٠

(What, have you males, and He females? (٢١

(That were indeed an unjust division. (٢٢

They are naught but names yourselves have named, and your fathers; God hassent down no authority touching them. They follow only surmise, and what thesouls desire; (and yet guidance has come to them from their Lord. (٢٣

(Or shall man have whatever he fancies? (٢۴

And to God belongs the First and the

(Last. (۲۵

How many an angel there is in the heavens whose intercession avails notanything, (save after that God gives leave to whomsoever He wills and iswell-pleased. (۲۶

Those who do not believe in the world to come name the angels with the namesof (females. (۲۷

They have not any knowledge thereof; they follow only surmise, and surmiseavails (naught against truth. (۲۸

So turn thou from him who turns away from Our Remembrance, and desires onlythe (present life. (۲۹

That is their attainment of knowledge. Surely thy Lord knows very wellthose who (have gone astray from His way, and He knows very well those who areguided. (۳۰

To God belongs whatsoever is in the heavens and whatsoever is in the earth,that He may recompense those who do evil for what they have done, andrecompense those (who have done good with the reward most fair. (۳۱

Those who avoid the heinous sins and indecencies, save lesser offences--surely thy Lord is wide in His forgiveness. Very well He knows you, when Heproduced you from the earth, and when you were yet unborn in your mothers'wombs; therefore hold not (yourselves purified; God knows very well him who isgodfearing. (۳۲

(Hast thou considered him who turns his back (۳۳

(and gives a little, and then grudgingly? (۳۴

(Does he possess the knowledge of the Unseen, and therefore hesees? (۳۵

(Or has he not been told of what is in the scrolls of Moses, (۳۶

(and Abraham, he who paid his debt in full? (۳۷

That no soul laden bears

(the load of another, (٣٨

(and that a man shall have to his account only as he has laboured, (٣٩

(and that his labouring shall surely be seen, (٤٠

(then he shall be recompensed for it with the fullest recompense, (٤١

(and that the final end is unto thy Lord, (٤٢

(and that it is He who makes to laugh, and that makes to weep, (٤٣

(and that it is He who makes to die, and that makes to live, (٤٤

(and that He Himself created the two kinds, male and female, (٤٥

(of a sperm-drop, when it was cast forth, (٤۶

(and that upon Him rests the second growth, (٤٧

(and that it is He who gives wealth and riches, (٤٨

(and that it is He who is the Lord of Sirius, (٤٩

(and that He destroyed Ad, the ancient, (۵٠

(and Thamood, and He did not spare them, (۵١

(and the people of Noah before--certainly (۵٢

(they did exceeding evil, and were insolent-- (۵٣

(and the Subverted City He also overthrew, (۵٤

(so that there covered it that which covered. (۵۵

(Then which of thy Lord's bounties disputest thou? (۵۶

(This is a warner, of the warners of old. (۵٧

(The Imminent is imminent; apart from God none can disclose it. (۵۸

(Do you then marvel at this discourse, (۵۹

(and do you laugh, and do you not weep, (۶۰

(while you make merry? (۶۱

(SUJDAH AYA) @So bow yourselves before God, and serve Him! (۶۲)

ترجمه انگلیسی پیکتال

,In the name of Allah, the Beneficent

.the Merciful

(By the Star when it setteth, (۱

(Your comrade erreth not, nor is deceived; (۲

(Nor doth he speak of (his own) desire. (۳

(It is naught save an inspiration that is inspired, (۴

(Which one of mighty powers hath taught him, (۵

(One vigorous; and he grew clear to view (۶

(When he was on the uppermost boon. (۷

(Then be drew nigh and came down (۸

(Till he was (distant) two bows length or even nearer, (۹

(And He revealed unto His slave that which He revealed. (۱۰

(The heart lied not (in seeing) what it saw. (۱۱

(Will ye then dispute with him concerning what he seeth? (۱۲

(And verily he saw him, yet another time (۱۳

(By the lote tree of the utmost boundary, (۱۴

(Nigh unto which is the Garden of Abode. (۱۵

(When that which shroudeth did enshroud the lote tree, (۱۶

(The eye turned not aside nor yet was overbold. (۱۷

(Verily he saw one of the greater revelations of his Lord. (۱۸

(Have ye thought upon Al Lat and Al Uzza (۱۹

(And Manat, the third, the other? (۲۰

(Are yours the males and His the females? (۲۱

(That indeed were an unfair division! (۲۲

They are but names which ye have named, ye and your fathers, for which Allah hath revealed no warrant. They follow but a guess and that which (they) themselves (desire. And now the guidance from their Lord hath come unto them. (۲۳

(Or shall man have what he coveteth? (۲۴

(But unto Allah belongeth the after (life), and the former. (۲۵

And how many angels are in the heavens whose intercession availeth naught save (after Allah giveth leave to whom He chooseth and accepteth! (۲۶

Lo! it is those who disbelieve in the Hereafter who name the angels with the names of (females. (۲۷

And they have no knowledge thereof. They follow but a guess, and lo! a guess can (never take the place of the truth. (۲۸

Then withdraw (O Muhammad) from him who fleeth from Our remembrance and (desireth but the life of the world. (۲۹

Such is their sum of knowledge. Lo! thy Lord is best aware of him who strayeth, and (He is best aware of him who goeth right. (۳۰

And unto Allah belongeth whatsoever is in the heavens and whatsoever is in the earth, that He may reward those who do evil with that which they have done, and (reward those who do good with goodness. (۳۱

Those who avoid enormities of sin and abominations, save the unwilled offences (for them) lo! thy Lord is of vast mercy. He is best aware of you (from the time) when He created you from the earth, and when ye were hidden in the bellies of your mothers. Therefor ascribe not purity unto yourselves. He is best aware of him who wardeth off ((evil). (۳۲

(Didst thou (O Muhammad) observe him who turned away, (۳۳

(And gave a little, then was grudging? (۳۴

Hath he knowledge of the Unseen so that he

(seeth? (۳۵

(Or hath he not had news of what is in the books of Moses (۳۶

(And Abraham who paid his debt: (۳۷

(That no laden one shall bear another's load, (۳۸

(And that man hath only that for which be maketh effort, (۳۹

(And that his effort will be seen, (۴۰

(And afterward be will be repaid for it with fullest payment; (۴۱

(And that thy Lord, He is the goal; (۴۲

(And that He it is Who maketh laugh, and maketh weep, (۴۳

(And that He it is Who giveth death and giveth life; (۴۴

(And that He createth the two spouses, the male and the female, (۴۵

(From a drop (of seed) when it is poured forth; (۴۶

(And that He hath ordained the second bringing forth; (۴۷

(And that He it is Who enricheth and contenteth: (۴۸

(And that He it is Who is the Lord of Sirius; (۴۹

(And that He destroyed the former (tribe of) Aad, (۵۰

(And (the tribe of) Thamud He spared not; (۵۱

(And the folk of Noah aforetime, lo! they were more unjust and more rebellious; (۵۲

(And Al Mutafikah He destroyed (۵۳

(So that there covered them that which did cover. (۵۴

(Concerning which then, of the bounties of thy Lord, canst thou dispute? (۵۵

(This is a warner of the warners of old. (۵۶

(The threatened Hour is nigh. (۵۷

(None beside Allah can disclose it. (۵۸

(Marvel ye then at this statement, (۵۹

(And laugh and not weep, (۶۰

While ye

(amuse yourselves? (۶۱

(Rather prostrate yourselves before Allah and serve Him. (۶۲

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(By the Star when it goes down (۱

(Your Companion is neither astray nor being misled (۲

(Nor does he say (aught) of (his own) Desire. (۳

(It is no less than inspiration sent down to him: (۴

(He was taught by one mighty in Power (۵

(Endued with Wisdom: For he appeared (in stately form) (۶

(While he was in the highest part of the horizon: (۷

(Then he approached and came closer (۸

(And was at a distance of but two bow-lengths or (even) nearer; (۹

So did (Allah) convey the inspiration to His Servant (conveyed) what He (meant) to (convey. (۱۰

(The (Prophets) (mind and) heart in no way falsified that which he saw. (۱۱

(Will ye then dispute with him concerning what he saw? (۱۲

(For indeed he saw him at a second descent. (۱۳

(Near the Lote-tree beyond which none may pass: (۱۴

(Near it is the Garden of Abode. (۱۵

(Behold the Lote-tree was shrouded (in mystery unspeakable!) (١۶

(His) sight never swerved nor did it go wrong! (١٧)

(For truly did he see of the Signs of his Lord the Greatest! (١٨

(Have ye seen Lat an Uzza (١٩

(And another the third (goddess) Manat? (٢٠

(What! for you the male sex and for Him the female? (٢١

(Behold such would be indeed a division most unfair! (٢٢

These are nothing but names which ye have devised

ye and your fathers for which Allah has sent down no authority (whatever). They follow nothing but conjecture and what their own souls desire! Even though there has (already come to them Guidance from their Lord! (۲۳

(Nay shall man have (just) anything he hankers after? (۲۴

(But it is to Allah that the End and the Beginning (of all things) belong. (۲۵

How many so ever be the angels in the heavens their intercession will avail nothing except after Allah has given leave for whom He pleases and that he is acceptable to (Him. (۲۶

(Those who believe not in the Hereafter name the angels with female names. (۲۷

But they have no knowledge therein. They follow nothing but conjecture; and (conjecture avails nothing against Truth. (۲۸

Therefore shun those who turn away from Our Message and desire nothing but the (life of this world. (۲۹

That is as far as knowledge will reach them. Verily thy Lord knoweth best those who (stray from His path and He knoweth best those who receive guidance. (۳۰

Yea to Allah belongs all that is in the heavens and on earth; so that He rewards those who do evil according to their deeds and He rewards those who do good with what is (best. (۳۱

Those who avoid great sins and shameful deeds. Only (falling into) small faults verily thy Lord is ample in forgiveness. He knows you well when He brings you out of the earth and when ye are hidden in your mothers wombs therefore

(justify not yourselves. He knows best who it is that guards against evil. (۳۲

(Seest thou one who turns back. (۳۳

(Gives a little then hardens (his heart)? (۳۴

(What! has he knowledge of the Unseen so that he can see? (۳۵

(Nay is he not acquainted with what is in the books of Moses (۳۶

(And of Abraham who fulfilled his engagements? (۳۷

(Namely that no bearer of burdens can bear the burden of another; (۳۸

(That man can have nothing but what he strives for; (۳۹

(That (the fruit of) his striving will soon come in sight; (۴۰

(Then will he be rewarded with a reward complete; (۴۱

(That to thy Lord is the final Goal; (۴۲

(That it is He who Granteth Laughter and Tears; (۴۳

(That it is He who Granteth Death and Life; (۴۴

(That He did create in pairs male and female. (۴۵

(From a seed when lodged (in its place); (۴۶

(That He hath promised a Second Creation (raising of the Dead) (۴۷

(That it is He Who giveth wealth and satisfaction; (۴۸

(That He is the Lord of Sirius (the Mighty Star); (۴۹

(And that it is He Who destroyed the (powerful) ancient `Ad (people) (۵۰

(And the Thamud nor gave them a lease of perpetual life. (۵۱

And before them the people of Noah for that they were (all) Most unjust and most (insolent transgressors. (۵۲

(And He destroyed the Overthrown Cities (of Sodom and Gomorrah) (۵۳

(So that (ruins unknown) have covered them up. (۵۴

(Then which of the gifts of thy Lord (O man) wilt thou dispute about? (۵۵

(This is a Warner of the (series of) Warners of old! (۵۶

(The (Judgment) ever approaching draws nigh: (۵۷

(No (soul) but Allah can lay it bare. (۵۸

(Do ye then wonder at this recital? (۵۹

(And will ye laugh and not weep (۶۰

(Wasting your time in vanities? (۶۱

(But fall ye down in prostration to Allah and adore (Him)! (۶۲

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

!Par l'étoile à son déclin .۱

Votre compagnon ne s'est pas égaré et n'a pas été induit en erreur .۲

;et il ne prononce rien sous l'effet de la passion .۳

.ce n'est rien d'autre qu'une révélation inspirée .۴

,que lui a enseigné [L'Ange Gabriel]: à la force prodigieuse .۵

,[doué de sagacité; c'est alors qu'il se montra sous sa forme réelle [angélique .۶

.alors qu'ils se trouvait à l'horizon supérieur .۷

,Puis il se rapprocha et descendit encore plus bas .۸

.et fut à deux portées d'arc, ou plus près encore .۹

.Il révéla à Son serviteur ce qu'Il révéla .۱۰

١١. Le coeur n'a pas menti en ce qu'il a vu.

١٢. Lui contestez-vous donc ce qu'il voit?

١٣. Il l'a pourtant vu, lors d'une autre descente,

١٤. près de la Sidrat-ul-Muntaha,

١٥. près d'elle se trouve le jardin de Maawa:

١٦. au moment où le lotus était couvert de ce qui le couvrait.

١٧. La vue n'a nullement dévié ni outrepassé la mesure.

١٨. Il a

bien vu certaines des grandes merveilles de son Seigneur.

۱۹. Que vous en semble [des divinités] Lat et Uzza,

۲۰. ainsi que Manat, cette troisième autre?

۲۱. Sera-ce à vous le garçon et à Lui la fille?

۲۲. Que voilà donc un partage injuste!

۲۳. Ce ne sont que des noms que vous avez inventés, vous et vos ancêtres. Allah n'a fait descendre aucune preuve à leur sujet. Ils ne suivent que la conjecture et les passions de [leurs] âmes, alors que la guidée leur est venue de leur Seigneur.

۲۴. Ou bien l'homme aura-t-il tout ce qu'il désire?

۲۵. A Allah appartiennent la vie future et la vie d'ici-bas.

۲۶. Et que d'Anges dans les cieux dont l'intercession ne sert à rien, sinon qu'après qu'Allah l'autre permis, en faveur de qui Il veut et qu'Il agrée.

۲۷. Ceux qui ne croient pas en l'au-delà donnent aux Anges des noms de femmes,

۲۸. alors qu'ils n'en ont aucune science: ils ne suivent que la conjecture, alors que la conjecture ne sert à rien contre la vérité.

۲۹. Ecarte-toi donc, de celui qui tourne le dos à Notre rappel et qui ne désire que la vie présente.

۳۰. Voilà toute la portée de leur savoir. Certes ton Seigneur connaît parfaitement celui qui s'égare de Son chemin et Il connaît parfaitement qui est bien guidé.

۳۱. A Allah appartient ce qui est dans les cieux et sur la terre afin qu'Il rétribue ceux qui font le mal selon ce qu'ils oeuvrent, et récompense ceux qui font le

,[bien par la meilleure [récompense

ceux qui évitent les plus grands péchés ainsi que les turpitudes et [qui ne . ٣٢ commettent] que des fautes légères. Certes, le pardon de Ton Seigneur est immense. C'est Lui qui vous connaît le mieux quand Il vous a produits de terre, et aussi quand vous étiez des embryons dans les ventres de vos mères. Ne vantez pas vous-mêmes .votre pureté; c'est Lui qui connaît mieux ceux qui [Le] craignent

,Vois-tu celui qui s'est détourné .٣٣

?donné peu et a [finalement] cessé de donner .٣۴

?Détient-il la science de l'Inconnaissable en sorte qu'il voit .٣۵

Ne lui a-t-on pas annoncé ce qu'il y avait dans les feuilles de Moïse .٣۶

[et celles d'Abraham qui a tenu parfaitement [sa promesse de transmettre .٣٧

,qu'aucune [âme]: ne portera le fardeau (le péché) d'autrui .٣٨

;et qu'en vérité, l'homme n'obtient que [le fruit]: de ses efforts .٣٩

.(et que son effort, en vérité, lui sera présenté (le jour du Jugement .۴٠

,Ensuite il en sera récompensé pleinement .۴١

,et que tout aboutit, en vérité, vers ton Seigneur .۴٢

,et que c'est Lui qui a fait rire et qui a fait pleurer .۴٣

,et que c'est Lui qui a fait mourir et qui a ramené à la vie .۴۴

,et que c'est Lui qui a créé les deux éléments de couple, le mâle et la femelle .۴۵

d'une goutte de sperme quand elle est éjaculée .۴۶

,et que la seconde création Lui incombe .۴٧

et c'est Lui qui a enrichi et qui a .۴۸

.fait acquérir

,Et c'est Lui qui est le Seigneur de Sirius .۴۹

,et c'est Lui qui a fait périr les anciens Aad .۵۰

,ainsi que les Tamud, et Il fit que rien n'en subsistât .۵۱

ainsi que le peuple de Noé antérieurement, car ils étaient encore plus injustes et .۵۲ ,plus violents

.de même qu'Il anéantit les villes renversées .۵۳

.Et les recouvrit de ce dont Il les recouvrit .۵۴

?Lequel donc des bienfaits de ton Seigneur mets-tu en doute .۵۵

:Voici un avertisseur analogue aux avertisseurs anciens .۵۶

.l'Imminente (L'heure du Jugement) s'approche .۵۷

.Rien d'autre en dehors d'Allah ne peut la dévoiler .۵۸

?(Quoi! Vous étonnez-vous de ce discours (le Coran .۵۹

?Et vous [en]: riez et n'[en]: pleurez point .۶۰

.absorbés [que vous êtes]: par votre distraction .۶۱

.Prosternez-vous donc à Allah et adorez-Le .۶۲

ترجمه اسپانیایی

!Por la estrella, cuando declina .۱

.Vuestro paisano no se extravía, ni se descarría .۲

.No habla por propio impulso .۳

۴. No es sino una revelación que se ha hecho.

۵. Se la ha enseñado el muy poderoso,

۶. fuerte, majestuoso,

۷. mientras él estaba en lo más alto del horizonte.

۸. Luego, se acercó y quedó suspendido en el aire,

۹. estaba a dos medidas de arco o menos.

۱۰. Reveló a Su siervo lo que reveló.

۱۱. No ha mentido el corazón en lo que vio.

۱۲. ¿Disputaréis, pues, con él sobre lo que ve?

۱۳. Ya le había visto descender en otra ocasión,

۱۴. junto al azufaifo del confín,

۱۵. junto al cual

,se encuentra el jardín de la Morada

.cuando el azufaifo estaba cubierto por aquello .۱۶

.No se desvió la mirada. Y no erró .۱۷

.Vio, ciertamente, parte de los signos tan grandes de su Señor .۱۸

Y ¿qué os parecen al-Lat, al-Uzza .۱۹

?y la otra, Manat, la tercera .۲۰

?Para vosotros los varones y para Él las hembras¿ .۲۱

.Sería un reparto injusto .۲۲

No son sino nombres que habéis puesto, vosotros y vuestros padres, a los que Alá .۲۳ no ha conferido ninguna autoridad. No siguen sino conjeturas y la concupiscencia de .sus almas, siendo así que ya les ha venido de su Señor la Dirección

?Obtendrá el hombre lo que desea¿ .۲۴

.Pero la otra vida y esta vida pertenecen a Alá .۲۵

Cuántos ángeles hay en los cielos, cuya intercesión no servirá de nada, a menos¡ .۲۶ !que antes dé Alá permiso a quien Él quiera, a quien Le plazca

.Quienes no creen en la otra vida ponen, sí, a los ángeles nombres femeninos .۲۷

No tienen ningún conocimiento de ello. No siguen más que conjeturas, y éstas, .۲۸ .frente a la Verdad, no sirven de nada

Apártate de quien vuelve la espalda a Nuestra Amonestación y no desea sino la .۲۹ .vida de acá

Ésa es toda la ciencia que pueden alcanzar. Alá conoce bien a quien se extravía de .۳۰ .Su camino y conoce bien a quien sigue la buena dirección

De Alá es lo que está en los cielos y en la tierra, para retribuir a los .٣١

.que obren mal por lo que hagan y retribuir a los que obren bien dándoles lo mejor

Quienes evitan los pecados graves y las deshonestidades y sólo cometen pecados .۳۲ leves... Tu Señor es inmensamente indulgente. Os conocía bien cuando os creaba de la tierra y cuando erais un embrión en el seno de vuestra madre. ¡No os jactéis, pues, de

?Y, ¿qué te parece el que vuelve la espalda .۳۳

.Da poco, es mezquino .۳۴

?Tiene la ciencia de lo oculto, que le permita ver¿ .۳۵

No se le ha informado del contenido de las Hojas de Moisés¿ .۳۶

:y de Abraham, que cumplió .۳۷

,que nadie cargará con la carga ajena .۳۸

,que el hombre sólo será sancionado con arreglo a su propio esfuerzo .۳۹

,que se verá el resultado de su esfuerzo .۴۰

,que será, luego, retribuido generosamente .۴۱

,que el fin de todo es tu Señor .۴۲

,que es Él Quien hace reír y hace llorar .۴۳

,que es Él Quien da la muerte y da la vida .۴۴

,que Él crea la pareja, varón y hembra .۴۵

,de una gota cuando es eyaculada .۴۶

,que a Él incumbe la otra creación .۴۷

,que es Él Quien da riquezas y posesiones .۴۸

۴۹. que es Él el Señor de Sirio,

۵۰. que Él hizo perecer a los antiguos aditas

۵۱. y a los tamudeos, sin dejar uno solo con vida,

۵۲. y, antes, al pueblo de Noé, que fue tan impío y rebelde,

۵۳. y aniquiló a la vuelta de arriba

.abajo

?cubriéndola como la cubrió .۵۴

?Cuál, pues, de los beneficios de tu Señor pondrás en duda¿ .۵۵

.Ésta es una advertencia al estilo de las advertencias antiguas .۵۶

.Amenaza la Inminente .۵۷

.Nadie, fuera de Alá, puede quitarla .۵۸

?Os asombráis, pues, de este discurso¿ .۵۹

,Y reís, en lugar de llorar¿ .۶۰

?permaneciendo indiferentes .۶۱

!Prosternaos, pues, ante Alá y servidle¡ .۶۲

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

,Beim Siebengestirn, wenn es sinkt .۱

,hrte (Mohammed) ist weder verirrt, noch ist er im UnrechtنEuer Gef .۲

.Noch spricht er aus Begierde .۳

.Es ist eine Offenbarung nur, die offenbart wird .۴

,ften Begabte (Gabriel) hat ihn belehrtنchtigen KrنDer mit m .۵

;(Dessen Macht sich wiederholt offenbart; er sitzt nun fest (auf einem Thron .۶

.Und er ist am obersten Horizont .۷

,(herte er sich (Mohammed); dann stieg er herab (zu dem PropthetenنDann n .۸

.herنer bis auf zwei Bogensehnen heraufkam oder noch n کSo da .۹

.Und Er offenbarte Seinem Diener, was Er offenbarte .۱۰

.Das Herz (des Propheten) hielt Wahrheit dem, was er sah .۱۱

?Wollt ihr da mit ihm streiten über das, was er sah .۱۲

,Und er sah es (auch) bei einem andern Herabsteigen .۱۳

,Beim fernsten Lotusbaum .۱۴

.Neben dem der Garten der Wohnstatt ist .۱۵

,Als den Lotusbaum überflutete, was (ihn) überflutete .۱۶

.Da wankte der Blick nicht, noch schweifte er ab .۱۷

.ten Zeichen seines Herrn gesehenکWahrlich, er hatte eines der gr .۱۸

,betrachtet لt und UzzلIhr aber, habt ihr L» .۱۹

t, dieلUnd Man .۲۰

?dritte, die eine andere ist

?dchenنWie! sollten euch die Knaben sein und Ihm die M .۲۱

.re wahrhaftig eine unbillige VerteilungنDas w .۲۲

ter -, für die AllahنEs sind nur Namen, die ihr euch ausgedacht habt - ihr und eure V .۲۳ en Wahn und demكchtigung hinabgesandt hat.» Sie folgen einem bloنkeinerlei Erm .Wunsche (ihres) Ichs, obwohl doch Weisung von ihrem Herrn zu ihnen kam

?Kann der Mensch denn haben, was er nur wünscht .۲۴

.Aber Allahs ist die künftige und diese Welt .۲۵

Und so mancher Engel ist in den Himmeln, dessen Fürbitte nichts nützen wird, es .۲۶ .sei denn, nachdem Allah Erlaubnis gegeben hat, wem Er will und wer Ihm beliebt

Solche, die nicht ans Jenseits glauben, die benennen die Engel mit weiblichen .۲۷ ;Namen

en Wahn; und derكJedoch sie haben kein Wissen hiervon. Sie folgen einem blo .۲۸ .Wahn vermag nichts gegen die Wahrheit

Drum wende dich ab von dem, der Unserer Ermahnung den Rücken kehrt und .۲۹ .nichts begehrt als das Leben in dieser Welt

Das ist die Summe ihres Wissens. Wahrlich, dein Herr kennt den recht wohl, der .۳۰ .von Seinem Wege abirrt, und Er kennt auch jenen wohl, der den Weg befolgt

Er denen, die كUnd Allahs ist, was in den Himmeln und was auf Erden ist, auf da .۳۱ Er die, die Gutes tun, mit كBses tun, ihren Lohn gebe für das, was sie gewirkt, und da ,dem Allerbesten belohne

ndlichkeiten meiden, bis auf leichteنJene, die die schlimmsten Sünden und Sch .۳۲ Vergehen - wahrlich, deines Herrn Verzeihung

ist weitumfassend. Er kennt euch sehr wohl (von der Zeit her), da Er euch aus der Erde rt euchںDrum erkl .ک??vorbrachte und da ihr Keimlinge wart in eurer Mütter Scho .nicht selber als rein. Ihm ist am besten kund, wer sich vor Bsem hütet

Siehst du den, der sich abkehrt .۳۳

?Und wenig gibt und kargt .۳۴

?er es sehen knnte کHat er wohl Kenntnis des Verborgenen, da .۳۵

,hlt worden, was in den Büchern Moses' stehtںOder ist ihm nicht erz .۳۶

?Und Abrahams, der (die Gebote) hielt .۳۷

,keine Lasttragende die Last einer andern tragen soll کDa .۳۸

,der Mensch nichts empfangen soll, als was er erstrebt کUnd da .۳۹

.sein Streben bald gesehn werden wird کUnd da .۴۰

.Dann wird er dafür belohnt werden mit dem vollsten Lohn .۴۱

,zu deinem Herrn die endgültige Heimkehr ist کUnd da .۴۲

,Er es ist, Der lachen macht und weinen کUnd da .۴۳

,Er es ist, Der Tod und Leben gibt کUnd da .۴۴

,nnlich und weiblichںEr die zwei Geschlechter schafft, m کUnd da .۴۵

,Aus einem Samentropfen, da er vergossen wird .۴۶

,Ihm eine zweite Schpfung obliegt کUnd da .۴۷

,Er allein reich macht und arm macht کUnd da .۴۸

,Er der Herr des Sirius ist کUnd da .۴۹

d vernichtete Er die einstigen کUnd da .۵۰

;Und die Thamüd, und keinen verschonte .٥١

Und vordem das Volk Noahs – fürwahr, sie waren hchst ungerecht und . ٥٢
,– widerspenstig

,dte (des Volkes von Lot) umنUnd Er stürzte die verderbten St .٥٣

,sie bedeckte كDa .٥٤

.was (sie) bedeckte

?Welche von deines Herrn Wohltaten willst du denn bestreiten .۵۵

.Dies ist ein Warner von der gleichen Art wie die früheren Warner .۵۶

.Die «Stunde» naht .۵۷

.er Allah kann sie abwendenکKeiner au .۵۸

?Wundert ihr euch gar über diese Ankündigung .۵۹

?Und lacht ihr und weint nicht .۶۰

?Und wollt ihr achtlos bleiben .۶۱

.(Fallt lieber nieder vor Allah und verehret (Ihn .۶۲

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

.Per la stella quando tramonta .۱

;Il vostro compagno non è traviato, non è in errore .۲

:e neppure parla d'impulso .۳

.non è che una Rivelazione ispirata .۴

,Gliel'ha insegnata un fortissimo .۵

:di saggezza dotato, che compostamente comparve .۶

,si trovava] all'orizzonte più elevato] .۷

,poi s'avvicinò scendendo ancora più in basso .۸

.finché] fu alla distanza di due archi o meno] .۹

.Rivelò al Suo servo quello che rivelò .١٠

.Il cuore non mentì su quel che vide .١١

?Vorreste dunque polemizzare su quel che vide .١٢

, E invero lo vide in un'altra discesa .١٣

, vicino al Loto del limite .١٤

, presso il quale c'è il Giardino di Ma'wa .١٥

. nel momento in cui il Loto era coperto da quel che lo copriva .١۶

.Non distolse lo sguardo e non andò oltre .١٧

.Vide davvero i segni più grandi del suo Signore .١٨

, Cosa ne dite di al-Lât e al-'Uzzâ .١٩

? e di Manât, la terza .٢٠

? Avrete voi il maschio e Lui la femmina .٢١

.٢٢

Che ingiusta spartizione!

۲۳. Non sono altro che nomi menzionati da voi e dai vostri antenati, a proposito dei quali Allah non fece scendere nessuna autorità. Essi si abbandonano alle congetture e a quello che affascina gli animi loro, nonostante sia giunta loro una guida del loro Signore.

۲۴. L'uomo otterrà forse tutto quel che desidera?

۲۵. Appartengono ad Allah l'altra vita e questa vita.

۲۶. Quanti angeli nel cielo, la cui intercessione sarà vana finché Allah non l'abbia permessa, e in favore di chi Egli voglia e di chi Gli aggrada.

۲۷. Invero quelli che non credono nell'altra vita danno agli angeli nomi femminili,

۲۸. mentre non posseggono alcuna scienza: si abbandonano alle congetture, ma la congettura non può nulla contro la verità.

۲۹. Dunque non ti curare di chi volge le spalle al Nostro monito e non brama che la vita terrena.

۳۰. Ecco tutta la portata della loro scienza: in verità il tuo Signore ben conosce chi si allontana dalla Sua via e conosce chi è ben diretto.

۳۱. Appartiene ad Allah tutto quello che c'è nei cieli e tutto quello che c'è sulla terra, sì che compensi coloro che agiscono male per ciò che avranno fatto e compensi coloro che agiscono bene con quanto ci sia di più bello.

۳۲. Essi sono coloro che evitano i peccati più gravi e le perversità e non commettono che le colpe più lievi. Invero il perdono del tuo Signore è immenso. Egli vi conosce meglio [di chiunque altro] quando vi ha prodotti

dalla terra e quando eravate ancora embrioni nel ventre delle vostre madri. Non .vantatevi di essere puri : Egli conosce meglio[di chiunque altro] coloro che [Lo] temono

,Hai visto colui che ti volge le spalle .۳۳

?[che dà poco e poi smette [di dare .۳۴

?Possiede conoscenza dell'invisibile e riesce a vederlo .۳۵

Non è stato informato di quello che contengono i fogli di Mosè .۳۶

? e quelli di Abramo, uomo fedele .۳۷

,Che nessuno porterà il fardello di un altro .۳۸

; e che invero, l'uomo non ottiene che il [frutto dei] suoi sforzi .۳۹

[e che il suo sforzo gli sarà presentato [nel Giorno del Giudizio .۴۰

,e gli sarà dato pieno compenso .۴۱

,e che in verità tutto conduce verso il tuo Signore .۴۲

,e che Egli è Colui che fa ridere e fa piangere .۴۳

,e che Egli è Colui che dà la vita e dà la morte .۴۴

,e che Egli è Colui che ha creato i due generi, il maschio e la femmina .۴۵

,da una goccia di sperma quand'è eiaculata .۴۶

, e che a Lui incombe l'altra creazione .۴۷

,e che invero è Lui che arricchisce e provvede .۴۸

, e che è Lui il Signore di Sirio .۴۹

,e che Lui annientò gli antichi 'Âd .۵۰

,e i Thamûd, sì che non ne rimase nessuno .۵۱

,come già [accadde] alla gente di Noè, che era ancora più ingiusta e più ribelle .۵۲

: e come già annientò le [città] sovvertite .۵۳

e fece sì .۵۴

!che le ricoprisse quel che le ricoprì

?Quale dunque dei favori del tuo Signore vorrai mettere in dubbio .۵۵

. Questo è un Monito tra gli antichi moniti .۵۶

, L'Imminente s'avvicina .۵۷

! nessuno, all'infuori di Allah, può svelarla .۵۸

?Ma come, vi stupite di questo discorso .۵۹

Ne riderete invece che piangerne o .۶۰

?rimarrete indifferenti .۶۱

! Dunque prosternatevi davanti ad Allah e adorate .۶۲

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

!Клянусь звездой, когда она закатывается .۱

.Не сбился с пути ваш товарищ и не заблудился .۲

.И говорит он не по пристрастию .۳

.Это – только откровение, которое ниспосылается .۴

,Научил его сильный мощью .۵

обладатель могущества, вот Он стал прямо .۶

,на высшем горизонте .۷

,потом приблизился и спустился .۸

,и был на расстоянии двух луков или ближе .۹

.и открыл Своему рабу то, что открыл .۱۰

.Сердце (ему) не солгало в том, что он видел .۱۱

?Разве вы станете спорить с ним о том, что он видит .۱۲

И видел он Его при другом нисхождении .۱۳

.у лотоса крайнего предела .۱۴

.У Него - сад прибежища .۱۵

.Когда покрывало лотос то, что покрывало .۱۶

:Не уклонилось его зрение и не зашло далеко .۱۷

.он действительно видел из знамений своего Господа величайшее .۱۸

,Видели ли вы ал-Лат, и ал-Уззу .۱۹

?и Манат - третью, иную .۲۰

?Неужели у вас - мужчины, а у Него - женщины .۲۱

!Это тогда - разделение обидное .۲۲

Они - только имена, которыми вы сами назвали, - вы и родители ваши. Аллах .۲۳
не посылал с

ними никакого знамения. Они следуют только предположениям и тому, к чему склонны души, а к ним уже пришло от Господа их руководство.

۲۴. Или ж человеку принадлежит то, что он пожелает?

۲۵. А ведь Аллаху принадлежит и последняя жизнь и первая.

۲۶. Сколько ангелов в небесах, заступничество которых ни от чего не избавит, если только не после того, как дозволит Аллах тем, кому Он пожелает и соблаговолит!

۲۷. Поистине, те, которые не веруют в последюю жизнь, называют ангелов именами женщин.

۲۸. Но нет у них об этом никакого знания; следуют они только за предположениями, а ведь предположение нисколько не избавит от истины!

۲۹. Отвернись же от тех, кто отвращается от Нашего напоминания и желает только ближайшей жизни.

۳۰. Таково же количество их знания; поистине, Господь твой - Он лучше знает тех, кто сбился с Его пути, и Он лучше знает тех, кто пошел по прямому пути.

۳۱. Аллаху принадлежит то, что на небесах и что на земле, дабы Он воздал тем, которые сделали дурно, за их поступки и воздал тем, которые совершили добро, благом, -

۳۲. тем, которые сторонятся великих прегрешений и мерзостей, кроме мелких проступков: ведь Господь твой объемлющ прошением! Он лучше знал вас, когда Он извел вас из земли и когда вы были зародышами в утробах ваших матерей. Не очищайте же самих себя: Он лучше знает тех, кто богобоязнен!

۳۳. Видел ли ты того, кто отвернулся,

۳۴. и дал мало, и поскупился?

?Разве у него знание о сокровенном, и он видит .۳۵

Разве ему не сообщено то, что в свитках Мусы .۳۶

.۳۷

и Ибрахима, который был верен:

۳۸. что не понесет носящая ношу за другую,

۳۹. что человеку лишь – то, в чем он усердствовал,

۴۰. что усердие его будет усмотрено,

۴۱. затем оно будет вознаграждено наградой полнейшей,

۴۲. и что у Господа твоего – конечный предел,

۴۳. и что это – Он, который заставил плакать и смеяться,

۴۴. и что это – Он, который умертвил и оживил,

۴۵. и что Он создал супругов – мужа и жену –

۴۶. из капли, когда она извергается,

۴۷. и что на нем лежит второе создание,

۴۸. и что это – Он, который обогатил и наделил,

۴۹. и что это – Он, Господь Сириуса,

۵۰. и что это Он погубил первых адитов

۵۱. и самудян, и не пощадил,

۵۲. и народ Нуха еще раньше, – ведь они были еще неправеднее и беззаконнее, –

۵۳. и опрокинутые ниспроверг,

۵۴. и покрыло их то, что покрыло.

۵۵. В каком же благодеянии Господа твоего ты сомневаешься?

.Это – вестник из первых вестников .۵۶

;Приспело неожиданно подоспевшее .۵۷

.нет от него отвращающего помимо Аллаха .۵۸

,Неужели же вы дивитесь этому рассказу .۵۹

,и смеетесь, а не плачете .۶۰

?и остаетесь небрежными .۶۱

!Простирайтесь же пред Аллахом и поклоняйтесь Ему .۶۲

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.Andolsun yldza, inerken -۱

.Arkada nz, gerçekten ne sapt, ne ayrld -۲

.Ve kendi dileíyle sz de sylemedi -۳

.Szü, ancak vahyedilen eyden ibaret -۴

.Ona retti kuvvetleri çok çetin -۵

.Kuvvetli biri; sonra doruldu -۶

.Ve o, en yüce tanyerindeydi -۷

.Sonra yakla t, yaknla t -۸

ki yay kadarف -۹

.kald aralar, yahut daha da yakn

.Derken kuluna vahyetti, ne vahyettiyse -۱۰

.Gnlü, grdüǘnü yalanlamad -۱۱

?Hâlâ münaka a m edersiniz grdüǘ eyleri -۱۲

.Ve andolsun ki onu, inerken bir kere daha grdü -۱۳

.En son sidrenin yannda -۱۴

.Mev'â cenneti de yanndayd -۱۵

.Sidreyi, o srada neler bürümü kaplam t, neler -۱۶

.Gzü, ne kayd, ne haddini a t -۱۷

.Andolsun ki Rabbinin pek büyük delillerinden bir ksmn grdü -۱۸

?Siz de grdünüz mü, Lât' ve Uzzâ'y -۱۹

?'Ve üçüncü bür putu, Menât -۲۰

?Erkek evlâtlar sizin de kzlar onun mu -۲۱

.Bu, pek insafszca bir pay imdi -۲۲

Bunlar, ancak sizin taktǹz, atalarnzn takt́ adlardan ba ka bir ey deíl, Allah, onlara âit -۲۳ kesin bir delil indirmemi tir, ancak zanna ve nefislerinin dileíne kaplm tr onlar ve .andolsun ki Rablerinden doŕu yolu gsteren de gelmi tir

?Yoksa insan, her umduǘnu elde eder mi -۲۴

.Gerçekten de âhiret de Allah'ndr, dünyâ da -۲۵

Ve gklerde nice melekler vardr ki Allah, dilediíne ve râz olduǘna efâat etmeleri için -۲۶ .izin vermedikçe efâatleri, hiçbir eye yaramaz

.üphe yok ki âhirete inanmayanlar, meleklere di i adlar takp duruyorlarق -٢٧

Onlarn, bu hususta hiçbir bilgisi yok, ancak zanna kaplyorlar ve üphe yok ki zan, -٢٨
.gerçeé kar hiçbir eye yaramaz

.Artk yüz çevir, bizi anmadan yüz çevirenden ve ancak dünyâ ya ay n isteyenden -٢٩

te bilgide ula abildikleri ey bu; üphe yok ki Rabbin, kendi yolundan çkp sapan ف -٣٠
.daha iyi bilir ve odur doru yola gireni daha iyi bilen

Ve Allah'ndr ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde ktülük edenleri, yaptklarna -٣١
kar lk elbette cezâlandrr

.ve iyilik edenlereyse yaptklarndan daha da iyi mükâfat verir

Israr etmemek artyle küçük günahlardan ba ka suçlarn büyüklerinden ve çirkin -۳۲ üphe yok ki Rabbinin yarlgamas pek geni tir. O, siziق :eylerden saknanlara gelince yeryüzünden yaratp meydana getirdiı́ zaman ve siz, analarnzn karnnda birer dlken de .bilir; artk siz, kendinizi temize çkarmaya kalk mayn, o, kim çekinmededir, daha iyi bilir

.Grdün mü artk yüz çevireni -۳۳

?Ve az bir ey verip sonra ksan, nekeslik edeni -۳۴

.Gizli eylere âit bilgi, onun katnda m da grmede -۳۵

.Yoksa Mûsâ'nn sahîfelerindeki ey bildirilmedi mi ona -۳۶

.brahîm ki ahdine iyiden iyiye vefâ etmi tiف brâhîm'in sahîfelerindeki, oف Ve -۳۷

.Hiçbir suçlu, bir ba kasnn suçunu yüklenemez -۳۸

.Ve gerçekten de insan, ancak çal tı́n elde eder -۳۹

.Ve üphe yok ki çal tı́nn kar lı́da gsterilir ona -۴۰

.Sonra da ona, en deı́erli mükâfat verilir -۴۱

.Ve üphe yok ki son varlacak tap, Rabbinin tapsdr -۴۲

.Ve üphe yok ki odur adamakll güldüren ve aı́latan -۴۳

.Ve üphe yok ki odur ldüren ve dirilten -۴۴

.Ve üphe yok ki o halk etmi tir erkeı́ ve di iyi -۴۵

.Bir katre sudan, o suyu çkardı́ zaman -۴۶

.Ve üphe yok ki ikinci defa yarat da ona âittir -۴۷

.Ve üphe yok ki odur zengin eden ve sermaye veren -۴۸

.i'râ yldznn Rabbiق Ve üphe yok ki odur -۴۹

.d' helâk edenآ Ve üphe yok ki odur ِnceden gelip geçen -۵۰

.Ve Semûd'u da brakmayan -۵۱

Ve onlardan ِnceki Nûh kavmini de; üphe yok ki onlar, daha da zâlimdi ve daha da -۵۲ .azgn

Lût kavminin ehirlerini -۵۳

.de altüst edip yerle yeksan etti

.Derken o ehirleri, ̧rten ̧rttü gitti -۵۴

?Artk Rabbinin hangi nîmetinden üphe etmedesin -۵۵

.Bu Peygamber, gelip geçen korkutuculardan bir korkutucu -۵۶

.Yakla acak, yakla t -۵۷

.Allah'tan ba kas, çeviremez onu geri -۵۸

?Bu sze mi a tnz siz -۵۹

.Ve gülüyorsunuz ve alamyorsunuz -۶۰

.Ve siz oyalanyorsunuz, gaflet ediyorsunuz -۶۱

.Artk secde edin Allah'a ve kullukta bulunun -۶۲

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

,Batmaqda olan ulduza (Sürəyya ulduzuna) and olsun ki .۱

!Sizin yoldaşınız (Muhəmməd əleyhissəlam) nə haqq yoldan sapmış, nə də azmışdır .۲

.O, kefi istəyəni (havadan) danışmır .۳

.Bu, ancaq (Allah dərgahından) nazil olan bir vəhydir .۴

.Onu (Muhəmməd əleyhissəlama) çox qüvvətli olan (Cəbrail) öyrətdi .۵

O qüvvət (ağıl və gözəllik) sahibi (Peyğəmbər əleyhissəlama öz həqiqi şəklində) .۶ .göründü

.O (Cəbrail) ən uca üfüqdə (günəşin çıxdığı yerdə) idi .۷

.Sonra (Cəbrail Muhəmməd əleyhissəlama) yaxınlaşdı və aşağı endi .٨

.Onların arasındakı məsafə) iki yay uzunluğunda, bəlkə, ondan da yaxın oldu) .٩

.Sonra (Cəbrail Allahın ?z) bəndəsinə (Mühəmmədə) vəhy buyurduğunu vəhy etdi .١٠

Qəlb (Peyğəmbərin qəlbi) gördüyünü yalan saymadı. (Muhəmməd əleyhissəlam .١١
.(gözü ilə gördüyünün Cəbrail olduğuna qəlbdən inandı

?Siz onunla gördüyü barəsində mübahisəmi edirsiniz .١٢

And olsun ki, (Muhəmməd əleyhiissəlam Cəbraili öz həqiqi surətində) başqa bir dəfə .١٣
;də (me'rac vaxtı) görmüşdü

.Yeddinci göydəki) Sidrətül-müntəhanın yanında) .١٤

.Mələklər, şəhidlər və müttəqilər məskəni olan) Mə'va cənnəti onun yanındadır) .١٥

!O zaman Sidrəni nələr bürümüşdü, nələr .١٦

.(Göz nə (sağa-sola) yayındı, nə də uzağa getdi (hər şeyi olduğu kimi gördü .١٧

And olsun ki, (Peyğəmbər) öz Rəbbininən böyük qüdrət nişanələrindən .١٨
((mö'cüzələrindən

bir qismini (Beytül-mə'muru, Sidrətül-müntəhanı, Cənnəti, Cəhənnəmi, Rəfrəfi, altı yüz .qanadı olan Cəbrailin həqiqi surətini və i. a.) gördü

!?Ey müşriklər!) Bir deyin görək (sizin ibadət etdiyiniz) Lat və Uzza nəyə qadirdilər) .۱۹

!?Digər üçüncü (büt) olan Mənat da həmçinin .۲۰

!?(Məgər oğlanlar sizin, (bəyənmədiyiniz) qızlar Onundurmu?! (Allahındırmı .۲۱

!Elə isə bu ədalətsiz bölgüdür .۲۲

Onlar (bütlər) sizin atalarınızın (özlərindən uydurub) qoyduqları adlardan başqa heç .۲۳ bir şey deyildir! (Onların yalnız quru adı var, heç bir şeyə qadir deyillər). Allah onlara (ibadət edilməsinə) dair heç bir dəlil endirməmişdir. Onlar (müşriklər) yalnız zənnə və nəfslərindən gələn istəklərə uyarlar. Halbuki Rəbbindən onlara haqq yolu göstərən .rəhbər (Qur'an və Peyğəmbər) gəlmişdir

Yoxsa insan istədiyi hər şeyə nail ola bilər?! (Xeyr, bu mümkün deyildir. Müşriklərin .۲۴ çox istəməsinə baxmayaraq, bütlər onlar üçün Allah dərgahında heç bir şəfaət edə .(bilməzlər

!Axirətdə, dünya da ancaq Allahındır .۲۵

Göylərdə neçə-neçə mələklər vardır ki, onların şəfaəti heç bir fayda verməz. Ancaq .۲۶ Allah ?z istədiyi və razı olduğu kimsəyə (mələyə, yaxud mö'minə) izin verdikdən sonra .((onun şəfaəti fayda verər

Həqiqətən, axirətə inanmayanlar mələklərə (onların Allahın qızları olduğunu iddia .۲۷ .edərək) qadın adları verirlər

Onlar buna dair heç bir şey bilmir, yalnız zənnə qapılırlar. Zənn isə əsla həqiqət ola .۲۸ !bilməz

Artıq (ya Peyğəmbər!) Bizim Qur'anımızdan üz çevirib dünya həyatından başqa bir .۲۹ !şey istəməyənlərdən üz döndər

Onların bildiyi elə bu qədərdir. Şübhəsiz ki, sənin Rəbbin haqq yoldan azanı da, .٣٠ doğru yolda olanı da ən gözəl tanıyandır!

Göylərdə və yerdə nə varsa, (hamısı) Allahındır. O, pislik edənlərə əməllərinin .٣١ cəzasını verəcək, yaxşılıq edənləri isə

!ən gözəl mükafatla mükafatlandıracaqdır

O yaxşılıq edənlər ki) kiçik günahlar (xətalar) istisna olmaqla, böyük günahlardan) .۳۲ və rəzil işlərdən (zinadan) çəkinərlər. Həqiqətən, sənin Rəbbin çox bağışlayandır. Sizi torpaqdan yaradan da, siz analarınızın bətnlərində rüşeym halında olanda da sizi ən gözəl tanıyan Odur. ?zünüzü təmizə çıxartmayın. O, Allahdan qorxub pis əməllərdən !çəkinənin kim olduğunu ən gözəl biləndir

,Ya Peyğəmbər!) İndi gördünmü (imandan) dönəni) .۳۳

?Bir az (pul, mal) verib (qalanına) xəsislik göstərəni .۳۴

Məgər o, qeybi bilirmi ki, (öz dostunun əzabına yüklənə biləcəyini) görsün?! . ۳۵ (Müşriklərdən Vəlid ibn Müğirə islama meyl göstərmişdi. Bunu eşidən digər bir müşrik onu babalarının dinindən üz döndərməkdə ittiham edərək möhkəm danlamış və demişdi ki, əgər Müğirə ona müəyyən məbləğ pul, mal versə və islamı atıb öz dininə qayıtsa, o, axirətdə Müğirənin əzabını öz üzərinə götürəcəkdir. Müğirə islamdan üz döndərmiş, lakin xəsislik göstərib həmin şəxsə və'd etdiyi məbləğin hamısını deyil, bir .(qismini vermişdi

!?Yoxsa ona Musanın səhifələrindən olanlar xəbər verilmədi .۳۶

Və (əhdə) çox vəfalı olan (Allahın qarşısındakı borcunu layiqincə ödəyən) İbrahimin .۳۷ (!?(sühüfündəkilər bildirilmədi

Tövratda və İbrahimin səhifələrində deyilənlər bunlardır:) "Heç bir günahkar) .۳۸ !başqasının günahına yüklənməz

!İnsana ancaq öz zəhməti (sə'yi, çalışması, əməli) qalar .۳۹

!Şübhəsiz ki, (qiyamət günü) onun zəhməti (sə'yi, əməli) görünəcəkdir .۴۰

"!Sonra da ona (zəhmətinin, əməlinin) tam əvəzi veriləcəkdir .۴۱

!Həqiqətən, axır dönüş sənin Rəbbinədir .۴۲

۴۳. Güldürən də, ağladan da Odur!

۴۴. Idürən də, dirildən də Odur?!

۴۵. (İnsanlardan və heyvanlardan ibarət) iki cifti (hər bir cütü) erkək və dişi olaraq yaradan Odur –

۴۶. (Bir qərtə) nütfədən (o, ata belindən analığa) axıb tökülərkən.

!lüləri) yenidən diriltmək də Ona aiddir?) .۴۷

!İstədiyini) dövlətli də edən, kasıb da edən Odur) .۴۸

!Şi'ranın (Şi'ra ulduzunun) da Rəbbi Odur .۴۹

.Əvvəlki (ilkin) Adı (Ad qövmünü) O məhv etdi .۵۰

.Səmudu da həmçinin! Və (onlardan heç kəsi sağ) buraxmadı .۵۱

Daha əvvəl Nuh qövmünü (məhv etdi), çünki onlar daha zalım, daha azğın kimsələr .۵۲
.idi

.(Lut qövmünün yurdu) Mö'təfikənin də altını üstünə O çevirdi (qaldırıb yerə vurdu) .۵۳

(!Onları nələr sardı, nələr! (Başlarına nə müsibətlər gəldi .۵۴

!?Ey insan!) Sən öz Rəbbinin hansı ne'mətlərinə şəkk edirsən) .۵۵

Bu (Muhəmməd əleyhissəlam) da əvvəlki peyğəmbərlər kimi (insanları Allahın əzabı .۵۶
!ilə) qorxudan bir peyğəmbərdir

.Ey insanlar!) Yaxınlaşam (qiyamət) yaxınlaşdı) .۵۷

Onu Allahdan başqa heç kəs dəf edə bilməz! (Və ya: onun dəqiq vaxtını Allahdan .۵۸
(!başqa heç kəs bilməz

?İndi siz bu kəlama (Qur'ana) təəccübmü edirsiniz .۵۹

!Həm də gülürsünüz, heç ağlamırsınız .۶۰

.(Siz (qəflət içində) oynayır-əylənirsiniz (ona e'tina etmirsiniz .۶۱

Ey insanlar!) Gəlin Allaha səcdə edin, (Allaha) ibadət edin! (Ondan başqasına itaət) .۶۲
(!etməyin

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. تارے کی قسم جب غائب ہونے لگے

۲. کہ تمہارے رفیق (محمد) نہ رستہ بھولے ہیں نہ بھٹکے ہیں

۳. اور نہ خواہش نفس سے منہ سے بات نکالتے ہیں

۴. یہ (قرآن) تو حکم خدا ہے جو (ان کی طرف) بھیجا جاتا ہے

۵. ان کو نہایت قوت والے نے سکھایا

۶. (یعنی جبرائیل) طاقتور نے پھر وہ پورے نظر آئے

۷. اور وہ (آسمان کے) اونچے کنارے میں تھے

۸. پھر قریب ہوئے اوراَور

آگے بڑھی

۹. تو دو کمان کے فاصلے پر یا اس سے بھی کم

۱۰. پھر خدا نے اپنے بندے کی طرف جو بھیجا سو بھیجا

۱۱. جو کچھ انہوں نے دیکھا ان کے دل نے اس کو جھوٹ نہ مانا

۱۲. کیا جو کچھ وہ دیکھتے ہیں تم اس میں ان سے جھگڑتے ہو؟

۱۳. اور انہوں نے اس کو ایک بار بھی دیکھا ہے

۱۴. پرلی حد کی بیری کے پاس

۱۵. اسی کے پاس رہنے کی جنت ہے

۱۶. جب کہ اس بیری پر چھا رہا تھا جو چھا رہا تھا

۱۷. ان کی آنکھ نہ تو اور طرف مائل ہوئی اور نہ (حد سے) آگے بڑھی

۱۸. انہوں نے اپنے پروردگار (کی قدرت) کی کتنی ہی بڑی نشانیاں دیکھیں

۱۹. بھلا تم لوگوں نے لات اور عزیٰ کو دیکھا

۲۰. اور تیسرے منات کو (کہ یہ بت کہیں خدا ہوسکتے ہیں)

۲۱. (مشرکو!) کیا تمہارے لئے تو بیٹے اور خدا کے لئے بیٹیاں

۲۲. یہ تقسیم تو بہت بیانصافی کی ہے

۲۳. وہ تو صرف نام ہی نام ہیں جو تم نے اور تمہارے باپ دادا نے گھڑ لئے ہیں۔ خدا نے تو ان کی کوئی سند نازل نہیں کی۔ یہ لوگ محض ظن (فاسد) اور خواہشات نفس کے پیچھے چل رہے ہیں۔ حالانکہ ان کے پروردگار کی طرف سے ان کے پاس ہدایت آچکی ہے

۲۴. کیا جس چیز کی انسان آرزو کرتا ہے وہ اسے ضرور ملتی ہے

۲۵. آخرت اور دنیا تو اللہ ہی کے ہاتھ میں ہے

۲۶. اور آسمانوں میں بہت سے فرشتے ہیں جن

کی سفارش کچھ بھی فائدہ نہیں دیتی مگر اس وقت کہ خدا جس کے لئے چاہے اجازت بخشے اور (سفارش) پسند کرے

۲۷. جو لوگ آخرت پر ایمان نہیں لاتے وہ فرشتوں کو (خدا کی) لڑکیوں کے نام سے موسوم کرتے ہیں

۲۸. حالانکہ ان کو اس کی کچھ خبر نہیں۔ وہ صرف ظن پر چلتے ہیں۔ اور ظن یقین کے مقابلے میں کچھ کام نہیں آتا

۲۹. تو جو ہماری یاد سے روگردانی اور صرف دنیا ہی کی زندگی کا خواہاں ہو اس سے تم بھی منہ پھیر لو

۳۰. ان کے علم کی انتہا یہی ہے۔ تمہارا پروردگار اس کو بھی خوب جانتا ہے جو اس کے رستے سے بھٹک گیا اور اس سے بھی خوب واقف ہے جو رستے پر چلا

۳۱. اور جو کچھ آسمانوں میں ہے اور جو کچھ زمین میں ہے سب خدا ہی کا ہے (اور اس نے خلقت کو) اس لئے (پیدا کیا ہے) کہ جن لوگوں نے برے کام کئے ان کو ان کے اعمال کا (برا) بدلا دے اور جنہوں نے نیکیاں کیں ان کو نیک بدلہ دے

۳۲. جو صغیرہ گناہوں کے سوا بڑے بڑے گناہوں اور بیحیائی کی باتوں سے اجتناب کرتے ہیں۔ بیشک تمہارا پروردگار بڑی بخشش والا ہے۔ وہ تم کو خوب جانتا ہے۔ جب اس نے تم کو مٹی سے پیدا کیا اور جب تم اپنی ماؤں کے پیٹ میں بچّے تھے۔ تو اپنے آپ کو پاک صاف نہ جتاؤ۔ جو پرہیزگار ہے وہ اس سے خوب واقف ہے

۳۳. بھلا تم نے اس شخص کو دیکھا جس نے منہ

پھیر لیا

۳۴. اور تھوڑا سا دیا (پھر) ہاتھ روک لیا

۳۵. کیا اس کے پاس غیب کا علم ہے کہ وہ اس کو دیکھ رہا ہے

۳۶. کیا جو باتیں موسیٰ کے صحیفوں میں ہیں ان کی اس کو خبر نہیں پہنچی

۳۷. اور ابراہیم کی جنہوں نے (حق طاعت ورسالت) پورا کیا

۳۸. یہ کہ کوئی شخص دوسرے (کے گناہ) کا بوجھ نہیں اٹھائے گا

۳۹. اور یہ کہ انسان کو وہی ملتا ہے جس کی وہ کوشش کرتا ہے

۴۰. اور یہ کہ اس کی کوشش دیکھی جائے گی

۴۱. پھر اس کو اس کا پورا پورا بدلا دیا جائے گا

۴۲. اور یہ کہ تمہارے پروردگار ہی کے پاس پہنچنا ہے

۴۳. اور یہ کہ وہ ہنساتا اور رلاتا ہے

۴۴. اور یہ کہ وہی مارتا اور جلاتا ہے

۴۵. اور یہ کہ وہی نر اور مادہ دو قسم (کے حیوان) پیدا کرتا ہے

۴۶. (یعنی) نطفے سے جو (رحم میں) ڈالا جاتا ہے

۴۷. اور یہ کہ (قیامت کو) اسی پر دوبارہ اٹھانا لازم ہے

۴۸. اور یہ کہ وہی دولت مند بناتا اور مفلس کرتا ہے

۴۹. اور یہ کہ وہی شعریٰ کا مالک ہے

۵۰. اور یہ کہ اسی نے عاد اول کو ہلاک کر ڈالا

۵۱. اور ثمود کو بھی۔ غرض کسی کو باقی نہ چھوڑا

۵۲. اور ان سے پہلے قوم نوح کو بھی۔ کچھ شک نہیں کہ وہ لوگ بڑے ہی ظالم اور بڑے ہی سرکش تھے

۵۳. اور اسی ن□ ال□ی □وئی بستیو□ کو د□ پ□کا

۵۴. پ□ر ان پر چ□ایا جو چ□ایا

۵۵.

تو (ا□ انسان) تو اپن□ پروردگار کی کون سی نعمت پر ج□گ□□ گا

۵۶. ی□ (محمد) ب□ی اگل□ □ر سنان□ والو□ می□ س□ ایک □ر سنان□ وال□ □ی□

۵۷. آن□ والی (یعنی قیامت) قریب آ پ□نچی

۵۸. اس (دن کی تکلیفو□) کو خدا ک□ سوا کوئی دور ن□ی□ کرسک□ گا

۵۹. ا□ منکرین خدا) کیا تم اس کلام س□ تعجب کرت□ □و؟

۶۰. اور □نست□ □و اور روت□ ن□ی□؟

۶۱. اور تم غفلت می□ پ□ ر□□ □و

۶۲. تو خدا ک□ آگ□ سجد□ کرو اور (اسی کی) عبادت کرو

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$ (۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

$ (۴۱)

$ (۴۲)

$ (۴۳)

$ (۴۴)

$ (۴۵)

$ (۴۶)

$ (۴۷)

$ (۴۸)

$ (۴۹)

$ (۵۰)

$ (۵۱)

$ (۵۲)

$ (۵۳)

$ (۵۴)

$ (۵۵)

$ (۵۶)

$ (۵۷)

$ (۵۸)

$ (۵۹)

$ (۶۰)

$ (۶۱)

$ (۶۲)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$ (۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

$ (۴۱)

$ (۴۲)

$ (۴۳)

$ (۴۴)

$ (۴۵)

$ (۴۶)

$ (۴۷)

$ (۴۸)

$ (۴۹)

$ (۵۰)

$ (۵۱)

$ (۵۲)

$ (۵۳)

$ (۵۴)

$ (۵۵)

$ (۵۶)

$ (۵۷)

$ (۵۸)

$ (۵۹)

$ (۶۰)

$ (۶۱)

$ (۶۲)

ترجمه اندونزی

Yang mempunyai akal yang cerdas; dan (Jibril itu) menampakkan diri dengan rupa (yang asli.(۶

(Sedang dia berada di ufuk yang tinggi.(۷) (۱

(Kemudian dia mendekat, lalu bertambah dekat lagi.(۸) (۲

Maka jadilah dia dekat (pada Muhammad sejarak) dua ujung busur panah atau lebih (dekat (lagi).(۹) (۳

Lalu dia menyampaikan kepada hamba-Nya (Muhammad) apa yang telah Allah (wahyukan.(٩) (۴

(Hatinya tidak mendustakan apa yang telah dilihatnya.(١١) (۵

Maka apakah kamu (musyrikin Mekah) hendak membantahnya tentang apa yang (telah dilihatnya.(١٢) (۶

Dan sesungguhnya Muhammad telah melihat Jibril itu (dalam rupanya yang asli) pada (waktu yang lain.(١٣) (٧

(Yaitu) di Sidratil Muntaha.(١۴) (٨)

(Di dekatnya ada surga tempat tinggal.(١۵) (٩

Muhammad melihat Jibril) ketika Sidratulmuntaha diliputi oleh sesuatu yang) (meliputinya.(١۶) (١٠

Penglihatannya (Muhammad) tidak berpaling dari yang dilihatnya itu dan tidak ((pula)melampauinya.(١٧) (١١

Sesungguhnya

dia telah melihat sebahagian tanda- tanda (kekuasaan) Tuhannya yang paling besar. ((١٨) (١٢

Maka apakah patut kamu (hai orang- orang musyrik) menganggap Al Lata dan Al (Uzza.(١٩) (١٣

Dan Manah yang ketiga, yang paling perkemudian (sebagai anak perempuan Allah). ((٢٠) (١٤

(Apakah (patut) untuk kamu (anak) laki- laki dan untuk Allah (anak) perempuan.(٢١) (١٥

(Yang demikian itu tentulah suatu pembagian yang tidak adil.(٢٢) (١۶

Itu tidak lain hanyalah nama- nama yang kamu dan bapak- bapak kamu mengada- adakannya; Allah tidak menurunkan suatu keterangan pun untuk (menyembah) nya. Mereka tidak lain hanyalah mengikuti sangkaan- sangkaan, dan apa yang diingini oleh hawa nafsu mereka, dan sesungguhnya telah datang petunjuk kepada mereka (dari Tuhan mereka.(٢٣) (١٧

(Atau apakah manusia akan mendapat segala yang dicita-citakannya.(٢۴) (١٨

(Tidak), maka hanya bagi Allah kehidupan akhirat dan kehidupan dunia.(٢۵) (١٩)

Dan berapa banyaknya malaikat di langit, syafaat mereka sedikit pun tidak berguna kecuali sesudah Allah mengizinkan bagi orang yang dikehendaki dan diridai (Nya).(٢۶) ((٢٠

Sesungguhnya orang- orang yang tiada beriman kepada kehidupan akhirat, mereka (benar- benar menamakan malaikat itu dengan nama perempuan.(٢٧) (٢١

Dan mereka tidak mempunyai sesuatu pengetahuan pun tentang itu. Mereka tidak lain hanyalah mengikuti persangkaan sedang sesungguhnya persangkaan itu tiada (berfaedah sedikit pun terhadap kebenaran.(٢٨) (٢٢

Maka berpalinglah (hai Muhammad) dari orang yang berpaling dari peringatan Kami, (dan tidak mengingini kecuali kehidupan duniawi.(٢٩) (٢٣

Itulah sejauh- jauh pengetahuan mereka. Sesungguhnya Tuhanmu, Dialah yang paling mengetahui siapa yang tersesat dari jalan-Nya dan Dia pulalah yang paling (mengetahui siapa yang mendapat petunjuk.(٣٠) (٢۴

Dan hanya kepunyaan Allah- lah apa yang ada di langit dan

apa yang ada di bumi supaya Dia memberi balasan kepada orang- orang yang berbuat jahat terhadap apa yang telah mereka kerjakan dan memberi balasan kepada orang- orang yang berbuat baik dengan pahala yang lebih baik (surga) .(٣١) ((٢٥

Yaitu) orang yang menjauhi dosa- dosa besar dan perbuatan keji yang selain dari) kesalahan- kesalahan kecil. Sesungguhnya Tuhanmu Maha Luas ampunan-Nya. Dan Dia lebih mengetahui (tentang keadaan) mu ketika Dia menjadikan kamu dari tanah dan ketika kamu masih janin dalam perut ibumu; maka janganlah kamu mengatakan (dirimu suci. Dialah yang paling mengetahui tentang orang yang bertakwa.(٣٢) (٢٦

(Maka apakah kamu melihat orang yang berpaling (dari Al Quran).(٣٣) (٢٧

(Serta) memberi sedikit dan tidak mau memberi lagi.(٣٤) (٢٨)

Apakah dia mempunyai pengetahuan tentang yang gaib sehingga dia mengetahui ((apa yang dikatakan).(٣٥) (٢٩

Ataukah belum diberitakan kepadanya apa yang ada dalam lembaran- lembaran (Musa.(٣٦) (٣٠

(Dan lembaran- lembaran Ibrahim yang selalu menyempurnakan janji.(٣٧) (٣١

Yaitu) bahwasanya seorang yang berdosa tidak akan memikul dosa orang lain.(٣٨)) ((٣٢

Dan bahwasanya seorang manusia tiada memperoleh selain apa yang telah (diusahakannya.(٣٩) (٣٣

(Dan bahwasanya usahanya itu kelak akan diperlihatkan (kepadanya).(٤٠) (٣٤

Kemudian akan diberi balasan kepadanya dengan balasan yang paling sempurna.(٤١) ((٣٥

(Dan bahwasanya kepada Tuhanmulah kesudahan (segala sesuatu.(٤٢) (٣٦

(dan bahwasanya Dialah yang menjadikan orang tertawa dan menangis.(۴۳) (۳۷

(Dan bahwasanya Dialah yang mematikan dan menghidupkan.(۴۴) (۳۸

Dan bahwasanya Dialah yang menciptakan berpasang- pasangan laki- laki dan (perempuan.(۴۵) (۳۹

(Dari air mani, apabila dipancarkan.(۴۶) (۴۰

Dan bahwasanya Dia- lah yang menetapkan kejadian yang lain (kebangkitan sesudah (mati).(۴۷) (۴۱

Dan bahwasanya Dia yang

(memberikan kekayaan dan memberikan kecukupan.(۴۸) (۴۲

(Dan bahwasanya Dia- lah Tuhan (yang memiliki) bintang syi` ra.(۴۹) (۴۳

(Dan bahwasanya Dia telah membinasakan kaum Ad yang pertama.(۵۰) (۴۴

(Dan kaum Tsamud. Maka tidak seorang pun yang ditinggalkan- Nya (hidup).(۵۱) (۴۵

Dan kaum Nuh sebelum itu. Sesungguhnya mereka adalah orang- orang yang paling (lalim dan paling durhaka.(۵۲) (۴۶

(Dan negeri- negeri kaum Lut yang telah dihancurkan Allah.(۵۳) (۴۷

(Lalu Allah menimpakan atas negeri itu azab besar yang menimpanya.(۵۴) (۴۸

(Maka terhadap nikmat Tuhanmu yang manakah kamu ragu- ragu.(۵۵) (۴۹

Ini (Muhammad) adalah seorang pemberi peringatan di antara pemberi- pemberi (peringatan yang telah terdahulu.(۵۶) (۵۰

(Telah dekat terjadinya hari kiamat.(۵۷) (۵۱

(Tidak ada yang akan menyatakan terjadinya hari itu selain Allah.(۵۸) (۵۲

(Maka apakah kamu merasa heran terhadap pemberitaan ini.(۵۹) (۵۳

(Dan kamu menertawakan dan tidak menangis.(۶۰) (۵۴

(Sedang kamu melengahkan (nya).(۶۱) (۵۵

(Maka bersujudlah kepada Allah dan sembahlah (Dia).(۶۲) (۵۶

(Telah dekat (datangnya) saat itu dan telah terbelah bulan.(۱) (۵۷

Dan jika mereka (orang- orang musyrikin) melihat sesuatu tanda (mukjizat), mereka (berpaling dan berkata:" (Ini adalah) sihir yang terus menerus".(۲) (۵۸

Dan mereka mendustakan (Nabi) dan mengikuti hawa nafsu mereka, sedang tiap-

(tiap urusan telah ada ketetapannya.(٣) (٥٩

Dan sesungguhnya telah datang kepada mereka beberapa kisah yang di dalamnya (terdapat cegahan (dari kekafiran).(۴) (۶٠

Itulah suatu hikmah yang sempurna maka peringatan- peringatan itu tiada berguna ((bagi mereka) .(۵) (۶١

Maka berpalinglah kamu dari mereka. (Ingatlah) hari (ketika) seorang penyeru (malaikat) menyeru kepada sesuatu yang tidak menyenangkan (hari pembalasan).(۶) ((۶٢

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Demi bintang semasa ia menjunam, - (١

Rakan kamu (Nabi Muhammad yang kamu tuduh dengan berbagai tuduhan itu), tidaklah ia menyeleweng (dari jalan yang benar), dan ia pula tidak sesat (dengan (kepercayaan yang salah). (٢

Dan ia tidak memperkatakan (sesuatu yang berhubung dengan ugama Islam) (menurut kemahuan dan pendapatnya sendiri. (٣

Segala yang diperkatakannya itu (sama ada Al-Quran atau hadis) tidak lain hanyalah (wahyu yang diwahyukan kepadanya. (٤

wahyu itu (disampaikan dan) diajarkan kepadanya oleh (malaikat jibril) yang amat (kuat gagah, - (٥

Lagi yang mempunyai kebijaksanaan; kemudian ia memperlihatkan dirinya (kepada (Nabi Muhammad) dengan rupanya asal, - (٦

(Sedang ia berada di arah yang tinggi (di langit); (٧

Kemudian ia mendekatkan dirinya (kepada Nabi Muhammad), lalu ia berjuntai sedikit (demi sedikit, (٨

Sehingga menjadilah jarak (di antaranya dengan Nabi Muhammad) sekadar dua (hujung busaran panah, atau lebih dekat lagi; (٩

Lalu Allah wahyukan kepada hambaNya (Muhammad, dengan perantaraan malaikat (Jibril) apa yang telah diwahyukanNya. (١٠

(Hati (Nabi Muhammad) tidak mendustakan apa yang dilihatnya. (١١

Jika demikian, patutkah kamu hendak membantahnya mengenai apa yang telah (dilihatnya itu? (١٢

Dan demi sesungguhnya! (Nabi Muhammad) telah melihat (malaikat Jibril, dalam (bentuk rupanya yang asal) sekali lagi, (١٣

(Di sisi "Sidratul-Muntaha"; (١۴

(Yang di sisinya terletak Syurga "Jannatul-Makwa". (١۵

Nabi Muhammad melihat jibril dalam bentuk rupanya yang asal pada kali ini ialah)) semasa " Sidratul Muntaha" itu diliputi oleh makhluk-makhluk dari alam-alam ghaib, (yang tidak terhingga. (١۶

Penglihatan (Nabi Muhammad) tidak berkisar daripada menyaksikan dengan tepat (akan pemandangan yang indah di situ yang diizinkan melihatnya), dan tidak pula

(melampaui batas. (١٧

Demi sesungguhnya, ia telah melihat sebahagian dari sebesar-besar tanda-tanda ((yang membuktikan luasnya pemerintahan dan kekuasaan) Tuhannya. (١٨

Setelah kamu - wahai kaum musyrik Makkah - mendengar keterangan yang) membuktikan kekuasaan dan keagungan Allah) maka adakah kamu nampak bahawa ("Al-Laat" dan "Al-Uzza" - (١٩

Serta "Manaat" yang ketiga, yang bertaraf rendah lagi hina itu (layak disembah dan (dianggap sebagai anak-anak perempuan Allah)? (٢٠

Patutkah kamu membahagi untuk diri kamu sendiri anak lelaki (yang kamu sukai), dan (untuk Allah anak perempuan (yang kamu benci)? (٢١

(Pembahagian yang demikian, sudah tentu suatu pembahagian yang tidak adil. (٢٢

Benda-benda yang kamu sembah itu tidak lain hanyalah nama-nama yang kamu dan datuk nenek kamu menamakannya. Allah sekali-kali menurunkan sebarang bukti yang membenarkannya. Mereka yang berbuat demikian, tidak menurut melainkan sangkaan-sangkaan dan apa yang diingini oleh hawa nafsunya. Padahal demi (sesungguhnya telah datang kepada mereka petunjuk dari Tuhan mereka. (٢٣

Adakah manusia tetap akan dapat mencapai segala yang dicita-citakannya? (Tidak!). ((٢۴

(Kerana Allah jualah yang menguasai segala urusan akhirat dan urusan dunia. (٢۵

Golongan yang musyrik mengharapkan pertolongan benda-benda yang mereka) sembah itu) padahal berapa banyak malaikat di langit, syafaat mereka tidak dapat mendatangkan sebarang faedah, kecuali sesudah Allah mengizinkan bagi sesiapa (yang dikehendakiNya dan diredhaiNya. (٢۶

Sesungguhnya orang-orang yang tidak beriman kepada hari akhirat sahajalah, yang (tergamak menamakan malaikat itu dengan nama perempuan, (٢٧

Sedang mereka tidak mempunyai sebarang pengetahuan mengenainya. Mereka tidak lain hanyalah mengikut sangkaan semata-mata, padahal sesungguhnya sangkaan itu tidak dapat memenuhi kehendak menentukan sesuatu dari kebenaran ((iktiqad). (٢٨

Oleh itu, janganlah engkau (wahai

Muhammad) hiraukan orang yang berpaling dari pengajaran Kami, dan tidak mahu (melainkan kehidupan dunia semata-mata. (٢٩

Kepentingan dunia) itulah sahaja tujuan terakhir dari pengetahuan yang dicapai oleh) mereka. Sesungguhnya Tuhanmu, Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang yang sesat dari jalanNya, dan Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang yang (mendapat hidayah petunjuk. (٣٠

Dan Allah jualah yang memiliki segala yang ada di langit dan yang ada di bumi; (diciptakan semuanya itu) untuk membalas orang-orang yang berbuat jahat menurut apa yang mereka lakukan, dan membalas orang-orang yang berbuat baik dengan (balasan yang sebaik-baiknya. (٣١

Iaitu) orang-orang yang menjauhi dosa-dosa besar serta perbuatan-perbuatan) yang keji, kecuali salah silap yang kecil-kecil (yang mereka terlanjur melakukannya, maka itu dimaafkan). Sesungguhnya Tuhanmu Maha Luas keampunanNya. Ia lebih mengetahui akan keadaan kamu semenjak Ia mencipta kamu (berasal) dari tanah, dan semasa kamu berupa anak yang sedang melalui berbagai peringkat kejadian dalam perut ibu kamu; maka janganlah kamu memuji-muji diri kamu (bahawa kamu suci bersih dari dosa). Dia lah sahaja yang lebih mengetahui akan orang-orang yang (bertaqwa. (٣٢

Adakah engkau mengetahui (keburukan) orang yang berpaling (dari menurut (kebenaran kerana ia dihasut)? (٣٣

Dan setelah ia memberi sedikit pemberiannya, ia memutuskannya (kerana menurut (hawa nafsunya)? (٣٤

Adakah ia mempunyai pengetahuan mengenai perkara yang ghaib sehingga ia dapat mengetahui (bahawa orang lain boleh menghalang gantinya dari apa yang akan (menimpanya pada hari akhirat)? (٣٥

Atau belumkah ia diberitahu akan apa yang terkandung dalam Kitab-kitab Nabi Musa (- (٣٦

Dan juga (dalam Kitab-kitab) Nabi Ibrahim yang memenuhi dengan sempurnanya (segala yang diperintahkan

(kepadanya)? (٣٧

Dalam Kitab-kitab itu ditegaskan): Bahawa sesungguhnya seseorang yang boleh) memikul tidak akan memikul dosa perbuatan orang lain (bahkan dosa usahanya (sahaja); (٣٨

Dan bahawa sesungguhnya tidak ada (balasan) bagi seseorang melainkan (balasan) (apa yang diusahakannya; (٣٩

Dan bahawa sesungguhnya usahanya itu akan diperlihatkan (kepadanya, pada hari (kiamat kelak); (٤٠

(Kemudian usahanya itu akan dibalas dengan balasan yang amat sempurna; (٤١

Dan bahawa sesungguhnya kepada hukum Tuhanmu lah kesudahan (segala (perkara); (٤٢

Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang menyebabkan (seseorang itu bergembira) (tertawa, dan menyebabkan (seseorang itu berdukacita) menangis; (٤٣

(Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang mematikan dan menghidupkan; (٤٤

Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang menciptakan pasangan - lelaki dan (perempuan, - (٤٥

(Dari (setitis) air mani ketika dipancarkan (ke dalam rahim); (٤٦

Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang tetap menghidupkan semula (makhluk-(makhluk yang mati); (٤٧

Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang memberikan (sesiapa yang dikehendakiNya) apa yang diperlukannya dan memberikannya tambahan yang boleh (disimpan; (٤٨

(Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah Tuhan (Pencipta) "Bintang Syikra; (٤٩

Dan bahawa sesungguhnya, Dia lah yang membinasakan kaum "Aad" yang pertama

((kaum Nabi Hud), - (٥٠

Dan kaum "Thamud" (kaum Nabi Soleh). Maka tidak ada seorangpun (dari kedua-dua (kaum itu) yang dibiarkan hidup. (٥١

Dan kaum Nabi Nuh sebelum itu (telah juga dibinasakan). Sesungguhnya mereka (adalah orang-orang yang sangat zalim dan sangat melampaui batas. (٥٢

Dan bandar-bandar yang ditunggang balikkan itu, Dia lah yang (mengangkatnya ke (angkasa dan) menghempaskannya ke bumi; (٥٣

(Lalu (penduduk) bandar-bandar itu diliputi azab seksa yang meliputinya. (٥٤

Maka yang mana satu di

antara nikmat-nikmat Tuhanmu (yang tidak terhingga itu) engkau ragu-ragukan ((wahai manusia)? (۵۵

Al-Quran) ini adalah pemberi amaran di antara jenis-jenis amaran yang telah lalu!) ((۵۶

(Telah hampir masa datangnya saat yang dekat itu (hari kiamat); (۵۷

Tidak ada sesiapapun selain Allah yang dapat menahan atau menghapuskan huru-(hara "hari kiamat" itu. (۵۸

Maka patutkah kamu merasa hairan terhadap keterangan-keterangan Al-Quran ini ((sehingga kamu mengingkarinya)? (۵۹

Serta kamu tertawa (mengejek-ejeknya), dan kamu tidak mahu menangis (menyesali (kesalahan kamu serta takutkan balasan buruk yang akan menimpa kamu)? (۶۰

Sedang kamu adalah orang-orang yang sombong angkuh, lagi yang melalaikan (kewajipan? (۶۱

Oleh yang demikian, hendaklah kamu sujud kepada Allah (yang telah menurunkan Al-(Quran itu), dan beribadatlah kamu kepadaNya (dengan sepenuh-penuh tauhid). (۶۲

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Naapa kwa nyota inapoanguka .۱

.Kwamba mtu wenu hakupotea wala hakukosa .۲

.(Wala hasemi kwa tamaa (ya nafsi yake .۳

.Hayakuwa haya ila ni Wahyi uliofunuliwa .۴

.Amemfundisha Mwenye nguvu sana .۵

.Mwenye uwezo, naye akastawi .۶

٧. Naye yu katika upeo wa juu kabisa.

٨. Kisha akakaribia, na akateremka.

٩. Ndipo akawa umbali wa pinde mbili au karibu zaidi.

١٠. Na akamfunulia mja wake aliyoyafunua.

١١. Moyo haukusema uongo uliyoyaona.

١٢. Je, mnabishana naye juu ya yale aliyoyaona?

١٣. Na bila shaka yeye amemuona (Jibril) kwa mara nyingine (katika sura ya kimalaika).

١٤. Penye mkunazi wa mwisho.

١٥. Karibu yake pana Bustani inayokaliwa.

١٦. Kilipoufunika mkunazi kilichofunika.

١٧. Jicho (lake) halikuhangaika wala halikuruka mpaka.

١٨. Kwa hakika aliona katika dalili za Mola wake zilizo kuu.

١٩. Je,

?mmewaona Lata na Uzza

?Na Manata, mwingine wa tatu .۲۰

?Je, nyinyi mna watoto wa kiume na yeye ana watoto wa kike .۲۱

.Huo tena ni mgawanyo mbaya .۲۲

Hayakuwa haya ila ni majina mliyowapa nyinyi na baba zenu, Mwenyeezi Mungu .۲۳ hakuteremsha dalili juu yao. Hawafuati ila dhana na zinayoyapenda nafsi (zao) na .kwa hakika muongozo umewafikia kutoka kwa Mola wao

?Je, mwanadamu anaweza kupata kila anachotamani .۲۴

.Lakini mwanzo na mwisho ni wa Mwenyeezi Mungu .۲۵

Na wako Malaika wangapi mbinguni ambao uombezi wao hautafaa chochote .۲۶ .isipokuwa baada ya Mwenyeezi Mungu kutoa idhini kwa amtakaye na kumridhia

.Hakika wale wasioamini Akhera wanawaita Malaika kwa majina ya kike .۲۷

Nao hawana elimu ya haya, hawafuati ila dhana, na kwa hakika dhana haisaidii .۲۸ .chochote mbele ya haki

Basi jiepushe na yule aupaye kisogo ukumbusho wetu na wala hataki ila maisha ya .۲۹ .dunia

Huo ni mwisho wao katika elimu, hakika Mola wako ndiye amjuaye sana .۳۰ .anayepotea njia yake, na ndiye amjuaye sana anayeongoka

Na ni vyake Mwenyeezi Mungu vilivyomo mbinguni na vilivyomo ardhini, ili awalipe .۳۱ wale waliofanya ubaya kwa yale waliyoyatenda, na kuwalipa mema wale waliofanya .mema

Ambao wanajiepusha na madhambi makuu na vitendo vibaya isipokuwa makosa .۳۲ hafifu, bila shaka Mola wako ndiye Mwenye msamaha mkubwa. Yeye ndiye anayekujueni sana tangu alipokuumbeni katika ardhi na mlipokuwa mimba

matumboni mwa mama zenu, basi msijitakase nafsi zenu, yeye anamjua sana .anayetakasika

?Je, umemuona yule aliyegeuka .٣٣

.Na akatoa kidogo kisha akajiziwia .٣٤

?Je, anayo elimu ya yasioonekana na akayona .٣٥

Au .٣٦

hakuambiwa yaliyomo katika Vitabu vya Musa?

۳۷. Na vya Ibrahimu aliyetimiza ahadi.

۳۸. Kwamba habebi mbebaji mzigo wa mwingine.

۳۹. Na kwamba mtu hatapata ila yale aliyoyafanya.

۴۰. Na kwamba amali yake itaonekana.

۴۱. Kisha atalipwa malipo yaliyo kamili.

۴۲. Na kwamba mwisho ni kwa Mola wako.

۴۳. Na kwamba yeye ndiye anayechekesha na kuliza.

۴۴. Na kwamba yeye ndiye afishaye na kuhuisha.

۴۵. Na kwamba yeye ndiye aliyeumba dume na jike.

۴۶. Katika mbegu ya uzazi inapotiwa.

۴۷. Na kwamba juu yake ufufuo mwingine.

۴۸. Na kwamba yeye ndiye atajirishaye na atiaye umasikini.

۴۹. Na kwamba yeye ndiye Mola wa (nyota) ya Shi-iraa.

۵۰. Na kwamba yeye ndiye aliyewaangamiza Adi wa kwanza.

۵۱. Na Thamudi, hakuwabakisha.

۵۲. Na kabla (yao) watu wa Nuhu, hakika wao walikuwa madhalimu na waasi sana.

۵۳. Na miji iliyopinduliwa ndiye aliyeiangusha.

۵۴. Vikaifunika vilivyoifunika.

۵۵. Basi neema gani ya Mola wako unayoifanyia shaka?

.Huyu ni Muonyaji miongoni mwa Waonyaji wa zamani .۵۶

.Tukio lililo karibu linasogea .۵۷

.Hakuna awezaye kuliondoa ila Mwenyeezi Mungu .۵۸

?Je, mnaistaajabia hadithi hii .۵۹

?Na mnacheka wala hamlii .۶۰

?Na hali nyinyi mmeghafilika .۶۱

.Basi msujudieni Mwenyeezi Mungu na Mumuabudu .۶۲

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۳۹

(۵۳) سوره نجم مکی است و شصت و دو آیه دارد (۶۲)

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸] ترجمه آیات به نام خدای رحمان و رحیم.

سوگند به اجرام آسمانی هنگامی که غروب می کنند (۱).

که هرگز همنشین و دوست شما (محمد) نه عمدا از صراط مستقیم منحرف شده، و نه به خطا (۲).

و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید (۳).

آنچه می گوید

به جز وحیی که به وی می شود نمی باشد (۴).

اسراری است که جبرئیل شدید القوی به وی آموخته است (۵).

کسی که به خاطر رأی و عقل کاملش بر چنین مقامی رسیده (۶).

و در بلندترین افق جای گرفته (۷).

و در عیـــــــن بلنـــــــدی رتبـــــــه اش بـــــــه خـــــــدا نزدیـــــــک و نزدیـــــــک تر شـــــــده (۸).

صفحه ی ۴۰

او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند (۹).

در آنجا بود که جبرئیل به بنده خدا وحی کرد آنچه را که کرد (۱۰).

قلب پیامبر آنچه که دیده بود صادق بود (۱۱).

با اینکه خدا بر صدق او شهادت می دهد شما مشرکین می خواهید با اصرار خود او را در آنچه دیده در شک بیندازید؟! (۱۲).

با این که او را یک بار دیگر دیده بود (۱۳).

نزد سدره منتهی (۱۴).

که جنت الماوی آنجاست (۱۵).

و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت آن را پوشانده بود (۱۶).

چشم او نه به کجی گراییده بود، و نه در دیدن طغیان کرده بود، (تا در نتیجه چیزی را دیده باشد که حقیقت نداشته باشد) (۱۷).

و چطور ممکن است چشم او دچار کژبینی و طغیان شده باشد با اینکه آیات چندی از آیات کبرای پروردگارش را دیده بود (۱۸).

بیان آیات [اشاره به غرض و محتویات سوره مبارکه نجم و مکی بودن آن

غرض این سوره یادآوری اصول سه گانه اسلام، یعنی وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت، معاد و نبوت است، ولی اول به مساله نبوت پرداخته، وحیی را که به رسول خدا (ص) شده تصدیق و توصیف نموده، آن گاه متعرض مساله توحید می شود، و بت

ها و شرکای مشرکین را به بلیغ ترین وجهی نفی

می کنـد، آن گـاه به مسـاله سـوم پرداخته وضـع منتهی شـدن خلقت و تـدبیر عـالم به خـدای تعـالی و زنـده کردن مردگـان و خنداندن و گریاندن و اغناء و اقناء و تعذیب و دعوت و انذار را توصـیف نموده، گفتار را با اشاره به مساله معاد و امر به سجده و عبادت ختم می کند.

و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مکه نازل شده، و نباید به سخن بعضی «۱» که گفته اند: بعضی از آیاتش و یا همه آنها در مـدینه نازل شده، گوش داد. این حرف کجا و آن کجا که بعضـی «۲» گفته انـد: این سوره اولین سوره ای است که رسول خدا (ص)

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۰.

(۲) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۴۴.

مامور شد آن را علنی بخواند، و آن جناب آن را برای مؤمنین و هم برای مشرکین قرائت کرد.

و آیـاتی که از این سوره آورده ایم فصـل اول از فصول سه گـانه آیات سوره است آیاتی است که وحیی را که به رسول خـدا (ص) می شود تصدیق و توصیف می کند، لیکن در اینجا روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت (ع) صادر شده که به صراحت فرموده انـد: مراد از این آیـات این نیست که مطلق وحی را بیـان و توصـیف کنـد، بلکه مراد بیـان یـک قسم وحی است، و آن وحی بطور مشافهه و رو در رو است، که در شب معراج خدای سبحان با رسول گرامیش داشت.

پس این آیات می خواهد داسـتان معراج را بیان کند، و ظاهر آیات هم خالی از تایید این روایات نیست، و از کلمات بعضی از اصحاب از قبیل ابن عباس و انس و ابی

سعید خدری، و غیر ایشان- به طوری که از ایشان نقل شده- نیز همین معنا استفاده می شود، و بنا بر همین معنا گفتار مفسرین جریان یافته، هر چند که در تفسیر مفردات و جملات این آیات اختلافی شدید دارند.

[چند قول در باره مراد از" نجم" در آیه:" وَ النَّجْمِ إِذا هَوی]

" وَ النَّجْمِ إِذا هَوی ظاهر این آیه چنین می نماید که مراد از" نجم" مطلق جرمهای روشن آسمانی است، و خدای تعالی در کتاب مجیدش به بسیاری از مخلوقات خود سوگند خورده، از آن جمله به چند عدد از اجرام سماوی از قبیل خورشید، ماه، و سایر ستارگان سوگند خورده، و بنا بر این، مراد از" هوی نجم"، سقوط و افتادن آن در کرانه افق برای غروب است.

و بعضی «۱» گفته اند: مراد از نجم،" قرآن" است چون قرآن به طور نجومی (تدریجی) نازل شده. و بعضی «۲» گفته اند: مراد از نجم، ستاره" ثریا" است و بعضی «۳» دیگر گفته اند: مراد از آن ستاره" شعری" است.

و بعضی «۴» از مفسرین گفته اند: منظور از این نجم، ستارگان نیستند، بلکه شهابی است که به وسیله آنها شیاطین جن رانده می شوند، و عرب این شهاب را نجم می نامد. و کلمه" هوی" هم با این قول می سازد، و هم با قول قبلی، ولی لفظ آیه با هیچ یک از معانی مساعد نیست.

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۲.

(۳) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۴۵.

(۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۲.

" ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی کلمه" ضلال" به معنای خروج و انحراف از صراط مستقیم است، و کلمه" غی" معنایی دارد

مخالف با معنای کلمه" رشد" و چون رشد به معنای آن است که انسان به واقع مسائل برسد، در نتیجه غی عبارت است از اینکه انسان به خلاف واقع بیفتد.

راغب می گوید:" غی" به معنای جهلی است که ناشی از اعتقاد فاسد باشد، چون گاهی اوقات جهل آدمی ناشی از نداشتن عقیده است، چه عقیده صحیح و چه فاسد، و گاهی هم ناشی می شود از اعتقاد به چیزی که فاسد است، و کلمه" غی" به معنای آن جهلی است که ناشی از داشتن عقیده فاسد باشد، نه از بی اعتقادی، و در قرآن کریم آمده:" ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی «۱».

و مراد از کلمه" صاحبکم- رفیقتان" رسول خدا (ص) است.

و معنای آیه این است که: همنشین شما از آن طریقی که او را به غایت و هدف مطلوبش برساند بیرون نشده، و در اعتقاد و رأیش از آن طریقه خطا نرفته. و خلاصه کلام اینکه او نه در آن هدف مطلوب یعنی سعادت بشری که همان عبودیت خدای تعالی است خطا رفته، و نه در طریقی که به آن هدف منتهی می شود.

[مقصود از اینکه فرمود:" وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی ..."]

" وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی منظور از کلمه" هوی" هوای نفس و رأی و خواسته آن است، و جمله" ما ینطق" هر چند مطلق است، و در آن نطق به طور مطلق نفی شده، و مقتضای این اطلاق آن است که هوای نفس از مطلق سخنان پیغمبر نفی شده باشد (حتی در آن سخنان روزمره ای که در داخل خانه اش دارد)، و لیکن از آنجایی که در این آیات

خطاب" صاحبتان" به مشرکین است، مشرکینی که دعوت او را و قرآنی را که برایشان می خواند دروغ و تقول و افترای بر خدا می پنداشتند، لذا باید به خاطر این قرینه مقامی بگوییم: منظور این است که آن جناب در آنچه که شما مشرکین را به سوی آن می خواند، و آنچه که از قرآن برایتان تلاوت می کند، سخنانش ناشی از هوای نفس نیست، و به رأی خود چیزی نمی گوید، بلکه هر چه در این باب می گوید وحیی است که خدای تعالی به او می کند.

" عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى ضمير در" علمه" به رسول خدا (ص) برمی گردد، که در این ______________________

(۱) مفردات راغب ، مـاده " غی".

صورت مفعول دوم تعلیم که یا قرآن است و یا مطلق وحی حذف شده، و تقدیر آن" علمه القرآن او الوحی- قرآن یا وحی را به او تعلیم کرده" می باشد، ممکن هم هست ضمیر در جمله مذکور به قرآن و یا مطلق وحی برگردد، و در نتیجه مفعول اول که ضمیری است راجع به رسول خدا (ص) حذف شده تقدیر آن چنین باشد" علم القرآن" و یا" علم الوحی ایاه". یعنی خدای تعالی قرآن و یا وحی را به آن جناب تعلیم کرده.

و مراد از کلمه" شدید القوی"- به طوری که گفته اند «۱»- جبرئیل است، چون خدای سبحان او را در کلام مجیدش به این صفت یاد کرده و فرموده:" إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ" «۲»، بعضی «۳» هم گفته اند: مراد از آن خود خدای سبحان است.

[وجوه مختلف در معنای آیات:" ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى ..."]

" ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى

کلمه" مره"- به کسره میم و تشدید راء- به معنای شدت و یا پختگی عقل و رأی است، و یا از ماده مرور گرفته شده، و قیافه کلمه، قیافه بنای نوع است، و مفسرین آیه را به هر سه معنا تفسیر کرده اند، البته آنهایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته اند، در نتیجه این طور معنایش کرده اند:" همان جبرئیل که در راه خدا شدت به خرج می دهد، یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا (ص) مرور و عبور می کند، با اینکه خودش در هواست".

بعضی «۴» هم گفته اند: مراد از" ذو مره" خود رسول خدا (ص) است، او است که در مقابل دستورات الهی شدید و سخت است، و یا دارای عقل و رأیی محکم است. و یا دارای نوعی مرور و عبور است که با داشتن آن می تواند به معراج برود.

" فاستوی"- این کلمه به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است، و فاعل این فعل جبرئیل است، و ضمیر فاعل آن به وی بر می گردد، و معنایش این است که: جبرئیل به همین صورت اصلیش که به آن صورت خلق شده در آمده. هم چنان که در روایت هم آمده که جبرئیل برای رسول خدا (ص) به صورتهای مختلفی ظاهر می شد، و تنها دو نوبت به صورت اصلیش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست معنایش این باشد

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳.

(۲) این قرآن سخن فرستاده ای است کریم و دارای نیرو، که نزد خدای ذی العرش منزلتی دارد.

سوره تکویر، آیه ۲۰.

(۳) تفسیر قرطبی، ج ۱۷، ص ۸۵.

(۴) تفسیر قمی،

که جبرئیل با قوت خود مسلط شد بر آنچه مامور انجامش شده بود.

همه اینها در صورتی است که فاعل جمله را جبرئیل بدانیم، و اگر فاعل آن را رسول خدا (ص) بدانیم، معنایش این می شود که رسول خدا (ص) استقامت ورزید و بر انجام ماموریت خود مستقر شد.

" وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى کلمه افق به معنای ناحیه است.

بعضی «۱» گفته اند: مراد از افق اعلا، ناحیه شرقی از آسمان است، برای اینکه در کره زمین افق مشرق ما فوق و بلندتر از افق مغرب است، اینکه گفتیم در کره زمین برای این بود که در فضا مشرق و مغرب یکسانند.

ولی این حرف درست نیست، و ظاهرا مراد از آن افق اعلای آسمان است، بدون اعتبار اینکه طرف شرقی آن باشد.

ضمیر" هو" در این آیه به جبرئیل و یا به رسول خدا (ص) بر می گردد، و جمله حال از ضمیر در" استوی" است.

" ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى" کلمه" دنو" که مصدر فعل" دنی" است به معنای نزدیکی است، و کلمه" تدلی" که مصدر فعل" تدلی" است، به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است، ولی به طور کنایه در شدت نزدیکی استعمال می شود.

بعضی «۲» گفته اند: به معنای امتداد به طرف پایین است، چون از واژه" دلو"- که برای انداختن در چاه ساخته شده- گرفته شده است.

و معنای آیه بنا بر اینکه هر دو ضمیر به جبرئیل برگردد این است که: جبرئیل سپس نزدیک رسول خدا (ص) شد و به دامن وی دست آویخت تا با آن جناب به آسمانها عروج کند.

و بعضی «۳» گفته اند: معنایش این است که: جبرئیل

از افق اعلا پایین آمد و به رسول خدا (ص) نزدیک شد تا آن جناب را به معراج ببرد.

و اما بنا بر اینکه دو ضمیر به رسول خدا (ص) برگردد معنایش ______________

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۱.

(۳) تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۷، ص ۸۹.

این می شود که: رسول خدا (ص) به خدای تعالی نزدیک شد، و قرب خود را زیاد کرد.

" فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى در مجمع البیان می گوید: کلمه" قاب" و کلمه" قیب" مانند کلمه" قاد" و" قید" به معنای مقدار هر چیز است «۱».

و کلمه" قوس" به معنای کمان است که در تیراندازی استعمال می شود، البته این کلمه- به طوری که گفته اند «۲»- در لغت اهل حجاز بر ذراع اطلاق می شود، و معنای جمله این است که دوری او بقدر دو قوس و یا بقدر دو ذراع و یا کمتر از آن بود.

بعضی «۳» هم گفته اند: کلمه" قاب" به معنای فاصله میان دستگیره کمان و زه آن است، پس در کلام قلب شده، معنای اصلی آن دو قاب قوس بوده.

بعضی «۴» دیگر به این سخن اعتراض کرده اند که: دو قاب قوس و قاب دو قوس فرقی با هم ندارند، هر دو به یک معنا هستند، پس دیگر جهت ندارد بگوییم قلب شده.

" فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى ضمیر در هر دو" أوحى" به جبرئیل بر می گردد، البته این در آن فرضی است که ضمیرهای گذشته هم به او برگردد، آن وقت معنای جمله چنین می شود که: جبرئیل وحی برد نزد بنده خدا که همان رسول خدا (ص) باشد، آنچه را

که وحی برد.

بعضی «۵» گفته اند: هیچ مانعی ندارد که ما این دو ضمیر را به خدای تعالی برگردانیم، و اگر کسی بگوید: آخر باید قبلا نامی از خدا برده شده باشد. می گوییم این در جایی است که مخاطب و یا خواننده به اشتباه بیفتد اما در جایی که واضح باشد که مرجع ضمیر کیست لازم نیست آن مرجع قبلا ذکر شده باشد، ممکن هم هست هر سه ضمیر را به خدای تعالی برگردانیم و بگوییم معنای آیه این است که خدای تعالی به توسط جبرئیل وحی کرد به بنده خود آنچه را که وحی کرد. هم چنان که ممکن است بگوییم: ضمیر اول به جبرئیل و دومی و سومی به خدا بر می گردد، و معنای عبارت این است که: جبرئیل آنچه را که خدا به وی وحی کرده بود به سوی بنده خدا وحی کرد.

و اما بنا بر آن فرض دیگر که ضمائر قبلی به رسول خدا (ص)

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳.

(۲ و ۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۴۸.

(۵) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۵.

برگردد، باید بگوییم: این سه ضمیر به خدا برمی گردد، و معنای عبارت این است که: خدای تعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد، و این معنا از معنای سابق به ذهن نزدیک تر است، چون آن معنا را ذوق سلیم نمی پسندد، هر چند که صحیح هم باشد.

[شرح مفاد آیه:" ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی]

" ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی کلمه" کذب" مخالف" صدق" را معنا می دهد، گفته می شود" کذب فلان فی حدیثه- فلانی در سخنش مرتکب کذب شد"، به

این عبارت هم گفته می شود:" کـذبه الحـدیث- به او سـخنی دروغ گفت"، که در این عبارت فعل" کذب" دو مفعول گرفته است، و کلمه کذب همانطور که در سـخن اسـتعمال می شود در خطای قوای مدرکه هم به کار می رود، مثلا گفته می شود:" کذبته عینه- چشم او به وی دروغ گفت"، و منظور این است که دیدش به خطا رفت.

و در جملـه مـورد بحـث هم که از قلب نفی کـذب کرده به همین عنـایت بـوده، حـال چه اینکه کلمه کـذب را لازم بگیریـم و بگوییم معنایش این است که فؤاد در آنچه دیده بود دروغ نگفت، که در این صورت هیچ مفعول نگرفته، و یا آن را متعدی به دو مفعول بگیریم که مفعول دومش کلمه" ما" و مفعول اولش رسول خـدا (ص) باشـد، و معنا چنین باشـد که فؤاد رسول خدا (ص) دروغ نگفت به رسول خـدا (ص) آنچه را که دیـده بود. و خلاصه رؤیت فؤاد رسول خـدا (ص) در آنچه که دید رؤیتی صادق بود.

و بنـا بر این، مراد از فـؤاد، فـؤاد رسول خـدا (ص)، و ضـمیر فـاعلی در" رأی" هم به فؤاد آن جنـاب برمی گردد، و رؤیت هم رؤیت فؤاد او خواهد بود.

و این تـازگی نـدارد که رؤیت را که در اصـل به معنـای دیـدن چشم است به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان یک نوع ادراک شـهودی هست که ورای ادراکهایی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشـم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، مانند این که مشاهده می کنیم که

ما موجودی هستیم که می بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما، و همچنین از خود می بینیم که ما می شنویم و می بوییم و می چشیم و لمس می کنیم و خیال می کنیم و فکر می کنیم، که در هیچ یک از این ادراکهای شهودی ما با اینکه رؤیت و شهود است، اما نه چشمی در کار است و نه هیچ حواس ظاهری و باطنی دیگر.

آری ما همانطور که محسوسات هر یک از این حواس ظاهری و باطنی را درک می کنیم

این را هم درک می کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می کنیم، و این درک دیگر ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است که قرآن کریم از آن تعبیر به فؤاد فرموده.

و در آیه شریفه هیچ دلیلی که دلالت کند بر اینکه متعلق رؤیت خدای سبحان است و خدا بوده که مرئی برای آن جناب واقع شده، نیست بلکه آنچه مرئی آن جناب واقع شده همان افق اعلی و دنو و تدلی بوده است. و نیز این بوده که آنچه به وی وحی می شود خدا وحی کرده، و این نامبرده ها همانهایی است که در آیات قبلی آمده بود که همه اش از سنخ آیات خدایی برای آن جناب بوده، مؤید این گفتار ما آیه شریفه" ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى است، که می فرماید آنچه دیده بود، از آیات کبرای پروردگارش بود.

علاوه بر این اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای تعالی است باز اشکالی ندارد، چون دیدن خدا را به قلب نسبت داده، و

دیـدن قلب غیر از دیدن چشم است، که تنها مربوط به اجسام است و تعلقش به خدای تعالی محال است، و ما در سوره اعراف آیه ۱۴۳ گفتاری در باره رؤیت قلب گذراندیم.

بعضی «۱» از مفسـرین گفته انـد: ضـمیر در جمله" ما رای" به رسول خـدا (ص) برمی گردد نه به فؤاد، و معنای آیه این اسـت که: فؤاد رسول خـدا (ص) بعـد از آنکه آن جناب با چشم خود دیـد آنچه را که دیـد، نگفت من تو را نمی شـناسم، چون اگر می گفت دروغ گفته بود. برای اینکه آن جنـاب همانطور که چشـمش دیـد قلبش هم شـناخت، و خلاصه کلام این مفسـر آن است که فؤاد رسول خدا (ص) چشم آن جناب را در آنچه دید تصدیق کرد.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: معنایش این است که قلب آن جناب چشمش را تکذیب نکرد بلکه چشم او را در آنچه دید تصدیق کرد، و بدان معتقد شد، مؤید این معنا قرائت آن کسی است که آیه را به صورت" ما کذب"- با تشدید ذال- خوانده.

و اشـکالی که متوجه این دو مفسـر است این است که: آنچه از سـیاق آیات برمی آید این است که خدای تعالی خواسـته است صدق آن جناب را در آنچه ادعا می کند یعنی وحی و رؤیت آیات کبرای خدا تایید کند، و اگر ضـمیر در جمله" ما رأی" به رسول خدا (ص) برگردد حاصل معنا این می شود که می خواهد بر صدق رؤیت آن جناب ______________

(۱ و ۲) روح المعـــــــــــــــــــــــــانی، ج ۲۷، ص ۴۹.

احتجاج کند، به اینکه چون قلبش به آنچه چشمش دیده بود معتقد شد، و این معنا از دأب قرآن بعید است،

چون دأب قرآن همواره این است که: خدا را شاهد و مصدق دعوت انبیاء بگیرد، نه فؤاد و مثل آن را.

به خلاف اینکه ضمیر در جمله" ما رأی" را به فؤاد برگردانیم، که در این صورت حاصل معنایش تصدیق خدا خواهد بود فؤاد رسول خدا (ص) را در آنچه که دیده، نه تصدیق فؤاد رؤیت آن جناب را، و کلام هم بر طبق همان سیاق سابقش که از جمله" ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی ... إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی ..." شروع می شد جاری شده است، که همواره خدا آن جناب را تصدیق می کرده است.

حال اگر بگویی: خیر، همین ادعا را قبول نداریم، برای اینکه در آیه بعدی برای اثبات صدق ادعای آن جناب استدلال می کند به رؤیت خود آن جناب، چه مانعی دارد که در آیه مورد بحث هم استدلال کند به اعتقاد فؤادش.

در پاسخ می گوییم: در آیه بعدی احتجاجی در کار نیست و نمی خواهد صدق ادعای آن جناب را اثبات کند، بلکه می خواهد مشرکین را در بگو مگو کردن ملامت کند، و بفرماید: در باره چیزی که او می گوید: من به چشم خود دیده ام، و شما نمی توانید ببینید، چرا بگو مگو می کنید؟ آخر، ممارات و مجادله- که همان بگو مگو کردن باشد- اگر کار درستی باشد در جایی درست است که در مساله فکری و نظری باشد، و اما در مساله دیدنیها، جایی برای ممارات و بگو مگو نیست، و پیامبر (ص) دارد خبر می دهد که من آن را به عیان و با دو چشم خود دیدم، نه اینکه فکرم و عقلم چنین حکم کرد.

" أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری این

استفهام توبیخی است، و خطابش به مشرکین است، و ضمیر در آن به رسول خدا (ص) بر می گردد و ممارات به معنای اصرار ورزیدن بر مجادله است.

و معنای آیه این است که: آیا برای این در جدال خود اصرار می ورزید که آن جناب به خلاف آنچه ادعای دیدنش را می کند و از دیدنش به شما خبر می دهد معتقد شود؟

[مقصود از " نَزْلَةً أُخْرى و رؤیت رسول خدا (صلّی الله علیه وآله وسلّم)، در آیه:" وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى]

" وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى کلمه" نزله" به معنای یک دفعه نزول است، و معنای آن نزول واحد است، و این آیه دلالت می کند بر اینکه از این آیه به بعد می خواهد از یک نزول دیگر غیر آن نزولی که در آیات سابق حکایت شده بود خود خبر دهد.

و با در نظر داشتن اینکه مفسرین فاعل " رآه" را رسول خدا (ص)

دانسته و ضمیر مفعولی در آن را به جبرئیل برگردانده اند، قهرا منظور از" نزله" نازل شدن جبرئیل بر آن جناب خواهد بود، نازل شدنش برای اینکه آن جناب را به معراج ببرد. و جمله" عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى ظرف برای رؤیت است، نه برای نازل شدن، و مراد از رؤیت هم رؤیت آن جناب است جبرئیل را به صورت اصلیش. و معنای جمله این است که: جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلیش در برابر رسول خدا (ص) در آمد، تا به معراجش ببرد، و این جریان کنار سدره المنتهی واقع شد.

پس از آنچه که گذشت صحت این نظریه هم روشن شد که بگوییم ضمیر مفعولی به خدای تعالی برگردد. و

مراد از رؤيت هم رؤيت قلبى، و مراد از نزله اخرى هم نازل شـدن رسول خدا (ص) در معراج در كنار سدره المنتهى باشد، آن وقت مفاد آيه چنين مى شود كه: رسول خدا (ص) يك بار ديگر نزد سدره المنتهى نازل شد، و اين وقتى بود كه به معراج مى رفت، و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود ديدار كرد.

" عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى إِذْ يَغْشَى السِّدْرَهَ ما يَغْشى كلمه" سدر" به معناى جنس درخت سدر، و كلمه" سدره" به معناى يك درخت سـدر است، و كلمه" منتهى"- گويا- نام مكانى است، و شايد مراد از آن، منتهاى آسـمانها باشد به دليل اينكه مى فرمايـد: جنت مـاوى پهلـوى آن است، و مـا مى دانيم كه جنت مـاوى در آسـمانها است، چون در آيه فرموده:" وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ" «۱».

و اما اينكه اين درخت سـدره چه درختى است؟ در كلام خداى تعالى چيزى كه تفسـيرش كرده باشد نيافتيم، و مثل اينكه بناى خـداى تعالى در اينجا بر اين است كه به طور مبهم و با اشاره سـخن بگويـد، مؤيـد اين معنا جمله" إِذْ يَغْشَى السِّدْرَهَ ما يَغْشى است، كه در آن سـخن از مستورى رفته است، در روايات هم تفسـير شده به درختى كه فوق آسـمان هفتم قرار دارد، و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا مى رود، كه بزودى بعضى از اين روايات از نظر خواننده خواهد گذشت.

" عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى - يعنى بهشـتى كه مـؤمنين براى هميشه در آن منزل مى كننـد، چـون بهشت ديگرى هست موقت، و آن بهشت برزخ است كه مدتش تا روز قيامت

تمام می شود، و" جنت ماوی" بعد از قیامت است. هم چنان که فرموده:

---

(۱) هم رزق شما در آسمان است و هم آن بهشتی که وعده داده شده اید. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

" فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَـأْوى نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ " «۱»، و نیز فرموده:" فَـإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرى ... فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى «۲»، و این جنت الماوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می کرد، در آسمان واقع است. ولی بعضی «۳» از مفسرین آن را به جنت برزخی تفسیر کرده اند.

و در جمله" إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ ما يَغْشى مصدر غشيان به معنای احاطه است، و کلمه" ما" در این آیه موصوله است.

و معنای آیه این است که: آن زمان که احاطه می یابد به سدره، آنچه احاطه می یابد.

در اینجا هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته نفرموده چه چیز به سدره احاطه می یابد، چون گفتم بنای خدای تعالی بر ابهام است.

" ما زاغَ الْبَصَـرُ وَ ما طَغى کلمه" زیغ" که مصدر فعل" زاغ" است به معنای انحراف از حالت تعادل و استقامت است، و کلمه" طغیان" که مصدر فعل" طغی" است، در هر عملی به معنای تجاوز از حد در آن عمل است، و" زیغ بصر" به این معنا است که چشم آدمی چیزی را به آن صورت که هست نبیند، و طوری دیگر ببیند، و" طغیان بصر" به این معنا است که چیزی را ببیند که اصلا حقیقت ندارد، و منظور از" بصر" چشم رسول خدا (ص) است.

و معنای آیه این است که: چشم رسول خدا (ص) آنچه را که دید بر غیر صفت حقیقیش ندید، و چیزی را

هم که حقیقت نـدارد ندید، بلکه هر چه دید درست دید، و مراد از این دیدن رؤیت قلبی است نه رؤیت با دیده سـر، چون می دانیم منظور از این دیـدن همان حقیقتی است که در آیه" وَ لَقَـدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى منظور است، چون صـریحا می فرمایـد: رؤیت در این نزله که نزله دومی است مثل رؤیت در نزله اولی بود، و رؤیت نزله اولی رؤیت با با فؤاد بود، که در باره اش فرمود:" ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى أَ فَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى - دقت بفرمایید و غفلت نورزید.

" لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى كلمه" من" تبعیض را می رساند، و معنای آیه این است که: سوگند می خورم که او

---

(۱) مؤمنین جنت ماوی دارند و به پاداش کارهای نیکی که می کرده اند در آنجا نازل می شوند.

سوره سجده، آیه ۱۹.

(۲) و چون قیامت بیاید (چنین و چنان می شود)، پس به درستی جنت، منزلگاه خواهد بود. سوره نازعات، آیه ۳۴- ۴۱.

(۳) مجمـع البیـان، ج ۹، ص ۱۷۵.

بعضـی از آیـات پروردگـارش را دیـد، و بـا دیـدن آنهـا مشاهـده پروردگارش برایش تمام شـد. چون مشاهـده خـدا به قلب با مشاهـده آیات او دست می دهـد، زیرا آیت بـدان جهت که آیت است به جز صاحب آیت را حکایت نمی کنـد، و از خودش هیچ حکایتی ندارد، و گرنه از جهت خودش اگر حکایت کند دیگر آیت نمی شود.

و امـا دیـدن ذات متعـالیه حق بـدون حجـاب، یعنی بـدون وسـاطت آیت، امری است محال، هم چنان که خودش فرمود:" وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً" «۱».

بحث روایتی [چند روایت در باره مراد از نجم در" وَ النَّجْمِ إِذا هَوى ، و

رواياتی در ذيل آيات مربوط به معراج پيامبر اسلام (صلّی الله عليه وآله وسلّم)]

در تفسير قمی در ذيل آيه" وَ النَّجْمِ إِذا هَوی ، امام (ع) فرموده: نجم، رسول خدا (ص) است، و منظور از جمله" إِذا هَوی سرازير شدن آن جناب است در هنگامی كه به معراج رفته بود «۲».

مؤلف: قمی روايتی ديگر به سند خود از پدرش از حسين بن خالد از حضرت رضا (ع) نقل كرده كه در آن هم نجم به رسول خدا (ص) تفسير شده، و البته اين تفسير به باطن است نه اينكه به معنای نجم بودن آن جناب باشد «۳».

و در كافی از قمی از پدرش از ابن ابی عمير از محمد بن مسلم روايت آورده كه گفت: به امام باقر (ع) عرضه داشتم: معنای آياتی كه نظير آيه" وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشی و" وَ النَّجْمِ إِذا هَوی است چيست؟ فرمود: خدای عز و جل به هر چه از مخلوقات خود خواسته سوگند ياد كرده، ولی بندگان او جز به خود او نبايد سوگند ياد كنند «۴».

مؤلف: و در كتاب فقيه از علی بن مهزيار از ابی جعفر دوم امام جواد (ع) نظير اين حديث آمده «۵».

و در مجمع البيان گفته: عامه از جعفر بن محمد الصادق روايت كرده اند كه فرمود:

محمد (ص) در شب معراج از آسمان هفتم نازل شد، و وقتی اين سوره ______________________

(۱) به هيچ وجه به او احاطه علمی نمی يابند. سوره طه، آيه ۱۱۰.

(۲) تفسير قمی، ج ۲، ص ۳۳۳.

(۳) تفسير قمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

(۴) فروع كافی، ج ۷، ص ۴۴۹، ح ۱.

(۵) الفقيه، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۵۱.

نازل شـد و خبر معراج بگوش عتبه بن ابو لهب رسـيد، نزد آن جناب آمـده، دختر آن جناب را طلاق داد، و آب دهان به روى حضـرتش انـداخت و گفت: به رب نجم سو گنـد كه به نجم كافر شدى، رسول خدا (ص) او را نفرين كرد و عرضه داشت: بار الها سگى از سگها را بر او مسلط كن.

اين بود تا آنكه عتبه به شام سـفر كرد، در يكى از منزلها پياده شـد، و خداى تعالى وحشتى در دلش بيفكند، به رفقايش گفت: شب هنگام مرا در وسط خود بخوابانيـد، آنان نيز چنين كردنـد، ولى با همه اين مراقبت ها در نيمه شب شـيرى آمـد و او را كه در بين رفقايش بود پاره پاره كرد «۱».

مؤلف: طبرسـى بعـد از نقل اين حـديث اشـعارى را كه حسان در اين باره سـروده نقل مى كنـد. الدر المنثور هم اين قصه را به طرقى مختلف روايت كرده «۲».

و در كـافى به سـند خود از هشـام و حماد و غيره روايت كرده كه گفته انـد: از امام صادق (ع) شـنيديم كه فرمود: حـديث من حـديث پـدر من است، و حـديث پـدرم حـديث جـد من است، و حديث جدم (زين العابدين) حديث حسـين بن على است، و حديث حسين حديث حسن است، و حديث حسن حديث امير المؤمنين است، و حديث امير المؤمنين حديث رسول خدا (ص) است، و حديث رسول خدا (ص) سخن خداى عز و جل است «۳».

[رواياتى در باره رؤيت قلبى رسول اللَّه (صلّى الله عليه وآله وسلّم) خداوند سبحان را]

و در تفسير قمى به سند خود از ابن سنان روايت آورده كه در ضمن آن گفته است:

امام

صادق (ع) در معنای/" قابَ قَوْسَـيْنِ " فرمود: چون آن جناب، یعنی رسول خدا (ص)، نزدیک ترین خلائق بود به خدا، و آن قدر نزدیک بود که در شب معراج وقتی به آسمان بالا ـ می رفتند جبرئیل مرتب می گفت: جلوتر برو ای محمد، برو که در جایی قدم نهاده ای که نه هیچ ملکی مقرب قدم نهاده و نه هیچ رسولی مرسل. و اگر روح و جان آن حضرت نمونه ای از آن عالم نبود، هرگز نمی توانست به آنجا برسد، و در نزدیکی به خدا به حدی رسید که خدای تعالی در باره اش فرمود:" قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى یعنی بلکه کمتر از دو قوس «۴».

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۲.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۱.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴.

(۴) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۴۸.

و در احتجاج از علی بن الحسین (ع) روایتی طولانی آورده که در ضمن آن فرمود: من فرزند کسی هستم که بلند مرتبه بود، و بلند مرتبه تر می شد، تا آنجا که از سدره المنتهی گذشت و نسبت به خدای تعالی آن قدر نزدیک شد که بیش از دو قوس و بلکه کمتر فاصله نماند «۱».

مؤلف: این معنا در روایات ائمه اهل بیت (ع) بسیار آمده.

و در الدر المنثور است که ابن منذر و ابن مردویه، از ابی سعید خدری روایت کرده اند که گفت: آن هنگام که رسول خدا (ص) را شبانه به معراج بردند، آن قدر به پروردگارش نزدیک شد که فاصله نزدیکی اش قاب دو قوس و بلکه نزدیک تر شد، و آیا می دانی که قوس به" زه" آن چقدر نزدیک است، بلکه از آن هم

نزدیک تر شد «۲».

و نیز در همان کتاب است که ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه" ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى" فرمود: منظور رسول خدا (ص) است که به پروردگارش نزدیک شد، و سپس سرازیر گردید «۳».

و در مجمع البیان است که انس در روایتی که اوائل سندش ذکر نشده گفته است:

رسول خدا (ص) در ذیل آیه" قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فرمود: یعنی بقدر دو ذراع یا کمتر از دو ذراع «۴».

و در تفسیر قمی ذیل آیه" فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى فرمود: این وحی، وحی رو در رو بود، (به این معنا که کسی بین خدا و آن جناب واسطه نبود) «۵».

و در توحید به سند خود از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: من از حضرت ابی الحسن (ع) پرسیدم: آیا رسول خدا (ص) پروردگارش عز و جل را دید؟ فرمود: بله اما با قلب خود دید، مگر کلام خدای عز و جل را نشنیدی که می فرماید:" ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى پس به حکم این آیه خدا را با چشم ندید، بلکه با قلب دید «۶».

و در الدر المنثور است که عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم، از محمد بن کعب قرظی از بعضی از اصحاب رسول خدا (ص) روایت کرده اند که ---

(۱) احتجاج، ج ۲، ص ۳۹.

(۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۳.

(۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۴.

(۶) توحید، ص ۱۶، ح ۱۷، ط تهران.

پرسیدند: یا رسول اللَّه آیا پروردگار خود را دیده ای؟

فرمود: با چشم خود ندیدم، ولی با فؤادم دو بار دیدم، آن گاه این آیه را تلاوت کرد:" ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی" «۱».

مؤلف: این معنا را نسایی هم از ابو ذر- به طوری که در الدر المنثور آمده- نقل کرده، و عبارتش چنین است:" رسول خدا (ص) پروردگار خود را با قلب خود دید نه با چشم خود" «۲».

و از صحیح مسلم و ترمذی و ابن مردویه، از ابو ذر روایت کرده که گفت: من از رسول خدا (ص) پرسیدم: آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمود:" نورانی می بینم او را" «۳».

مؤلف: کلمه" نورانی" منسوب به نور است که بر طبق قاعده باید بشود" نوری" ولی بر خلاف قاعده و قیاس" نورانی" می گویند، مانند جسمانی که منسوب به جسم است.

بعضی ها عبارت مذکور را به صورت" نور انی أراه"- با تنوین و کسره همزه و تشدید نون و سپس یای متکلم- خوانده اند، یعنی نوری که من آن را می بینم، ولی ظاهرا عبارت روایت دست خورده شده باشد، هر چند که روایتی دیگر که ذیلا نقل می کنیم آن را تایید کند، و آن روایت این است که: مسلم در صحیح خود، و ابن مردویه از ابو ذر نقل کرده اند که از رسول خدا (ص) پرسیده: آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: نوری را دیدم «۴». چون به هر تقدیر ظاهر روایت قابل قبول نیست، مگر اینکه بگوییم مراد از رؤیت، رؤیت قلب است، در نتیجه نه رؤیت، رؤیت حسی است و نه نور، نور حسی است.

و در کافی به سند خود از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت: ابو قره محدث از من خواهش کرد او را نزد ابی

الحسن رضا (ع) ببرم، من از آن جناب برای وی اجازه ملاقات خواستم، آن حضرت اجازه دادند، ابو قره بر آن حضرت وارد شد و مسائلی از حلال و حرام در احکام از او پرسید تا رسید به اینجا که ابو قره گفت: خدای تعالی فرموده:" وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى این چه معنا دارد؟ حضرت ابو الحسن (ع) پاسخ دادند که بعد از این آیه، آیه ای دیگر هست که می فهماند آن جناب چه دیده، و آن آیه" ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى است، می فرماید: فؤاد محمد آنچه را که چشمهایش دید و زبانش از آنچه دید خبر داد تکذیب نکرد، و

(۱ و ۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۵.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۵.

اما اینکه چه دیده؟ آیه" لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى از آیات کبرای پروردگارش بدید" پاسخ می دهد، و معلوم می شود که منظور از جمله" ما رأى" آیات پروردگار است، و آیات پروردگار غیر خود اوست «۱».

مؤلف: علی الظاهر منظور امام این بوده که ابو قره را ساکت کرده باشد، چون در آغاز قبول می کند که منظور از این دیدن، دیدن حسی است، آن گاه این چنین ساکتش می کند که منظور از آن، دیدن آیات خدا است، و آیات خدا غیر خدا است، و بنا بر این دیگر نباید به روایت اشکال کرد که چرا فرموده آیات خدا غیر خدا است، با اینکه دیدن آیات خدا بدان جهت که آیات او است در حقیقت دیدن خود او است، زیرا همانطور که گفتیم و در عده ای از روایات هم آمده بود دیدن خدا

مربوط به قلب است، و دیدن آیاتش مربوط به چشم.

و صاحب تفسیر قمی می گوید: پدرم از ابن ابی عمیر از هشام از امام صادق (ع) برایم حدیث کرد که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: من (در شب معراج) به سدره المنتهی رسیدم، و دیدم که هر یک برگش سایه بر امتی از امت ها دارد، آنجا بود که نسبت به مقام پروردگارم مانند فاصله دو قوس یا کمتر قرار گرفتم «۲».

و در الدر المنثور است که احمد و ابن جریر از انس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: به سدره المنتهی رسیدم، دیدم که بارش مانند ملخ درشت و پر پشت و برگهایش چون گوش فیل است، همین که جلوه ای از امر خدا آن را پوشاند بصورت یاقوت و زمرد و مثل آن در آمد «۳».

و در تفسیر قمی به سند خود از اسماعیل جعفی از امام ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی طولانی فرمود: و چون آن جناب را به سدره المنتهی رساندند جبرئیل دیگر همراهیش نکرد، رسول خدا (ص) فرمود: آیا در چنین مقامی مرا تنها می گذاری؟ گفت: تو هم چنان پیش برو، به خدا سوگند تو به حدی پیش رفته ای که احدی از خلق خدا که قبل از تو بودند، به این حد پیش نرفتند، در آنجا بود که نوری از ناحیه پروردگارم دیدم، و سبحه بین من و او حائل گردید.

راوی می گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم "سبحه" چیست؟ حضرت روی خود را به طرف زمین خم کرد با دست به آسمان اشاره نموده سه مرتبه فرمود: جلال پروردگارم، جلال ___________________

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۵، ح

.۲

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱.

(۳) الـــــــــــــــــــــــــدر المنثـــــــــــــــــــــــــور، ج ۶، ص ۱۲۵.

پروردگارم «۱».

مؤلف: سبحه همانطور که در حدیث تفسیر شده عبارت است از جلال، و چیزی است که بر تنزه خدای تعالی از نواقص خلقش دلالت می کند که برگشت این نیز به همان جلال است، و حاصل ذیل روایت این است که: آن حضرت پروردگار خود را از راه مشاهده آیاتش بدید.

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه" وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى آمده که امام فرمود در آسمان هفتم «۲».

باز در آن کتاب در ذیل آیه" إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی امام فرمود: وقتی حجاب از بین خدای تعالی و بین رسول گرامیش برداشته شد، نور سدره پوشیده گشت «۳».

[اشاره به اختلاف در باره اینکه معراج پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) جسمانی و روحانی یا فقط روحانی بوده

مؤلف: و در مطالب گذشته روایاتی دیگر نیز هست، و ما در اول تفسیر سوره اسراء روایاتی را که جامع داستان معراج است نقل کردیم.

و در آنجا در ذیل همان روایات اختلافی را که علماء در معراج آن حضرت کرده اند نقل نمودیم که: بعضی گفته اند: در خواب صورت گرفته، و بعضی گفته اند: در بیداری بوده، آنهایی هم که گفته اند در بیداری بوده، اختلاف کرده اند که آیا با روح و بدن مادیش هر دو به معراج رفته و یا تنها با روحش، و از ابن شهرآشوب (صاحب مناقب) نقل کردیم که گفته است: اعتقاد شیعه این است که معراج از مسجد الحرام تا مسجد اقصی با روح و جسم هر دو بوده، و آیه اسراء هم

بر همین مقدار دلالت دارد، و اما از مسجد اقصی تا آسمانها، بعضی از علمای اسلام گفته اند: آن نیز با جسم و روح هر دو بوده، و بسیاری از علمای شیعه نیز با ایشان موافقت کرده اند، و بعضی دیگر گفته اند که: از مسجد اقصی تا آسمان تنها روحانی بوده، و بعضی از علمای متاخر نیز متمایل به این قول شده اند.

و به نظر ما عیبی در این قول نیست- البته اگر قرائنی که همراه با آیات و روایات هست آن را تایید کند- چیزی که هست در این صورت لازم است جنت الماوی در آیه" عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى را حمل بر جنت برزخ کنیم، و بگوییم: منظور از اینکه فرمود: جنت الماوی نزد سدره بود، این است که بهشت برزخی با سدره المنتهی نوعی ارتباط و بستگی دارد، هم چنان که در روایات آمده که قبر انسانها یا باغی از باغهای بهشت، و یا حفره ای از حفره های دوزخ ____________

(۱) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۵۵ به نقل از تفسیر قمی.

(۲ و ۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۵.

است «۱» (که از آن می فهمیم منظور وجود نوعی ارتباط یا با بهشت و یا با دوزخ است) و یا بالأخره آیات معراج را طوری توجیه کنیم که با روحانی بودن معراج به آسمان منافات پیدا نکند.

و اما اینکه معراج در خواب بوده باشد، در تفسیر سوره اسراء گفتیم: سخنی است که اصلا نباید به آن توجه شود.

بعضی هم احتمال داده اند، و خواسته اند معراج به آسمانها را تطبیق دهند با گردش شبانه در کرات دیگر آسمان، کراتی که جزو منظومه شمسی ما هستند، یا

آنهایی که در منظومه های دیگرنـد، و یا کراتی که در کهکشانی غیر از کهکشان ما قرار دارنـد. ولی این احتمال ها با اخباری که در باره جزئیات این داستان وارد شده به هیچ وجه نمی سازد، بلکه با مفاد آیات قبلی همین سوره نیز وفق نمی دهد.

---

(۱) فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۲.

ترجمه آیات و با اینکه دعوت او حق و نبوتش صدق است آیا هنوز هم معتقدید که لات و عزی (۱۹).

و سومی یعنی منات (به گمان شما دختران خدایند) (۲۰).

آیا پسران مال شما و برای خدا دختران است؟ (۲۱).

چه تقسیم جائرانه و غیر عادلانه ای (۲۲).

این بت ها هیچ حقیقتی به جز این ندارند که نام هایی از طرف شـما و پدرانتان بر آنها نهاده شده، و خدای تعالی هیچ مدرکی بر الوهیت آنهـا نـازل نکرده، ای پیامبر اینان به جز خیال و پنـداری دلخواه را پیروی نمی کننـد. با اینکه از ناحیه پروردگارشان هدایت برایشان آمده (۲۳).

راستی انسانها چنین قدرتی دارند که هر چه را آرزو کنند به صرف آرزو مالک شوند؟ (۲۴).

نه، دنیا و آخرت تنها ملک خدا است (۲۵).

و چه بسـیار فرشـته در آسـمان که شـفاعتشان هیچ دردی را دوا نمی کند، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد، و برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد (۲۶).

کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند برای ملائکه نامهای زنان می گذارند و آنان را زن می پندارند (۲۷).

با اینکه هیـچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارنـد، و جز خیال و گمان دنبال نمی کنند، در حالی که خیال و گمان هیچ دردی را دوا ننموده، در تشخیص حق جای علم را نمی گیرد (۲۸).

پس تو ای پیامبر از

هر کسی که از یاد ما روگردان است و جز زندگی دنیا نمی خواهد روی بگردان (۲۹)

علمشان تا همین جا کارگر است، و تحقیقا پروردگار تو بهتر می داند که چه کسی از راه او گمراه شده، و چه کسی راه یافته است (۳۰).

و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست (آن وقت چگونه ممکن است حال این دو طایفه را ندانند، و اینکه گفتیم از آنان روی بگردان برای این بود که) تا خدا آنهایی را که با اعمال خود بدی کردند، و آنهایی را که با نیکی های خود نیکی نمودند، جزا بدهد (۳۱).

و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده اند، و گناهانی کوچک مرتکب شده اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان چنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستایید که او بهتر می داند چه کسی با تقوا است (۳۲).

بیان آیات [احتجاج علیه بت پرستی و اعتقاد به اینکه ملائکه دختران خدا و شفعایند]

این آیات قسمتی از آیات فصل دوم سوره است، که گفتیم در سه فصل خلاصه

می شود، خدای تعالی در این آیات به مساله بت ها و بت پرستی ها پرداخته به شدیدترین وجه ریشه این ادعا را می زند که بت ها به زودی ایشان را شفاعت می کنند، و در این آیات اشاره ای هم به مساله معاد که از مطالب فصل سوم سوره است دارد.

" أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى بعد از آنکه در آیات قبلی راستگویی رسول خدا (ص) را

مسجل کرد، و ثابت نمود که سخنان او حقایقی است آسمانی که به وی وحی می شود، و از آن حقانیت نبوتش را نتیجه گرفت، نبوتی که بر اساس توحید و نفی شرکاء پی ریزی شده به عنوان تفریع و نتیجه گیری به مساله بت ها پرداخت" لات" و" عزی" و" منات" که بت های مشرکین بودند، و مشرکین آنها را تمثالی از ملائکه می پنداشتند، و ادعا می کردند که ملائکه به طور کلی از جنس زنانند، و بعضی از مشرکین بعضی از بت ها را تمثال ملائکه بعضی دیگر را تمثالی از انسانها می دانستند، چون بت پرستان قائل به الوهیت و ربوبیت خود بت ها بودند، بلکه ارباب آنها را که همان ملائکه باشد مستقل در الوهیت و ربوبیت و انوثیت و شفاعت می دانستند، آیات مورد بحث اشاره به حقایقی دیگر که منتج معاد و جزای اعمال است دارد.

و کلمات" لات" و" عزی" و" منات" نام سه بت است که معبود عرب جاهلیت بودند، و در اینکه این سه بت چه شکلهایی داشتند و در کجا منصوب بودند و هر یک معبود کدام طایفه از عرب بود و در اینکه چه چیز باعث شد که آن بتها مورد پرستش قرار گیرند؟ اقوال علماء مختلف و متناقض است، به طوری که به هیچ یک از آن اقوال نمی توان اعتماد کرد، تنها چیزی که در باره این بت ها اتفاق کلمه هست همینهایی است که ما آوردیم.

و معنای آیه این است که: وقتی مطلب بدین قرار بود که گفتیم، یعنی دعوت پیامبر حق، و گفتارش که همه وحی و رسالت و از ناحیه خدای سبحان است صدق بود، پس، از لات و عزی و منات که

سومی آن دو بت است و از سایر بتها به من خبر دهید، همان بت هایی که آنها را صنم ها و تمثالهای ملائکه می خوانید، ملائکه ای که می گویید دختران خدایند.

" أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى (آيا راستى پسران از شما و دختران از خدايند، در اين صورت چه تقسيمى ظالمانه داريد) استفهام در آيه انكارى و آميخته با استهزاء است، و" قسمه ضيزى" به معناى قسمت جائرانه و غير عادلانه است.

و معنای آیه این است که: وقتی مطلب از این قرار باشد، و ارباب این بت ها یعنی ملائکه دختران خدا باشند، با اینکه خود شما دختر را برای خود نمی پسندید و جز به پسر رضایت نمی دهید، آیا این قسمت درست است که پسران مال شما و دختران مال خدا باشد؟ چه قسمتی جائرانه و غیر عادلانه (البته فراموش نشود که گفتیم اساس این استفهام استهزاء است، و گرنه خدا نه پسر دارد و نه دختر)." إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ ..."

ضمير" هى" به بت هاى مذكور يعنى لات و عزى و منات برمى گردد، و يا به آنها از اين جهت كه اصنامند، (تا شامل همه بت ها شود) و ضمير در" سميتموها" به اسماء بر مى گردد، و" تسميه أسماء" به معناى اسم قرار دادن آنها است، و منظور از" سلطان"، برهان و دليل است.

و معنى آيه اين است كه: اين اصنام كه شما الهه خود گرفته ايد چيزى به جز مشتى اسماء نيستند، كه شما و پدرانتان آن سنگ و چوب ها را به آن اسماء نامگذارى كرده ايد، و ما وراى اين أسماء

مصادیق و مسمیات واقعی که خدای تعالی برهانی بر اله بودن و ربوبیت آنها نازل کرده باشد ندارند.

و حاصل آیه این است که: می خواهد گفتار مشرکین را به این دلیل که مدرکی بر الوهیت آلهه خود ندارند رد کند. و کلمه" ما" در جمله" إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ" موصول است، و ضمیری که باید از جمله به آن برگردد حذف شده، تقدیرش" و ما تهواه الانفس- و آنچه نفسها هوسش را می کنند" است.

ولی بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: ما مصدریه است، که جمله بعد را به صورت مصدر در می آورد، و تقدیر کلام:" ان یتبعون الا الظن و هوی الانفس- پیروی نمی کنند مگر پندار و خواسته نفس را" می باشد، و کلمه" هوی" به معنای خواهش های شهوانی نفس است و جمله مورد بحث هم در مقام مذمت مشرکین است که باطل را پیروی می کنند، و هم تاکید مطالب قبل است که می فرمود: برهانی بر عقاید خود ندارند. و جمله" وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی هم که جمله ای است حالیه، آن مطالب را تاکید می کند، و معنایش این است که: این مشرکین در امر خدایان خود به جز باطل متابعتی ندارند تنها پیرو باطل و هواهای شهوی نفس هستند، آری اینها را پیروی می کنند در حالی که

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

از ناحیه خدا که پروردگارشان است هدایتی به سویشان آمد و آن عبارت بود از دعوت حقه پیامبر و یا قرآنی که به سوی حق هدایت می کند.

در این آیه التفاتی از خطاب قبلی به کار رفته تا به این نکته اشاره کرده باشد که

مردمی که چنین هستند کوتاه فهم تر از آنند که مخاطب به این کلام قرار گیرند، علاوه بر این استعداد آن را ندارند که در کلامی برهانی مخاطب قرار گیرند، و کسانی که پیروان ظن و هوی هستند چه می فهمند که برهان چیست.

" أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى " کلمه" أم" منقطعه است، و استفهام در جمله انکاری است، و سیاق گفتار سیاق نفی این معنا است که انسان مالک آرزوهایش باشد، می فرماید صرف اینکه انسان آرزویی در سر بپروراند مالک آن آرزو نمی شود، تا مشرکین هم به صرف اینکه آرزوی شفاعت ملائکه را داشته باشند مالک شفاعت آنها بشوند ملائکه ای که به گمان آنها ارباب اصنام و دختران خدا هستند. و یا به صرف اینکه آرزوی الوهیت آلهه خود کنند به آرزوهایشان برسند.

البته در این کلام اشاره ای هم به این نکته هست که مشرکین به جز این آرزو هیچ دلیل قابل قبولی بر الوهیت آلهه خود و شفاعت آنها ندارند، و با آرزو هم کسی مالک چیزی نمی شود.

" فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولى حرف فاء که بر سر جمله آمده جمله را فرع جمله سابقش می کند و آن را علت همان معلول می سازد تا بفهماند بین دو جمله ارتباط مستقیم هست. و این جمله علت مضمون جمله قبل است، و می فهماند که انسان به صرف آرزو مالک آرزویش نمی شود، به خاطر اینکه دنیا و آخرت تنها و تنها از آن خدای سبحان است، و او هیچ شریکی در ملک خود ندارد تا آرزوهای خام شما هم یکی از آن شرکاء باشد.

[شفاعت ملائکه مشروط به اذن و رضای خدای سبحان است

" وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا

تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى فرق ميان" اذن" و" رضا" اين است كه رضا امرى است باطنى، و عبارت است از حالت ملايمت نفس راضى، با آنچه از آن راضى است، ولى اذن أمر ظاهرى است و اعلام صاحب اذن است، صاحب اذن مى خواهد اعلام كند از قبل من هيچ مانعى نيست كه تو فلان كار را بكنى، و اين، هم با داشتن رضاى باطنى مى سازد و هم با نبودن آن، ولى رضا بدون اذن نمى سازد، حال چه رضاى بالقوه و چه بالفعل.

و اين آيه در صدد اين است كه بفرمايد: ملائكه از ناحيه خود مالك هيچ شفاعتى نيستند، به طورى كه در شفاعت كردن بى نياز از خداى سبحان باشند، آن طور كه بت پرستان معتقدند، چون تمامى امور به دست خداست، پس اگر هم شفاعتى براى فرشته اى باشد، بعد از آن است كه خدا به شفاعتش راضى باشد و اذنش داده باشد.

و بنا بر اين مراد از جمله" لمن يشاء" ملائكه است، و معناى آيه اين است كه: چه بسيار از فرشته در آسمانها هستند كه شفاعتشان هيچ اثرى ندارد، مگر بعد از آنكه خدا به هر يک از ايشان كه بخواهد و راضى باشد اجازه شفاعت داده باشد.

ولى بعضى «١» از مفسرين گفته اند: مراد از جمله مذكور انسان است، و معناى آيه اين است كه: ملائكه شفاعت نمى كنند مگر انسانى را كه خدا خواسته باشد شفاعت شود، و به آن راضى باشد چگونه راضى مى شود و اجازه شفاعت به ملائكه مى دهد در باره كسانى كه به وى كفر مى ورزند و غير او

را می پرستند؟

و به هر حال از این آیه این معنا به طور مسلم بر می آید که برای ملائکه شفاعتی قائل است، چیزی که هست شفاعت ملائکه را مقید به اذن و رضایت خدای سبحان کرده است.

" إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثى این آیه عقیده مشرکین را بر اینکه ملائکه از جنس زنانند رد می کند، همانطور که در آیه قبلی اعتقاد به شفاعت ملائکه به طور مطلق را رد می کرد، و مراد از" تسمیه مشرکین ملائکه را تسمیه انثی" همین است که می گفتند: ملائکه دختران خدایند، پس مراد از کلمه انثی جنس زن است که اعم از یکی و بیشتر است.

بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: کلمه" ملائکه" در معنای استغراق مفرد است، در نتیجه تقدیر کلام" لیسمون کل واحد من الملائکه تسمیه الانثی" است، یعنی مشرکین تک تک ملائکه را به نام زن نامگذاری می کنند، یعنی آنها را دختر می نامند، پس این کلام بر وزن این جمله است که می گوییم:" کسانا الامیر حله- امیر به ما خلعت پوشانید" یعنی به یک یک ما پوشانید.

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: اینکه نامگذاری مشرکین را وابسته به نداشتن ایمان به آخرت دانسته و فرموده: آنهایی که ایمان به آخرت ندارند چنین نامگذاریها دارند، خود اشاره ای است به شناعت و زشتی این عمل، و اینکه چنین عملی مستتبع عقوبت است، و

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۵۹.

کسی مرتکب آن نمی شود مگر آنکه از بیخ و بن ایمانی به آخرت و عقوبت در آن نداشته باشد.

[مقصود از اینکه فرمود مشرکین بدانچه می گویند علم ندارند و جز" ظن" را پیروی

نمی کنند ...]

" وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً" کلمه" علم" به معنای تصدیقی است صد در صد که مانع از تصدیق به ضدش باشد، به خلاف کلمه" ظن" که به معنای تصدیق مثلا شصت درصد است، که چهل درصد احتمال خلاف آن نیز هست، که این چهل درصد و یا کمتر را وهم می گویند (و اما احتمالی که با احتمال مخالفش پنجاه، پنجاه باشد شک و تردید است)، و اعتقاد به زن بودن فرشتگان همانطور که برای مشرکین معلوم و تصدیقی صد در صد نیست، همچنین مظنون و شصت درصد هم نیست، زیرا ده درصد اضافی دلیل می خواهد، که نداشتند، ولی از آنجایی که این اعتقاد موافق با هوای نفسشان بوده همین هوای نفس آن را در دلهایشان رسوخ داده، و زینت داده بود و همین باعث شد که متوجه خلاف آن نشوند و هر قدر احتمال خلاف آن به ایشان گوشزد شود از آن اعراض کنند و به همان چیزی که دوست می داشتند بچسبند، و به همین جهت قرآن کریم آن را ظن نامیده و گرنه (اگر به واقع مطلب بنگری اعتقاد به شرک اصلا اعتقاد نیست، نه تنها علم و احتمال صد در صد نیست، و نه تنها مظنه و احتمال شصت درصد و بالاتر نیست، و نه تنها احتمال مساوی یعنی شک نیست، و نه تنها احتمال مرجوح یعنی وهم و چهل درصد و پائین تر نیست، بلکه فقط و فقط) تصوری است بدون تصدیق.

با این بیان درستی گفتار آن مفسر «۱» که گفته: ظن در این آیه و در آیه

سابق که می فرمود:" إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ" به معنای توهم است نه اعتقاد راجح، روشن می شود. و گفتار خود را به آنچه از کلام راغب به دست می آید تایید کرده است، چون راغب گفته: بسیار می شود که کلمه" ظن" بر توهم هم اطلاق می شود «۲».

" إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً"- کلمه" حق" به معنی واقعیت هر چیز است، و همه می دانیم که واقعیت هر چیزی جز به علم یعنی اعتقاد مانع از نقیض، و یا به عبارت دیگر احتمال صد در صد درک نمی شود، و غیر علم که یا ظن است و یا شک و یا وهم، واقعیت چیزی را نشان نمی دهد، پس هیچ مجوزی نیست که انسان در درک حقایق به آن اعتماد کند، خدای تعالی هم فرموده:" وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" «۳».

و اما اینکه در احکام عملی دینی به مظنه عمل می کنیم، از این جهت است که در

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۵۸.

(۲) مفردات راغب، ماده" ظن".

(۳) چیزی را که علم بدان نداری پیروی مکن. سوره اسری، آیه ۳۶.

خصوص این مورد دلیلی از ناحیه شارع رسیده، که اطلاق آیه شریفه را مقید کرده، از خصوص این یک مورد گذشته در هیچ یک از امور اعتقادی نمی توانیم ظن را پیروی کنیم، چون اطلاق آیه در آن باره محفوظ است.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: اینکه در آیه مورد بحث به جای اکتفاء به ضمیر، اسم ظاهر را آورده، و با اینکه می توانست بفرماید:" انه لا یغنی من الحق شیئا" دو باره کلمه" ظن" را آورده برای این بود که جمله مذکور

به عنوان مثلی آورده شود.

" فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا" این جمله بخاطر حرف فاء که بر سر دارد، تفریع و نتیجه گیری از پیروی مشرکین از ظن و از هوای نفس می باشد، پس اینکه دستور می دهد از آنان اعراض کن نتیجه همانست که مشرکین تابع و پیرو حق و علم نبوده اند، و اگر نفرمود:" فاعرض عنهم- از ایشان اعراض کن"، و بجای آن فرمود:" فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا- از کسی که از ذکر ما رویگردان است اعراض کن" برای این بوده که بفهماند علت این دستور چیست، پس گویا فرموده: این مشرکین علم را رها کرده دنبال ظن را گرفته اند، و تابع هوای نفس خویشند و اگر چنینند برای این است که از ذکر ما رویگردان هستند، و تنها هم شان زندگی دنیا است و بس، بنا بر این، بهره شان از علم منحصر به مسائل مادی دنیوی است، و چون چنین است تو نیز از آنان اعراض کن، برای اینکه ایشان گمراهند.

و مراد از" ذکر" در این آیه، یا قرآن است که پیروان حق را به سوی حق صریح هدایت نموده و با حجت های قاطع و براهین روشن که جای تردید در آنها نیست به سوی سعادت خانه آخرت که ورای دنیا است ارشاد می نماید.

و یا مراد از آن یاد خدا است که در مقابل غفلت از او به کار می رود، و از کسی که از چنین ذکری رویگردان است نیز باید اعراض کرد، برای اینکه یاد خدا به نحوی که لایق به ذات متعالیه او باشد، یعنی یاد خدا به اسماء و صفات خدا، بشر را

به سوی حقایقی علمی در باره مبدأ و معاد هدایت می کند، هدایتی علمی که باز جای تردید باقی نمی گذارد.

" ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدی اشاره با کلمه" ذلک" به امر دنیا است که هر چند کلمه امر دنیا در آیه سابق نیامده ______

(۱) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۵۹.

بود، بلکه کلمه" حیاه الدنیا" آمده بود، ولی امر دنیا از آن آیه استفاده می شد، و تعبیر به اینکه" این است مقدار رسایی علم آنان" تعبیری است استعاره ای، گویا علم به سوی معلوم می رود تا به آن برسد، و علم مشرکین در مسیر خود به دنیا می رسد، و همانجا از حرکت باز می ماند، و دیگر از آنجا به طرف آخرت نمی رود، و لازمه این توقف علم، آن است که تنها دنیا هدف نهایی اراده و طلب آنان باشد، و توسن هم شان تا همانجا پیش برود، و دیگر دل بغیر دنیا نبندند، و جز به سوی آن روی نیاورند.

" إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ ..."- این جمله مضمون جمله قبلی را تاکید می کند، و شهادتی است از خدای تعالی بر صحت آن.

[وجه تفریع جزاء بد کاران و نکو کاران بر مالکیت خدای سبحان

" وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی" ممکن است بگوییم: صدر آیه شریفه حال باشد از جمله" أعلم" که در آیه قبلی بود، و کلمه" واو" در ابتدای آن واو حالیه و معنا چنین باشد:" به درستی پروردگار تو أعلم و داناتر به حال دو طایفه ضالین

و مهتدین است، در حالی داناتر است که مالك همه چیزهایی است که در آسـمان و زمین است، دیگر چگونه ممکن است که أعلم به حال آن دو طایفه نباشد، با اینکه مالك ایشان است".

و بنـا بر این احتمال، ظاهر چنین به نظر می رسـد که: جمله" لیجزی ..." متعلق به جمله سابق باشـد که می فرمود:" فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی ..." آن وقت معنای مجموع دو جمله چنین می شود که از ایشان اعراض کن و امرشان را به خدا واگذار نما تا جزایی چنین و چنانشان داده و تو را و نیکوکاران را چنین و چنان پاداش دهد.

ممکن هم هست بگوییم جمله" وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ ..." کلامی استینافی باشد و بخواهد بفهماند دستوری که به تو دادیم که از ایشـان اعراض کن، برای این نبود که ما دست از ایشان برداشـته ایم و رهایشان کرده ایم، بلکه برای این بود که خواستیم هر طـایفه را در برابر عملش جزا دهیم، اگر عملش بـد بـوده جزای بـد، و اگر خـوب بـوده جزای خـوب دهیم. و اگر بـا اینکه می توانست بفرماید:" و له ما فی السـماوات ..." به جای ضمیر دوباره اسم جلاله" اللَّه" را آورد، برای این بود که از کمال عظمت خدای سبحان خبر داده باشد.

" وَ لِلَّهِ مـا فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ"- این جمله به مالکیت خـدای تعالی نسـبت به تمامی عالم اشاره می کنـد، و معنایش این است که: هستی تمامی موجودات قائم به خدای تعالی است، چون خدا خالق و پدید آورنده آنها است، پس ملکیت ناشـی از خلقت او خود

علاوه بر این، منشا تدبیر هم هست. بنا بر

این جمله مورد بحث بر خلقت و تدبیر دلالت دارد، گویا فرموده: خلقت و تدبیر عالم از خداست.

جمله" لیجزی ..." هم که لامش لام غایت است متعلق به همین مطلب است، و معنایش این است که خلقت و تدبیر عالم از آن خداست، غایت و نتیجه اش هم این است که کسانی را که بد می کنند جزا دهد ...، و مراد از جزا همان شؤون و خصوصیات قیامت است، که قرآن کریم از آن خبر داده، و مراد از اسائه و احسان، معصیت و طاعت است و تقدیر جمله" ما عملوا" جمله" جزاء ما عملوا" است، ممکن هم هست خود" ما عملوا" باشد، و معنا چنین باشد که جزای اعمالشان را خود همان اعمال را می دهد، و مراد از حسنی هم همین طور، یعنی (یا) مثوبت حسنی است (و یا خود حسنی).

و معنای آیه این است که: تا خدا کسانی را که معصیت کرده اند به معصیتشان، و یا به جزای معصیتشان کیفر دهد، و کسانی را که اطاعت کردند به مثوبتی حسنی (و یا به خود حسنی) پاداش دهد، مفسرین در این آیه احتمالات دیگری داده اند که احتمال ما از همه بهتر به ذهن می رسد و روشن تر است.

[مقصود از استثنای" الا اللمم" در آیه:" الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ..."]

" الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ ..."

کلمه" اثم" به معنای گناه است، و اصل آن- به طوری که راغب «۱» گفته- به معنای عملی بوده که دیر به نتیجه و ثواب برسد.

و منظور از" كَبائِرَ الْإِثْمِ"، گناهان کبیره است که به طوری که در روایات ثواب الاعمال

از عباد بن کثیر النوا از امام ابی جعفر (ع) آمده، عبارت از هر گناهی است که قرآن مرتکبش را تهدید به آتش دوزخ کرده باشد «۲». و در تفسیر آیه شریفه" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ..." «۳» بحثی پیرامون آن کرده ایم.

و کلمه" فواحش" به معنای گناهانی است که خیلی شنیع و رسوا باشد، از آن جمله خدای تعالی زنا و لواط را دانسته، ولی بعید نیست از ظاهر آیه برآید که در اینجا فواحش و کبائر یکی باشد.

و اما در باره معنای کلمه" لمم" اختلاف کرده اند:

---

(۱) مفردات راغب، ماده" اثم".

(۲) ثواب الاعمال، ص ۲۷۷، ح ۲.

(۳) سوره نساء، آیه ۳۱.

بعضی «۱» گفته اند: منظور از آن گناهان صغیره است. و اگر منظور این باشد باید گفت:

استثناء در آیه منقطع و نظیر استثنای" همه پسرانم آمدند مگر پسر همسایه" است.

بعضی «۲» گفته اند:" لمم" عبارت از این است که کسی تصمیم بر گناه بگیرد ولی انجام ندهد. که در این صورت نیز استثناء منقطع خواهد بود.

بعضی «۳» گفته اند: لمم، گناهی است که گهگاه ارتکاب شود، و مرتکب آن عادت بر آن نکرده باشد. که در این صورت لمم هم شامل گناهان کبیره می شود و هم صغیره، و مضمون آیه با مضمون آیه شریفه" وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ" «۴» که در وصف متقین و محسنین است منطبق می شود، و مضمون همان را می گوید، چون این آیه می فرماید:" متقین و نیکوکاران کسانی هستند که اگر عمل زشتی می کنند،

و یا به خود ستمی روا می دارند، بسیار به یاد خدا می افتند، و برای گناهان خود طلب مغفرت می کنند، چون می دانند غیر از خدا کسی نیست که گناهان را بیامرزد، و کسانی هستند که هرگز بر آنچه کرده اند عالما عامدا اصرار نورزیده اند".

و در روایات اهل بیت (ع) به معنای سوم تفسیر شده، مثلا- در اصول کافی از ابن عمار از امام صادق (ع) روایت آمده که فرمود: لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند «۵».

و نیز به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود «۶».

و باز به سند خود از ابن عمار از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: لمام آن بنده ای است که پشت سر هم گناه می کند، اما طبعش خواهان آن نیست «۷» (در هیچ یک از این سه روایت کلمه لمم به گناه صغیره معنا نشده).

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۶۱.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۹.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.

(۵) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۳.

(۶) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱.

(۷) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۵.

و آیه شریفه مطلب آیه قبلی را که می فرمود:" الَّذِینَ أَحْسَنُوا" تفسیر می کند و می فرماید: همینها هستند که از گناهان کبیره اجتناب دارند و از فواحش دوری می کنند، و در عین حال ممکن هم هست از ایشان سر بزنند.

و جمله" إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ"

ایشان را تطمیع می کند تا به امید آمرزش خدا توبه کنند.

" هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ "- راغب می گوید: ماده" نشا" و" نشاه" به معنای احداث چیزی و تربیت آن است «۱». پس بنا بر این، اینکه فرمود: او شما را از زمین انشاء کرد، معنایش این است که: او بود که شما را در آغاز خلقتتان به حالهای گوناگون متحول کرد، از مواد عنصری زمینتان بگرفت و در آخر به صورت نطفه تان در آورده، در داخل رحم ها وارد کرد.

" وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ "- کلمه" أجنه" جمع" جنین" است، و این جمله عطف است بر جمله قبلی، چون بر سر هر دو کلمه" اذ" آمده، و معنایش این است که او داناتر به شما است، آن زمان که چه و چه بودید و این زمان که شما جنین هایی در رحم مادرانتان هستید، او می داند حقیقت شما چیست، و چه حال و وضعی دارید، و چه اسراری در نهانتان هست، و مال کارتان به کجا می انجامد. و جمله" فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ" تفریع بر همان علم خداست، می فرماید: وقتی که خدای تعالی شما را بهتر از هر کس می شناسد، و از آغاز خلقتتان و سرانجام آن با خبر است، پس دیگر بیهوده خود را به پاکی نستایید، و او بهتر می داند پاک و با تقوا کیست.

---

(۱) مفردات راغب، ماده" نشا".

ترجمه آیات آیا آن کس را که از انفاق روی گردان شد مشاهده کردی؟ (۳۳).

مختصری انفاق کرد و (به خاطر گفتار رفیقش که گفت اگر ترک انفاق کردی گناهت به گردن

من) ترک انفاق نمود (۳۴).

آیا او علم غیب دارد و می داند (که

رفیقش گناهش را گردن می گیرد) (۳۵).

یا از آن سفارش ها که در تورات در باره دادن حق شده با خبر نشده؟ (۳۶).

و در صحف ابراهیمی که حق را به حد تمام ادا کرد (۳۷).

و نمی داند که هیچ گنهکاری گناه دیگری را تحمل نمی کند، و به گردن نمی گیرد؟ (۳۸).

و اینکه انسان به جز کار و تلاشش سرمایه ای ندارد؟ (۳۹).

و اینکه نزد وی سعی خود را خواهد دید؟ (۴۰).

و سپس جزای آن به کاملترین وجهش داده می شود (۴۱).

و اینکه انتهای سیرشان به سوی پروردگار تو است (۴۲).

و اینکه او است که اسباب خندیدن و گریستن را فراهم کرده (۴۳).

و اینکه او است که می میراند و زنده می کند (۴۴).

و اینکه او است که جفت نر و ماده را آفریده (۴۵).

از نطفه ای که در رحم ریخته می شود (۴۶).

و اینکه بر خداست که نشاه آخرت را پدید آورد (۴۷).

و اینکه خود او است که با اموال منقول و غیر منقول بندگان خود را بی نیاز می کند (۴۸).

و اینکه او رب" کوکب شعری" است که بعضی آن را رب خود می پندارند (۴۹).

و اینکه او نسل پیشین عاد را هلاک کرد (۵۰).

و ثمود را که حتی یک نفر از ایشان باقی نگذاشت (۵۱).

و قوم نوح را که قبل از آنان، و ستمکارتر و یاغی تر از آنان بودند (۵۲).

و شهرهای قوم لوط را که زیر و رو کرد و از عذاب آنچه متوجه آنان ساخت (۵۳).

از هر سو احاطه شان کرد (۵۴).

پس دیگر در کدام یک از نعمت های پروردگارت می توانی تردید کنی (۵۵).

این پیامبر، بیم رسانی است از سنخ بیم رسانان گذشته (۵۶).

قیامت نزدیک شد (۵۷).

و برای آن به غیر از خدا پرده برداری نیست (۵۸).

آیا از

این مطالب تعجب می کنید؟ (۵۹).

و می خندید و گریه نمی کنید؟ (۶۰).

و هـــــــــــم چنـــــــــــان ســـــــــــر گرم بـــــــــــازی خـــــــــــود هستیـــــــــــد؟ (۶۱).

پس برای خدا سجده کنید و به عبادت او بپردازید (۶۲).

بیان آیات [اشاره به مطالب و محتویات این قسمت از سوره مبارکه نجم

سیاق نه آیه از آیات اول این فصل روایاتی را که در شان نزول وارد شـده تصـدیق می کنـد، در آن روایات آمده که مردی از مسـلمانان اموال خود را در راه خـدا انفاق کرد، مردم او را سـرزنش کردند که انفاق در راه خدا هم حدی دارد و او را از فنای مالش زنهار داده و از گرفتار شـدن به فقر ترساندنـد، و به او که زیر بار نمی رفت گفتند: اگر ترک انفاق گناه داشت به گردن ما، آن مرد هم پذیرفت و دیگر انفاق نکرد، و به مناسبت این واقعه آیات نه گانه مذکور نازل شد.

که خدای سـبحان به طور اشاره به این داستان متعرض آن شده، و به منظور بیان حقیقت مطلب در این مساله مطالبی از صحف ابراهیم و موسـی نقـل کرده، و نیز حق صریح و پوست کنـده را در رد اباطیـل مشـرکین که در آیـات گذشـته بود بیان نموده، فرمود: آنها می گوینـد: اگر ما بت ها را می پرستیم برای این است که بت ها تمثالهای فرشـتگان است که دختران خدایند، می پرستیم تا ما را نزد خدای سبحان شفاعت کنند. آیات فصل قبلی هم با روشن ترین بیان این مساله را ابطال کرده بود.

ولی در این آیات حق مطلب در مساله ربوبیت و الوهیت را روشن کرده می فرماید:

خلقت و تدبیر تنها از آن خدا است، و تمامی آن به خدا منتهی می شود، و

خدای سبحان هر چه خلق کرده و تدبیر نموده طوری خلق و تدبیر کرده که نشاه ای دیگر را دنبال داشته باشد، تا در آن نشاه جزای کافر و مؤمن و مجرم و متقی را بدهد، و لازمه چنین خلقتی تشریع دین است، باید بندگان را به تکالیفی مکلف کند، و کرده، و شاهدش هم همین است که امت های گذشته را که یکی پس از دیگری آمدند و زیر بار دین و تکالیف او نرفتند هلاک کرد، مانند قوم نوح و عاد و ثمود و مؤتفکه.

آن گاه بعد از نقل این داستانها از صحف انبیای گرامی خاطر نشان کرده که این نذیر- رسول خدا (ص)- هم از همان نذیران امت های گذشته است، و اینکه قیامت نزدیک است، و سپس در آخر سوره روی سخن را متوجه به ایشان نموده که برای خدا سجده و عبادت کنید.

و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مکه نازل شده، و از جمله آیات برجسته اش آیه

شریفه" وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی ، و آیه شریفه" وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی است.

[بیان آیات مربوط به شخصی که از انفاق در راه خدا اعراض کرد و دست نگه داشت

" أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی وَ أَعْطی قَلِیلًا وَ أَکْدی کلمه" تولی" (با یاء که مصدر فعل تولی، با الف، است) به معنای اعراض است، و مراد از آن در اینجا بقرینه آیه بعدی اعراض از انفاق در راه خداست، و کلمه" اعطاء" به معنای انفاق و کلمه" اکداء"- مصدر فعل أکدی- به معنای قطع اعطا و ترک انفاق است، و حرف" فاء" که بر سر

جمله" أ فرأيت" در آمده به خاطر همان مطلبی است که قبلاـ خاطر نشان ساختیم و گفتیم که آیات این فصل فرع و نتیجه گیری از آیات فصل قبلی است.

و معنای آیه مورد بحث این است که: به من خبر ده از آن کسی که از انفاق اعراض کرد، و مال اندکی انفاق نموده و دیگر از انفاق دست برداشت.

" أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرى ضمیرهای این جمله به همان شخص که از انفاق اعراض کرده بود بر می گردد، و استفهام در آیه انکاری است، و معنایش این است که آیا او علم غیب دارد که در نتیجه بداند رفیقش که گناهش را گردن گرفته در قیامت اگر وی عذابی داشته باشد بجای او عذاب می کشد؟ مفسرین «۱» جمله را اینطور معنا کرده اند، ولی از ظاهر آیه بر می آید که منظور این است که بفرماید: او نسبت به حال آینده اش در دنیا علم غیب ندارد، و معنایش این است که آیا او که دست از انفاق کشیده علم غیب دارد که اگر به انفاق خود ادامه دهد اموالش تمام می شود و به فقر مبتلاـ می گردد؟ و اینکه گفتیم ظاهر آیه این است برای این بود که آن معنایی که مفسرین ارائه داده بودند معنایی است که آیه" أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى متعرض آن است.

" أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِي صُحُفِ مُوسى وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى" منظور از" صحف موسی" تورات و از" صحف ابراهیم" همان کتابی است که بر ابراهیم نازل شده بود، و اگر به صیغه جمع از آن تعبیر کرد، برای این است که صحف هر یک از این دو

بزرگوار یکی دو تا نبوده بلکه اجزایی بسیار داشته است.

و کلمه" توفیه" که مصدر فعل" وفی" است به معنای آن است که حق صاحب حق را تمام و کمال بپردازی، و توفیه ابراهیم (ع) این بود که آن جناب هر حق بندگی که به عهده داشت تمام و کامل ادا کرد و به بهترین وجه هم ادا کرد، که خدای تعالی در

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۴۲۷.

ستایشش فرموده:" وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ" «۱».

و اما مطالبی را که در چند آیه بعد از صحف ابراهیم و موسی می آورد، هر چند که در قرآن و قبل از این آیات به عنوان اینکه اینها در صحف آن دو بزرگوار بوده نیامده. و لیکن به عنوان حکمت و موعظه و قصص و عبرت آمده.

پس معنای دو آیه این شد که: آیا این شخص که دست از انفاق کشیده این اموری را که در صحف ابراهیم و موسی آمده ندیده؟

" أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری کلمه" وزر" به معنای ثقل است، ولی استعمالش بیشتر در گناه رواج یافته، و کلمه" وازره" به معنای گنهکار است که باید سنگینی گناه را تحمل کند، و این آیه می خواهد همان مطلبی را که در صحف ابراهیم و موسی آمده حکایت کند، که البته این حکایت از این آیه شروع می شود و تا چند آیه ادامه دارد، و همه آن آیات در اولشان کلمه" أن" و کلمه" أن" در آمده که تمام هفده آیه است.

و آن معنا و مطلبی که در صحف آن دو بزرگوار آمده بوده، این بوده که: هیچ انسانی گناه انسانی دیگر را

تحمل نمی کنـد، یعنی نفس هیچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی شود، و قهرا هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤاخذه نمی شود.

[شرحی در باره مفاد آیه:" وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی و اینکه عمل انسان چه خوب و چه بد با او خواهد بود]

" وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی راغب می گوید: کلمه" سعی" به معنای راه رفتن تند و سریع است، اما نه به حدی که دویدن بر آن صدق کند، ولی در مطلق جد و جهد در هر کاری چه خیر و چه شـر نیز استعمال می شود، از آن جمله در قرآن آمده:" وَ سَعی فِی خَرابِها" «۲» که البته باید اضافه کنیم که استعمالش در جد و کوشش در هر کار استعمال لغوی نیست، بلکه استعاره ای است.

و لام در کلمه" للانسان" لام ملک حقیقی است، مانند ملکیت انسان نسبت به چشم و گوش و سایر اعضایش، نه مانند ملکیتش نسبت به خانه و فرش که ملکیتی است اعتباری و به معنای جواز تصرف. و چون انسان به ملکیت حقیقی، مالک اعمال خویش است پس مادامی که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنا بر این بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش چه خیر و چه شر چه صالح و

---

(۱) و چون پروردگار ابراهیم او را با صحنه هایی بیازمود، او بطور کامل از عهده بر آمد. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

(۲) مفردات راغب، ماده" سعی".

چه طالح با او خواهد بود، این معنای ملک حقیقی است، و اما آنچه

که انسان ملك خود می پنـدارد، مال و فرزنـدان و زخارف و زینت های زندگی دنیا و جاهی که در ظرف اجتماع از آن خود می دانـد، و رابطه ای میان آنها و غیر خود نمی بینـد، هیچ یک از اینها ملك حقیقی آدمی نیست (چون قوام هستیش به هستی آدمی نیست، فرش می سوزد صـاحبش هم چنـان هست، صـاحبش می میرد فرش هم چنـان هست)، بلکه ملکی است وهمی و اعتبـاری (که زنـدگی در اجتماع ناگزیرش کرده چنین رابطه هایی را قائل شود) و این ملك تا دم مرگ با آدمی هست، همین که خواست به دار الخلود و عالم آخرت منتقل شود به دست دیگری می سپارد.

پس معنای آیه چنین شـد که: هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالك نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر است یا شـر یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده و جد و جهدی که نموده، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی شود.

اینکه در بالا گفتیم:" و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمی شود" برای این بود که مساله شـفاعت را اسـتثناء کرده باشـیم، هر چنـد که شـفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمی است، چون شـفاعت از آن گنهکاران این امت است که با سـعی جمیل خود در حظیره ایمان به خدا و آیاتش وارد شده اند و اگر مؤمن نمی شدند مشـمول شـفاعت نمی گشـتند. و همچنین بهره مندی انسان بعـد از مردنش از اسـتغفار مـؤمنین و اعمـال صالـح و خیراتی که برایش می فرسـتند آن نیز مربوط به سـعی جمیـل خود آدمی است، که در زندگی داخل در زمره

مؤمنین شد، و سیاهی لشکر آنان گردید، و ایمانشان را تایید کرد، و اثرش این شد که هر چه عمل خیر کردند، او نیز به قدر دخالتش سهیم گردید.

و همچنین کسانی که در زندگی سنت حسنه ای باب می کنند و می روند. و مادامی که در روی زمین اشخاص به آن سنت عمل می کنند او نیز شریک است، که فرمودند:" من سن سنه حسنه فله ثوابها و ثواب من عمل بها و من سن سنه سیئه کان له وزرها وزر من عمل بها الی یوم القیامه" «۱».

برای اینکه بر حسب فرض شخص باب کننده از همین جهت که سنتی را باب کرده ______________________

(۱) هر کس سنت خوبی باب کند، حسنه آن را دارد، و ثواب هر کس هم که به آن عمل کند دارد، و هر کس سنت بدی را باب کند هم گناه آن عمل را دارد و هم گناه هر کس که آن گناه را مرتکب شود، و این جریان تا روز قیامت ادامه دارد. ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۶۰.

در عمل دیگران سهیم است، (چون اگر او آن عمل را باب نمی کرد، دیگران هم آن را انجام نمی دادند، و یا کمتر انجام می دادند)، هم چنان که در تفسیر آیه" وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ" «۱» نیز گذشت، و همچنین در تفسیر آیه" وَ لْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَیْهِمْ" «۲» و در تفسیر آیه" لِیَمِیزَ اللَّهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ" «۳» گفتار نافعی در این مقام گذشت.

" وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری منظور از" سعی"، آن عملی است که در انجامش جد و جهدی کرده، و

منظور از" رؤیت" مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است، به دلیل اینکه دنبالش مساله جزا را ذکر فرموده، پس آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه" یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً" «۴» و آیه شریفه" یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ" «۵» می باشد.

و اگر جمله" سوف یری" را به صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می شود که خودشان آن عمل را انجام نداده اند.

" ثُمَّ یُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفی کلمه" وفاء" به معنای تمام است، چون هر چیزی که تمام باشد وافی به تمامی صفات مطلوبش هست، و" جزاء أوفی" به معنای جزای اتم است، و ضمیر در جمله" یجزیه" به سعی که همان عمل باشد بر می گردد، و معنایش این است که سپس انسان عملش- یعنی به عملش- جزا داده می شود جزایی اتم.

[مقصود از اینکه فرمود:" وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان است

" وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی کلمه" منتهی" مصدر میمی و به معنای انتهاء است، و در این آیه مطلق آورده شده،

---

(۱) و ما کردار گذشته و آثار آینده شان را ثبت می کنیم. سوره یس، آیه ۱۲.

(۲) آنها که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند (باید از ستم در باره یتیمان مردم بپرهیزند و از خدا بترسند). سوره نساء، آیه ۹.

(۳) تا خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد، سوره انفال، آیه ۳۷.

(۴) روزی که هر

انسانی آنچه از خیر و شر کرده حاضر می بینند. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

(۵) امروز است که مردم گروه گروه از گورها بیرون می شوند تا اعمالشان نشانشان داده شود، هر کس که به وزن یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند و هر کس که به سنگینی یک ذره شری کرده باشد آن را می بیند. سوره زلزال، آیه ۶-۸. ________________ صفحه ی ۷۷

در نتیجه می فهماند مطلق انتهاء به سوی پروردگار تو است، پس آنچه موجود که در عالم وجود است در هستی و در آثار هستیش به خدای سبحان منتهی می گردد، البته به خود خداوند، حال یا با وساطت چیزی و یا بدون واسطه، و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزیی در عالم جریان ندارد، مگر آنکه آن هم منتهی به خدای سبحان است، چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آنها روابطی برقرار کرده که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد سر پا ایستاده و هستیش حفظ شده، و معلوم است که پدید آورنده روابط موجودات همان پدید آورنده خود موجودات است، پس یگانه کسی که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است تنها و تنها خدای سبحان است هم چنان که در جای دیگر فرموده:" اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقالِيدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ " «۱» و نیز فرموده:" أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ " «۲».

آیه مورد بحث از آنجایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته، و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود ناگزیر باید گفت که

آیه شریفه شامل دو انتها در هر چیز می شود. یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی در باره خلقت هر چیز به عقب برگردیم به خدای تعالی منتهی می شود و دیگری از حیث معاد که وقتی از طرف آینده پیش برویم خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند.

و از آنچه گذشت خواننده محترم خودش می تواند به اشکال وجوهی که در تفسیر آیه آورده اند متوجه شود، مثلا یکی «۳» گفته مراد از این آیه رجوع خلق به خدای سبحان است در روز قیامت. دیگری «۴» گفته: معنایش این است که آخر امر به ثواب و عقاب پروردگارت منتهی می شود سومی «۵» گفته: منتهای مردم به سوی حساب پروردگار تو است. و چهارمی «۶» گفته افکار بشر همه جا جولان می کند و می کند تا به خدای سبحان منتهی شود، آنجا دیگر از جولان باز می ماند. ولی خواننده عزیز توجه دارد که هر یک از این وجوه، اطلاق آیه را به نحوی تقیید کرده، با اینکه تقیید، دلیل مقید می خواهد.

[مراد از اینکه فرمود خدا است که خنداند و گریاند، و توضیح عدم منافات بین آن و اسناد خنده و گریه به خود انسان و به اسباب خنده و گریه

" وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى این آیه و آیات بعدش تا دوازده آیه، مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای

---

(۱) آفریدگار هر چیزی خداست، و او وکیل بر هر چیز است و کلیدهای آسمانها و زمین از آن او است. سوره زمر، آیه ۶۲ و ۶۳.

(۲) آگاه، که هم خلق از آن او است و هم امر. سوره

اعراف، آیه ۵۴.

۳ و ۴ و ۵ و ۶) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۶۸.

________________________________ صفحه ی ۷۸

سبحان را بر می شمارد، و سیاق در همه این آیات سیاق انحصار است، می فهماند که ربوبیت منحصر در خدای تعالی است. و برای او شریکی در ربوبیت نیست، و این انحصار منافات با وساطت اسباب طبیعی و یا غیر طبیعی در آن امور ندارد. مانند واسطه بودن مسرت و اندوه درونی و اعضایی که این مسرت و اندوه را نشان می دهد در تحقق خنده و گریه، و یا واسطه شدن اسباب طبیعی و غیر طبیعی متناسب در احیاء و اماته، و در خلقت نر و ماده، و پدید آمدن غنی و فقر، و یا نابود کردن امت های هالک، چون وقتی این اسباب هم همه مسخر امر خدا باشند و هیچ استقلالی از خود نداشته و از ما فوق خود منقطع نباشند، قهرا وجود آنها و آثار وجودیشان و آنچه که بر آنها مترتب می شود ملک خدای تعالی خواهد بود، و کسی و چیزی شریک خدا در این ملک نیست.

پس معنای جمله این است که خدای تعالی تنها کسی است که خنده را در شخص خندان و گریه را در شخص گریان ایجاد کرده، و کسی در آن شریک خدا نیست. و این منافات ندارد با اینکه ما خنده و گریه را به خود انسانها نسبت می دهیم، برای اینکه نسبت خنده و گریه و هر کار دیگر به انسان به خاطر این است که قائم به انسان است ولی نسبت دادن آن به خدای تعالی به خاطر این است که خدا آن را ایجاد کرده، و بین این دو

نسبت فرق بسیار است.

و باز منافاتی نیست بین اراده الهی به خنده و گریه انسان، با اراده خود انسان به خندیدن و گریستن، و اراده الهی باعث نمی شود که اراده خود انسان باطل شود و شخص خندان مجبور به خنده باشد، برای اینکه اراده الهی به مطلق خنده تعلق نگرفته، که به هر صورت که بوده باشد صورت بگیرد، بلکه تعلق گرفته است به خنده ارادی و به اختیار، خنده ای که از اراده انسان و اختیارش سر می زند، نه هر خنده و لو به اجبار، پس اراده خود انسان سبب خندیدن او است سببی که در طول سببیت اراده خدای سبحان است، نه در عرض آن، تا تزاحم و منافاتی پیش آید، و یا هر دو دخالت داشته باشند و اشکال شود که دو سبب چگونه یک مسبب را ایجاد کنند، و در نتیجه ناگزیر شویم برای رفع اشکال بگوییم:

افعال اختیاری انسان هم مخلوق خداست، و خود انسان در آن دخالتی ندارد، هم چنان که جبری مذهبان گفته اند، و یا به عکس بگوییم: مخلوق خود انسان است، و خدای تعالی در آنها هیچ دخالتی ندارد که معتزلی مذهبان آن را می گویند.

از آنچه گذشت فساد گفته های بعضی «۱» از مفسرین روشن می شود که گفته اند:

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۴۲۸.

معنای آیه این است که: خدای تعالی قوه خنده و گریه را در انسان خلق کرده. و یا بعضی «۱» دیگر گفته اند: معنایش این است که خداوند منشا خنده و گریه یعنی مسرت و اندوه را آفریده. و یا بعضی «۲» گفته اند: معنای آیه این است که: خداوند زمین را با رویاندن گیاهان خندانده

و آسـمان را با باریدن گریانده. و یا بعضـی «۳» دیگر گفته انـد: معنـایش این است که: اهل بهشت را خندانـده و اهل دوزخ را گریانده.

[ذکر مصادیق دیگر از انتهاء خلقت و تدبیر به خداوند: اماته، احیاء، خلق زوجین و ...]

" وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا" گفتار در این آیه که موت و حیات را به خـدای سـبحان نسبت داده، با اینکه ارتباطی هم با اسباب طبیعی و غیر طبیعی ماننـد ملائکه دارنـد، نظیر همـان گفتـاری است که در بـاره خنـده و گریه گذرانـدیم، و همچنین عین این بحث در آیات بعدی هم جریان پیدا می کند.

" وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى مِنْ نُطْفَةٍ إِذا تُمْنى کلمه" نطفه" به معنای آبی است در مرد و زن که مبـدأ پیـدایش فرزند است، و وقتی می گوییم:" امنی الرجل" معنایش این است که فلان مرد منی خود را ریخت.

بعضی «۴» گفته اند: معنای" تمنی" این است که:" مقدر شده باشد". و جمله" الذکر و الانثی" بیان کلمه" زوجین" است.

بعضی «۵» هم گفته انـد: اینکه در آیه مورد بحث مانند آیه قبلی نفرمود:" و أنه هو" برای این بود که در مساله خلقت زوجین، کسی تصور نمی کند منسوب به غیر خدای تعالی باشد.

" وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرى کلمه" نشاه اخری" به معنای خلقت اخری است که همان خلقت دوم باشـد، و ظرفش آخرت است که دار جزاء است، و اگر فرمود پیش آوردن این نشاه به عهـده خـداست، برای این بود که قضـای حتمی الهی بود، و نیز برای این بود که وعده اش را داده بود، و او خلف وعده نمی کند.

" وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى

یعنی و او کسی است که غنی و قنیه می دهد، و" قنیه" به معنای اموال ماندنی از قبیل خانه و باغ و حیوان است، و بنا بر این، ذکر جمله" أقنی" بعد از جمله" أغنی" از باب ذکر خاص بعد از عام است، به خاطر نفاست و شرافتی که در خاص است.

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۶۸.

(۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۳.

(۵) روح المعـــــــــــــانی ، ج ۲۷، ص ۶۸.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: اغناء به معنای مالدار کردن، و اقناء به معنای راضی کردن از جهت مالداری است.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: معنای آیه این است که: خدا است که بی نیاز و فقیر می کند.

" وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى گویا مراد از" شعری" ستاره شعرای یمانیه باشد که یکی از ستارگان ثابت و پر نوری است که در شرق آسمان به صورت جباری آسمانی می درخشد.

می گویند «۳»: دو قبیله خزاعه و حمیر این ستاره را می پرستیدند، و نیز یکی از کسانی که آن را می پرستیده، ابو کبشه یکی از اجداد رسول خدا (ص) بوده، که البته جد مادری آن جناب بوده، و مشرکین به این مناسبت رسول خدا (ص) را پسر ابو کبشه می نامیدند، چون گفتیم ابو کبشه با پرستش شعری راه خود را از قوم خود جدا کرده بود.

" وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى عاد همان قوم هود پیغمبر است، و اگر آنان را" عاد اولی" نامیده، برای این بوده که قوم عاد دو نسل بودند، نسل اول آنان قوم هود پیغمبر بودند (و هلاک شدند).

" وَ ثَمُودَ فَما أَبْقى ثمود قوم صالح پیغمبر

است، که خدای تعالی کفار ایشان را تا آخرین نفر به هلاکت رسانید، هم چنان که در جای دیگر در باره آنان فرمود:" وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ" «۴».

" وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغى این جمله مانند جمله قبلیش عطف است بر کلمه" عادا"، و اینکه در این آیه به اصرار و تاکید می فرماید: قوم نوح از دو قوم عاد و ثمود- به طوری که از سیاق بر می آید- ظالم تر و طاغی تر بودند، برای این است که: قوم نوح دعوت آن جناب را نپذیرفتند، و از موعظه او پند نگرفتند، و با اینکه نزدیک هزار سال ایشان را دعوت می کرد، به جز عده ای بسیار کم دعوتش را نپذیرفتند.

" وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى فَغَشَّاها ما غَشَّى" بعضی «۵» از مفسرین گفته اند: مؤتفکه عبارت است از قراء و آبادیهای قوم لوط که اهل

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۶۹.

(۴) ما آنهایی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کردند نجات دادیم. سوره فصلت، آیه ۱۸.

(۵) روح المعانی، ج ۲۷، ص ۷۱.

خود را ائتفاک کرد، یعنی زیر و رو کرد. و کلمه" اهواء" که مصدر فعل" أهوی" است به معنای اسقاط است.

و معنای آیه این است که: قرای قوم لوط (مؤتفکه) را به این وسیله به زمین کوبید و ساقط کرد، که سرزمینشان را زیر و رو نموده دستخوش خسف نمود،" فَغَشَّاها ما غَشَّى" در نتیجه عذاب خدا شاملش شد و احاطه اش کرد، آن مقدار که شاملش شد و احاطه اش کرد.

احتمال هم داده اند که مراد از" مؤتفکه" اعم از قرای قوم لوط

و تمـامی قریه هـایی باشـد که سـکنه آنهـا در تاریـخ بشـریت دچـار عـذاب شـده و منقرض شدنـد، و خرابه های آن قریه ها و علامتهایی از آنها بجای مانده.

" فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارى کلمه" آلاء" جمع" الی" به معنای نعمت است و کلمه" تماری" به معنای تشکک و خود را به طور مصنوعی مردد جلوه دادن است، و جمله متفرع بر ما قبل است که افعالی را به خدای تعالی نسبت می داد.

و معنای آن این است که: وقتی خـدای تعالی همان کسـی باشـد که این نظام بـدیع را پدید آورده و این عالم را ایجاد کرده، و تـدبیر نموده، در انسانها خنده و گریه و مرگ و حیات و هلاکت قرار داده. دیگر به کدامیک از نعمت های پروردگارت خود را مردد جلوه می دهی، و در کدامش شک می کنی؟

و اگر مسـاله هلاکت و گریانـدن امت های طاغیه را هم نعمت خوانـده، با اینکه علی الظاهر اینها نقمت و ناگواری است، برای این بوده که هر چنـد برای طاغیان نقمت است ولی از آنجایی که در پدیـد آمـدن نظام اتم و عمومی که در عالم جریان دارد، نظامی که امور را به سوی استکمال خلق و رجوع کل به سوی خدا راه می اندازد، دخالت دارد، نعمت است.

و خطـاب در آیه به همان کسـی است که اعراض کرد، و انـدکی انفاق نموده سـپس از ادامه انفاق خودداری نمود، ممکن هم هست خطـاب به رسول خـدا (ص) از بـاب" پسـرم به تو می گویم همسایه تو بشـنو" بوده باشـد، و به هر حال اسـتفهام در این جمله استفهام انکاری است.

" هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: کلمه" نذیر"

هم می تواند مصدر و به معنای انذار باشد،

---

(۱) روح المعـــــــــــــانی ، ج ۲۷، ص ۷۱۲.

و هم وصف و به معنای انـذار کننـده باشـد، و در هر دو معنا به صورت" نـذر"- به دو ضـمه- جمع بسـته می شود، و اشاره با کلمه" هذا" یا به قرآن است و یا به رسول خدا (ص).

[قیامت نزدیک شد ... آیا باز هم می خندید و نمی گریید؟!]

" أَزِفَتِ الْآزِفَهُ" یعنی قیامت نزدیک شـد، چون کلمه" آزفه" یکی از اسـمای قیامت است، هم چنان که در جای دیگر آمده:" وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَهِ" «۱».

" لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ کاشِفَهٌ" منظور از" کاشـفه"،" نفس کاشفه" است، یعنی غیر خدا کسی نیست که گرفتاری آن روز را بر دارد، چون مراد از کشف، ازاله شداید و هراسها است.

پس معنـایش همانطور که گفتیم این است که: هیـچ کسـی نیست که بتوانـد شدایـد و هراسـهای آن روز را بردارد، مگر آنکه خدای سبحان بردارد.

" أَ فَمِنْ هـذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَکُونَ وَ لا تَبْکُونَ وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ" اشاره با کلمه" هذا" به بیان گذشـته است، و کلمه" سمود" که مصدر سامدون است به معنای لهو است، و آیه شریفه متفرع بر بیان گذشته، و استفهام در آن توبیخی است.

و معنـایش این است که: وقـتی خـدای تعـالی پروردگـار شـما است که همه امور به او منتهی می شود، و آوردن نشاه دیگر به عهـده او است، و آمـدن آن نشـاه نزدیـک تر هست و بغیر از خـدا کسـی نیست که عـذاب و گرفتاریهـایش را از شـما برطرف سازد، آیا با چنین وضعی که دارید هنوز می خندید، و از کوتاهی هایی که نسبت به خدای تعالی کرده و

خود را در معرض شقاوت دائمی قرار دادید نمی گریید؟ آیا از این بیانات که شما را به نجات می خواند تعجب و انکار می کنید؟ و از در استهزا به آن می خندید و گریه نمی کنید؟

" فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا" این جمله نیز نتیجه ای است که از بیان سابق گرفته شده، و معنایش این است که وقتی برایتان معلوم شد که در چنین مخاطره ای قرار دارید، پس باید که برای او سجده نموده تنها او را بپرستید، تا مخاطره مذکور را که غیر از خدا برطرف کننده ای ندارد از شما برطرف سازد.

---

(۱) ایشـــــان را از روز آزفـــــه بترســــان. ســـــوره مـــــؤمن، آیـــــه ۱۸

بحث روایتی [چند روایت راجع به شان نزول آیات:" أَ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ..."]

در کشاف در ذیل آیه" أَ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ..." روایت کرده که عثمان مال خود را در راه خیر انفاق می کرد، عبد اللَّه بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعیش به او گفت: اینطور که تو گرفته ای بیم آن هست که مالی برایت نماند. عثمان گفت: من خطایا و گناهانی دارم، می خواهم با این عمل خود رضای خدا را جلب کنم، امید عفو او را دارم. عبد اللَّه گفت: تو این ماده شتر خود و بارش را به من بده، من همه گناهانت را به عهده می گیرم، عثمان هم همین کار را کرد و چند نفر را شاهد معامله گرفت، و از آن پس دیگر در راه خیر چیزی نداد، بدین مناسبت بود که آیه مورد بحث نازل شد. و معنای جمله" تولی" این است که در روز احد مرکز را ترک کرد. بعد از آنکه این آیات نازل شد،

عثمان بهتر و بیشتر به عمل خیر خود برگشت «۱».

مؤلف: صاحب مجمع البیان «۲» این قصه را نقل کرده و روایت آن را به ابن عباس و سدی و کلبی و جماعتی از مفسرین نسبت داده، ولی در اینکه جمله" تولی" مربوط به جنگ احد باشد، با اینکه این سوره در مکه نازل شده جای خدشه و نظر است.

و در الدر المنثور است که فاریابی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد روایت کرده اند که در تفسیر آیه" أَ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى" گفته: این آیات راجع به ولید بن مغیره است که نزد رسول خدا (ص) و ابو بکر می آمد و به گفتگوی آن دو گوش می داد، و منظور از اعطاء همین گوش دادن است، و منظور از جمله" و اکدی" این است که ولید این عطای خود را ترک کرد، آن وقت این جمله نازل شد:

" أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ" می گوید: منظور از غیب، قرآن است، آیا در آن باطلی دیده، و در اثر آمد و شدش به حضور پیامبر و ابو بکر چنین دیدی پیدا کرده؟ «۳».

مؤلف: خواننده عزیز توجه دارد که ظاهر آیات مورد بحث به هیچ وجه با آنچه در این روایت آمده تطبیق نمی کند، و این هم روایت شده که آیات در باره عاص بن وائل، و در روایتی دیگر در باره مردی که نامش را نبرده نازل شده است «۴».

و در تفسیر قمی در ذیل جمله" وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى" می گوید امام فرموده: یعنی

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۴۲۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸.

(۳ و ۴) الدر المنثور، ج ۶،

ابراهیم به تمامی اوامر و نواهی خدا و حتی به ذبح پسرش وفا کرد، و به طور کامل اطاعت نمود «۱».

[چند روایت راجع به بهره مند شدن از اعمال دیگران

و در کافی به سند خود از اسحاق بن عمار از امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که گفت: از آن جناب از شخصی پرسیدم که حج و عمره اش را یا بعضی از طوافهایش را به نیت بعضی از افراد خاندانش انجام می دهد، در حالی که آن فرد از او غایب است و در شهری دیگر قرار دارد، می گوید: این را هم پرسیدم که: در این فرض آیا از ثواب عمل خودش چیزی کم می شود یا نه؟ فرمود:

این عمل هم به حساب خود او نوشته می شود و هم به حساب آن فرد، علاوه بر این ثوابی هم به عنوان صله رحم به او می دهند. پرسیدم: در صورتی که آن فرد از دنیا رفته بود، آیا این ثواب به حساب او ملحق می شود؟ فرمود: آری حتی اگر مشمول غضب خدا باشد به خاطر این عملی که تو به نیت وی انجام داده ای مشمول مغفرت خدا می گردد، و اگر در مضیقه باشد به خاطر این عمل گشایش می یابد، پرسیدم: آیا آن فرد در آنجایی که هست متوجه می شود که این ثوابی که به نامه عمل او ملحق شد از ناحیه چه کسی است؟ فرمود:

آری. پرسیدم: اگر آن فرد ناصبی یعنی دشمن علی (ع) باشد این عمل سودی به حالش دارد یا خیر؟ فرمود: بلی، باعث تخفیف او می شود «۲».

مؤلف: مورد روایت هدیه دادن ثواب عمل است، نه عملی که به نیابت

از طرف میت انجام می شود.

و در همان کتاب به سند خود از عبد اللّه بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: خدای عز و جل به آن فرشته ای که موکل بر هر مؤمن است دستور می دهد اگر آن مؤمن مریض شود آنچه در حال سلامتی انجام می داد و فعلا- به خاطر بیماری از آن عمل خیر بازمانده برایش بنویس، برای اینکه این منم که او را در پناه و وثاق خود قرار داده ام «۳».

و در خصال از امام صادق (ع) روایت آورده که فرمود: انسان بعد از مردنش دیگر هیچ أجر و ثوابی دنبالش نمی آید، مگر از چند راه: یکی اینکه در زندگیش صدقه ای پایدار تاسیس کرده باشد که تا روز قیامت ثواب آن عاید وی می شود. دوم صدقه ای که به

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۸.

(۲) فروع کافی، ج ۴، ص ۳۱۵، ح ۴.

(۳) فروع کافی، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۳.

صورت وقف در آورده باشد که دیگر ورثه اش آن را به ارث نبرند. سوم سنت هدایتی که باب کرده باشد و بعد از مرگش مردم به آن سنت عمل کنند و راه درست را بروند. و چهارم فرزند صالحی که بعد از مردن خود او برای پدر استغفار کند «۱».

مؤلف: این سه روایت- که البته در این معنا روایات بسیار زیاد دیگری نیز از ائمه اهل بیت (ع) هست- در حقیقت، سعی در آیه شریفه" وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى را توسعه می دهد، که قبلا هم به آن اشاره کردیم.

[روایاتی در باره اندیشه کردن در باره خدا، در ذیل

آیه:" وَ أَنَّ إِلى رَبِّکَ الْمُنْتَهى]

و در اصول کافی به سند خود از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: خدای تعالی می فرماید:" وَ أَنَّ إِلى رَبِّکَ الْمُنْتَهى ، پس باید از این کلام این نتیجه را هم گرفت که وقتی رشته بگومگوها به خدای تعالی کشیده شد، دیگر باید دم فرو بست، و در آن وادی قدم نگذاشت «۲».

مؤلف: این استفاده ای که امام از آیه مذکور کرده، در حقیقت توسعه ای است که در معنای انتهاء داده است.

و نیز در همان کتاب به سند خود از ابی عبیده حذاء روایت کرده که گفت: امام ابو جعفر (ع) به من فرمود: ای زیاد زنهار از خصومتها بپرهیز، که خصومت آدمی را به مرض شک مبتلا می کند، و عمل انسان را حبط و بی اثر می سازد، و صاحبش را هلاک می کند، و ای بسا یک کلمه از زبان او در آید، که به جرم آن دیگر آمرزیده نشود، آری در گذشته نیز مردمی بودند که علم آن وظایفی که داشتند رها کردند، و به طلب علمی برخاستند که ربطی به وظائفشان نداشت، و در نتیجه بگومگوهایشان به خدا منتهی شد، و در آن مساله دچار حیرت شدند، به طوری که اگر یکی از آنها را از جلو صدا می زدند او به عقب سر خود بر می گشت که ببیند کیست که صدایش می زند، و یا از عقب سر صدایش می زدند، او به شخصی که پیش رویش بود پاسخ می داد، و نیز می گوید: در روایتی دیگر فرمود: در زمین سرگردان شدند «۳» و در الدر المنثور است که: ابو الشیخ از ابو ذر روایت کرده

که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: در خلقت (که آثار صنع خدا است هر چه می خواهید) تفکر بکنید، ولی در خود خدا تفکر مکنید، که هلاک می شوید «۴».

---

(۱) خصال، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۴.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۲.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴.

(۴) الـــــــدر المنثـــــــور، ج ۶، ص ۱۳۰.

مؤلف: و در نهی از تفکر در خدای تعالی روایات بسیاری دیگر هست که هم در جوامع حدیث شیعه آمده و هم در جوامع حدیث اهل سنت، و البته باید دانست که این نهی ارشادی است، و متوجه خصوص کسانی است که راه ورود به مسائل عقلی و عمیق را بلد نیستند و استعداد آن را ندارند، در نتیجه فرو رفتن در آن مسائل در حقیقت، خویشتن را در معرض هلاکت افکندن است، آن هم هلاکت دائم.

[چند روایت در ذیل آیات:" وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى ،" وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى وَ ...]

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى می گوید: امام فرمود: یعنی آسمان را با باریدن به گریه واداشته و زمین را با شکفتن به خنده در آورده است «۱».

مؤلف: این طرز استفاده کردن از آیه توسعه دادن در معنای گریاندن و خنداندن است.

و در معانی الاخبار به سند خود از سکونی از جعفر بن محمد از پدران بزرگوارش (ع) روایت آورده که امیر المؤمنین (ع) در معنای آیه" وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى فرمود: یعنی هر انسانی را در زندگی خود اغناء و بی نیاز کرد و او را به کسبی که

در دست دارد اقناء و راضی ساخت، به طوری که به کسب و کارش هر قدر هم پست باشد علاقه مند است «۲».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى از امام نقل کرده که فرموده:

منظور از شعری ستاره ای است که قریش و قومی از عرب آن را می پرستیدند، ستاره ای است که در آخر شب طلوع می کند «۳».

مؤلف: اینکه فرمود: در آخر شب طلوع می کند تعریف آن ستاره از نظر زمان صدور این حدیث است که لا بد در تابستان بوده و گرنه این ستاره در تمامی سال و در تمام بیست و چهار ساعت شبانه روز در جای خود قرار دارد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه" أَزِفَتِ الْآزِفَةُ" فرموده: یعنی قیامت نزدیک شد «۴».

و در مجمع البیان در ذیل آیه" أَ فَمِنْ هذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ" می گوید: منظور از این حدیث همان خبرهایی است که قبلا داده بود «۵».

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی آیه شریفه" أَ فَمِنْ هذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَکُونَ وَ لا تَبْکُونَ" نازل شد، دیگر کسی آن جناب را خندان ندید تا از دنیا رفت «۶».

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۲) معانی الاخبار، ص ۲۱۴، ح ۱.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۵) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۴.

(۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۳۱.

تفسیر نمونه

سوره النجم

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و ۶۲ آیه دارد

محتوای سوره النجم

این سوره به گفته بعضی نخستین سوره ای است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد از علنی کردن

دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤ منان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند!. <۱>

این سوره به عقیده بعضی از مفسران در ماه مبارك رمضان سال پنجم بعثت نازل گردید. <۲>

بعضی گفته اند این سوره نخستین سوره ای است که آیه سجده واجب در آن نازل گردیده <۳> ولی با توجه به اینکه طبق نقل معروف سوره ((اقراء)) قبل از آن نازل شده و در پایان آن آیه سجده است این نقل بعید به نظر می رسد.

به هر حال این سوره به خاطر ((مکی)) بودنش بحثهائی از اصول اعتقادی مخصوصا ((نبوت)) و ((معاد)) دارد، و با تهدیدهای کوبنده و انذارهای مکرر به بیداری کفار می پردازد.

محتوای این سوره را در هفت بخش می توان خلاصه کرد:

۱ - در آغاز سوره بعد از سوگند پرمعنائی ، از حقیقت وحی سخن می گوید و تماس مستقیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را با پیك وحی ((جبرئیل)) روشن می سازد، و ساحت مقدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید مبرا می کند.

۲ - در بخش دیگری از این سوره از معراج پیامبر سخن گفته ، و گوشه هائی از آن را با عباراتی کوتاه و پرمعنی مجسم می کند که آن نیز رابطه مستقیمی با وحی دارد.

۳ - سپس به خرافات مشرکان در زمینه بتها، و عبادت فرشتگان ، و امور دیگری که جز از روی هوا و هوس نبود، پرداخته و آنها را سخت

در این رابطه نکوهش می کند، و از پرستش آنها برحذر می دارد، و با منطقی نیرومند این معنی را اثبات می نماید.

۴ - در بخش دیگری راه توبه را به روی این منحرفین و عموم گنهکاران باز می کند، و آنها را به ((مغفرت واسعه)) حق نوید می دهد، و تاءکید می کند که هر کس مسؤ ول اعمال خویش است و هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.

۵ - برای تکمیل این اهداف در بخش دیگری از این سوره گوشه هائی از مساءله ((معاد)) را منعکس می سازد، و دلیل روشنی برای این مساءله از آنچه در نشاءه دنیا وجود دارد اقامه می کند.

۶ - مطابق معمول اشاراتی به سرنوشت دردناك اقوام پیشین که در طریق دشمنی با حق پافشاری و لجاج و عناد داشتند، (همچون اقوام عاد و ثمود و نوح و لوط) می کند تا غافلان بیخبر را از این طریق بیدار سازد.

۷ - و سرانجام سوره را با امر به سجده و عبادت برای پروردگار پایان می بخشد.

از امتیازات این سوره آیات کوتاه و آهنگ خاص این آیات است ، که به مفاهیم آن نفوذ عمیقی می دهد، و قلب و روح خفتگان را بیدار کرده ، همراه خود به آسمانها می برد.

ضمنا نامگذاری این سوره به ((النجم)) به خاطر نخستین آیه این سوره است .

فضیلت تلاوت این سوره

در روایات فضائل مهمی برای تلاوت این سوره بیان شده است :

در حدیثی از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سوره النجم اعطی من الاجر عشر حسنات ، بعدد من صدق

بمحمـد (صـلی اللّه علیه و آله) و من جحد به : ((هر کس سوره ((النجم)) را بخواند خداوند به عدد هر یک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را انکار کردند ده حسنه به او عطا می کند)). <۴>

و در حـدیثی از امام صادق جعفر بن محمـد (علیهم السـلام) می خوانیم : من کان یدمن قرائه و النجم فی کل یوم ، او فی کل لیله ، عاش محمودا بین الناس ، و کان مغفورا له و کان محببا بین الناس :

((کسی که پیوسته سوره النجم را در هر روز یا در هر شب تلاوت کند در میان مردم فردی شایسته شناخته می شود، خداوند او را می آمرزد، و محبوبیت در میان مردم به دست می آورد)). <۵>

مسلما چنین پاداشهای عظیمی از آن کسانی است که تلاوت این سوره را وسیله ای برای اندیشیدن ، و سپس عمل ، قرار دهند، و تعلیمات مختلف این سوره در زندگی آنها پرتوافکن شود.

تفسیر :

قابل توجه اینکه سوره پیشین (سوره طور) با کلمه ((النجوم)) (ستارگان) پایان یافت ، و این سوره با کلمه ((النجم)) (ستاره) آغاز می شود که خداوند به آن سوگند یاد کرده ، می فرماید: ((سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند))

(و النجم اذا هوی).

در اینکه مراد از ((النجم)) در اینجا چیست ؟ مفسران احتمالات بسیار داده ، و هر یک تفسیری را برگزیده اند.

جمعی آن را اشاره به ((قرآن مجید)) می دانند، چرا که متناسب با آیات بعد درباره وحی است ، و تعبیر به ((نجم

)) به خاطر این است که عرب از چیزی که تدریجا و در فواصل مختلف انجام می گیرد تعبیر به ((نجوما)) می کنند (در اقساط وامها و امور دیگری از این قبیل تعبیر ((نجوما)) بسیار به کار می رود) و از آنجا که قرآن در طول ۲۳ سال ، و در مقاطع مختلف بر پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است به عنوان ((نجم)) از آن یاد شده ، و منظور از ((اذا هوی)) نزول آن بر قلب پاک رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) است .

جمعی دیگر آنرا اشاره به یکی از ستارگان آسمان مانند ((ثریا)) <۶> یا ((شعری)) <۷> دانسته اند، چرا که این ستارگان از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از ((النجم)) شهابهائی است که به وسیله آن شیاطین از صحنه آسمان رانده می شوند، و عرب این شهابها را ((نجم)) می نامد.

ولی هیچیک از این چهار تفسیر دلیل روشنی ندارد بلکه ظاهر آیه آنچنانکه اطلاق واژه ((النجم)) اقتضا می کند سوگند به همه ستارگان آسمان است که

از نشانه های بارز عظمت خداوند، و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق العاده عظیم پروردگار است .

این نخستین بار نیست که قرآن به موجودات عظیمی از جهان خلقت سوگند یاد می کند، در آیات دیگر قرآن نیز به خورشید و ماه و مانند آن سوگند یاد شده است .

تکیه بر غروب آنها، در حالی که طلوع آنها بیشتر جلب توجه می کند به خاطر آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آنها می باشد و

نیز دلیلی است بر نفی عقیـده سـتاره پرسـتان همانگونه که در داسـتان ابراهیم (علیه السـلام) آمـده است . ((فلما جن علیه اللیل راءی کوکبـا قـال هـذا ربی فلمـا افل قال لا احب الافلین)): ((هنگامی که تاریکی شب او را پوشانیـد سـتاره ای مشاهـده کرد، گفت : آیا این خدای من است ؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم))! (انعام - ۷۶).

این معنی نیز قابـل توجه است که مسـاءله ((طلوع)) در ریشه لغت ((نجم)) افتـاده چرا که به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) اصل ((نجم)) همان ((کوکب طالع)) است ، و به خاطر همین است که از ((روئیـدن گیاه در زمین)) و ((دندان در دهان)) و ((آشکار شدن نظریه ای در ذهن)) تعبیر به ((نجم)) می شود.

به این ترتیب خداونـد هم سوگند به طلوع سـتارگان یاد کرده و هم غروب آنها چرا که دلیل بر حدوث و اسارتشان در چنگال قوانین خلقت است . <۸>

اما ببینیم این سوگنـد برای چه یاد شـده است ؟ آیه بعـد چنین توضـیح می دهد: ((هرگز دوست شـما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است)) (ما ضل صاحبکم و ما غوی).

او همیشه در مسیر حق گام برمی دارد، و در گفتار و کردارش کمترین انحرافی نیست .

تعبیر به ((صاحب)) که به معنی دوست و همنشین است ممکن است اشاره به این باشد که آنچه او می گوید از روی محبت و دلسوزی برای شما است .

بسیاری از مفسران میان ((ضل)) و ((غوی)) فرقی نگذاشته اند،

و آنها را تاءکید یکدیگر می دانند، ولی بعضی معتقدند که میان این دو تفاوت است : ((ضلالت)) آن است که انسان ابدا راهی به مقصد نیابد، ولی ((غوایت)) آن است که راه او مستقیم و خالی از اشکال نباشد، اولی همچون ((کفر)) است و دومی همچون ((فسق و گناه)).

ولی ((راغب)) در ((مفردات)) در معنی ((غی)) می گوید: ((جهلی است که تواءم با اعتقاد فاسد باشد)).

بنابراین ((ضلالت)) به معنی مطلق جهل و نادانی و بیخبری است ، ولی ((غوایت)) جهلی است که با عقیده باطلی تواءم باشد، و به هر حال خداوند می خواهد در این عبارت هرگونه انحراف و جهل و گمراهی و اشتباه را از پیامبرش نفی کند، و تهمتهائی را که در این زمینه از سوی دشمنان به او زده می شد خنثی نماید.

سپس برای تاءکید این مطلب ، و اثبات اینکه آنچه می گوید از سوی خدا است ، می افزاید: ((او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید))

(و ما ینطلق عن الهوی).

این تعبیر شبیه استدلالی است برای آنچه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده ، چرا که سرچشمه گمراهیها غالبا پیروی از هوای نفس است .

در سوره ص آیه ۲۶ می خوانیم : و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله از هوای نفس پیروی مکن که تو را از طریق خداوند گمراه می سازد)).

و در حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز آمده است : اما اتباع الهوی فیصد عن الحق : ((اما پیروی

از هوای نفس انسان را از راه خدا باز می دارد)). <۹>

بعضی از مفسران معتقدند که جمله ((ما ضل صاحبکم)) ناظر به نفی جنون از پیامبر است ، و جمله ((و ما غوی)) ناظر به نفی شاعر بودن ، و یا هرگونه ارتباط به شعر چرا که در آیه ۲۲۴ سوره شعرا می خوانیم : و الشعراء یتبعهم الغاوون : ((شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند)) (شعرای خیال پرداز و بی هدف) و جمله ((و ما ینطق عن الهوی)) نفی نسبت کهانت است چرا که کاهنان افرادی هواپرست و هوسبازند.

سپس با صراحت تمام می گوید ((آنچه را او آورده است تنها وحی است که از سوی خداوند به او فرستاده شده)) (ان هو الا وحی یوحی).

او از خودش چیزی نمی گوید، و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست ، همه از ناحیه خدا است ، و دلیل این ادعا در خودش نهفته است ، بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، تا چه

رسد به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته ، قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرنها الهام بخش مغزهای متفکران است ، و می تواند پایه ای برای ساختن اجتماع صالح ، سالم ، مؤ من و پیشرو گردد.

ضمنا باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست ، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را نیز شامل

می شود که آنهم بر طبق وحی الهی است ، چرا که این آیه با صراحت می گوید: او از روی هوی سخن نمی گوید هر چه می گوید وحی است .

حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعا است :

((سیوطی)) که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر ((در المنثور)) چنین نقل می کند: ((روزی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد تمام درهای خانه هائی که به داخل مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گشوده می شد (جز در خانه علی (علیه السلام) بسته شود، این امر بر مسلمانان گران آمد تا آنجا که ((حمزه)) عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی ، اما در خانه پسرعمویت را باز گذاردی ؟ (و او را بر دیگران ترجیح دادی).

هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، سپس افزود: ایها الناس ما انا سددتها، و لا انا فتحتها، و لا انا اخرجتکم و اسکنته ، ثم قراء ((والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی)): ((ای مردم ! من شخصا درها را نبستم و نگشودم ، و من شما را از مسجد بیرون نکردم ، و علی را ساکن ننمودم)) (آنچه بود وحی الهی و

فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد:

((و النجم اذا هوی ... ان هو الا وحی یوحی)). <۱۰>

این حدیث که بیانگر مقام والای امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است ، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است . نخستین دیدار دوست !

در تعقیب آیات گذشته که سخن از نزول وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اسلام می گفت در این آیات سخن از معلم وحی است .

ولی قبلا باید توجه داشت که این آیات را در بدو نظر هاله ای از ابهام فرا گرفته که باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد، نخست به تفسیر اجمالی این آیات می پردازیم ، سپس به بررسی تفصیلی آنها.

می فرماید: ((آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر اسلام را تعلیم داده)) (علمه شدید القوی).

باز برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد)) (ذو مره فاستوی).

این تعلیم را به او داد ((در حالی که در افق اعلی قرار داشت)) (و هو بالافق الاعلی).

((سپس نزدیکتر، و نزدیکتر شد)) (ثم دنی فتدلی).

((تا آنکه فاصله میان او و معلمش به اندازه دو کمال یا کمتر بود))!

(فکان قاب قوسین او ادنی).

((و در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود))!

(فاوحی الی عبده ما اوحی).

((قلب پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله) در آنچه دید صادق بود و هرگز دروغ نمی گفت))! (ما کذب الفؤ اد ما راءی).

((آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید و باور ندارید))؟ (اءفتمارونه علی ما یری).

در تفسیر این آیات دو نظریه مختلف وجود دارد که یکی مشهور و دیگری غیر مشهور است ولی قبلاـ لازم است مفردات و بعضی از لغات آیه معنی شود سپس به بیان این دو عقیده بپردازیم .

((مره)) به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران نوشته اند به معنی ((تابیده شده)) است ، و از آنجا که هر قدر طناب بهتر تابیده شود محکمتر است ، این کلمه در معنی قدرت و توانائی و استحکام مادی یا معنوی به کار می رود، و بعضی آنرا از ((مرور)) به معنی ((عبور)) دانسته اند، ولی این سخن با آنچه اهل لغت نوشته اند چندان سازگار نیست .

((تدلی)) از ماده ((تدلی)) (بر وزن تجلی) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی نزدیک شدن است ، بنابراین تاءکیدی است برای جمله ((دنی)) که قبل از آن آمده ، و هر دو به یک معنی است ، در حالی که بعضی در میان این دو تفاوت قائل شده اند و گفته اند ((تدلی)) به معنی وابستگی و تعلق و آویزان شدن است همچون وابستگی میوه به درخت ، لذا به میوه هائی که از درخت آویزان است ((دوالی))

می گویند. <۱۱>

((قاب)) به معنی اندازه است و ((قوس)) به معنی کمان ، بنابراین ((قاب قوسین)) یعنی به ((مقدار طول دو

کمان)) (کمان یکی از سلاحهای قدیم برای تیراندازی بوده است).

بعضی ((قوس)) را از ماده ((قیاس)) و به معنی ((مقیاس)) دانسته اند، و چون مقیاس عرب اندازه ذراع (فاصله نوک انگشتان تا آرنج) بوده ، بنابراین قاب قوسین به معنی دو ذراع می شود.

در بعضی از کتب لغت ((قاب)) به معنی دیگری ذکر شده و آن فاصله میان محلی از کمان که به دست می گرفتند تا نوک برگشته کمان (کمانها به صورت قوسی شکل بود که دو انتهای آن برگشته بود).

بنابراین ((قاب قوسین)) به معنی مجموعه انحناء کمان می شود (دقت کنید). <۱۲>

اکنون به ذکر دو تفسیر باز می گردیم :

نظریه مشهور مفسران این است که معلم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همان ((جبرئیل امین)) پیک وحی خدا بود، که قدرت فوق العاده ای داشت .

او که معمولا ـ به صورت ((انسانی خوش چهره)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ظاهر می گشت ، و پیام الهی را ابلاغ می نمود دو بار در تمام عمر آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله) به قیافه و چهره اصلیش بر او ظاهر گشت :

مرتبه اول همان است که در آیات فوق می خوانیم که در افق بالا ـ ظاهر گشت (و تمامی شرق و غرب را پوشانده بود، و آنچنان با عظمت بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

به هیجان آمد) و هم او بود که به پیامبر نزدیک شد تا آن حد که فاصله چندانی میان آنها نبود، و تعبیر به ((قاب قوسین)) کنایه از نهایت نزدیکی است

.

مرتبه دوم در جریان معراج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود که در آیات آینده از آن گفتگو شده است ، و به خواست خدا درباره آن سخن خواهیم گفت .

بعضی از مفسران که این نظر را برگزیده اند تصریح کرده اند دیدار اول پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با جبرئیل به صورت اصلیش در کنار غار ((حرا)) در ((جبل النور)) واقع شده . <۱۳>

ولی این تفسیر با تمام طرفدارانی که دارد خالی از اشکالات مهمی نیست زیرا:

۱ - در آیه ((فاوحی الی عبده ما اوحی)) (آنچه وحی کردنی بود بر بنده اش وحی کرد) مسلما مرجع ضمیرها (مخصوصا ضمیر عبده) خدا است ، در حالی که اگر ((شدیدالقوی)) به معنی ((جبرئیل)) باشد تمام ضمیرها به او باز می گردد، درست است که می توان از قرائن خارج فهمید که حساب این آیه از بقیه جدا است ولی به هم خوردن یکنواختی آیات و مرجع ضمیرها مسلما خلاف ظاهر است .

۲ - ((شدیدالقوی)) به معنی کسی که تمام قدرتهایش فوق العاده است تنها مناسب ذات پاک پروردگار است ، درست است که در آیه ۲۰ سوره ((تکویر)) از جبرئیل به عنوان ((ذی قوه عند ذی العرش مکین)) یاد شده ، ولی میان

((شدیدالقوی)) که مفهوم عام و گسترده ای دارد با ((ذی قوه)) که ((قوه)) در آن به صورت مفرد و نکره ذکر شده تفاوت بسیار است .

۳ - در آیات بعد آمده است که پیامبر او را نزد ((سدره المنتهی)) (بر فراز آسمانها دید) اگر منظور جبرئیل باشد او

در سفر معراج از آغاز و از روی زمین با پیامبر همراه بود، و تنها در اوج آسمان او را ندید، مگر اینکه گفته شود در آغاز او را به صورت انسانی مشاهده کرد و در آسمان به صورت اصلیش در حالی که قرینه ای بر این مطلب در آیات نیست .

۴ - تعبیر به ((علمه)) یا مانند آن در قرآن مجید هیچگاه در مورد جبرئیل به کار نرفته ، و این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و پیامبران دیگر بسیار زیاد است ، و به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نبود بلکه واسطه وحی بود و معلمش تنها خدا است .

۵ - درست است که جبرئیل فرشته ای است والامقام ولی مسلما پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) مقام والاتری دارد، چنانکه در داستان معراج نیز آمده است که او در سیر صعودی معراج در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود به نقطه ای رسید و از حرکت بازماند، و گفت : ((اگر یک سر انگشت بالاتر روم پر و بالم می سوزد))! ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همچنان به سیر خود ادامه داد.

با اینحال مشاهده کردن جبرئیل در صورت اصلیش متناسب آنچنان اهمیتی که در این آیات به آن داده شده نیست و به تعبیر ساده تر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) زیاد مهم نبود که به چنین دیداری نائل گردد، با اینکه این آیات اهمیت فوق العاده ای برای این دیدار قائل شده است .

۶

– جمله ((ما کـذب الفؤ اد ما راءی)) ((قلب پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) آنچه را دیـده خلاف نمی گویـد)) نیز دلیل بر یک شهود باطنی است نه مشاهده حسی با چشم نسبت به جبرئیل .

۷ – از همه اینها گذشته در روایات متعددی که از منابع اهل بیت نقل شده این آیات تفسیر به جبرئیل نشده بلکه روایات موافق تفسیر دوم است که می گوید منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاك خدا است که برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول الله فوق العاده تحت تاءثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت . <۱۴>

مرحوم شیخ طوسـی در ((امـالی)) از ابن عباس از پیامبر اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله) نقل می کنـد: لما عرج بی الی السـماء دنوت من ربی عزوجـل حتی کـان بینی و بینه قـاب قوسـین او ادنی : ((هنگـامی که به آسـمان معراج کردم آنچنـان به سـاحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود))!. <۱۵>

مرحوم ((صدوق)) در ((علل الشـرایع)) همین مضـمون را از هشام بن حکم از امام موسـی بن جعفر (علیه السـلام) نقل کرده است که در ضـمن یک حـدیث طولانی می فرمایـد: فلما اسـری بالنبی (صـلی اللّه علیه و آله) و کان من ربه کقاب قوسـین او ادنی رفع له حجاب من حجبه : ((هنگامی که پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه

قوسین یا کمتر بود حجابی از حجابها از برابر دیدگان او برداشته شد))!. <۱۶>

در ((تفسیر علی بن ابراهیم)) نیز آمده است : ((ثم دنی یعنی رسول الله من ربه عزوجل : ((سپس نزدیک شد، یعنی رسول خدا به پروردگار

متعال))!. <۱۷>

این معنی در روایات متعدد دیگری نیز آمده است و نادیده گرفتن اینهمه روایات ممکن نیست .

در روایات اهل سنت نیز در روایتی در ((درالمنثور)) همین معنی از ابن عباس به دو طریق نقل شده است . <۱۸>

مجموع این قرائن سبب می شود که تفسیر دوم را که می گوید منظور از ((شدیدالقوی)) خداوند است و نزدیک شدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیز نسبت به ذات پاک او بوده است برگزینیم .

به نظر می رسد چیزی که سبب شده غالب مفسران از این تفسیر روی برتابند و به سراغ تفسیر اول بروند این است که این تفسیر بوی تجسم خداوند و وجود مکان برای او می دهد، در حالی که مسلم است او نه مکانی دارد و نه جسمی ، لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار: ((چشمها او را نمی بیند و او همه چشمها را می بیند)) (انعام - ۱۰۳) اینما تولوا فثم وجه الله : ((به هر سو نگاه کنید خداوند آنجا است)) (بقره - ۱۱۵) و هو معکم اینما کنتم : ((هر کجا باشید او با شماست)) (حدید - ۴).

و نیز شاید مجموع این مسائل سبب شده که بعضی از مفسران از تفسیر این آیات اظهار عجز و ناتوانی کنند و بگویند این از اسرار غیب است که از همه ما

پوشیده و پنهان است !

می گویند: از یکی از دانشمندان تفسیر این آیات را پرسیدند گفت : جائی که جبرئیل ناتوان گردد من کیم که قادر بر درک این معنی باشم !. <۱۹>

ولی با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت است و برای تفکر و تدبر و تذکر انسانها نازل شده قبول این معنی نیز مشکل است .

اما اگر آیات را به معنی دوم یعنی یکنوع شهود و قرب خاص معنوی تفسیر کنیم تمام این مشکلها برطرف خواهد شد.

توضیح اینکه : بدون شک رؤ یت حسی در مورد خداوند نه در دنیا و نه در آخرت امکان پذیر نیست ، چرا که لازمه آن جسمانیت و مادی بودن است ، همچنین لازمه آن تغییر و تحول و فسادپذیر بودن ، و نیاز به زمان و مکان داشتن است ، و ذات واجب الوجود از همه این امور مبرا است .

ولی خدا را از طریق دید دل و عقل می توان مشاهده کرد، و این همان است که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در پاسخ ((ذعلب یمانی)) به آن اشاره فرمود: ((لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان)): ((چشمها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده ، ولی دلها با حقیقت ایمان او را دریافته است)). <۲۰>

اما باید توجه داشت که ((دید باطنی)) بر دو گونه است : یکی ((دید عقلانی)) است که از طریق استدلال حاصل می شود، و دیگری مقام ((شهود قلبی)) است که درکی مافوق درک عقل و دیدی ماوراء دید آن است .

این مقامی است که آنرا مقام ((استدلال

)) نبایـد نـام گـذاشت ، بلکـه مقـام ((مشاهـده)) است ، امـا مشاهـده ای بـا دل ، و از طریـق درون ، این مقـامی است که برای ((اولیـاءالله)) با تفاوت مراتب و سلسـله درجات رخ می دهـد، زیرا شـهود باطنی نیز مراتب و درجات بسـیاری دارد البته درک حقیقت آن برای کسانی که به آن نرسیده اند مشکل است .

از آیات فوق با توجه به قرائنی که ذکر شد می توان اینچنین استفاده کرد

که پیامبر اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله) در عین اینکه دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام ((شهود کامل)) نائل گردید.

یکی احتمالا ـ در آغـاز بعثت بود و دیگری به هنگـام معراج ، آنچنان به خـدا نزدیک شـد و بر بساط قرب او گام گـذاشت که بسـیاری از فاصـله ها و حجابها برچیده شد، مقامی که حتی جبرئیل امین ، یعنی مقرب ترین فرشته الهی ، از وصول به آن عاجز بود.

روشن است تعبیراتی مانند ((فکان قاب قوسین او ادنی)) همه به صورت کنایه و بیان شدت قرب است ، و گرنه او با بندگانش فاصـله مکانی ندارد، تا با ((قوس)) و ((زراع)) سـنجیده شود، و نیز منظور از ((رؤ یت)) در این آیات رؤ یت با چشم نیسـت بلکه همان شهود باطنی است .

در بحثهـای گذشـته در تفسـیر ((لقـاءالله)) (ملاقـات پروردگـار) که در آیـات مختلف قرآن به عنوان یکی از مشـخصات روز قیامت کرارا روی آن تکیه شده است گفته ایم که این ملاقات نیز - برخلاف آنچه بعضی از کوته فکران پنداشته اند

- ملاقات حسی و مشاهده مادی نیست ، بلکه یکنوع شهود باطنی است هر چند در مراحل پائینتر است و هرگز به مرحله شهود اولیاء و انبیاء نمی رسد، تا چه رسد به مرحله شهود کامل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در لیله معراج .

و با توجه به این توضیح اشکالاتی که پیرامون این تفسیر به نظر می رسد برطرف خواهد شد، و اگر پاره ای از خلاف ظاهرها به حکم تنگی بیان و الفاظ ما از شرح این مسائل ماوراء مادی در کار باشد در برابر اشکالاتی که بر تفسیر اول است ناچیز به نظر می رسد.

با توجه به آنچه گفته شد مجددا مروری بر آیات مورد بحث می کنیم و مضمون آیات را از این دیدگاه بررسی می نمائیم :

طبق این تفسیر قرآن نزول وحی را بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) چنین شرح می دهد:

خداوند شدیدالقوی و پرقدرت او را تعلیم فرمود، در حالی که او به صورت کامل و در حد اعتدال درآمد و در افق اعلی قرار گرفت . <۲۱>

سپس نزدیک شد، و نزدیکتر شد، آنچنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همینجا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.

و از آنجا که برای جمعی این شهود باطنی سنگین می آمد تاءکید می کند که قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنچه را دیده به حق و راستی دیده است و نباید شما در برابر این سخن با او به مجادله برخیزید.

همانگونه که گفتیم تفسیر این آیات به شهود باطنی پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله) نسبت به خداوند صحیحتر و با روایات اسلامی موافق تر، و برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فضیلتی است برتر، و مفهومی است لطیفتر (و الله اعلم بحقائق الامور). <۲۲>

این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و حدیثی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم .

از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) پرسیدند هل راءیت ربک ؟: ((آیا پروردگارت را هرگز دیده ای))؟!

در پاسخ فرمود: راءیته بفؤ ادی : ((من او را با چشم دل دیده ام))!. <۲۳>

و در نهج البلاغه در صدر همان خطبه ((ذعلب یمانی)) آمده است که از آن حضرت سؤ ال کرد: هل راءیت ربک یا امیرالمؤ منین ؟! ((آیا هرگز پروردگارت را ای امیرمؤ منان دیده ای))؟!

در پاسخ فرمود: افاءعبد ما لا اراه ؟!: ((آیا کسی را که نمی بینم پرستش کنم))؟! سپس به شرحی که قبلا نقل کرده ایم که اشاره به ((شهود باطنی)) است پرداخت . <۲۴> دومین دیدار!

این آیات همچنان ادامه بحثهای آیات گذشته درباره مساءله وحی و ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با خداوند و شهود باطنی او است .

می فرماید: ((بار دیگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را مشاهده کرد)) (و لقد رآه نزله اخری).

((و این شهود در کنار سدره المنتهی روی داد)) (عند سدره المنتهی).

((همانی که جنه الماءوی و بهشت برین در کنار آن است)) (عندها جنه الماءوی).

((در آن هنگام که چیزی ((سدره المنتهی)) را فراگرفته ،

و پوشانده بود)) (اذ یغشی السدره ما یغشی).

اینها واقعیاتی بود که پیامبر مشاهده کرده ((و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود و تصورات باطل را در لباس حق ندید)) (ما زاغ البصر و ما طغی).

((او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد)) (لقد راءی من آیات ربه الکبری).

همانگونه که می بینیم همان ابهامی که در بدو امر آیات گذشته را احاطه کرده بود بر این آیات که فراز دیگری از همان مطالب است سایه افکنده ، و برای روشن شدن مفاد این آیات باز باید قبل از هر چیز به سراغ مفردات آن برویم سپس مجموع را در نظر بگیریم :

((نزله)) به معنی یکبار نازل شدن است ، بنابراین ((نزله اخری)) یعنی

((در یک نزول دیگر)).

از این تعبیر استفاده می شود که دو بار ((نزول)) رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است .

((سدره)) (بر وزن حرفه) مطابق آنچه غالبا مفسران علمای لغت گفته اند درختی است پر برگ و پر سایه ، و تعبیر به ((سدره المنتهی)) اشاره به درخت پر برگ و پر سایه ای است که در اوج آسمانها، در منتهاالیه عروج فرشتگان و ارواح شهداء، و علوم انبیاء، و اعمال انسانها قرار گرفته ، جائی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند، و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد.

درباره سدره المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده ، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیفهای گوناگونی پیرامون آن آمده ، و همه بیانگر این

واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه ، و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان اینگونه واقعیات بزرگ است .

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: رایت علی کل ورقه من اوراقها ملکا قائما یسبح الله تعالی : ((من بر هر یک از برگهای آن فرشته ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می کرد)).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: انتهیت الی سدره المنتهی ، و اذا الورقه منها تظل امه من الامم :

((من به سدره المنتهی رسیدم و دیدم در سایه هر برگی از آن امتی قرار گرفته اند))!.

این تعبیرات نشان می دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می بینیم نبوده ، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهائی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.

((جنه الماءوی)) به معنی بهشتی است که محل سکونت است و در اینکه این کدام بهشت است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، بعضی آنرا همان بهشت جاویدان (جنه الخلد) می دانند که در انتظار تمام اهل ایمان و پرهیزگاران است ، و محل آنرا در آسمان می دانند، و آیه ۱۹ سوره سجده را شاهد بر آن می دانند: فلهم جنات الماءوی نزلا بما کانوا یعملون ((برای مؤ منان صالح العمل باغهای بهشت است که در آن ساکن می شوند، و این وسیله

پذیرائی از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می دادند چرا که این آیه به قرینه آیه بعد از آن مسلما از بهشت جاویدان سخن می گوید.

ولی از آنجا که در جای دیگر می خوانیم و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السماوات و الارض : ((برای رفتن به سوی مغفرت پروردگار و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید)) (آل عمران - ۱۳۳) بعضی این معنی را بعید شمرده اند، زیرا ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که ((جنه الماءوی)) در آسمان است و غیر از بهشت جاویدان است که

وسعتش به اندازه تمام آسمانها و زمین می باشد.

لذا گاهی آنرا به جایگاه ویژه ای از بهشت تفسیر کرده اند که در کنار ((سدره المنتهی)) است ، و محل خاصان و مخلصان است .

و گاه گفته اند به معنی بهشت برزخی است که ارواح شهداء و مؤ منان موقتا به آنجا می روند.

تفسیر اخیر از همه مناسبتر به نظر می رسد، و از اموری که به روشنی بر آن گواهی می دهد این است که در بسیاری از روایات معراج آمده است که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) عده ای را در این بهشت متنعم دید، در حالی که می دانیم هیچکس در بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی شود، زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد که پرهیزگاران در قیامت بعد از محاسبه ، وارد بهشت می شوند، نه بلافاصله بعد از مرگ ، و ارواح شهداء نیز در بهشت برزخی قرار دارند، زیرا آنها نیز قبل از قیام قیامت

وارد بهشت جاویدان نمی شوند.

آیه ((مازاغ البصر و ما طغی)) اشاره به این معناست که چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مشاهده خود نه چپ و راست شد، و نه از حد و مقصد تجاوز کرد، و آنچه را دید عین واقعیت بود (زیرا ((زاغ)) از ماده ((زیغ)) به معنی انحراف به چپ و راست است ، و ((طغی)) از ماده ((طغیان)) به معنی تجاوز از حد است .

به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهده چیزی ، وقتی به اشتباه می افتد که دقیقا به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست ، یا ماوراء آن بنگرد.

اکنون که از تفسیر مفردات آیه فراغت یافتیم ، به تفسیر جمعی آیات می پردازیم .

در اینجا باز همان دو نظری که در تفسیر آیات سابق بود تعقیب شده است .

جمع کثیری از مفسران آیات را ناظر به ملاقات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای دومین بار با جبرئیل ، در صورت اصلیش ، دانسته اند، و می گویند منظور این است که بار دیگر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام نزول از معراج در کنار ((سدره المنتهی)) جبرئیل را در صورت اصلیش دید، و چشم او در مشاهده این صحنه هرگز گرفتار اشتباهی نشد.

پیامبر در اینجا بعضی از آیات بزرگ حق را مشاهده کرد که منظور از آن یا همان صورت واقعی جبرئیل است ، و یا بعضی از آیات عظمت آسمانها و عجائب آن ، و یا هر دو.

ولی اشکالاتی که سابقا برای این تفسیر ذکر کردیم همچنان باقی است

، بلکه پاره ای از اشکالات دیگر بر آن افزوده می شود، از جمله :

تعبیر به ((نزله اخری)) (در یک نزول دیگر) طبق این تفسیر مفهوم روشنی ندارد، و اما بر طبق تفسیر دوم پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) در یک ((شهود باطنی دیگر)) به هنگام معراج بر فراز آسمانها ذات پاک خدا را مشاهده کرد، و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزله اخری) و شهود کامل تحقق یافت ، در محلی که منتهاالیه قرب الی الله از سوی بندگان است ، در کنار سدره المنتهی ، در آنجا که ((جنه الماوی)) قرار دارد، در حالی که ((سدره المنتهی)) را حجابهائی از نور پوشانده بود.

دیده قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز

مشاهده کرد.

مساءله شهود باطنی چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم یکنوع درک و دیدی است که نه شباهت با ((ادراکات عقلی)) دارد، و نه با ((ادراکات حسی)) که انسان از طریق حواس ظاهر آنرا درک می کند، و از جهاتی می توان آنرا شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست .

توضیح اینکه : ما به وجود خود یقین داریم ، افکار خود را درک می کنیم ، از اراده و تصمیم و تمایلات خود باخبریم ، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده ، و نه از طریق مشاهده ظاهری ، بلکه

این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم .

به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می شود هیچگونه خطا در آن راه ندارد، زیرا نه از طریق استدلال است که خطائی در مقدمات آن حاصل شود، و نه از طریق حس است که خطائی از طریق حواس در آن راه یابد.

درست است که ما نمی توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم ولی مثالی گفتیم برای نزدیک کردن راه مناسب است ، و روایات اسلامی نیز در مسیر راهگشای ماست .

۱ - معراج یک واقعیت مسلم است

در میان دانشمندان اسلام در اصل مساءله معراج سخنی نیست ، چه اینکه هم آیات قرآن در اینجا و در آغاز سوره اسراء بر آن گواهی می دهد، و هم روایات متواتر، منتها بعضی که به خاطر پیشداوریهائی نتوانسته اند این را بپذیرند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با ((جسم)) و ((روح)) خود به آسمانها پرواز کرده ، آنرا به ((معراج

روحانی)) و چیزی شبیه حالت خواب تفسیر کرده اند!

در حالی که این پرواز جسمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نه اشکال عقلی دارد، و نه اشکالی از ناحیه علوم روز، که شرح آنرا در تفسیر سوره اسراء بطور مبسوط بیان کرده ایم .

بنابراین دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم .

از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می دهد که گروهی در این

مساءله به مجادله برخاسته بودند، تاریخ نیز می گوید: مساءله معراج جنجالی در میان مخالفان برانگیخت .

اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت .

۲ - هدف معراج

رسیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به شهود باطنی از یکسو، و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است ، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا (لقد رآی من آیات ربه الکبری) و هم در آیه ۱ سوره اسراء (لنریه من آیاتنا) به آن اشاره شده است و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۳ - معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب معراج از کنار

بهشت گذشته ، و یا در آن وارد شده است .

این بهشت خواه بهشت جاویدان و ((جنه الخلد)) باشد، آنچنانکه جمعی از مفسران گفته اند، و یا بهشت برزخی باشد که ما اختیار کردیم ، در هر صورت مسائل مهمی را از آینده انسانها در این بهشت مشاهده فرموده است ، که شرح آن در اخبار اسلامی آمده و به قسمتی از آن به خواست خدا اشاره خواهیم کرد.

۴ - معراج در روایات اسلامی

از جمله مسائلی که روایات معراج بلکه تمام این مساءله را از نظر بعضی زیر سؤ ال برده وجود بعضی از روایات ضعیف و مجعول در لابلای

آنهاست در حالی که به گفته مفسر معروف مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) روایات معراج را به چهار گروه می توان تقسیم کرد.

الف - روایاتی که به خاطر متواتر بودن قطعی است (مانند اصل مساءله معراج).

ب - روایاتی که (از منابع معتبر نقل شده) و مشتمل بر مسائلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست ، مانند روایاتی که از مشاهده بسیاری از آیات عظمت خدا در آسمانها سخن می گوید.

ج - روایاتی که ظاهر آن با اصولی که از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی در دست داریم منافات دارد، ولی با اینحال قابل توجیه است ، مانند روایاتی که می گوید پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) گروهی از بهشتیان را در بهشت ، و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید (که باید گفت منظور بهشت و دوزخ برزخی است که ارواح مؤ منان و شهداء در یکی ، و ارواح کفار و مجرمان در دیگری قرار

دارد).

د - روایاتی که مشتمل بر مطالب باطل و بی اساسی است که به هیچوجه قابل قبول نیست و محتوای آنها گواه بر مجعول بودن آنهاست ، مانند روایاتی که می گوید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خدا را با چشم ظاهری دید، یا با او سخن گفت ، و او را مشاهده کرد، اینگونه روایات و مانند آن قطعا مجعول است (مگر اینکه به شهود باطنی تفسیر گردد).

با توجه به این تقسیم بندی به یک بررسی اجمالی روی روایات معراج می پردازیم :

از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام (صلی

اللّه علیه و آله) این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود.

مرحله نخست ، مرحله فاصله میان مسجدالحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سوره اسراء به آن اشاره شده است ، سبحان الذی اسری بعبده لیلا ـ من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی : ((منزه است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی برد)).

طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اثناء راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد.

و نیز در ((مسجدالاقصی)) با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) نماز گذارد، و امام جماعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود، سپس از آنجا

سفر آسمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شروع شد و آسمانهای هفتگانه را یکی پس از دیگری پیمود، و در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد، با پیامبران و فرشتگان و در بعضی از آسمانها با دوزخ یا دوزخیان ، و در بعضی با بهشت و بهشتیان ، برخورد کرد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از هر یک از آنها خاطره های پرارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود، و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود، و پس از بازگشت اینها را با صراحت ، و گاه با زبان کنایه و مثال ، برای آگاهی امت در فرصتهای مناسب شرح می داد، و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می فرمود.

این امر

نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتائج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پربها بود، و تعبیر پر معنی قرآن ((لقد راءی من آیات ربه الکبری)) در آیات مورد بحث می تواند اشاره اجمالی و سربسته ای به همه این امور باشد.

البته همانگونه که گفتیم بهشت و دوزخی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سفر معراج مشاهده کرد، و کسانی را در آن متنعم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود، زیرا طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم قرآن مجید می گوید بهشت و دوزخ رستاخیز بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب نصیب نیکوکاران و بدکاران می شود.

سرانجام به هفتمین آسمان رسید، و در آنجا حجابهائی از نور مشاهده کرد همانجا که ((سدره المنتهی)) و ((جنه الماوی)) قرار داشت ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن

جهان سراسر نور و روشنائی به اوج شهود باطنی ، و قرب الی الله ، و مقام ((قاب قوسین او ادنی)) رسید، و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته ، و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت احادیث قدسی برای ما به یادگار مانده ، و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می کنیم .

قابل توجه اینکه طبق تصریح بسیاری از روایات ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در قسمتهای مختلفی از این سفر بزرگ ، علی (علیه السلام)

را ناگهـان در کنـار خود مشاهـده کرد، و تعبیراتی در این روایـات دیـده می شود که گواه عظمت فوق العـاده مقـام علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) است .

با اینهمه روایات معراج جمله های پیچیده و اسـرارآمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست ، و به اصـطلاح جزء روایات متشابه است یعنی روایاتی که شرح آنرا باید به خود معصومین (علیهم السلام) واگذار کرد.

(برای اطلاع بیشتر از روایات معراج به جلد ۱۸ بحارالانوار از صفحه ۲۸۲ تا ۴۱۰ مراجعه شود).

ضمنا روایات معراج در کتب اهل سـنت نیز به طور گسترده آمـده است ، و حـدود ۳۰ نفر از روات آنها حـدیث معراج را نقل کرده اند.

در اینجـا این سؤ ال پیش می آیـد: چگونه اینهمه راهپیمائی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و اینهمه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهده ها در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟!

ولی بـا توجه به یـک نکته پاسـخ این سؤ ال روشن می شود، سـفر معراج هرگز یـک سـفر عـادی نبود که بـا معیارهـای عـادی سنجیده شود، نه اصل سفر

عادی بود و نه مرکبش ، نه مشاهـداتش عادی بود و نه گفتگوهایش ، نه مقیاسـهائی که در آن به کار رفته همچون مقیاسـهای محدود و کوچک کره خاکی ماست و نه تشبیهاتی که در آن آمده بیانگر عظمت صـحنه هائی است که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) مشاهـده کرد، همه چیز به صورت خارق العاده و در مقیاسـهائی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشـنا هستیم و خو گرفته ایم

رخ داد.

بنابراین جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد (دقت کنید).

۵ - گوشه ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج :

در کتب حدیث روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است ، و ما گوشه هائی از آنرا در اینجا می آوریم ، مطالبی که نشان می دهد گفتگوها در آن شب تاریخی بر چه محوری بوده ، و چگونه همچون اوج آسمانها اوج گرفته است .

در آغاز حدیث می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤ ال کرد: یا رب ای الاعمال افضل ؟ ((پروردگارا کدام عمل افضل است ؟)).

خداوند متعال فرمود: لیس شیء عندی افضل من التوکل علی ، و الرضا بما قسمت ، یا محمد! وجبت محبتی للمتحابین فی ، و وجبت محبتی للمتعاطفین فی ، و وجبت محبتی للمتواصلین فی ، و وجبت محبتی للمتوکلین علی ، و لیس لمحبتی علم و لا غایه و لا نهایه !

((هیچ چیز نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده ام نیست ، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند محبتم شامل حال آنها است ، و کسانی که به خاطر من مهربانند، و به خاطر من پیوند دوستی

دارند آنها را دوست دارم ، و نیز محبتم برای کسانی که توکل بر من می کنند

فرض و لازم است ، و برای محبت من حد و حدود، و مرز و نهایتی نیست))!

و به این ترتیب گفتگوها از محبت شروع می شود، محبتی بی انتها و گسترده و اصولاـ عالم هستی بر همین محور محبت دور می زند.

در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند، و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می دهند مغرور می شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند)).

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اینجا عرضه داشت : ((پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه تو است)).

فرمود: ((شب را روز، و روز را شب قرار ده))!

عرض کرد: چگونه ؟!

فرمود: ((چنان کن که خواب تو نماز باشد، و هرگز شکم خود را کاملا سیر مکن)).

در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است ، به آنها نزدیک شو، و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم ، و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز، و از مجالس آنها بر حذر باش))!

در فراز دیگر می فرماید: ((ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبغوض بشمر، و آخرت و اهل آخرت را محبوب دار)).

عرض می کند: ((پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند))؟

فرمود: ((اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می خورند، و زیاد می خندند و می خوابند، و خشم می گیرند، و کمتر خشنود می شوند، نه در برابر بدیها از کسی عذر می خواهند، و

نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می پذیرند، در اطاعت خدا تنبل ، و در معاصی شجاعند، آرزوهای دور و دراز دارند، و در حالی که اجلشان نزدیک شده هرگز به حساب اعمال خود نمی رسند، و نفعشان برای مردم کم است ، افرادی پرحرف ، فاقد احساس مسئولیت ، و علاقمند به خورد و خوراکند.

اهل دنیا نه در نعمت شکر خدا بجا می آورند، و نه در مصائب صبورند. خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را به انجام کاری که انجام نداده اند ستایش می کنند، و چیزی را مطالبه می کنند که حق آنها نیست . پیوسته از آرزوهای خود سخن می گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان می سازند و نیکیهای آنها را پنهان))!

عرض کرد: ((پروردگار؟ آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند))؟

فرمود، ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان است ، برای استادی که از او علم آموخته اند تواضع نمی کنند، و خود را عاقل می دانند اما در نزد آگاهان نادان و احمقند)).

سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می دهد: ((آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم ، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحتند و خود از دست خویش در تعب ، و سخنانشان سنجیده است)).

پیوسته حسابگر اعمال خویشند، و از همین جهت خود را به زحمت

می افکنند، چشمهایشان به خواب می رود اما دلهایشان بیدار است ، چشمشان می گرید، و قلبشان پیوسته به یاد خدا است .

هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته

شوند آنها از ذاکران نوشته می شوند.

در آغاز نعمتها حمـد خدا می گویند، و در پایان شـکر او را بجا می آورند، دعایشان در پیشـگاه خدا مسـتجاب ، و تقاضایشان مسموع است ، و فرشتگان از وجود آنها مسرورند... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان ، و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همتشان آنچنان عالی است که به غیر او نظر ندارند)... مردم در عمر خود یکبار می میرند اما آنها به خاطر جهاد با نفس و مخالفت هوا هر روز هفتاد بار می میرند (و حیات نوین می یابند)!...

هنگامی که برای عبادت در برابر من می ایسـتند همچون بنیان مرصوص و سـدی فولادیننـد، و در دل آنها توجهی به مخلوقات نیست .

به عزت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشم ، و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می کنم ، و درهـای آسـمان را برای پرواز روح آنها می گشایم ، تمام حجابها را از برابر آنها کنار می زنم ، و دسـتور می دهم بهشت ، خود را برای آنها بیارائید!...

((ای احمـد! عبـادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است ، هنگامی که غـذا و نوشـیدنی تو حلال باشـد تو در حفظ و حمایت منی ...)).

و در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! آیا می دانی کدام زندگی گواراتر و پردوامتر است))؟

عرض کرد: خداوندا نه !

فرمود: ((زنـدگی گوارا آن است که صـاحب آن لحظه ای از یـاد من غافـل نمانـد، نعمت مرا فراموش نکنـد، از حق من بیخـبر نباشد، و شب و روز

رضای مرا

بطلبد.

اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند، و دنیا در نظرش کوچک باشد، و آخرت بزرگ ، رضای مرا بر رضای خویشتن مقدم بشمرد، و پیوسته خشنودی مرا بطلبد، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد.

در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد، و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبغوض دارد، و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد.

هنگامی که چنین کند محبت خاصی در قلبش جای می دهم ، آنچنانکه تمام دلش در اختیار من خواهد بود، و فراغت و اشتغال و هم و غم و سخنش از مواهبی است که من به اهل محبتم می بخشم !

چشم و گوش قلب او را می گشایم ، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمتم را بنگرد!

و سرانجام این حدیث نورانی با این جمله های بیدارکننده پایان می گیرد:

((ای احمد! اگر بنده ای نماز تمام اهل آسمانها و زمین را بجا آورد، و روزه تمام اهل آسمانها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره ای دنیاپرستی یا ریاست طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بَر می کنم !

سلام و رحمتم بر تو باد، و الحمد لله رب العالمین)).

این سخنان عرشی که روح انسان

را با خود به اوج آسمانها می برد، و در

معراج الهی سیر می دهد و به آستانه عشق و شهود می کشد تنها قسمتی از حدیث قدسی است .

افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سخنانش برای ما بازگو کرده ، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش در آن شب عشق و شوق ، و جذبه و وصال ، رد و بدل شده که نه گوشها توانائی شنیدن آنرا دارد و نه افکار عادی قدرت درکش را، و به همین دلیل در درون جان پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده اند. این بتها زائیده هوای نفس شما است

پس از بیان بحثهای مربوط به ((توحید)) و ((وحی)) و ((معراج)) و ((آیات عظمت خداوند یگانه در آسمانها)) به بطلان شرک و عقائد خرافی مشرکان در زمینه بتها می پردازد.

می فرماید: ((بعد از آنکه عظمت خداوند و آیات بزرگ او را دانستید به من خبر دهید آیا بتهای ((لات)) و ((عزی))...)) (افراءیتم اللات و العزی).

((و همچنین ((بت مناه)) که سومین آنهاست ، و به دنبال آنها از آن یاد می کنید، آیا اینها تمثال دختران خدا هستند و منشا سود و زیان برای شما می باشند))؟! (و مناه الثالثه الاخری).

((آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر))؟! (ا لکم الذکر و له الانثی).

در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تر از پسرانند و حتی هنگامی

که می شنوید

همسر شما دختر آورده از شدت اندوه و خشم سیاه می شوید!

((اگر چنین باشد این تقسیمی است غیر عادلانه که میان خود و خدا قائل شدید))! (تلک اذا قسمه ضیزی).

چرا که سهم خدا را پست تر از سهم خود می دانید! به این ترتیب قرآن افکار منحط و خرافی آنها را به باد استهزاء می گیرد که شما از یکسو دختران را زنده به گور می کنید و عیب و ننگ می دانید، و از سوی دیگر فرشتگان را دختران خدا می دانید، نه تنها خودشان را می پرستید که مجسمه های بی روح آنها نیز به صورت بتها در نظر شما این همه احترام دارد، در برابر آن سجده می کنید، در مشکلات به آنها پناه می برید، و حاجات خود را از آنها می خواهید، راستی مسخره است و شرم آور!

و از اینجا روشن می شود که حداقل بسیاری از بتهای سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می شد به زعم آنها مجسمه های فرشتگانی بود فرشتگانی که آنها را رب النوع و مدیر و مدبر عالم هستی می دانستند و نسبت آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می پنداشتند.

هنگامی که این خرافات در برابر خرافه دیگری که درباره دختران داشتند قرار داده می شود تضاد عجیب آن خود بهترین گواه بر بی پایه بودن عقاید و افکار آنهاست ، و چه جالب است که در چند جمله کوتاه بر همه آنها خط بطلان کشیده ، و مسخره بودن آنها را آشکار می سازد.

و از اینجا معلوم می شود که قرآن هرگز نمی خواهد اعتقاد عرب جاهلی را

در مورد تفاوت دختر و پسر بپذیرد، بلکه می خواهد مسلمات طرف را به رخ

او بکشد که در اصطلاح منطق آنرا جدل می گویند، و الا نه دختر و پسر در منطق اسلام از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند، و نه فرشتگان دختر و پسر دارند و نه اصلا آنها فرزندان خدا هستند، و نه خدا اصولا فرزندی دارد، اینها فرضیاتی است بی پایه بر اساس فرضیه های بی پایه دیگر، اما برای اثبات ضعف فکر و منطق این خرافه پرستان بهترین پاسخ است .

در آخرین آیه مورد بحث ، قرآن با قاطعیت می گوید: ((اینها فقط نامهائی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهائی بی محتوی و اسمهائی بی مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده است)) (ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان).

نه دلیلی از عقل بر آن دارید، و نه دلیلی از طریق وحی الهی ، و جز یک مشت اوهام و خرافات و الفاظ تو خالی چیزی نیست .

و در پایان می افزاید: ((آنها فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند و این موهومات همه زائیده پندار و هوا است)) (ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس).

((در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است)) (و لقد جائهم من ربهم الهدی).

اما چشم می بندند و به آن پشت می کنند، و در ظلمات این اوهام غوطه ور می شوند.

۱ - بتهای سه گانه معروف عرب

مشرکان عرب بتهای زیادی داشتند، ولی از میان

آنها سه بت ((لات)) و ((عزی)) و ((منات)) بدون شک از اهمیت و شهرت خاصی برخوردار بودند.

دربـاره اسم گـذاری این بتهـای سه گـانه به این نامهـا، و همچنین سازنـده نخستین این بتهـا، و محل و طایفه ای که آنها را می پرستیدنـد، گفتگو و اختلاـف است ، و ما تنها به آنچه در کتاب ((بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب)) آمـده است ، در اینجا اکتفا می کنیم :

((نخستین بت معروفی را که عرب انتخـاب کرد بت ((منات)) بود که بعـد از آنکه ((عمرو بن لحی)) بت پرستی را از شام به حجـاز منتقـل کرد، سـاخته شـد، این بت در منطقه ای در کنار دریای احمر، در میان مـدینه و مکه ، قرار داشت ، و همه اعراب برای آن احترام قائـل بودنـد، و نزد آن قربـانی می کردنـد، ولی بیش از همه دو قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) به آن اهمیت می دادنـد، تا اینکه در سال هشـتم هجرت که سال ((فتح مکه)) بود به هنگامی که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) از مدینه به سوی مکه میرفت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را فرستاد و آنرا در هم شکست)).

عرب جاهلی مدتی بعد از ساختن بت منات به سراغ ((لات)) رفت که به صورت سنگی چهار گوشه بود، و در سرزمین طائف قرار داشت ، همانجا که امروز مناره طرف چپ مسـجد طائف قرار دارد، خـدمه این بت بیشتر طایفه ((ثقیف)) بودند، هنگامی که آنها مسلمان شدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مغیره را فرستاد و آنرا

در هم شکست و در آتش سوزاند.

سومین بتی را که عرب جاهلی انتخاب کرده بود ((عزی)) و در محلی در

مسیر مکه به سوی عراق نزدیک ((ذات عرق)) قرار داشت ، و قریش برای آن اهمیت فراوانی قائل بود.

آنها به این بتهای سه گانه تا آن انـدازه اهمیت می دادند که به هنگام طواف اطراف خانه خدا می گفتند: و اللات و العزی ، و مناه الثالثه الاخری ، فانهن الغرانیق العلی ، و ان شفاعتهن لترتجی : ((لات)) و عزی و منات ، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می رود))!!

و آنهـا را دختران خـدا می پنداشـتند (ظـاهر این است که آنهـا را تمثـال فرشـتگانی می پنداشـتند که آنهـا را دختران خـدا می خواندند).

عجیب اینکه در نامگذاری آنها نیز غالبا از اسـماء خداوند استفاده کرده بودند، منتها با علامت ((تانیث))! تا بیانگر اعتقاد فوق باشـد، به این ترتیب که ((اللات)) در اصل ((اللاهه)) بود، سـپس حرف ((ه)) ساقط شـد و اللات شده است و ((العزی)) مؤ نث ((اعز)) است و ((منات)) از ((منی الله الشی ء)) به معنی تقدیر چیزی از ناحیه خدا گرفته شده است .

بعضـی نیز آنرا از ماده ((نؤ ء)) می داننـد که عبارت بود از سـتارگانی که عرب اعتقاد داشت به هنگام طلوع آنها بارانی همراه دارد، و بعضـی آنرا از ماده ((منی)) (بر وزن سـعی) به معنی ریختن خون دانسـته انـد، زیرا خونهای قربانی را در کنار آن می ریختند.

به هر حال عرب تا آن اندازه برای این بتها احترام قائل بود که نامهائی

همچون

((عبد العزی)) و ((عبد منات)) برای افراد یا برای بعضی از قبائل انتخاب می کردند.

۲ - اسمهای بی مسمی !

یکی از قدیمترین سرچشمه های شرک و دوگانه پرستی یا چند گانه پرستی تنوع موجودات عالم است ، از آنجا که افراد کوته فکر نمی توانستند باور کنند این همه موجودات گوناگون و متنوعی که در آسمان و زمین است مخلوق خداوند یگانه می باشد (زیرا مقیاس را خودشان قرار می دادند که همیشه در یک یا تعداد محدودی از کارها تسلط و مهارت داشتند) لذا برای هر نوعی از انواع موجودات خدائی قائل بودند، که از آن تعبیر به ((رب النوع)) می کردند، مانند رب النوع دریا، رب النوع صحرا، رب النوع باران ، رب النوع آفتاب ، رب النوع جنگ ، و رب النوع صلح !

این خدایان پنداری که گاه از آنها به عنوان فرشتگان نیز یاد می کردند به عقیده آنها حکمرانان این جهان بودند، و در هر قسمت مشکلی پیدا می شد به رب النوع آن پناه می بردند، سپس از آنجا که ربالنوعها موجودات محسوسی نبودند، تمثالهائی برای آنها ساخته و آنها را عبادت می کردند.

این عقاید خرافی از یونان به مناطق دیگر، و سرانجام به محیط حجاز منتقل شد، ولی از آنجا که عرب به خاطر توحید ابراهیمی که در میان آنها به یادگار مانده بود نمی توانست وجود الله را منکر شود، این عقائد را به هم آمیخت ، و در عین عقیده به وجود خداوند متعال الله اعتقاد به فرشتگانی پیدا کرد که رابطه آنها با خدا رابطه دختر و پدر بود، و بتهای سنگی

و چوبی مظهر

و تمثالهائی از آن می دانست .

قرآن در یک عبارت کوتاه اما کوبنده و پر قدرت که در آیات فوق خواندیم می گوید: ((اینها همه نامهائی است بی محتوا، و اسمهائی است بی مسمی ، که شما و نیاکانتان بدون هیچ دلیل و مدرک انتخاب کرده اید))!

نه از خدای باران که شما به این نامش نامیده اید کاری ساخته است و نه از خدای خیالی آفتاب و دریا و جنگ و صلح .

همه چیز از ناحیه خدا است ، و همه عالم هستی سر بر فرمان او هستند، و هماهنگی این موجودات مختلف با یکدیگر بهترین دلیل بر وحدت خالق آنهاست که اگر ((آلهه)) و خدایانی در کار بود نه تنها این هماهنگی وجود نداشت بلکه به تضاد و فساد جهان می انجامید لو کان فیهما آلهه الا الله لفسدتا.

۳ - سرچشمه روانی بت پرستی

سرچشمه های تاریخی بت پرستی را دانستیم ولی بت پرستی از نظر روانی و فکری سرچشمه های دیگری دارد که در آیات فوق به آن اشاره شده است ، و آن پیروی از گمانهای بی اساس و هوای نفس است .

پندار و خیالی است که برای افراد نادان پیدا می شود، و مقلدان چشم و گوش بسته آن را از یکدیگر می گیرند، و نسل به نسل منتقل می شود.

البته معبودی همچون بت که هیچگونه کنترل و نظارتی روی بندگان خود ندارد، نه معاد و رستاخیز و حساب و کتابی دارد، و نه بهشت و دوزخی ، و به آنها کاملا آزادی می دهد و تنها در مشکلات به سراغ او می روند و به پندارشان از او

استمداد می جویند با هوا و هوسهای سرکش به خوبی سازگار است ، و میدان را برای شهوات آنها می گشاید.

اصولا- هوای نفس خود بزرگترین و خطرناکترین بتها است و سرچشمه پیدایش بتهای دیگر، و مایه گرمی بازار بت پرستی است .

۴ - باز هم افسانه ((غرانیق))!

در لابلای بحثی که پیرامون بتهای سه گانه عرب ، لات و عزی و منات از نظر تاریخی داشتیم ، به این نکته اشاره شده که آنها این بتها را غرانیق بلند پایه ! می دانستند که از آنها امید شفاعت داشتند (((غرانیق)) جمع ((غرنوق)) بر وزن - مزدور - به معنی نوعی پرنده آبی سفید رنگ یا سیاه رنگ است) و لذا گاه به دنبال ذکر نام این بتها با جمله های ((تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی)) آنها را بدرقه می کردند.

در اینجا یک داستان خرافی در بعضی از کتب ، نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که به آیه مورد بحث (افراءیتم اللات و العزی) رسید این دو جمله را شخصا بر آن افزود: ((تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی))! و همین سبب شد که مشرکان خوشحال شوند و آنرا نوعی انعطاف در مساءله بت پرستی از ناحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بدانند! و در پایان این سوره که مردم را به سجده دعوت کرد آنها نیز همراه مسلمانان به سجده افتادند!، این خبر به عنوان اسلام آوردن مشرکان در همه جا پیچید، و حتی به گوش مسلمانان مهاجر حبشه رسید و گروهی چنان خوشحال شدند و احساس

امنیت کردند که از هجرتگاه خود حبشه به مکه باز گشتند.

اما همانگونه که در تفسیر ((آیه ۵۲ سوره حج)) مشروحا بیان کردیم این نسبتی است ناروا و دروغی است رسوا که دلائل و قرائن بسیاری بطلان آنرا روشن می کند، کسانی که این دروغ را به هم بافته اند هیچ فکر نکرده اند که قرآن در ذیل همین آیات مورد بحث صریحا بت پرستی را می کوبد، و آنرا پیروی پندار خام و هوای نفس می شمرد، و در آیات بعد نیز با صراحت ، و شدت تمام ، عقائد بت پرستان را محکوم می کند، و آنرا نشانه بی ایمانی و عدم علم و آگاهی آنها می شمرد، و صریحا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور می دهد حسابش را از آنها جدا کند و از آنان روی برتابد.

با این حال چگونه امکان دارد آن دو جمله از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باشد، و یا مشرکان آنقدر گرفتار حماقت باشند که این جمله را بشنوند اما آیات بعد را که با صراحت بت پرستی را در هم می کوبد نادیده بگیرند و سرانجام خوشحال شوند و پس از خاتمه سوره با مؤ منان سجده کنند؟!

حقیقت این است که سازندگان این افسانه آنرا بسیار ناشیانه و بی مطالعه جعل کرده اند. ممکن است به هنگام قرائت این آیه ا فراءیتم اللات و العزی ... از سوی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) ناگهان شیطان یا انسان شیطان صفتی از میان جمع مشرکان حاضر آن دو جمله را افزوده باشد (چرا که این دو جمله تقریبا به صورت شعاری

برای آنها درآمده بود که بدرقه نام بتهای سه گانه می کردند) و گروهی موقتا به اشتباه افتاده باشند.

اما نه سجده کردن آنها در پایان این سوره مفهومی دارد، و نه انعطاف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمینه بت پرستی ، چنانکه سراسر آیات قرآن و تاریخ زندگی او گویای این واقعیت است که او هرگز در مساءله مبارزه با بت پرستی در هر شکل و هر صورت کمترین انعطافی نشان نداد، و هیچ پیشنهادی را در این زمینه

نپذیرفت ، چرا که تمام اسلام در توحید و ((لا اله الا الله)) خلاصه می شد، و چگونه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می تواند بر سر محتوای اصلی اسلام به معامله پردازد؟!

در این زمینه دلائل و استدلالات بیشتری ذیل آیه ۵۲ سوره حج (جلد ۱۴ صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۵) داشته ایم . شفاعت هم به اذن او است

این آیات همچنان خرافه بت پرستی را تعقیب و محکوم می کند، و ادامه ای است برای آیات قبل .

نخست به آرزوهای بی اساس بت پرستان و انتظاراتی که از بتها داشتند پرداخته می گوید: ((آیا آنچه انسان آرزو می کند به آن می رسد))؟! (ام للانسان ما تمنی).

آیا ممکن است این اجسام بی روح و بی ارزش به شفاعت او در پیشگاه خدا برخیزند؟ و یا در مشکلات و گرفتاریها در دنیا و آخرت به او پناه بدهند؟

((در حالی که آخرت و دنیا تنها از آن خدا است)) (فلله الاخره و الاولی).

عالم اسباب بر محور اراده او می چرخد، و هر موجودی هر چه دارد از برکت وجود

او است ، شفاعت از ناحیه او و حل مشکلات نیز به دست قدرت او است .

قابل توجه اینکه نخست از آخرت سخن می گوید، و بعد از دنیا، چرا که بیشترین چیزی که فکر انسان را به خود مشغول می دارد نجات در آخرت است و حاکمیت خدا در سرای دیگر از این سرا آشکارتر می باشد.

و به این ترتیب قرآن مشرکان را به کلی از شفاعت بتها و حل مشکلات به وسیله آنها مایوس و نومید می کند، و این بهانه را از دست آنها می گیرد که ما به این علت آنها را پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند: و یقولون هؤ لاء شفعائنا عند الله (یونس - ۱۸).

در تفسیر دو آیه فوق احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن توجه دادن به وجود پروردگار، از طریق عدم دسترسی انسان به آرزوها و خواسته هایش ، چرا که در آیه اول به صورت یک استفهام انکاری می گوید: ((آیا انسان به همه آرزوهای خود دست می یابد))؟! و چون جواب این سؤ ال قطعا منفی است ، زیرا انسان هرگز به بسیاری از آرزوهایش نائل نمی شود و به اصطلاح آنرا به گور می برد، این نشان می دهد تدبیر این عالم به دست دیگری است ، و اراده او است که حاکم بر این جهان می باشد، و لذا در آیه دوم می گوید چون چنین است پس آخرت و دنیا از آن خدا است .

این معنی شبیه همان چیزی است که در گفتار معروف علی (علیه السلام) آمده است عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم

و حل العقود و نقض الهمم : ((خدا را از ناکام ماندن تصـمیمها و شکسـتن اراده ها شناختم))! <۴۶> جمع میان این تفسیر و تفسیر

سابق نیز بعید نیست .

در آخریـن آیه مـورد بحث برای تاءکیـد بیشـتر روی همین مساءله می افزایـد: چه بسـیار فرشـتگانی که در آسـمانها هسـتند و شفاعت آنها هیچگونه سودی نمی بخشـد، مگر بعـد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضـی باشد اجازه شـفاعت دهد (و کم من ملک فی السموات لاتغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی).

جائی که فرشـتگان آسـمان با آنهمه عظمت ، حتی به صورت جمعی قادر بر شفاعت نیستند، جز به اذن و رضای پروردگار، از این بتهـای بی شـعور و فاقـد هر گونه ارزش چه انتظـاری داریـد؟ آنجـا که عقابـان تیز پرواز پر و بالشـان می ریزد از پشه های ناتوان چه کاری ساخته است ؟ آیا شرم آور نیست که می گوئید ما این بتها را می پرستیم تا شفیعان ما بر درگاه خدا باشند؟!

تعبیر به ((کم)) (چه بسـیار) در اینجـا به معنی عموم است یعنی هیچیـک از فرشـتگان نمی تواننـد بی اذن و رضای او شـفاعت کننـد، زیرا این تعبیر در لغت عرب گاه در معنی جمعی به کار می رود، همانگونه که واژه کثیر در آیه ۷۰ سوره اسراء به معنی عموم است : و فضـلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضـیلا: ((ما بنی آدم را بر عموم مخلوقات خود برتری بخشیدیم)) و نیز در آیه ۲۲۳ سوره شعرا درباره شیاطین می خوانیم : و اکثرهم کاذبون : ((اکثر آنها دروغگو هستند)) در

حالی که می دانیم همه آنها دروغگو هستند. <۴۷>

اما فرق میان ((اذن)) و ((رضا)) از این نظر است که اذن در جائی می گویند که شخص رضایت باطنی خویش را آشکار کند، ولی رضایت اعم از آن

است ، و به معنی ملایمت طبع با انجام کار یا چیزی است ، و از آنجا که گاه کسی اذنی می دهد در حالی که رضایت قلبی ندارد در آیه فوق برای تاءکید بعد از اذن مساءله رضا نیز آمده است ، هر چند در مورد خداوند متعال ((اذن)) از ((رضا)) جدا نیست و تقیه درباره او معنی ندارد.

۱ - گسترش دامنه آرزوها!

آرزو و تمنی از محدود بودن قدرت انسان و ناتوانی او سرچشمه می گیرد زیرا هر گاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید شکل آرزو و تمنی به خود می گیرد، و اگر همیشه خواستن توانستن بود و هر چه می خواست فورا به آن دست می یافت آرزو معنی نداشت .

البته تمنیات انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او، مثل اینکه انسان آرزو می کند در علم و دانش و تقوی و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد.

ولی بسیار می شود که این آرزوها کاذب است ، و درست بر عکس آرزوهای صادق مایه غفلت و بیخبری و تخدیر و عقبماندگی است ، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان ، و خلود در زمین ، و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروتها، و حکومت بر همه انسانها و موهومات دیگری

از این قبیل .

و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم به سراغ آرزوهای خیر بروند، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من تمنی شیئا و هو لله عز و جل رضی لم یخرج من الدنیا حتی یعطاه : ((کسی که تمنی چیزی

کند که موجب رضای خدا است از دنیا بیرون نمیرود مگر به آن برسد))!. <۴۸>

و از بعضی روایات استفاده می شود که هر گاه در دنیا به آن نرسد به ثواب و پاداش آن خواهد رسید. <۴۹>

۲ - سخنی درباره شفاعت

آیه اخیر از آیاتی است که به روشنی از امکان شفاعت به وسیله فرشتگان خبر می دهد، جائی که آنها حق شفاعت به اذن و رضای خدا داشته باشند انبیاء و اولیای معصوم به طریق اولی چنین حقی را دارند.

ولی نباید فراموش کرد که آیه فوق با صراحت می گوید: این شفاعت بی قید و شرط نیست ، بلکه مشروط به اذن و رضای خدا است ، و از آنجا که اذن و رضای او بی حساب نیست باید رابطه ای میان انسان و او باشد تا اجازه شفاعت او را به مقربان درگاهش بدهد، و اینجاست که امید شفاعت به صورت یک مکتب تربیتی برای انسان در می آید، و مانع از گسستن تمام پیوندهای او با خدا می شود. <۵۰> ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

این آیات همچنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب می کند.

نخست می فرماید: ((کسانی که ایمان به آخرت ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می

كنند)): (ان الذين لايؤ منون بالاخره ليسمون الملائكه تسميه الانثى).

آرى اين سخن زشت و شرم آور تنها از كسانى سرمى زند كه به حساب و جزاى اعمال معتقد نيستند كه اگر عقيده داشتند اينچنين جسورانه سخن نمى گفتند، سخنى كه كمترين دليلى بر آن ندارند، بلكه دلائل عقلى نشان مى دهد نه خداوند فرزندى دارد نه فرشتگان دخترند.

تعبير به ((تسميه الانثى)) اشاره به همان است كه در آيات قبل گفته شد كه اين سخنان نامهائى است بى محتوى و اسمائى است بى مسمى ، و به عبارت ديگر از حدود ((نامگذارى)) تجاوز نمى كند، و هيچ واقعيتى را در بر ندارد.

سپس به يكى از دلائل روشن بطلان اين نامگذارى اشاره كرده ، مى افزايد: ((آنها به اين سخن علم و يقين ندارند، بلكه از ظن و گمان بى پايه پيروى مى كنند حال آنكه گمان هرگز انسان را بى نياز از حق نمى كند و كسى را به حق نمى رساند)) (و ما لهم به من علم ان يتبعون الا الظن و ان الظن لا يغنى من الحق شيئا).

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنى را بدون علم و آگاهى نمى گويد، و نسبتى را به كسى بى دليل نمى دهد، تكيه بر گمان و پندار كار شيطان و انسانهاى

شيطان صفت است ، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بى عقلى است .

روشن است واژه ((ظن)) (گمان) دو معنى متفاوت دارد: گاه به معنى گمانهاى بى پايه است كه طبق تعبيرات آيات قبل هم رديف هواى نفس و اوهام و خرافات است ، منظور از اين كلمه در

آیات مورد بحث همین معنی است .

معنی دیگر: گمانهائی است که معقول و موجه است و غالبا مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه ، یا ((قول اهل خبره)) و یا ((ظواهر الفاظ)) و امثال آن که اگر اینگونه گمانها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شک این قسم از ظن داخل در این آیات نیست ، و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت یکنوع علم عرفی است نه گمان ، بنابراین کسانی که با این آیه (ان الظن لا یغنی من الحق شیئا) و مانند آن برای نفی حجیت ((ظن)) به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست .

این نکته نیز قابل توجه است که ظن در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که یک طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد) ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به وهم و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت یک احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر میشد، سپس هوای نفس به فعالیت برمی خاست و آنرا تزیین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قویتر بود به دست فراموشی می سپرد و تدریجا به صورت یک اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت .

سپس برای اینکه

روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجنزار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته ، می افزاید: ((چون چنین است از کسانی که از یاد ما اعراض کرده اند، و جز زندگی مادی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان)) و به آنها اعتنا مکن که شایسته سخن نیستند! (فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاه الدنیا).

منظور از ((ذکر خدا)) به عقیده بعضی از مفسران قرآن است ، و گاه احتمال داده شده که منظور دلائل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می رساند، و نیز احتمال داده اند همان یاد خدا است که نقطه مقابل غفلت است .

ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن ، و دلیل عقل ، و چه از طریق سنت ، و یاد قیامت شامل می گردد.

ضمنا این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات ، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه در میان این دو تاءثیر متقابل است ، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همانگونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است ، و طبعا خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجا تبدیل به یک اعتقاد می شود.

شاید

نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ندارد، چرا که تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تاءثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تاءثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیست ، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هائی صرف کنند که امید اثر است ، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت ، تا خداوند درباره آنها داوری کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید: ((این است آخرین حد معلومات آنها))! (ذلک مبلغهم من العلم).

آری اوج افکار آنها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را درباره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

و در پایان می گوید: ((پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می داند)) (ان ربک هو

اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی).

جمله ((ذلک مبلغهم من العلم)) می تواند اشاره به خرافاتی همچون بت پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است .

یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آنها در چنگال مادیات ، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله)

نقل شده می خوانیم : و لاتجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا: ((خداوندا دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده)). <۵۱>

پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می شناسد و هم هدایت یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می سازد، و در قیامت هر کدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.

سرمایه دنیاپرستان

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیاپرستان علمی قائل شده آنها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علومی که هدف نهائیش تنها وصول به مادیات باشد، و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نکند علم نیست ، ضلالت و گمراهی است ، و اتفاقا تمام بدبختیهائی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگها و خونریزیها ظلمها و تجاوزها، فسادها و آلودگیها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ

و منتهای علمشان همان حیات دنیاست ، و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی رود!

آری تـا علم ابزاری برای اهـداف والاـتری نشود جهل است ، و تا سرچشـمه نور ایمان و وسـیله ای در مسـیر آن نگردد ضـلال است . خودستائی نکنید، او شما را بهتر می شناسد!

از آنجـا که در آیـات گذشـته سـخن از علم خداونـد نسـبت به گمراهان و هـدایت یافتگان بود، در آیات مورد بحث در ادامه همین سخن می افزاید ((برای

خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است)) (و لله ما فی السموات و ما فی الارض).

مالکیت مطلقه در عالم هستی از آن او است ، و نیز حاکمیت مطلقه از آن او، و به همین دلیل تـدبیر عالم هستی نیز به دست او است ، و چون چنین است جز او شایسته عبودیت و شفاعت نیست .

هدف بزرگ او از این آفرینش گسترده این است که انسان یعنی گل سرسـبد عالم هستی را با برنامه های تکوینی و تشریعی و تعلیم و تربیت انبیاء در مسیر تکامل پیش برد.

لـذا در پایان آیه به عنوان نتیجه این مالکیت می فرمایـد: ((غرض این است که بـدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش)) (لیجزی الذین اسائوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی).

سپس به توصیف این گروه نیکوکار پرداخته ، چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که از گناهان کبیره و اعمال زشت دوری می کنند و اگر گناهی از آنها سر زند تنها صغیره است)) (الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم).

((کبائر)) جمع کبیره

و ((اثم)) در اصل به معنی عملی است که انسان را

از خیر و ثواب دور می کند، لذا معمولا به گناهان اطلاق می شود.

((لمم)) (بر وزن قلم) به گفته ((راغب)) در مفردات به معنی نزدیک شدن به گناه است ، و از گناهان صغیره نیز تعبیر به لمم می شود، این واژه در اصل از ماده ((المام)) گرفته شده که به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است و گاه به اشیاء قلیل و کم نیز اطلاق شده است (اطلاق آن بر گناه صغیره نیز به همین جهت است).

مفسران نیز تفسیرهائی در همین حدود برای ((لمم)) ذکر کرده اند، بعضی آنرا به ((گناه صغیره))، و بعضی به نیت معصیت بدون انجام آن ، و بعضی به ((معاصی کم اهمیت)) تفسیر کرده اند.

گاه نیز گفته شده است که لمم هر گونه گناه را اعم از صغیره و کبیره شامل می شود مشروط بر اینکه عادت نشده باشد، و گاه گاه اتفاق بیفتد، و انسان متذکر گردد و توبه کند.

در روایات اسلامی نیز تفسیرهای گوناگونی برای این واژه آمده است ، در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هو الذنب یلم به الرجل فیمکث ما شاء الله ، ثم یلم به بعد: ((منظور گناهی است که انسان به سراغ آن می رود سپس مدتی از گناه خودداری کرده بار دیگر به آن آلوده می شود)) (و هرگز کار همیشگی او نیست).

در حدیث دیگری نیز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : اللمم الرجل یلم به الذنب فیستغفر

الله منه : ((لمم آن است که انسان به سراغ گناهی رود سپس از آن استغفار کند)).

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده است .

قرائن موجود در آیه نیز گواهی می دهـد که ((لمم)) به معنی گناهـانی است که احیانـا از انسان سـر میزنـد، سـپس متوجه می شود و آنرا ترک می گویـد، زیرا اسـتثناء ((لمم)) از ((کبـائر)) (بـا توجه به اینکه ظـاهر اسـتثناء، اسـتثناء متصل است) گواهی است بر این معنا.

بعلاوه در جمله بعد قرآن می گوید: ((آمرزش پروردگار تو گسترده است)) (ان ربک واسع المغفره).

این نیز دلیلی است بر اینکه گناهی از او سرزده که نیاز به غفران پروردگار دارد، نه تنها قصد و نیت و نزدیک شدن به گناه بی آنکه آنرا مرتکب شده باشد.

به هر حال منظور این است که نیکوکاران ممکن است لغزشـی داشته باشند، ولی گناه بر خلاف طبع و سجیه آنهاست ، روح و قلب آنها همواره پاک است و آلودگیها جنبه عرضـی دارد، و لـذا به محض ارتکاب گناه پشـیمان می شونـد و از خدا تقاضای بخشش می کنند، چنانکه در آیه ۲۰۱ اعراف می خوانیم : ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون : ((پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شـیطانی که پیرامون وجود آنها در گردش است می شوند به یاد خدا می افتند و بینا می گردند)) (و توبه می کنند).

نظیر همیـن معنی در آیه ۱۳۵ سـوره ((آل عمران)) نیز آمـده اسـت که در توصـیف ((متقین)) و ((محسـنین)) می فرمایـد: و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکروا الله

فاستغفروا لذنوبهم : ((آنها کسانی هستند که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستمی کنند بیاد خدا می افتند و برای گناهانشان آمرزش می طلبند)).

اینها همه گواه بر تفسیری است که برای لمم گفته شد.

در اینجا با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) این بحث را پایان می دهیم

که در پاسخ سؤ ال از تفسیر آیه مورد بحث فرمود: اللمام العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته ، ای من طبیعته : ((انجام دهنده لمم بنده ای است که گاه گناه از او سر می زند ولی طبیعت او نیست)).

در دنباله آیه برای تاءکید عدالت پروردگار، در مساءله پاداش و کیفر از علم بی پایان او که همه بندگان و اعمالشان را فرامی گیرد سخن می گوید، و می فرماید: ((او نسبت به شما از همه آگاهتر است ، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهائی در شکم مادرانتان بودید)) (هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض و اذا انتم اجنه فی بطون امهاتکم).

آفرینش انسان از زمین یا به اعتبار خلقت نخستین او از طریق حضرت آدم است که از خاک آفریده شده ، و یا به اعتبار این است که تمام مواد تشکیل دهنده وجود انسان از زمین گرفته شده ، که از طریق تغذیه در ترکیب بندی نطفه ، و سپس در مراحل پرورش جنین مؤ ثر است ، و در هر حال هدف این است که خداوند از همان زمان که ذرات وجود شما در لابلای خاکهای زمین بود و از آن روز که

نطفه نـاچیزی در رحم مـادر در درون پردههـای ظلمـانی رحم بودیـد از تمام جزئیات وجود شـما آگاه بوده است ، با این حال چگونه ممکن است از اعمال شما بیخبر باشد؟!

این تعبیر ضـمنا مقـدمه ای است برای سـخن بعد که می فرماید: ((پس خودسـتائی نکنید، و از پاك بودن خود سـخن مگوئید، چرا که او پرهیزگاران را از همه بهتر می شناسد)) (فلاتزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی).

نه نیازی به معرفی شـما دارد، و نه شـرح اعمال نیکتان ، او هم از اعمال شـما آگاه است ، و هم از میزان خلوص نیتتان ، و حتی شما را از خودتان بهتر

می شناسد، و از صفات درونی و اعمال برونی به خوبی آگاه است .

بعضـی از مفسـران گفته اند این آیه در مورد گروهی نازل شد که بعد از انجام نماز و روزه در مقام مدح خویش بر می آمدند و می گفتند: نماز ما چنین بود، و روزه ما چنان ! آیه فوق نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد.

۱ - علم بی پایان خدا

باز در این آیات به مساءله علم خـدا و وسـعت بی انتهای آن اشاره شـده ، ولی تعبیر تعبیر تازه ای است ، چرا که روی دو نکته تکیه می کنـد که از خفی ترین و پیچیـده ترین حالاـت انسان است : حالت آفرینش انسان از خاك که هنوز عقول دانشـمندان در آن حیران است ، که چگـونه ممکن است موجود زنـده ای از موجود بی جـان به وجود آیـد؟ قطعـا چنین امری در گذشـته واقع شده خواه در مورد انسان یا جانداران دیگر، ولی تحت

چه شرائطی معلوم نیست ، آنقدر این مساءله پیچیده و مرموز است که تاکنون اسرار آن از علم و دانش بشر مکتوم مانده .

دیگر مساءله تحولات اسرارآمیز وجود انسان در دوران جنینی است که آن نیز از مرموزترین کیفیات خلقت انسان است ، هر چند شبحی از آن برای علم و دانش بشر کشف شده ، اما هنوز مسائل اسرارآمیز و سؤ الات بدون پاسخ درباره جنین کم نیست .

کسی که در این دو حالت از تمام اسرار وجود انسان و تحولات و تغییرات آن آگاه است و او را هدایت و رهبری و تربیت می کند چگونه ممکن است از

اعمال و افعال او با خبر نباشد، و جزای هر کدام را به اندازه لازم ندهد؟ پس این علم بی پایان پشتوانه عدالت مطلقه او است .

۲ - ((کبائر الاثم)) چیست ؟

در مورد گناهان کبیره که در چند آیه قرآن به آن اشاره شده مفسران از یکسو، و فقهاء و محدثان از سوی دیگر سخن بسیار گفته اند.

بعضی همه گناهان را کبیره می دانند، چون در برابر خداوند بزرگ هر گناهی بزرگ است .

در حالی که بعضی دیگر کبیره و صغیره را امر نسبی تلقی کرده ، و هر گناهی را نسبت به گناه مهمتر صغیره می دانند، و نسبت به گناه کوچکتر کبیره .

جمعی نیز معیار در کبیره بودن را وعده عذاب الهی نسبت به آن در متن قرآن دانسته اند.

گاه نیز گفته شده که ((گناه کبیره)) هر گناهی است که حد شرعی در مورد آن جاری می گردد.

ولی از همه بهتر اینکه گفته شود با توجه به اینکه تعبیر به ((کبیره

)) دلیل بر عظمت گناه است هر گناهی که یکی از شرائط زیر را داشته باشد کبیره محسوب می شود:

الف – گناهانی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است .

ب – گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات با عظمت یاد شده .

ج – گناهانی که در منابع شرعی بزرگتر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است .

د – و بالاخره گناهانی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است .

در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلف ذکر شده ، در بعضی تعداد آنها هفت گناه (قتل نفس ، عقوق والدین ، رباخواری ، بازگشت به دارالکفر بعد از هجرت ، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن ، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد).

و در بعضی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده با این تفاوت که بجای عقوق والدین ((کلما اوجب الله علیه النار)) (آنچه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده) ذکر شده است .

در بعضی دیگر تعداد آنها ده گناه ، و در بعضی نوزده گناه ، و در بعضی تعداد بسیار بیشتری دیده می شود.

این تفاوت در شمارش تعداد کبائر به خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست ، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است ، و به تعبیر دیگر ((اکبر الکبائر)) است ، بنابراین تضادی در میان آنها وجود ندارد.

۳ – خودستائی و تزکیه نفس

زشتی این کار تا حدی است که این مطلب به صورت یک ضربالمثل درآمده که تزکیه المرء نفسه قبیحه : ((خودستائی زشت و ناپسند است)).

سرچشمه اصلی این عمل ناپسند عدم شناخت خویشتن است

چرا که اگر انسان خود را به خوبی بشناسد کوچکی خود را در برابر عظمت پروردگار،

و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤ لیتهای سنگینی که بر عهده دارد، و نعمتهای عظیمی را که خدا به او بخشیده بداند هرگز گام در جاده خودستائی نخواهد گذاشت غرور و غفلت و خود برتربینی و تفکرات جاهلی نیز انگیزه های دیگری برای این کار زشت است .

خودستائی از آنجا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است مایه عقب ماندگی او است ، چرا که رمز تکامل ((اعتراف به تقصیر)) و قبول وجود نقصها و ضعفها است .

به همین دلیل اولیای خدا همیشه معترف به تقصیر خود در برابر وظائف الهی ، بودند، و مردم را از خودستائی و بزرگ شمردن اعمال خویش نهی می کردند.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه مورد بحث (فلا تزکوا انفسکم) آمده است : لایفتخر احدکم بکثره صلاته و صیامه و زکاته و نسکه ، لان الله عز و جل اعلم بمن اتقی : ((هیچ کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند زیرا خداوند پرهیزگاران شما را از همه بهتر می شناسد)).

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در یکی از نامه هائی که برای معاویه نوشته ، و مسائل بسیار مهمی را در آن یاد آوری کرده ، می فرماید: و لو لا ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه لذکر ذاکر فضائل جمه ، تعرفها قلوب المؤ منین ، و لا تمجها آذان السامعین : ((اگر نه این بود که خداوند

از خودستائی نهی کرده ، گوینده ، فضائل فراوانی را بر می شمرد که دلهای آگاه مؤ منان با آن آشناست ، و گوشهای شنوندگان از شنیدنش ابا ندارد)) (منظور از گوینده خود امام (علیه السلام)

است).

در این زمینه بحث مشروحی در جلد سوم ذیل آیه ۴۹ سوره نساء نیز آمده است (صفحه ۴۱۳ به بعد).

ناگفته نماند که گاه ضرورتهائی ایجاب می کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد معرفی کند، چرا که بدون آن هدفهای مقدسی پایمال می گردد، میان اینگونه سخنان ، با خودستائی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است .

نمونه این سخن خطبه امام سجاد (علیه السلام) در مسجد شام است ، در آن هنگام که می خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند، تا توطئه بنی امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد، و نقشه های شیطانی آنها نقش بر آب شود.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم هنگامی که از مساءله ستایش خویشتن سؤ ال کردند فرمود: ((گاه به خاطر ضرورتهائی لازم می شود)) سپس به دو مورد از سخنان انبیا که در قرآن آمده است استدلال کرد: نخست یوسف که به عزیز مصر پیشنهاد کرد او را خزانه دار کشور مصر کند، و افزود: ((انی حفیظ علیم)): ((من نگاهبان آگاهی هستم و دیگری در مورد پیامبر بزرگ خدا ((هود)) که قوم خود را مخاطب ساخته گفت)): انا لکم ناصح امین : ((من برای شما خیرخواه امینی می باشم)). غالب مفسران برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند ولی این شاءن نزولها

هماهنگ نیست آنچه بیشتر در میان آنها معروف است دو شاءن نزول زیر است :

۱ - این آیات ناظر به ماجرای عثمان است ، او اموال فراوانی داشت و از اموال خود انفاق می کرد، یکی از بستگان او بنام ((عبدالله بن سعد)) گفت : اگر به این وضع ادامه دهی چیزی برای تو باقی نمی ماند، عثمان گفت : من گناهانی دارم که می خواهم به این وسیله رضا و عفو الهی را جلب کنم ، عبد الله گفت : اگر شتر سواریت را با جهازش به من دهی من تمام گناهانت را به گردن می گیرم ! عثمان چنین کرد، و بر این قرارداد گواه گرفت ، و بعد از آن از انفاق خودداری کرد (آیات فوق نازل شد و این کار را شدیدا نکوهش کرد، و این حقیقت را روشن ساخت که هیچکس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد). <۶۳>

۲ - آیه درباره ((ولید بن مغیره)) است ، او به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و به اسلام نزدیک شد، بعضی از مشرکان او را سرزنش کرده ، گفتند: آئین بزرگان

ما را رها کردی ، آنها را گمراه شمردی ، و گمان کردی آنها در آتش دوزخند!

او گفت : راستی من از عذاب خدا می ترسم !، شخص سرزنش کننده گفت : اگر چیزی از اموالت را به من دهی و به سوی شرک بازگردی من عذاب تو را بر گردن می گیرم ! ولید بن مغیره

این کـار را کرد، ولی مـالی را که بنـا بود بـپردازد جز قسـمت کمی از آن را نـپرداخت ! آیه فوق نـازل شـد و ولیـد را بر روی گرداندن از ایمان نکوهش کرد. <۶۴>

هر کس مسئول اعمال خویش است

در آیات گذشـته سـخن از این بود که خداونـد بـدکاران را در برابر اعمال بدشان کیفر می دهد و نیکوکاران را پاداش ، چون ممکن است بعضـی تصور کننـد می شود کسـی را به گنـاه دیگری کیفر داد، یا گناه دیگری را بر گردن گرفت آیات در مقام نفی این توهم برآمده ، و این اصل مهم اسلامی را که نتیجه اعمال هر کس فقط به خود او باز می گردد تشریح می کند:

نخست می فرماید: ((آیا آن کس را که از اسلام (یا از انفاق) روی گرداند مشاهده کردی))؟! (اءفراءیت الذی تولی).

((و کمی مـال داد و از انفـاق (یـا از پرداخت مـال بیشتر) امسـاك کرد)) (به گمان اینکه دیگری می توانـد بار گناهان او را بر دوش گیرد) (و اعطی قلیلا و اکدی). <۶۵>

((آیا او علم غیب دارد، و می بیند که دیگران می توانند گناهان او را به دوش گیرند)؟! (اء عنده علم الغیب فهو یری).

چه کسـی از قیامت آمـده و برای آنها خبر آورده است که افراد می توانند رشوه گیرند و گناه دیگران را برگردن نهند؟! یا چه کسـی از سوی خـدا آمده و به آنها خبر داده است که خدا به این معامله راضـی است ؟! جز این است که اوهامی را به هم بافته اند، و برای فرار از زیر بار مسئولیتها خود را در

تار و پود این اوهام گرفتار ساخته اند؟!

بعد از این اعتراض شدید قرآن به بیان یک اصل کلی که در سایر آئین های آسمانی نیز بوده است ، پرداخته ، چنین می گوید: آیا کسی که با این وعده های خیالی دست از انفاق (یا ایمان) برداشته ، و می خواهد خود را با پرداختن مختصر مالی از کیفر الهی رهائی بخشد، ((از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است))؟! (اءم لم ینبا بما فی صحف موسی).

((و همچنین آنچه در کتاب ابراهیم نازل شده ، همان ابراهیم که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد)) (و ابراهیم الذی وفی). <۶۶>

همان پیامبر بزرگی که به تمام عهد و پیمانهای الهی وفا کرد، حق رسالت او را ادا نمود، و برای تبلیغ آئین او از هیچ مشکل و تهدید و آزاری نهراسید،

همان کسی که در بوته امتحانات مختلف قرار گرفت ، و حتی فرزندش را به فرمان خدا به قربانگاه برد و کارد بر گلوی او گذارد، و از تمام این امتحانات سربلند و سرفراز بیرون آمد و مقام والای رهبری خلق را به او عطا فرمود چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره بقره می خوانیم : و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما: ((به خاطر بیاور زمانی را که خداوند ابراهیم را با دستوراتی آزمود، و او از عهده همه این امتحانات برآمد و آنها را تکمیل کرد و خداوند به او فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم)).

بعضی از مفسران در توضیح این آیه گفته اند بذل نفسه للنیران ،

و قلبه للرحمن و ولـده للقربان و ما له للاخوان : ((ابراهیم در راه خـدا تن را به آتش سپرد و قلبش را به خـدا، و فرزنـدش را به قربانی ، و اموالش را به برادران و یاران)). <۶۷>

((آیـا بـا خبر نشـده است که در تمـام این کتب آسـمانی این حکم نـازل شـده که هیچکس بـار گنـاه دیگری را بر دوش نمی کشد))؟! (الا تزر وازره وزر اخری).

((وزر)) در اصـل از ((وزر)) (بر وزن خطر) گرفتـه شـده کـه بـه معنی پناهگاههـای کوهسـتانی اسـت ، سـپس واژه ((وزر)) به بارهای سـنگین اطلاق گردیده به خاطر شباهتی که با سنگهای عظیم کوه دارد، و بعد از آن به گناه نیز اطلاق شده چرا که بار سنگینی بر دوش انسان می نهد.

منظور از ((وازره)) انسانی است که تحمل وزر می کند. <۶۸>

سپس برای توضـیح بیشـتر می افزایـد: ((آیـا خبر نـدارد که در این کتب آسـمانی آمـده است برای انسـان بهره ای جز سـعی و کوشش او نیست))؟! (و ان لیس للانسان الا ما سعی). <۶۹>

سعی در اصل به معنی راه رفتن سـریع است که به مرحله دویدن نرسـیده ، ولی غالبا به معنی تلاش و کوشـش به کار می رود، چرا که به هنگام تلاش و کوشش در کارها انسان حرکات سریعی انجام می دهد، خواه کار خیر باشد یا شر.

جـالب اینکه نمی فرمایـد: بهره انسـان کـاری است که انجام داده ، بلکه می فرمایـد تلاشـی است که از او حاصل شـده است ، اشاره به اینکه مهم تلاش و کوشش است هر چند انسان احیانا به مقصد و

مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد خدا پاداش خیر به او می دهد، چرا که او خریدار نیتها و اراده هاست ، نه فقط کارهای انجام شده !

((و آیا خبر ندارد که سعی و کوشش او به زودی دیده می شود))؟! (و ان سعیه سوف یری).

نه تنها نتیجه های این سعی و تلاش ، چه در مسیر خیر باشد یا شر، بلکه خود اعمال او، در آن روز در برابرش آشکار می شود، همانگونه که در جای دیگر می فرماید: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا: ((روزی که هر کس اعمال نیکی را که انجام داده حاضر می بیند)) (آل عمران - ۳۰).

و نیز درباره مشاهده اعمال نیک و بد در قیامت در سوره زلزال آیه ۷ و ۸

می خوانیم : ((فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره : ((هر کس به قدر سنگینی ذرهای کار خیر کرده باشد آنرا میبیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذرهای کار بد کرده باشد آنرا خواهد دید))!

((سپس در برابر عملش به او جزای کافی داده می شود)) (ثم یجزاه الجزاء الاوفی). <۷۰>

منظور از ((جزاء اءوفی)) جزائی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا صدها، و هزاران برابر ندارد، و اینکه بعضی از مفسران ((جزاء اوفی)) را به معنی پاداش بیشتر در مورد حسنات گرفته اند صحیح به نظر نمیرسد زیرا این آیه گناهان را نیز شامل می شود، بلکه گفتگوی اصلی آیه در مورد وزر و گناه است

(دقت کنید).

۱ - سه اصل مهم اسلامی

در آیات فوق اشاره به سه اصل از اصول مسلم اسلامی آمده ، که در کتب

آسمانی پیشین نیز به عنوان اصول مسلمی شناخته شده است :

الف - هر کس مسئول گناهان خویش است .

ب - بهره هر کس در آخرت همان سعی و کوشش او است .

ج - خداوند به هر کس در برابر عملش جزای کامل می دهد.

و به این وسیله قرآن خط بطلان بر بسیاری از اوهام و خرافات که عوام مردم دارند، و یا احیانا در بعضی از مذاهب به صورت یک عقیده درآمده است می کشد.

قرآن از این طریق نه تنها عقیده مشرکان عرب را در زمان جاهلیت که معتقد بودند یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد نفی می کند، بلکه قلم سرخ بر اعتقاد معروفی که میان مسیحیان رائج بوده و هست می کشد که می گویند: خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود، و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنهکاران را بر دوش کشد!

همچنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، و امروز هم به مساءله گناه بخشی ادامه می دهند، محکوم می نماید.

منطق عقل نیز همین را اقتضا می کند که ((هر کسی مسئول اعمال خویش ، و منتفع به اعمال خویش باشد)).

این اعتقاد اسلامی سبب می شود که انسان بجای پناه بردن به خرافات ، و یا گناه خویش را به گردن این و آن افکندن ، به سراغ سعی و تلاش و کوشش در اعمال خیر برود،

و از گناه بپرهیزد، و هر گاه لغزشی برای او رخ داد و خطائی دامان او را گرفت برگردد و توبه کند و جبران نماید.

تاءثیر تربیتی این عقیـده در انسانها کاملا روشن و غیر قابل انکار است ، همانگونه که اثر مخرب آن عقائد جاهلی نیز بر کسـی پوشیده نیست .

درست است که این آیات ناظر به سـعی و تلاش برای آخرت و مشاهـده پاداش آن در سـرای دیگر است ، ولی ملاك و معیار اصـلی آن ، دنیا را نیز در بر می گیرد به این معنی که افراد با ایمان نبایـد در انتظار دیگران بنشـینند که برای آنها کار کننـد، و مشکلات جامعه آنها را حل نمایند.

بلکه خود دامن همت به کمر زده به سعی و تلاش و کوشش برخیزند.

از این آیات یک اصل حقوقی نیز در مسائل جزائی نیز اسـتفاده می شود که همیشه کیفرها دامان گنهکاران واقعی را می گیرد و کسی نمی تواند کیفر دیگری را به ذمه بگیرد.

۲ - سؤ استفاده از مفاد آیه

چنانکه گفتیم این آیات به قرینه آیات قبل و بعد، ناظر به تلاشهای انسان برای امور آخرت است ، ولی با اینحال چون براساس یـک حکم مسـلم عقلی است می توان نتیجه آن را تعمیم داد و تلاشـهای دنیا را نیز مشـمول آن دانست ، و همچنین پاداشـها و کیفرهای دنیوی را.

اما این به آن معنی نیست که بعضـی از کسانی که تحت تاءثیر مکتبهای سوسـیالیستی قرار گرفته اند به آن استناد جسته بگویند مفهوم آیه این است که مالکیت تنها از طریق کار حاصل می شود و بر قانون ارث و مضاربه و اجاره و

مانند آن خط بطلان کشند.

عجب اینکه آنها دم از اسلام می زنند و به آیات قرآن نیز استدلال می کنند در حالی که مساءله ارث از اصول قطعی اسلام است و همچنین زکات و خمس ، در حالی که نه وارث تلاش و کوششی برای اموال مورث خود انجام داده و نه مستحقین خمس و زکات ، و نه در موارد وصایا و نذر و مانند آن ، در حالی که همه

این امور در قرآن مجید آمده است .

و به تعبیر دیگر این یک اصل است ، ولی غالبا در برابر هر اصل استثناء وجود دارد، فی المثل ارث بردن ((فرزند)) از ((پدر)) یک اصل است ، اما هر گاه پسر قاتل پدر باشد و یا از اسلام بیرون رود از ارث ممنوع خواهد شد.

همچنین رسیدن نتیجه تلاش هر کس به او، یک اصل است اما مانعی ندارد که طبق قرارداد اجاره که یکی از اصول قرآنی است <۷۱> آنرا در برابر چیزی که مورد رضای طرفین است واگذار کند، یا از طریق وصیت و نذر که آن نیز در قرآن است به دیگری منتقل سازد.

۳ - پاسخ به چند سؤ ال

در اینجا سؤ الاتی مطرح است که باید به آن پاسخ داد:

نخست اینکه اگر بهره هر کس در قیامت تنها حاصل سعی او است ، پس ((شفاعت)) چه معنی دارد؟

دیگر اینکه در آیه ۲۱ سوره طور در مورد بهشتیان می خوانیم : الحقنا بهم ذریتهم : ((ما فرزندان آنها را نیز به آنها ملحق می سازیم)) در حالی که ((ذریه)) تلاشی در این راه نکرده اند.

از این گذشته در روایات

اسلامی آمده که هر گاه کسی اعمال خیری انجام دهد، نتیجه او به فرزندان او می رسد.

پاسخ همه این سؤ الات یک جمله است و آن اینکه : قرآن می گوید: انسان بیش از سعی و کوشش خود حق ندارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که از طریق لطف و تفضل پروردگار، نعمتهائی به افراد لایق داده شود،

((استحقاق)) مطلبی است و ((تفضل)) مطلبی دیگر، همانگونه که حسنات را ده برابر و گاه صدها یا هزاران برابر پاداش می دهد.

از این گذشته ((شفاعت)) - چنانکه در جای خود گفته ایم - بی حساب نیست ، آن هم نیاز به نوعی سعی و تلاش ، و ایجاد رابطه ای معنوی با شفاعت کننده دارد، همچنین در مورد الحاق فرزندان بهشتیان به آنها نیز قرآن در همان آیه می گوید: و اتبعتهم ذریتهم بایمان : ((این در صورتی است که فرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی کنند)).

۴ - صحف ابراهیم و موسی

((صحف)) جمع ((صحیفه)) در اصل به معنی هر چیز گسترده ای است ، و لذا به صورت ((صحیفه الوجه)) می گویند، سپس به صفحات کتاب نیز اطلاق شده است .

منظور از ((صحف موسی)) در آیات فوق همان تورات است و ((صحف ابراهیم)) نیز اشاره به کتاب آسمانی او است .

مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) در تفسیر سوره اعلی حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل کرده که خلاصهاش چنین است :

((ابوذر سؤ ال می کند: پیامبران الهی چند نفر بودند؟

می فرماید: یکصد و بیست و چهار هزار نفر!

باز سؤ

ال می کند: رسولان آنها چند نفر بودند؟

می فرماید: سیصد و سیزده نفر و بقیه نبی بودند.

(رسول کسی است که مامور ابلاغ و انذار است در حالی که مفهوم نبی اعم است).

باز سؤ ال می کند: آدم پیامبر بود؟ فرمود آری ، خداوند با او سخن گفت و او را با دست قدرت خود آفرید.

سؤ ال می کند: خداوند چند کتاب نازل فرموده است ؟ می فرماید: یکصد و چهار کتاب : ده صحیفه بر آدم ، پنجاه صحیفه به شیث ، سی صحیفه بر ادریس ، ده صحیفه بر ابراهیم (که مجموعا یکصد صحیفه می شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن . <۷۲>

۵ - اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین

جالب توجه این که در تورات کنونی در کتاب ((حزقیل)) نیز مضمون بعضی از آیات مورد بحث آمده است زیرا چنین می خوانیم :

((جانی که گناه می ورزد خواهد مرد، پسر بار گناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید)). <۷۳>

همین معنی در خصوص مورد قتل در سفر تثنیه ((تورات)) نیز آمده است : ((پدران به عوض اولاد کشته نشوند، و هم اولاد به عوض پدران کشته نشوند، هر کس به سبب گناه خود کشته شود)). <۷۴>

البته کتب انبیای پیشین به طور کامل امروز در دست ما نیست و گرنه به موارد بیشتری درباره این اصل دست می یافتیم . تمام خطوط به او منتهی می شود!

این آیات تجلیگاه صفاتی است از خدا که هم مساءله توحید را روشن می سازد و هم مساءله معاد را.

در این آیات در

ادامه بحثهای گذشته پیرامون مساءله جزای اعمال می فرماید: ((آیا انسان خبر ندارد که در صحف موسی و ابراهیم آمده است که همه امور به پروردگارت منتهی می شود)) (و ان الی ربک المنتهی).

نه تنها حساب و ثواب و جزا و کیفر در آخرت به دست قدرت او است که در این جهان نیز سلسله اسباب و علل به ذات پاک او منتهی می گردد، تمام تدبیرات این جهان از تدبیر او نشات می گیرد، و بالاخره تکیه گاه عالم هستی و ابتدا و انتهای آن ذات پاک خدا است .

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : ((اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا))!. <۷۵>

((هنگامی که سخن به ذات خدا می رسد سکوت کنید)) یعنی درباره ذات او سخن نگوئید که عقلها در آنجا حیران است و بجائی نمی رسد، و اندیشه در ذات نامحدود برای عقول محدود غیر ممکن است ، چرا که هر چه در اندیشه گنجد محدود است و خداوند محال است محدود گردد.

البته این تفسیر بیان مفهوم دیگری برای این آیه است که با آنچه گفتیم

منافات ندارد و هر دو می تواند در معنی آیه جمع باشد.

سپس برای روشن ساختن حاکمیت او در امر ربوبیت ، و منتهی شدن همه امور این جهان به ذات پاک او، می افزاید ((و نیز آمده است که او است که می خنداند و می گریاند)) (و انه هو اضحک و ابکی). <۷۶>

((و او است که می میراند و زنده می کند)) (و انه هو امات و احیا).

((و او است که

دو زوج مذکر و مؤ نث را می آفریند)) (و انه خلق الزوجین الذکر و الانثی).

((از نطفه ای که خارج می شود و در قرارگاه رحم می ریزد)) (من نطفه اذا تمنی).

این چند آیه در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مساءله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار، زیرا می گوید: مرگ و حیات شما به دست او است ، تداوم نسلها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر او است همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می دهد از ناحیه او است ، او می گریاند یا می خنداند، می میراند یا زنده می کند، و به این ترتیب سر رشته زندگی از آغاز تا انجام همه به ذات پاکش منتهی می گردد.

در حدیثی مفهوم خنده و گریه در این آیه توسعه داده شده و در تفسیر آن چنین می گوید: ابکی السماء بالمطر، و اضحک الارض بالنبات : ((خداوند

آسمان را با باران می گریاند، و زمین را با گیاهان می خنداند))!. <۷۷>

بعضی از شعرا همین مضمون را در شعر خود آورده اند:

ان فصل الربیع فصل جمیل تضحک الارض من بکاء السماء!

((فصل بهار فصل زیبائی است)) ((چرا که زمین از گریه آسمان می خندد))!

قابل توجه اینکه از میان تمام افعال انسان روی مساءله خنده و گریه تکیه شده است ، چرا که این دو وصف مخصوص انسان است ، و در جانداران دیگر یا اصلا وجود ندارد و یا بسیار نادر است .

چگونگی فعل و انفعالها و دگرگونیهائی که در جسم انسان به هنگام خنده و گریه رخ می دهد، و ارتباط آنها

با دگرگونیهای روحی بسیار پیچیده و شگفت انگیز است و در مجموع می تواند آیت روشنی از آیات مدبریت حق باشد، علاوه برتناسبی که این دو با مساءله حیات و مرگ دارند.

و به هر حال انتهای تمام امور به تدبیر و ربوبیت خداوند منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که اختیار و آزادی نیز از ناحیه او است و منتهی به او می گردد.

بعد از ذکر اموری که مربوط به ربوبیت و تدبیر پروردگار است به امر معاد پرداخته می گوید: آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده که بر خداوند است ایجاد عالم دیگر؟! (و ان علیه النشاه الاخری).

((نشاه)) به معنی آفرینش و تربیت چیزی است ، ((نشاه اخری)) چیزی جز رستاخیز نیست .

تعبیر به ((علیه)) (بر خداوند لازم است) از این نظر است که وقتی پروردگار

حلیم انسانها را آفرید، و وظائفی بر دوش آنها گذارد، و به همه آزادی داد، و در این میان افرادی مطیع و غیر مطیع ، و افرادی ظالم و افرادی مظلوم وجود داشتند، و هیچیک در این جهان به پاداش و کیفر نهائی خود نرسیدند، حکمتش ایجاب می کند که نشاه دیگری در کار باشد تا عدالت تحقق پذیرد.

بعلاوه شخص حکیم این جهان پهناور را برای زندگی چند روزه با آنهمه ناملائمات خلقت نمی کند، حتما باید مقدمه ای باشد برزندگی گسترده ای که ارزش این برنامه وسیع را دارد، یا به تعبیر دیگر هر گاه نشاه دیگری نباشد آفرینش این جهان به هدف نهائی نخواهد رسید.

این نیز قابل توجه است که خداوند چنین وعده ای را

به عنوان یک وعده حتمی به بندگانش داده و صدق کلام او ایجاب می کند که وعده هایش تخلف ناپذیر باشد.

سپس می افزاید: ((و او کسی است که بندگان را بی نیاز می کند، و سرمایه های باقی در اختیارشان می نهد)) (و انه هو اغنی و اقنی).

خداوند نه تنها در جنبه های مادی نیازمندیهای انسان را با لطف عمیمش بر طرف ساخته ، سرمایه های مستمری در اختیار او گذارده ، که در زندگی معنوی نیز احتیاجات انسانها را در امر تعلیم و تربیت و تکامل از طریق اعزام رسولان ، و انزال کتب آسمانی ، و عطای مواهب معنوی مرتفع ساخته است .

((اغنی)) از ماده ((غنی)) به معنی بی نیازی است ، و ((اقنی)) از ماده ((قنیه)) (بر وزن جزیه) به معنی اموال و سرمایه هائی است که انسان ذخیره می کند. <۷۸>

بنابراین ((اغنی)) به معنی رفع نیازمندیهای فعلی است ، ((واقنی)) به معنی

اعطای مواهب ذخیره است که در امور مادی همچون باغ و املاک و مانند آن است ، و در امور معنوی همچون رضا و خشنودی خدا است که بزرگترین سرمایه جاودانی محسوب می شود.

در اینجا تفسیر دیگری است که اقنی را نقطه مقابل اغنی قرار می دهد یعنی غنی و فقر در دست قدرت او است .

نظیر آنچه در آیه ۲۶ سوره رعد آمده : الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر له : خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد محدود و تنگ می کند.

ولی این تفسیر با آنچه در منابع لغت

آمده سازگار نیست ، و آیه فوق نمی تواند شاهدی بر این معنا بوده باشد.

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: آیا انسان نمی داند که در کتب پیشین آمده که او است پروردگار ستاره شعری ؟! (و انه هو رب الشعری).

تکیه بر خصوص ((ستاره شعری)) علاوه بر اینکه این ستاره درخشنده ترین ستارگان آسمان است که معمولا به هنگام سحر در کنار صورت فلکی ((جوزا)) در آسمان ظاهر می شود و کاملا جلب توجه می کند، به خاطر این است که گروهی از مشرکان عرب آنرا می پرستیدند، قرآن می گوید: چرا شعری را می پرستید؟ آفریدگار و پروردگار آنرا بپرستید.

ضمنا باید توجه داشت که دو ستاره در آسمان است که به نام ((شعری)) نامیده می شود، که یکی در سمت جنوب ظاهر می شود، و به همین دلیل آن را ((شعرای یمانی)) می نامند (زیرا یمن در جنوب جزیره عربستان است) و دیگری ((شعرای شامی)) که در جهت شمال قرار دارد، ولی معروف همان ((شعرای یمانی)) است .

درباره ویژگیهای جالب این ستاره بحثهای دیگری است که در نکات خواهد آمد.

۱ - اینهمه آوازهها از او است !

بحثهای این آیات در حقیقت اشاره ای است به این معنی که هر گونه تدبیری در این عالم به ذات پاک خدا برمی گردد، از مساءله حیات و مرگ گرفته ، تا خلقت پیچیده انسان از یک نطفه بی مقدار، و همچنین حوادث گوناگونی که در طول زندگی انسانها رخ می دهد، و او را به نحوی می گریاند یا می خنداند همه از ناحیه او است .

در آسمان

درخشنده ترین ستارگان به فرمان او و تحت ربوبیتش قرار دارند، و در زمین غنا و بی نیازی انسانها به ذات پاکش باز می گردد، و طبعا ((نشاه آخرت)) نیز به فرمان او است ، چرا که آنهم حیات جدیدی است در ادامه حیات این جهان .

این بیان از یک سو خط توحید را مشخص می سازد، و از سوی دیگر خط معاد را، چرا که خالق انسان از یک نطفه بی مقدار در رحم ، قادر بر تجدید حیات او نیز هست .

به تعبیر دیگر اینها همه بیانگر توحید افعالی خدا، و توحید ربوبیت است آری ((اینهمه آوازه ها از او است)).

۲ - شگفتیهای ستاره شعری

این ستاره همانگونه که گفتیم درخشنده ترین ستارگان آسمان است ، و به شعرای یمانی معروف است ، چرا که در سمت جنوب قرار دارد، و از آنجا که یمن در جنوب جزیره بود آنرا به این نام می نامیدند.

گروهی از عرب مانند قبیله خزاعه آنرا تقدیس و پرستش می نمودند، و اعتقاد داشتند مبداء موجوداتی در روی زمین است ، تاءکید قرآن روی این مساءله که خدا پروردگار شعری است برای بیدار ساختن این گروه ، و همانند آنهاست که مخلوق را با خالق اشتباه کرده ، و مربوب را به جای رب قرار داده اند.

این ستاره عجیب الخلقه که به خاطر درخشندگی فوقالعاده اش پادشاه ستارگان نامیده می شد دارای شگفتیهائی است که ذیلا به بعضی از آنها اشاره می شود، با توجه به اینکه در آن روز این حقایق درباره ستاره شعری ناشناخته بوده تکیه قرآن روی این موضوع پر معنی است .

الف :

طبق تحقیقاتی که در رصدخانه های معروف دنیا به عمل آمده حرارت عظیمی که در سطح شعری حکمفرماست تا ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد! برآورد شده .

در حالی که حرارت سطح کره خورشید ما را فقط ۶۵۰۰ درجه می دانند و این تفاوت عظیم گرمای ستاره شعری را نسبت به خورشید نشان می دهد.

ب : جرم مخصوص این ستاره در حدود ۵۰ هزار مرتبه از آب سنگین تر است یعنی وزن یک لیتر آب در آنجا معادل ۵۰ تن در کره زمین خواهد بود!، حال آنکه در میان سیارات منظومه شمسی ما ((عطارد)) که از همه متکاثف تر است جرم مخصوصش ۶ برابر آب بیشتر نیست .

با این توصیف باید دید که این ستاره شگفت انگیز از چه عنصری تشکیل یافته که اینهمه فشرده است ؟

ج : ستاره شعری که در قرن ما در فصل زمستان ظاهر می شود، لکن در عصر منجمین قدیم مصر ظهور این کوکب با آغاز تابستان مقارن بوده ، کره بسیار عظیمی است که حجم آن ۲۰ برابر کره آفتاب است ، و فاصله آن از ما، نسبت به فاصله خورشید از زمین فوق العاده زیاد است ، به طوری که این فاصله را یک میلیون برابر فاصله آفتاب برآورد کرده اند!

می دانیم سرعت سیر نور در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر است ، و نور آفتاب ظرف ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه به ما می رسد، در حالی که فاصله آن از ماه ۱۵ میلیون کیلومتر است ، اما اگر تعجب نکنید نخستین شعاع کره شعری پس از حدود ۱۰ سال به ما می رسد! حال محاسبه کنید که فاصله اش

چه اندازه است ؟

د - شعرای یمانی ستاره ای همراه دارد که از ستارگان مرموز آسمان است ، اولین بار دانشمندی به نام (()) بسل به وجود آن پی برد و این در سال ۱۸۴۴ میلادی بود، اما در سال ۱۸۶۲ با تلسکوب مشاهده شده ، دوره گردش ستاره همراه به دور ستاره اصلی ۵۰ سال است !. <۷۹>

اینها همه نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا چه اندازه پرمعنی است ، و در کوچکترین تعبیراتش حقایقی نهفته شده که اگر در روز نزولش کاملا مشخص نبوده با گذشت زمان روشن شده است .

۳ - حدیث پرمعنائی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) از کنار جمعی می گذشت که مشغول خنده بودند فرمود: لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتم قلیلا: ((اگر آنچه را من می دانم می دانستید بسیار گریه می کردید و کم می خندید))! هنگامی که پیامبر از آنجا گذشت جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: ان الله هو اضحک و ابکی : ((خنده و گریه هر دو از سوی خدا است)).

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به سوی آنها بازگشت و فرمود: چهل گام بیشتر نرفته بودم که جبرئیل پیش من آمد و گفت : نزد آنها بازگرد و به آنها بگو ان الله اضحک و ابکی . <۸۰>

اشاره به اینکه لزومی ندارد یک فرد با ایمان همیشه گریان باشد، هم گریه از خوف خداوند و از بیم گناهان در جای خود لازم است ، و هم خنده به

هنگام نشاط، چرا که همه از سوی خدا است .

به هر حال این تعبیرات هیچ منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که هدف بیان علة العلل و خالق این غرائز و احساسات است .

و اگر در جای دیگر (در آیه ۸۲ توبه) فرموده است : فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون : ((آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند بخاطر کیفر کارهائی که انجام می دادند)) مربوط به منافقان است چنانکه آیات قبل و بعد آن گواهی می دهد.

جالب توجه اینکه در آغاز سوره ، قسم به ستاره می خورد هنگامی که

غروب کند والنجم اذا هوی و در اینجا سخن از پروردگار شعری است ، هر گاه این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم روشن می شود که چرا ((شعری)) نمی تواند معبود باشد، زیرا آنهم افول و غروب دارد، و اسیر چنگال قوانین خلقت است . اینهمه درس عبرت کافی نیست ؟!

این آیات همچنان ادامه مطالبی است که از کتب پیشین صحف ابراهیم

و موسی نقل شده است ، در آیات گذشته ده مطلب در طی دو فراز ذکر شده بود، فراز اول ناظر به مسئولیت هر کس در مقابل اعمالش می باشد، و فراز دوم درباره منتهی شدن تمام خطوط به پروردگار سخن می گوید، و در آیات مورد بحث که تنها به ذکر یک مطلب می پردازد سخن از مجازات و هلاکت دردناک چهار قوم از اقوام ستمگر پیشین است که هشداری است برای آنها که از دستورات گذشته سرپیچی می کنند و به مبداء و معاد ایمان ندارند. <۸۱>

نخست می

فرماید: ((آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده است که خداوند قوم عاد نخستین را هلاک کرد))؟! (و انه اهلک عادا الاولی).

توصیف قوم ((عاد)) به ((الاولی)) (نخستین) یا به خاطر قدمت این قوم است به طوری که در میان عرب معمول است هر چیز قدیمی را ((عادی)) می گویند، و یا به خاطر آن است که در تاریخ دو قوم ((عاد)) وجود داشته اند و قوم معروف که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود همان عاد نخستین است . <۸۲>

سپس می افزاید: ((همچنین خداوند قوم ثمود را بر اثر طغیانشان هلاک کرد و احدی از آنها را باقی نگذارد)) (و ثمود فما ابقی).

سپس درباره قوم نوح می فرماید: ((و نیز قوم نوح را قبل از آنها هلاک کرد)) (و قوم نوح من قبل).

((چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند)) (انهم کانوا هم اظلم و اطغی).

چرا که پیامبرشان نوح در مدتی طولانی تر از تمام انبیاء به تبلیغ آنان پرداخت ، با این حال جز تعداد کمی به دعوت او پاسخ نگفتند، و در شرک و بت پرستی و تکذیب و آزار نوح پافشاری و سرسختی فوق العاده ای داشتند، چنانکه شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

قوم لوط چهارمین قومی هستند که به آنها اشاره کرده می گوید: ((خداوند شهرهای زیر و رو شده قوم لوط را بر زمین زد)) (و المؤ تفکه اهوی).

در ظاهر زلزله شدیدی این آبادیها را به آسمان پرتاب کرد و واژگون ساخت و بر زمین کوبید، و طبق روایات جبرئیل آنها را

به قوت خداداد از زمین بر کند و وارونه کرد و بر زمین افکند.

((سپس آنها را با عذاب سنگینی پوشانید)) (فغشیها ماغشی). <۸۳>

آری بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو ریخت و سراسر این شهرهای زیر و رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت .

درست است که در تعبیرات این آیه و آیه قبل تصریحی به نام قوم لوط نشده ، اما معمولا مفسران هم در اینجا و هم در آیات ۷۰ توبه و آیه ۹ حاقه که تعبیر به

((مؤ تفکات)) شده است همین معنی را فهمیده اند، هر چند بعضی احتمال داده اند که تمام شهرهای بلا دیده و واژگون شده را در بر می گیرد، ولی آیات دیگر قرآن آنچه را که مشهور مفسران در اینجا فهمیده اند تاءیید می کند.

در آیه ۸۲ سوره هود آمده است : فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجاره من سجیل منضود: ((هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم ، و بارانی از سنگ و از گلهای متحجر و متراکم بر آنها فرو فرستادیم)).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که ((مؤ تفکه)) (شهر زیر و رو شده) شهر بصره است ، زیرا در روایتی می خوانیم که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آنها را مخاطب ساخته فرمود: یا اهل البصره و یا اهل المؤ تفکه و یا جند المراءه و اتباع البهیمه : ((ای اهل بصره ! و ای اهل سرزمین زیر و رو شده ! ای لشکر زن ، و ای پیروان شتر! (اشاره به

جنگ جمل است که سردمدار عایشه بود و مردم بصره به دنبال شتر او راه افتادند). <۸۴>

ولی معلوم است که این تعبیر در کلام امیرمؤ منان علی (علیه السلام) از باب نوعی تطبیق است نه تفسیر، شاید در آن زمان مردم این شهر شباهتهائی از نظر اخلاق و یا مجازات الهی با قوم لوط داشته اند.

در پایان این بحث به مجموعه نعمتهائی که در آیات گذشته آمده است ، اشاره کرده و در شکل یک استفهام انکاری می فرماید: ((در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید داری)) (فبای آلاء ربک تتماری).

آیا در نعمت حیات ، یا اصل نعمت آفرینش ، و یا این نعمت که خداوند کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند و خلاصه آنچه در صفحه پیشین آمده

و در قرآن نیز تاءکید شده است شک و تردید داری ؟.

آیا در این نعمت که خداوند شما را از مجازاتهای اقوام پیشین بر کنار داشته ، و عفو و رحمتش را شامل حال شما کرده است ، تردید دارید؟

و یا در نعمت نزول قرآن و مساءله رسالت و ایمان و هدایت ؟!

درست است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است . ولی مفهوم آن همگان را شامل می شود، بلکه هدف اصلی از آن بیشتر افراد دیگرند.

((تتماری)) از ماده ((تماری)) به معنی ((محاجه تواءم با شک و تردید)) است . <۸۵>

((آلاء)) جمع ((اءلا)) یا ((إ لی)) (بر وزن فعل) به معنی نعمت است ، گرچه بعضی از مطالبی که در آیات پیشین آمده ، از جمله مجازات

و هلاکت اقوام دیگر مصداق نعمت نیست ، ولی از این نظر که درس عبرتی است برای دیگران ، و نیز از این نظر که خداوند مسلمین و حتی کفار عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را از این امور مصون داشته نعمت بزرگی خواهد بود. همه برای او سجده کنید

به دنبال آیات گذشته که سخن از هلاکت اقوام پیشین به خاطر ستمگری

و طغیان آنها می گفت ، آیات مورد بحث روی سخن را به مشرکان و کفار و منکران دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده ، می گوید: این پیامبر (یا این قرآن) انذارکننده ای همچون انذارکنندگان پیشین است)) (هذا نذیر من النذر الاولی).

اینکه می گوید: پیامبر (یا قرآن) از نوع انذارکنندگان نخستین است ، مفهومش این است که رسالت محمد (صلی اللّه علیه و آله) و کتاب آسمانیش قرآن موضوع بی سابقه ای نیست ، شبیه آن در گذشته بسیار بوده است ، چرا مایه تعجب شماست ؟

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ((هذا)) اشاره به اخباری است که در آیات قبل از سرگذشت اقوام پیشین ذکر شد، زیرا اینها نیز به نوبه خود بیم دهنده است ، ولی دو تفسیر سابق مناسبتر به نظر می رسد.

آنگاه برای اینکه مشرکان و کافران به خطری که در پیش دارند توجه بیشتر کنند، می افزاید: ((آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است)) (ازفت الازفه).

آری قیامت نزدیک است ، خود را برای سؤ ال و حساب و جزا آماده کنید.

تعبیر به ((آزفه)) از قیامت به خاطر نزدیکی آن و تنگی وقت

است ، زیرا این واژه از کلمه ((ازف)) (بر وزن نجف) به معنی ((تنگی وقت)) گرفته شـده ، و طبعـا مفهوم نزدیـک شـدن را نیز دربردارد.

نامگذاری قیامت به این نام علاوه بر آیه مورد بحث در آیه ۱۸ غافر نیز آمده است ، و تعبیری است گویا و بیدارکننده ، همین مفهـوم را بـه صـورت دیگری در آیه ۱ سـوره قمر می خوانیم : اقـتربت السـاعه : ((قیـامت نزدیـک شـده است)) و به هر حـال نزدیکی قیـامت بـا توجه به کوتـاهی عمر دنیـا قابـل درک است به خصوص اینکه هر کس می میرد قیـامت صـغرایش بر پا می شود.

سپس می افزایـد: مهم این است که ((هیچکس جز خـدا نمی توانـد در آنروز به داد مردم برسـد، و شدائد آنرا برطرف سازد)) (لیس لها من دون الله کاشفه). <۸۶>

((کاشفه)) در اینجا به معنی برطرف کننده شدائد است .

ولی بعضـی از مفسـران ((کاشفه)) را به معنی عاملی برای تاءخیر قیامت تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی کشف کننده تاریخ وقوع قیامت گرفته اند ولی معنی اول از همه مناسبتر است .

به هر حال حاکم و مالک و صاحب قـدرت در آن روز (و همیشه) خـدا است ، اگر نجات می خواهید دست به دامن لطف او زنید، و اگر آرامش می طلبید در سایه ایمان به او قرار گیرید.

در آیه بعد می افزاید: ((آیا از این سخن تعجب می کنید)) (افمن هذا الحدیث تعجبون).

این جمله ممکن است اشاره به مساءله رستاخیز باشد که در آیات قبل آمده ، یا اشاره به قرآن ، (چرا که

در آیات دیگر از آن تعبیر به ((حدیث)) شده) <۸۷> و یا سخنانی که درباره هلاک اقوام پیشین گفته شد و یا همه اینها.

سپس می گوید ((و می خندید و گریه نمی کنید))؟ (و تضحکون و لا تبکون).

((و پیوسته در غفلت و بیخبری و لهو و سرگرمی گناه آلود به سر می برید))؟! (و انتم سامدون).

در حالی که اینجا نه جای خنده است و نه جای غفلت و بیخبری ، جای گریه بر فرصتهای از دست رفته ، طاعات ترک شده ، و معاصی و گناهانی است که از شما سر زده است ، جای بیداری و جبران اموری است که از دست رفته ، و بالاخره جای توبه و انابه و بازگشت به سایه لطف خدا است .

((سامدون)) از ماده ((سمود)) (بر وزن جمود) به معنی لهو و سرگرمی و بلند کردن سر از روی کبر و غرور است ، و در اصل به کار شتر هنگامی که راه می رود و سر خود را از روی بی اعتنائی به هوا بلند می کند گفته می شود.

این متکبران مغرور همچون حیوانات به خواب و خور مشغولند، در عیش و نوش غرقند، و از حوادث دردناک و کیفرهای شدیدی که در پیش دارند و نزدیک است دامانشان را بگیرد بیخبرند.

در آخرین آیه این سوره ، و به دنبال بحثهای فراوانی که پیرامون اثبات توحید و نفی شرک بیان شد، می گوید: ((اکنون که چنین است برای خدا سجده کنید و او را پرستش نمائید)) (فاسجدوا لله و اعبدوا).

اگر می خواهید در صراط مستقیم حق گام بردارید تنها برای او که

تمام خطوط عالم هستی به ذات پاکش منتهی می گردد سجده کنید، و اگر می خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند گرفتار نشوید تنها او را عبادت کنید.

جالب توجه اینکه در روایات زیادی نقل شده است که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام تلاوت این سوره به این آیه رسید همه مؤ منان و کافرانی که آنرا شنیدند به سجده افتادند، طبق روایتی تنها کسی که سجده نکرد ((ولید بن مغیره))

بود که (شاید نمی توانست برای سجده کردن خم شود) کفی از خاک برداشت و پیشانی را بر آن گذاشت و اینگونه سجده کرد!

این تعجب ندارد که حتی بت پرستان به سجده افتاده باشند چرا که لحن گیرای این سوره از یکسو، محتوای هیجان انگیز آن از سوی دیگر، و تهدیدهای وحشتناک نسبت به مشرکان از سوی سوم ، و خارج شدن این آیات مبارک از دهان پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در نخستین مرحله نزول وحی از سوی چهارم ، آنچنان گیرا و مؤ ثر و پرنفوذ بود که هر دلی را بی اختیار تحت تاءثیر خود قرار داد، و حجابهای عناد و لجاج و تعصب و خودخواهی را هر چند موقت کنار زد، و نور توحید را در قلوب پرتوافکن کرد.

اگر خود ما نیز این سوره را با دقت و تاءمل ، و با حضور قلب و توجه تلاوت کنیم ، و خود را در برابر پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و در جو

نزول آیـات بینگـاریم ، می بینیم قطع نظر از عقائـد خـاص اسـلامی چـاره ای جز این نـداریم که وقتی به آخرین آیه برسـیم به سجده بیفتیم و در پیشگاه حق سر تعظیم فرود آریم .

این نخسـتین بـار نیست که قرآن در قلـوب منکران نیز اثر می گـذارد و آنهـا را بی اختیـار مجـذوب خود می کنـد چنـانکه در داسـتان ولیـد بن مغیره آمـده است که وقتی آیـات سوره فصـلت را شـنید هنگامی که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) این آیه را تلاوت فرمود: فان اعرضوا فقل انـذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود از جا برخاست لرزید و مو بر تنش راست شد، به خانه آمد به گونه ای که مشرکان پنداشتند او کاملا مجذوب آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله) شده است .

بنابراین هیچ نیازی نیست که بگوئیم چون بعضـی از شـیاطین جن یا انسانهای شـیطان صـفت به هنگام تلاوت افراءیتم اللات و العزی ... که سخن از بتهای معروف عرب می گوید زبان به توصیف این بتها گشودند و جمله ((تلک

الغرانیق العلی)) را گفتند، و به همین دلیل توجه مشرکان را به خود جلب کردند آنها نیز به این خاطر به سجده افتادند.

زیرا همانگونه که در تفسـیر این آیات قبلا گفته ایم در آیاتی که به دنبال ذکر نام این بتها آمـده سـخت از آنها نکوهش شـده است ، و جای هیچگونه تردید و خطا و اشـتباه را برای کسـی باقی نگذارده است (برای توضـیح بیشتر به تفسـیر آیات ۱۹ و ۲۰ همین سوره مراجعه شود).

این نکته لازم به یادآوری است که ((آیه فوق)) از آیاتی

است که به هنگام تلاوت آن سجده بر همه واجب است ، لحن آیه که از صیغه امر در آن استفاده شده و امر دلیل بر وجوب است نیز گواه این معنی است و به این ترتیب بعد از سوره ((الم سجده)) و ((حم سجده)) این سومین سوره ای است که مشتمل بر ((سجده واجب)) است ، هر چند طبق بعضی از روایات از نظر تاریخ نزول اولین سوره ای که آیه سجده واجب در آن نازل شده همین سوره بوده است .

خداوندا! همیشه انوار معرفتت را در قلوب ما پرتوافکن کن ، تا غیر تو را نپرستیم و در برابر غیر تو سجده نکنیم .

بارالها! کلید تمام خیرات در دست قدرت تو است ما را از بهترین مواهب و عطایایت یعنی خشنودی و رضایت بهرهمند ساز.

پروردگارا! دیده ای عبرت بین عطا فرما، تا از سرنوشت اقوام ستمگر پیشین درس عبرت بیاموزیم ، و از گام نهادن در طریق آنها برحذر باشیم .

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره مبارکه پنجاه و سومین سوره از قرآن شریف است. به جاست که پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات آن برای آشنایی با آن به شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره نام بلند و باعظمت این سوره مبارکه «نجم» است و واژه «نجم» به مفهوم «ستاره». این نام از نخستین آیه آن بر گرفته شده است، چرا که خدای فرزانه این سوره را این گونه آغاز می کند:

وَ النَّجْمِ إِذا هَوی

ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی سوگند به ستاره فروزان قرآن، آن گاه که

فرود می آیـد،که یـار و پیـامبر شـما،محمـد (ص) نه گمراه گردیـده و نه در بیراهه و نادانی است؛ و از روی هوس سـخن نمی گوید.

۲ - فرودگاه آن در مورد فرودگاه این سوره سه نظر است:

۱ - بیشـتر مفسـران و محـدثان بر آننـد که: این سوره، پس از آغـاز دعوت آشـکارِ پیـامبر، در مکه و در کنـار کهن ترین معبد توحیـد و تقوا بر جان نورانی محمـد (ص) فرود آمده است.(۵۱) این دیـدگاه از محتوای آیـات آن نیز - که بیشتر روی ارکان چنـدگانه خداشناسـی و یکتـاپرستی، اصـل نبوت و رسـالت و اصـل معـاد و جهـان پس از مرگ توجه می دهـد - دریافت می گردد.

۲ - امّا به باور گروهی، همه آیات این سوره جز یک آیه،(۵۲) در مکه فرود آمده است.

۳ - و از «حسن» نیز آورده اند که این سوره در مدینه فرود آمده است.

۳ - شـمار آیه ها و واژه ها و حروف آن این سوره مبارکه از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان و نیز قاریان کوفه، دارای ۶۲ آیه است، امّا پاره ای نیز آن را دارای ۶۱ آیه دانسته اند.

گفتنی است که این سوره مبارکه از ۳۶۰ واژه و ۱۴۰۵ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت آن ۱ - از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

من قرأ سوره النجم اعطی من الاجر عشر حسنات، بعدد من صدق بمحمد (ص) و من جحد به.

هر کس سوره «نجم» را آن گونه که شایسـته است فرا گیرد و تلاوت کنـد، خدا به شـمار هر یک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را

انکار کردند، ده پاداش به او ارزانی می کند.

۲ - و نیز از حضرت صادق (ع) آورده اند که فرمود:

من کان یدمن قرائه «و النجم» فی کل یوم، او فی کل لیله، عاش محمودآ بین الناس، و کان مغفوراً له...(۵۳)

کسی که همـاره سوره «نجم» را در روز و یـا شب تلاوت کنـد و از معـارف و مفـاهیم آن، راه زنـدگی جویـد در میان مردم، خوشنام و شایسته کردار شناخته شده و ستوده می شود و خدای فرزانه او را می آمرزد و محبوب مردم حق طلب می گردد.

۵ - دورنمایی از مفاهیم و معارف آن این سوره مبارکه در مکه و در کنار خانه خـدا بر قلب پاک و جان نورانی پیامبر دانش و آزادی فرود آمـده است، به همین جهت حـال و هوای سوره هـای آغـاز دوران بعثت را دارد و فضـای اختناق و اسـتبداد و بت پرسـتی و شـرک و حـق سـتیزیِ حـاکم، در برابر دعوت پیشوای عـدالت و آزادی را نشـان می دهـد و روشـنگری می کنـد که چگونه قرآن و پیامبر به فرمان خـدا و از سوی او، با طرح موضوعات متنوع فکری و مسایل دقیق عقیدتی، به ویژه بحث وحی و رسـالت، توحیـد و یکتـاپرستی، معـاد و جهـان پس از مرگ، حقوق و مسـئولیت انسان، هشـدار از سـتم وبیـداد و فریاد بر ضـد تعصب و حق ستیزی و اصـلاح ناپذیری، بر آن بودند تا اندیشه ها و افکار خرافه زده و در بند اوهام و آفت های شـرک و کفر را تکـان دهنـد و انسـان را از خمودی و افسـردگی و ارتجـاع و انجمـادِ فطرت و وجـدان و مغز و قلب رهایی بخشـنده و به راه مطلوب و مترقی و

زندگی نوین و آزادمنشانه راه نمایند.

با اندک تعمق در آیات شصت و دو گانه این سوره مبارکه، این مفاهیم بلند و این بحث های روشنگر و دگرگون ساز خود را می نمایاند:

۱ – توجه دادن انسان به اختر فروزان قرآن،

۲ – حقیقت وحی و رسالت،

۳ – سند صداقت پیامبر در دعوت آسمانی خویش،

۴ – سیر آسمانی و معجزه آسای پیامبر یا پرتوی از رویداد معراج،

۵ – فرشته وحی،

۶ – خرافه پردازی و اوهام سازی شرک و استبداد،

۷ – نگرش ارتجاعی جاهلیت به زن یا نیمی از پیکر جامعه،

۸ – سرچشمه های روانی پرستش های ذلت بار،

۹ – موضوع شفاعت و شرایط آن،

۱۰ – هشدار از گمان ها و پندارهای بی اساس،

۱۱ – فرمانروای آسمان ها و زمین،

۱۲ – علم بی کران خدا،

۱۳ – اصل پاداش و کیفر در برابر عملکردها،

۱۴ – نکوهش از خودپسندی و خودستایی،

۱۵ – اشاره ای به گناهان کبیره،

۱۶ – انسان و اصل مسئولیت،

۱۷ – انسان سرانجام با عملکرد خویش روبه رو می گردد،

۱۸ – فرجام کارها به سوی اوست،

۱۹ – عبرت آموزی از سقوط جامعه های سرکش،

۲۰ – سرانجام رستاخیز فرا خواهد رسید،

۲۱ – راه آمرزش خواهی و توبه باز است،

۲۲ – پرستش و سجده، تنها برای خدا و در برابر او،

و نیز نکات ظریف و لطیف و دلنواز دیگری که چشیدنی است و نه گفتنی و وصف کردنی.

به نام خداوند بخشاینده مهربان ۱ – سوگند به ستاره [فروزان قرآن آن گاه که فرود می آید،

۲ – که یار [و پیامبر] شما [محمد (ص)] نه گمراه گردیده و نه در بیراهه [و نادانی

است؛

۳ - و از روی هوس سخن نمی گوید.

۴ - این سخن [و کتاب او] جز وحیی [از آسمان که [به او] وحی می گردد [چیز دیگری نیست.

۵ - آن را [فرشته ای پرتوان [و گران قدر] به او فرا آموخت،

۶ - [فرشته امانتداری که دارای نیرویی [بس شکوهبار] است؛ و [به صورت طبیعی اش ایستاد،

۷ - در حالی که در بلندترین کرانه [آسمان بود؛

۸ - سپس نزدیک آمد و [بر پیامبر] فرود آمد؛

۹ - تا [فاصله اش به اندازه [طول دو [سوی کمان یا [از آن هم]نزدیکتر شد.

۱۰ - آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی نماید، وحی فرمود.

نگرشی بر واژه ها

هوی: این واژه به مفهوم نزول و فرود آمدن است؛ درست همانند واژه سقوط و نظیر آن. و در ادبیات و فرهنگ عرب این گونه صرف می شود هوی، یهوی، هویاً، و یا هُویا.

شاعر عرب این واژه را به مفهوم «فرود آمدن» به کار برده و می گوید:

اذا رمیت به الفجاج رأیته یهوی مخارمها هوّی الأَجدل هنگامی که با آن اسب تیز تک از تنگه ها بگذری، آن را خواهی دید که بسان باز شکاری از دهانه تنگه ها فرود می آید.

غوی: این واژه از ریشه «غیّ» برگرفته شده که در اصل به مفهوم ناکامی و نرسیدن به هدف آمده است. واژه «غوایه» نیز از همین ریشه و به معنی گمراهی است.

وحی: در اصل به مفهوم اشاره و افکندن نهانی مفهوم و معنی در روح و روان انسان آمده است، امّا در فرهنگ قرآن و زبان مردم

دین باور و دیندار به آوردن پیام خدا و آیات و کتاب او به وسیله فرشته وحی بر پیامبر تعریف می شود.

قوه: این واژه به مفهوم نیرو و توان آمده است.

مره: در اصل به مفهوم «تابیده شده» آمده، امّا در آیه به معنی قدرت است.

افق: کرانه آسمان و جمع آن «آفاق» است که به مفهوم کرانه ها آمده است.

تدلی: این واژه از ریشه «تدلی» به مفهوم نزدیک شدن و آویزان گشتن و فرود آمدن و امتداد یافتن تدریجی است.

قاب: اندازه هر چیز.

تفسیر

به ستاره فروزان قرآن سوگند

سوره پیش را خدای فرزانه با یاد بلند و باعظمت پیامبر به پایان برد و اینک این سوره را نیز با یاد آن حضرت آغاز می کند و می فرماید:

وَ النَّجْمِ إِذا هَوی سوگند به ستاره فروزان قرآن؛ آن گاه که فرود می آید،

در تفسیر این آیه دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «مجاهد» در این آیه خدای فرزانه به قرآن شریف سوگند یاد می کند؛ چرا که قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به صورت سوره سوره و آیه آیه و پراکنده بر قلب نورانی پیامبر فرود آمد و سرانجام به صورتی که در دست مردم است گردآوری گردید؛ از این جهت به ستاره نامگذاری شده است، چرا که ستارگان نیز در گستره آسمان پراکنده اند. در فرهنگ عرب به «تفریق»، «تنجیم» و به «مفرق»، «منجم» می گویند.

با این بیان، منظور این است که: سوگند به قرآن که در مدت بیست و سه سال بر قلب پاک پیامبر فرود آمد.

۲ - امّا به باور پاره ای همچون «ابن

عباس» منظور از این ستاره که خدا به آن سوگند یاد می کند، ستاره «ثریا» می باشد، و قرآن به هنگام فرو شدن و افول آن که طلوع فجر و سپیده سحر است، سوگند یاد شده است.

گواه این مطلب آن است که در ادبیات و فرهنگ عرب، گاه و بی گاه به «نجم» سوگند یاد شده است که منظور ستاره «ثریا» می باشد.

«ابن درید» می گوید: «ثریا» مجموعه ستارگان هفتگانه ای است که شش عدد از آن آشکار است و یکی از آن ها بسیار کم نور؛ که مردم برای آزمایش قدرت بینایی خویش، چشم خود را به وسیله آن می آزمایند.

۳ - از دیدگاه «حسن» منظور از واژه «نجم» در آیه، شماری از ستارگان هستند که به تدریج افول می کنند و از نظر نهان می گردند. با این بیان سوگند به جنس ستاره است، نه ستاره ای مشخص؛ و خدای فرزانه با اشاره به غروب و افول ستارگان در حقیقت به طلوع آن ها توجّه می دهد، چرا که آنچه افول و غروب می کند، بی گمان ظهور و طلوع نیز دارد و طلوع و غروب آن خردمندان و خردورزان را به شناخت آفریدگار و نظام بخش توانا و فرزانه هستی توجه می دهد.

«جبایی» در این مورد می گوید: در آیه شریفه حرکات ستاره به افول و فرود وصف گردیده است.

و «حسن» بر آن است که غروب ستاره مورد اشاره قرآن عبارت از سقوط آن در آستانه رستاخیز است که در آیه دیگری می فرماید:

و اذا الکواکب انتثرت...(۵۴) آن گاه که آسمان از هم بشکافد، و آن گاه که اختران پراکنده شوند...

۴ - و از دیدگاه «ابن عباس» منظور از «نجم» شهاب هایی است که شیطان ها به

هنگام استراق سمع، به وسیله آنها از آسمان ها رانده و دور می شوند.

پاره ای از اهل سنت از حضرت صادق آورده اند که: پیامبر گرامی در شب معراج از آسمان هفتم فرود آمد. هنگامی که این سوره مبارکه نازل شد، این جریان را به «عتبه» فرزند «ابو لهب»، یکی از سردمداران شرک و بیداد مکه، خبر دادند. او به حضور پیامبر آمد و ضمن اعلام جدایی از دختر او و جسارت به آن حضرت، نعره کشید که: تو به ستاره و خدای آن کفر ورزیده ای!

پیامبر گرامی دست به سوی آسمان گشود و او را نفرین کرد و از خدا خواست تا درنده ای از درنده های بیابان را بر او مسلط سازد.

آن عنصر خودکامه و گمراه پس از آن به سوی شام حرکت کرد و در میان راه در منزلگاهی برای استراحت فرود آمدند، امّا احساس کرد که ترس و دلهره بر او چیره شده است. از این رو از همراهانش تقاضا کرد تا وی را در میان حلقه خویش جای دهند و بخوابانند. آنان پذیرفتند، امّا هنگامی که خوابیدند، شیر درنده ای آمد، او را از حلقه یارانش بیرون کشید و پاره پاره کرد.

حسان بن ثابت، شاعر عصر رسالت، این داستان را در قالب سروده ای ریخته و از همه گستاخان و حق ستیزان خواست تا از سرنوشت او عبرت گیرند و در گفتار خویش خشونت و تندگویی و جسارت و بی ادبی را وانهند و انسانی سخن گویند و خردمندانه و انسانی رفتار کنند.

در آیه پیش خدای فرزانه به ستاره سوگند یاد کرد؛ اینک در بیان آنچه سوگند به خاطر آن آمده است می فرماید:

ما ضَلَّ

صاحِبُكَمْ وَ ما غَوی هرگز یار و پیامبر شما محمد (ص) نه از حق انحراف جسته و نه به بیراهه رفته و نه زبان به باطل گشوده است.

واژه «غوی» از ریشه «غیّ»، به مفهوم «ضل» آمده و به کار رفتن این واژه برای تأکید مطلب می باشد و منظور این است که: سوگند به ستاره فروزان، یا قرآن شریف که یار و پیامبر شما محمد (ص) نه گمراه شده و نه به بیراهه رفته است.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: هرگز تلاش و کوشش یار و پیامبر شما محمد (ص) بی اثر و بی ثمر نمانده، بلکه او به پاداش پرشکوه خدا و کرامت او نایل آمده است.

و می افزاید:

وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی او از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.

واژه «ینطق»، هم به وسیله «عن» متعدی می شود و هم به وسیله «با»، درست همان گونه که گفته می شود: «رمیت بالقوس» و نیز «رمیت عن القوس».

به باور پاره ای منظور این است که: پیامبر از روی هوا و هوس آیات قرآن را بر شما نمی خواند و چیزی از خود به پیام ما نمی افزاید.

در روایات رسیده روشنگری شده است که آن حضرت در همه کارهای دقیق و حساس بارهنمود خدا و به وحی و پیام او رفتار می کرد.(۵۵)

آن گاه می فرماید:

إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی آنچه او به عنوان آیه های قرآن بر شما می خواند، چیزی جز وحی و پیام خدا، که به وسیله فرشته وحی بر او فرستاده شده است، نمی باشد.

و می فرماید:

عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی آن فرشته گرانقدر و توانمند به فرمان

خدا، قرآن و آیات آن را به پیامبر فرا آموخت.(۵۶)

گروهی از جمله «ابن عباس» بر آنند که واژه «قوی ، جمع «قوه» است و «شدید القوی» به مفهوم کسی است که از نظر آفرینش دارای نیرو و قدرت بسیار است.

و باز برای تأکید همان واقعیت می افزاید:

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى همان قدرتی که بسیار توانمند و پراقتدار آفریده شده و بر همه چیز سلطه دارد.

یکی از مفسران پیشین می گوید: از نمونه های توانمندی فرشته وحی آن است که شهرهای جامعه تبهکار لوط را از بیخ و بن برکند و به آسمان برد و آن گاه واژگون ساخت و نابود کرد.

و نمونه دیگر اقتدارش خروشی بود که بر سر جامعه گناه پیشه و قانون شکنِ عاد زد و همگی را نابود ساخت.

به باور پاره ای از جمله «ابن عباس» منظور این است که: فرشته وحی دارای سلامت و خلق و خوی بسیار نیکوست.

و به باور پاره ای دیگر، منظور این است که: فرشته وحی در راه خدا بسیار نیرومند است و دارای جسمی سالم و به دور از آفت ها و عیب هاست.

«جبایی» می گوید: فرشته وحی دارای قدرتی است که در کران تا کران آسمان ها به آسانی صعود می کند و فرود می آید و با همان چهره و سیمای طبیعی خویش، پس از فرود بر پیامبر گرامی در برابر آن حضرت ایستاد.

و می افزاید:

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى فرشته وحی در حالی که در بلندترین کرانه آسمان بود، آیه های قرآن و پیام خدا را به پیامبر فراآموخت.

در این مورد آورده اند که: فرشته وحی هماره به صورت انسان بر پیامبر گرامی فرود می آمد

تـا این که آن حضـرت از او خـواست به صورت اصـلی و طـبیعی خویش فرود آیـد. از پی آن درخواست بود که فرشـته وحی دوبار، یک بار در زمین و یک بار در آسـمان به همان صورتی که آفریـده شده است بر آن حضـرت فرود آمد. آن بار که در زمین برحضـرت فرود آمـد، آن گـاه بود که پیـامبر در غار حرا بود و فرشـته وحی از سـمت شـرق بر او ظاهر شـد و همه کرانه مشـرق تا مغرب را پوشانید. پیامبر با دیدن چهره طبیعی جبرئیل غش کرد و بر زمین افتاد. در این هنگام فرشـته وحی در سیمای انسانی پدیدار گردید و او را بلند کرد و این مورد است که قرآن می فرماید:

ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی آن گاه نزدیک آمد و نزدیکتر شد.

در تفسیر این فراز دیدگاه ها یکسان نیست:

۱ - به باور پاره ای همچون «حسن» آیه تقدیری دارد و منظور این است که: آن گاه فرشـته وحی به آن حضرت نزدیک شد و پس از آن که در بلندترین کرانه آسمان استقرار یافت بر پیامبر فرود آمد.

۲ - امـا به بـاور «زجـاج» منظور این است که: آن گاه فرشـته وحی به پیامبر نزدیک آمـد و نزدیکتر شـد؛ چرا که واژه «دنی» به مفهوم «نزدیک شد»، آمده و «تدلی» به معنای نزدیکتر شد.

از دیـدگاه برخی «فاسـتوی» بیانگر آن است که فرشـته وحی پس از آن که پیام خـدا را به پیامبر گزارش کرد به سوی آسـمان اوج گرفت و رفت.

امّا از دیدگاه «جبایی» منظور این است که: فرشته وحی پس از آنکه با سرعت بسیار فرود می آمد تا

پیامبر او را ببیند، در افق استقرار یافت.

و «فرأ» بر آن است که: منظور از «فاستوی» این است که: فرشته وحی و پیامبر گرامی در شب معراج در کرانه آسمان دنیا استقرار یافتند.

در آیه بعد در همین مورد می افزاید:

فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنی تا آن که فاصله میان او و فرشته وحی به اندازه طول دو کمان، یا باز هم کمتر شد.

از گروهی از جمله «مجاهد» آورده اند که: تا آن که فاصله میان فرشته وحی و پیامبر به اندازه دو کمان گردید.

یادآوری می گردد که واژه «قوس» به مفهوم چیزی است که به وسیله آن تیراندازی می گردد که یک نمونه آن «کمان» است.

«ابن عباس» می گوید: بدان جهت «قوس» به عنوان معیار سنجش قرار گرفته است که در روشنگری فاصله مکانی در فرهنگ عرب رواج داشت، و آن را «قاب قوس»، «قیب قوس»، «قید قوس» و... به کار می بردند.

امّا از گروهی از جمله «ابن مسعود» آورده اند که: منظور دو «ذراع» می باشد.

«انس بن مالک» از پیامبر گرامی آورده است که در این مورد فرمود: منظور به اندازه دو «ذراع» یا نزدیکتر از آن می باشد. با این بیان واژه «قوس» وسیله سنجش و اندازه گیری قرار گرفته و «ذراع» نیز چیزی است که با آن اندازه گیری می شود.

«ابن سکیت» می گوید: «قاس الشیی ء یقوسه قوساً»، «قاسه یقیسه» که در سنجش و اندازه گیری به کار می رود.

شاید بهترین بیان را در این مورد «زجاج» دارد که می گوید: خدای فرزانه با بندگان خویش به میزان فهم و فرهنگ و با لغت و زبانشان سخن می گوید؛ به همین جهت در آیه مورد بحث، هدف،

مشخص ساختن اندازه فاصله فرشته وحی با پیامبر گرامی است که به طور ساده و روشن می فرماید: فاصله آن دو با هم به اندازه ای بود که شما در زبان و فرهنگ خودتان از آن به اندازه دو قوس یا کمتر از آن تعبیر می کنید.(۵۷)

این سبک سخن در قرآن باز هم به کار رفته است؛ برای نمونه در این آیه می فرماید: و او را به سوی یکصد هزار نفر از مردم «نینوا»، یا باز هم بیشتر روانه کردیم. و ارسلناه الی مائه الف او یزیدون(۵۸)

«ابن مسعود»آورده است که : فرشته وحی در حالی به پیامبر فرود آمد، که ششصد بال وصف ناپذیر داشت و آن حضرت اورا آن گونه نگریست.

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی و آن گاه بود که خدای فرزانه آنچه را می خواست به بنده برگزیده بارگاهش وحی فرمود.

پاره ای «ما» را در آیه شریفه، «مصدریه» گرفته اند و پاره ای دیگر به مفهوم «الذی» که موصوله باشد.

به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ربیع» منظور این است که: فرشته وحی آنچه را خدای فرزانه به او وحی فرموده بود، همه را به محمد (ص) وحی نمود. این دیدگاه را از «ابن عباس» و «عطا» آورده اند.

«سعید بن جبیر» می گوید: خدای فرزانه بر پیامبرش وحی فرمود که: هان ای پیامبر من! مگر نه اینکه خدایت تو را یتیم یافت و پناه داد؟

و تو را سرگشته یافت و هدایت فرمود؟

و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید؟

الم یجدک یتیماً فآوی و جدک ضالا فهدی ...(۵۹)

امّا به باور پاره ای خدا بر

پیـامبرش وحی فرمود که: تو و رهروان راسـتین راه توحیـدی و عادلانـه ات نخسـتین پیـامبر و نخسـتین امت هستیـد که در روز رسـتاخیز به بهشت پرطراوت و زیبا در خواهیـد آمـد، چرا که در آمـدن دیگر پیام آوران و امت ها به آن پیش از تو و امت تو حرام است.

و پـاره ای نیز بر آننـد که خـدای فرزانه پاره ای از اسـرار را بر قلب مصـفای پیامبرش فرو فرسـتاد. در این مورد شاعر چنین می سراید:

بین المحبین سر لیس یفشیه قول و لا قلم للخلق یحکیه...

۱۱ – قلب [مصفای پیامبر] آنچه را دید [و دریافت هرگز آن را]انکار نکرد.

۱۲ – پس آیا بر سر آنچه می بیند، با او به ستیزه برخاسته اید؟

۱۳ – و بی گمان [پیامبر ما] او را در یک فرود دیگر [نیز] دیده است، ۱۴ – نزدیک «سدره المنتهی»،

۱۵ – که «جنه المأوی» نزدیک آن است،

۱۶ – آن گاه که درخت «سدر» را آنچه می پوشاند، پوشانده بود.

۱۷ – دیده [پیامبر ما] نه منحرف گشت و نه از حد درگذشت.

۱۸ – [و] راستی [که برخی از بزرگترین نشانه های [قدرت و حکمت]پرودگارش را دید.

۱۹ – پس به من خبر دهید [که آیا بت های سه گانه شما:] لات و عزّی

۲۰ – و منات، آن سومینِ دیگر [به راستی دختران خدا هستند]؟!

تفسیر

قلب مصفای پیامبر

در آیـات پیش پس از سوگنـدی تفکرانگیز سـخن از درستی دعوت آسـمانی پیـامبر و دریافت وحی از سوی خـدای فرزانه به وسیله فرشته گران قدر او و ترسیم دورنمایی از نخستین دیدار پیامبر با جبرئیل بود، اینک در اشاره به دیدنی های پیامبر

در شب پراسرار معراج و تصدیق آن ها می فرماید:

ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی قلب نورانی پیامبر آنچه را با چشم دیده بود، گواهی نمود و آن ها را انکار نکرد.

با این بیان «ما» مصدریه می باشد و «مارأی» در جایگاه نصب است تا مفعول «کذّب» باشد، و منظور این است که: قلب و خرد شکوهبار پیامبر آنچه را چشمان آن حضرت دیده بود، انکار نکرد، بلکه همه را گواهی نمود.

امّا به باور «مبرّد» منظور این است که: پیامبر حقایقی را دیده است و در دیدن آن ها گواهی می گردد.

و از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: پیامبر گرامی با قلب مصفای خویش پروردگار دانا و توانا و فرزانه را با دیدن نشانه های بهت آور و تفکرانگیزش دید و با چشم دل، ذات بی همتا و یکتای او را دریافت.

این دیدگاه به وسیله «محمد بن حنفیه» از امیرمؤمنان نیز روایت شده است(۶۰)، که این بیان به مفهوم رسیدن به اوج یقین در مورد آفریدگار هستی با دیدن نشانه های پرشکوه و بی شمار او در کران تا کران هستی است؛ درست بسان پدر توحیدگرایان، ابراهیم که با وجود ایمان عمیق به قدرت و حکمت خدا و روز رستاخیز و زنده شدن مردگان، باز هم تقاضا کرد تا به او نمایانده شود. و هنگامی که مورد پرسش قرار گرفت که مگر این موضوع را باور نمی دارد؟ پاسخ داد: چرا، به رستاخیز و قدرت خدا بر پدید آوردنش ایمان دارد، امّا برای اطمینان و آرامش بیشترِ دل می خواهد با چشم نیز بنگرد. «و لکن لیطمئن قلبی...»(۶۱)

از گروهی از جمله «عایشه» و «ابن مسعود» آورده اند که: آنچه را

پیامبر گرامی دید، فرشته وحی بود که آن حضرت او را به صورتی که آفریده شده است نگریست.

از «حسن» آورده اند که: آنچه را پیامبر دید، قدرت بی کران خدا و حکمت وصف ناپذیر و فرمانروایی او بود و در آن دیدار، روح پاک پیامبر را از زمین به اوج آسمان ها بردند و جسم پاک و پاکیزه اش در زمین بود، امّا بیشتر مفسران و ظاهر مذهب اهل بیت و مشهور در روایات نشانگر آن است که خدای فرزانه، پیامبرش را با همین جسم مادی و خاکی به سفر آسمانی معراج برد و آن حضرت در بیداری و با چشم ظاهر آیات و نشانه های وصف ناپذیر قدرت و فرمانروایی و حکمت آفریدگار هستی را نگریست، که ما در تفسیر سوره «اسراء» در این مورد دیدگاه ها را ترسیم کردیم.

لازم به یادآوری است که میان دیدن چیزی در بیداری و دیدن آن در عالم خواب تفاوت بسیاری است، چرا که دیدن پدیده و حقیقتی در بیداری عبارت است از دیدن و دریافت آن با چشمِ سر، در حالی که دیدن در خواب عبارت است از تصور چیزی در قلب و دل با این پندار که با چشم و در حالت بیداری می بیند.

پاره ای آورده اند که: از پیامبر پرسیدند: آیا در شب معراج پروردگارت را دیدی؟

سئل رسول الله هل رأیت ربک لیله المعراج؟

آن حضرت در پاسخ فرمود: من در آن شب پراسرار نهر آبی را دیدم که در آن سوی آن، پرده ای از نور هویدا بود و جز این چیز دیگری ندیدم.

رأیت نهراً و رأیت وراءَ النهر حجاباً، و رأیت و راء الحجاب نوراً لم أر غیر ذلک.(۶۲)

از

«ابوذر» و نیز «ابوسعید» آورده انـد که: از پیامبر گرامی در مورد آیه مورد بحث پرسـیدند، که فرمود: من نوری را دیدم و بس. رأیت نوراً.

این بیان از «مجاهد» و «عکرمه» نیز روایت شده است.

پاره ای از «ابن عباس» آورده اند که می گفت: پیامبر در شب معراج پرودگارش را دید.

«مسروق» در این مورد می گویـد: از «عایشه» در این باره پرسـیدم، که گفت: بنـده خدا! تو چیزی می گویی که بند بند وجود انسان را به لرزه می اندازی.

پرسـیدم: هـان ای مادر مردم باایمان، آیه های آغازین سوره نجم را گوش دل سپار! و آن گاه آن آیات را خوانـدم تا به «قاب قوسین...» رسیدم و از تفسیر آن پرسیدم.

عـایشه گفت: مگر شـما از این آیـات چه دریـافته ای؟ به بـاور من آنچه پیـامبر دیـد، فرشـته وحی بـود و آن را به صـورتی که خدایش آفریده است تماشا کرد.

آن گـاه افزود: هر کس به تو بگویـد که پیـامبر خـدای خود را دیـد، دروغ بافته است، چرا که قرآن می فرمایـد: چشم ها او را درنمی یابند و نمی نگرند، امّا او چشم ها را می بیند و درمی یابد.

لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار(۶۳)

و نیز افزود: و هر کس به تو بگویـد که پیامبر علم غیب می داند به خدا دروغ بسـته است، چرا که قرآن می فرماید: اِنّ الله عنده علم الساعه...(۶۴)

و هر کس به تـو خـبر دهـد که محمـد (ص) چیزی از وحی و پیـام خـدا را کتمـان داشت، دروغ بـافته است؛ چرا که قرآن می فرماید: هان ای پیامبر ما، آنچه را به سوی تو از جانب پروردگارت فرو فرستاده شد، به مردم برسان.

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک...(۶۵)

و نیز آنچه را آن حضرت دیده است، با بیانی رسا و گویا بیان می کند و می فرماید: لقد رأی من آیات ربّه الکبری...(۶۶)

به راستی که محمد (ص) پاره ای از بزرگترین نشانه های قدرت و حکمت پروردگارش را دید.

در دومین آیه مورد بحث می افزاید:

أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری پس آیا شما بر سر آنچه پیامبر می بیند و شما شرک گرایان و حق ناپذیران آن را باور ندارید، با او به ستیزه برخاسته اید؟

این بیان شاید بدان دلیل است که شرک گرایان و ظالمان پس از رویداد شگفت انگیز معراج با پیامبر به جدال و بگو مگو پرداختند و گفتند: اگر به بیت المقدس، و از آنجا به آسمان ها سیر داده شده ای اینک از بیت المقدس به ما خبر ده و آنجا را وصف کن! و نیز از سرنوشت و حال و روز کاروان بزرگ تجارتی مکه که در راه است، ما را آگاه ساز؛ و با این بهانه ها به حق ستیزی و جدال پرداختند.

پاره ای از مفسران و واژه شناسان «أَفتمارونه» را به مفهوم «أَفتجحدونه» گرفته اند، که در این صورت منظور این است که: پس آیا او و رسالت او را انکار می کنید؟

امّا پاره ای دیگر آن واژه را به مفهوم «أفتدفعونه عمایری» گرفته اند که در این صورت منظور این است که: آیا آنچه را آن حضرت دیده است رد می کنید و نمی پذیرید؟

به باور ما هر دو دیدگاه به هم نزدیک است، چرا که هر ردّ و دفعی، ستیزه است و هر ستیزه ای نوعی انکار.

دیداری دیگر با فرشته وحی در ادامه آیات به دیدار دیگر پیامبر و فرشته وحی می پردازد و می فرماید:

وَ لَقَدْ رَآهُ

نَزْلَهً أُخْری به یقین پیامبر گرامی بار دیگر فرشته وحی را در حالی که با چهره طبیعی خود بر آن حضرت فرود می آمد، دید. و این دومین بار بود که پیامبر جبرئیل را در چهره اصلی اش تماشا کرد.

آن گاه می افزاید:

عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی این دیدار در کنار «سدره المنتهی» بود.

در مورد «سدره المنتهی» دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیدگاه برخی از جمله «مقاتل»، «سدره» درخت پرشکوهی است بر فراز آسمان هفتم در سمت راست عرش که دانش هر فرشته ای به آن منتهی می شود.(۶۷)

۲ - امّا به باور برخی دیگر از جمله «ابن عباس» منظور از آن، جایگاهی است که آنچه از زمین به آسمان صعود می کند، آخرین نقطه صعودش آنجاست؛ همچنان که آنچه از آسمان فرود می آید، آخرین نقطه فرودش آنجاست.

۳ - از دیدگاه پاره ای «سدره المنتهی» جایی است که ارواح شهیدان راه حق و عدالت تا آنجا بالا می رود.

۴ - امّا از دیدگاه پاره ای دیگر آنجا جایگاهی است که آنچه از آسمان های بالاتر و فراتر فرود می آید، آنجا سپرده می شود، و نیز هر آنچه از ارواح که به سوی آسمان و یا معراج صعود می کند، نهایت عروج آنها همان جایگاه است و همه از آنجا تحویل گرفته می شود.

واژه «منتهی» به مفهوم نقطه پایان است و «سدره» همان گونه که اشاره رفت، درخت پرطراوت و پرشکوهی است در سمت راست عرش، و از آنجایی که آن جایگاه نقطه پایان عروج فرشتگان است، این درخت به آن اضافه شده است.

و برخی آورده اند که: «سدره» همان درخت مشهور «طوبی» است. و پاره ای نیز بر آنند که

«سدره» درخت رسالت و نبوت است.

و می افزاید:

عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی همان چیزی که بهشت برین نزدیک آن است.

به باور پاره ای «جنه المأوی» همان بهشت جاودانه است که در آسمان هفتم و یا ششم قرار دارد.

امّا به باور «قتاده» و «جبایی»، این بهشت همان بهشت زیبایی است که آدم در آن سکونت داشت و ارواح شهیدان راستین راه آزادی نیز به آنجا صعود می کنند.

از دیدگاه «حسن» «جنه المأوی» همان بهشتی است که خدای فرزانه وعده آن را به مردم شایسته کردار و درست اندیش داده و سرانجام به آنجا خواهند رفت.

و از دیدگاه «عطا» و «ابن عباس» جایی است که جبرئیل و دیگر فرشتگان در آنجا سکونت دارند.(۶۸)

در ادامه آیات می افزاید:

إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی آن گاه که درخت پرطراوت و زیبای «سدر» را چیزی فرا گرفته و پوشانیده بود.

در تفسیر این آیه، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور «حسن» و «مقاتل» منظور این است که: آن گاه که فرشتگان بسان پرندگان بر شاخ و برگ درخت «سدر» نشسته و آن را پوشانده بودند.

در این مورد از پیامبر آورده اند که روی هر برگ از برگ های درخت «سدر» فرشته ای را دیدم که به ستایش و سپاس خدا مشغول بود.

۲ - امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: آن هنگام که «سدره المنتهی» در هاله ای از نور و زیبایی و صفا فرو رفته و به گونه ای دیدگان را خیره می سازد که وصف آن نشاید، پیامبر گرامی فرشته وحی را در سیمای اصلی اش دید.

۳ - و از دیدگاه «ابن عباس» و «مجاهد» منظور

این است که: آن گاه که پروانه های طلایی و زیبا، «سدره» را می پوشانند؛ به گونه ای که گویی انبوه فرشتگان هستند که به صورت پروانه هایی دل انگیز و تماشایی به عبادت و ستایش خدا پرداخته اند.

با این بیان منظور آیه شاید این باشد که: پیامبر گرامی در حالی که «سدره المنتهی» را هاله ای از نور و معنویت پوشانده بود، فرشته وحی را در سیمای اصلی اش دید.

و از شگفتی هایی که در این آیات انسان را به قدرت وصف ناپذیر خدا راه می نماید، ابهام تفکرانگیز و اندیشاننده در سخن است؛ ابهامی که در مورد فراپوشیدن درخت «سدر» به کار رفته و به طور روشن و آشکار نیامده است که چه چیزی آن را می پوشاند. این ابهام تفکرانگیز نشانگر عظمت کار است؛ درست همان گونه که در آیه دیگری آمده است که: آن گاه به بنده برگزیده بارگاه خود آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود.

فاوحی الی عبده ما اوحی ۶۹)

و در آیه مورد بحث نیز «مایغشی» نشانگر عظمت مطلب و رساترین بیان در این مورد است.

آن گاه روشنگری می کند که:

ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی آنچه آمد واقعیت هایی بود که پیامبر دید و چشم واقع بین او نه منحرف گردید و نه از حد گذشت که پندارها را در چهره واقعیت بنگرد.

به بیان روشن تر منظور آیه این است که: نه چشم پیامبر خیره شد و نه به چپ و راست انحراف جست و نه از اندازه معین و میزانی که برای آن مقرر گردیده بود، گذشت.

این تعبیر نشانگر ادب والای آن حضرت است که در آن مقام بلند و پرمعنویت، نه

چشم خود را به این سو و آن سو گردانیـد و نه در برابر دیدگان خود به چیزی خیره گردید، بلکه نگرش و نظاره او تفکرانگیز و سراسر آمیخته با ادب و معنویت و کمال بود.

در آیه بعد می افزاید:

لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْكُبْری.

و به راستی که پیامبر در آنجا و در آن سیر آسـمانی، برخی از بزرگترین نشانه های قـدرت و حکمت و دانش پروردگارش را دید.

در این مورد که آن حضرت چه دید، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ – به باور گروهی از جمله «مقاتل» آن حضـرت در آن جایگاه بلند آسمانی «سدره المنتهی» را دید. و نیز جبرئیل را در چهره اصلی اش در حالی که ششصد بال داشت و پرهای او افق را پوشانده بود، نظاره کرد.

لازم به یـادآوری است که «من» در آیه برای «تبعیض» است و نشـانگر این معنـا، که آن حضـرت برخی از آیـات و نشانه های قدرت خدا را دید، نه همه آن ها را.

۲ – از «ابن مسـعود» آورده انـد که: پیامبر در آن سـفر آسـمانی یکی از فرش های شـکوهبار بهشت را که سبزرنگ بود و تمام افق را فرا گرفته بود، تماشا کرد.

۳ – از دیدگاه «ابن عباس» آن حضرت با دیده دل پروردگارش را دید.(۷۰)

با این بیان ممکن است منظور این باشـد که: پیامبر با دیـدن برخی از بزرگترین آیات و نشانه های قدرت و دانش پروردگارش بر ایمان عمیق و یقین استوارش افزون گردید.

لازم به یادآوری است که واژه «کبری»، مؤنث «اکبر» است که با آمـدن آن در وصف چیزی ارزش آن را بالا می برد و ارزش دیگر چیزها را

در برابر آن کم می کند.

خدایان پنداری ستمکاران پس از ترسیم پرتوی از دو دیدار پیامبر با فرشته وحی و تأکید بر درستی دعوت توحیدی و صداقت او در رسالت و آوردن قرآن، اینک خدای فرزانه روی سخن را به شرک گرایان و ظالمان می کند و در آیاتی کوتاه و تفکرانگیز می فرماید:

أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزّى پس شما شرک گرایان و حق ناپذیران به من خبر دهید که بت های سه گانه ساخته و پرداخته شما، «لات»، «عزی»، و نیز «منات»، آن سومین بت شما، به راستی دختران خدا یا فرشتگان بارگاه او هستند که آنها را به جای خدای یکتا می پرستید؟ یا همه این بافته ها و ساخته ها را خود پرداخته اید و به آفت شرک و کفر گرفتار شده اید؟

وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى به باور «جبایی» منظور این است که: هان ای شرک گرایان و ستمکارانی که می پندارید بت های سه گانه «لات، «عزی» و «منات» دختران خدا هستند، آیا این بافته های خرافی و شرک آلود و بی خردانه شما درست است؟

بدان دلیل خدای فرزانه این پرسش را از آنان می کند که گروهی از بت پرستان می گفتند: ما بدان دلیل این بت ها را می پرستیم که پیکره دختران خدا هستند و نام آنان را دارند.

پاره ای نیز بر آنند که در پندار خرافی بت پرستان، فرشتگان دختران خدا بودند، به همین جهت پیکره هایی را به شکل پنداری از آنان تراشیده و نام هایی نیز از نام های باعظمت خدا برگرفته و بر آن ها نهاده بودند و آن ها را به جای خدای یکتا می پرستیدند.

در میان بت هایی که پرستیده می شد، این سه بت از همه آن ها شناخته شده تر بود و طرفداران بیشتری داشت:

۱ -

بتِ «لات» که به پنـدار بت پرسـتان، نامش از نام مقـدس خـدا «اللّه» برگرفته شده بود و در اصل خدای پنداری قبیله «ثقیف» به شمار می رفت.

۲ - بتِ «عُزّی که از واژه مقدس «عزیز» برگرفته شده و مؤنث «اعز» بود.

به بـاور برخی «عزی» درخت بزرگ و کهنسـالی بـود که قـبیله «غطفـان» آن را آراسـته بـود و می پرستیـد که پیـامبر گرامی به «خالد» دستور داد تا آن را ببرد. او رفت و در حالی که به بریدن آن مشغول بود، می گفت: هان ای «عُزّی ، ای خدای دروغین بت پرسـتان، من به تو کفر ورزیـده و تو را سـتایش نمی کنم، چرا که خود دیدم و شـنیدم که خدای یکتا تو را به باد نکوهش گرفت.

۳ - و دیگر بتِ «مناه» که به باور پاره ای میان راه مکه به سوی مـدینه، در منطقه «قدید» نصب شده بود؛ و به باور برخی دیگر، بت قبیله «خزاعه» و «هذیل» بود، که شرک گرایان مکه و اطراف آن در برابرش سر بندگی فرود می آوردند.

پاره ای نیز بر آنند که این سه بت را از سنگ تراشیده و در خانه کعبه نصب کرده و آنها را می پرستیدند.

گفتنی است که واژه «الثالثه» و «الأُخری» وصف «مناه» هستند و منظور آیه این است که: از این بت های سه گانه لات و عزی و مناه، به من خبر دهید و بگویید که آیا آنها می توانند سود و زیانی بر شـما برسانند و یا کاری از آنها ساخته است که آنها را با خدای یکتا برابر می پندارید و می پرستید؟ ۲۱ - آیا [به پندارتان پسر از آنِ شماست و دختر از آنِ

او؟!

۲۲ – در این صورت، این تقسیمی است [سخت ظالمانه.

۲۳ – این ها تنها نام هایی هستند که شما [بت پرستان و پدرانتان بر آن [بت ها نهاده اید، در حالی که خدا هیچ دلیلی بر [درستی و حقانیت آنها فرو نفرستاده است. [آری، شرک گرایان و حق ناپذیران تنها از پندار و آنچه دل هایشان می خواهد پیروی نمی نمایند، در حالی که از سوی پروردگارشان برای آنان [سرمایه و راه رستگاری و] هدایت آمده است.

۲۴ – مگر برای انسان آنچه را آرزو نماید، خواهد بود؟

۲۵ – [نه، هرگز، چرا که سرای آخرت و جهان نخستین تنها از آن خداست.

۲۶ – و چه بسیار فرشتگانی در آسمان هایند که شفاعت شان هیچ سودی نمی بخشد، مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و خشنود باشد، اجازه دهد.

۲۷ – بی تردید آن کسانی که به [سرای آخرت ایمان نمی آورند، فرشتگان را به عنوان دختر [خدا] نام می گذارند؛

۲۸ – در حالی که هیچ [آگاهی و] دانشی به آن [کاری که انجام می دهند] ندارند [و] تنها از پندار [پوچ خویش پیروی می کنند؛ و بی تردید پندار [و گمان به هیچ وجه به جای [شناخت]حقیقت بسنده نیست [و در رسیدن به حق هیچ سودی به انسان گمان پرداز نمی رساند].

۲۹ – پس [ای پیامبر،] از آن کسی که از یادِ ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را نخواسته است، روی برتاب.

۳۰ این است نهایت [بهره وری آنان از دانش! به یقین پروردگارت به [حال کسی که از راه او انحراف جسته، داناتر است؛ و او به [حال کسی که راه یافته

[نیز] داناتر است.

تفسیر

گمان پردازی و هواپرستی یا دو ریشه پرستش های ذلت بار

در آیات پیش پس از ترسیم دیدارهای پیامبر با فرشته وحی و دریافت پیام خدا، به نکوهش بت پرستان و بی خاصیتی بت ها و خدایان پنداری آنان پرداخت؛ اینک در اشاره به خرافه پردازی دیگر آنان که فرشتگان را دختران خدا قلمداد می کردند و بت های سه گانه خود را نمادی از آنان، می پرسد:

أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى آیا به راستی این بت های ساخته و پرداخته نادانی و پندار و هواپرستی شما، دختران خدا هستند و منشأ سود و زیان برای پرستندگانشان می باشند؟ و آیا به پندار شما پسران از آنِ شما هستند و دختران از آنِ خدای یکتا؟

به بیان دیگر در صورتی که شما در انتخاب، آزاد باشید پسران را برای خود انتخاب می کنید و دختران را برای خدا، چرا که آنها را بهتر می پندارید و این ها را فروتر؛ چگونه به خود اجازه می دهید چیزی را که برای خود نمی پسندید به خدای توانا نسبت دهید؟

آن گاه می افزاید:

تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى آیا در این صورت این تقسیم شما تقسیمی ظالمانه و بیدادگرانه نیست؟

روشن است که چرا، این تقسیم، تقسیمی است ظالمانه و به دور از اعتدال و انصاف و منطق که دختران را - با اینکه انسان های درجه دوّم ویا فروتر از آن می پندارید - از آنِ خدا قرار دهید و پسران را - که برتر می پندارید - از آنِ خودتان.

قرآن بدین صورت روشنگری می کند که نه پندار آنان در مورد زن و فروتر پنداشتن آن از مرد، پنداری درست است و نه خرافه پردازی آنان در این

مورد که فرشتگان دختران خدا هستند و بت ها نمادی از آنها.

سپس به روشنگری و خرافه زدایی ادامه می دهد که:

إِنْ هِیَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ این پندار شما و پدرانتان که بت ها را خدا و یا دختران خدا نامیده اید، پنداری پوچ و بی اساس است و این ها نیز نام هایی بی خاصیت و بی اثر و خودساخته؛ و خدای یکتا هیچ دلیل و برهانی بر درستی گفتار شما و حقانیت آنها نفرستاده است، چرا که این بت ها نه توان سود رساندن به کسی را دارند و نه برطرف ساختن زیان از کسی را.

به باور «مقاتل» منظور این است که: و خدا کتابی در درستی پندار شما نازل نکرده است که در آن دلیل و برهانی بر حقانیت بت و پرستش های ذلت بار باشد.

در ادامه آیه، قرآن روی سخن را از آنان برمی گرداند و می افزاید:

یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ واقعیت این است که شرک گرایان و ظالمان تنها از پندارهای پوچ و زورمدارانه خویش و آنچه هوای دلشان می خواهد پیروی می کنند، نه از دانش و آگاهی و خرد و وجدان و ندای فناناپذیر فطرت توحیدی خویش.

وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی و این انحراف آنان در حالی است که از سوی پروردگارشان نیز سرمایه رشد و هدایت و درس های رستگاری و ارشاد به وسیله پیامبر و قرآن آمده است.

و بدین سان آفریدگار هستی پندارهای خرافی و بت تراشی و بت پرستی آنان را به باد نکوهش می گیرد و کار آنان را شگفت آور می داند که چگونه با آن همه دلیل و برهان و روشنگری

و ارشاد و پیامبر باطنی و ظاهری، باز هم به بت پرستی و گمراهی و ستم و گمراهگری پای می فشارند و دستخوش تعصّب و نادانی می گردند؟

فرمانروای دنیا و آخرت در سومین آیه مورد بحث در اشاره به شفاعت خواهی آنان از بت ها این آرزوی خام و بی خردانه آنان را به باد نکوهش می گیرد و می فرماید:

أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّی آیا هر آنچه انسان آرزو کند به آن خواهد رسید؟

در آیه شریفه منظور کفرگرایان و خودکامگان هستند که با همه حق ناپذیری و بیداد، باز هم در آرزوی شفاعت و نجات بودند؛ آن هم شفاعت بت های بی خاصیت و ساخته و پرداخته ذهن خمود و مغز سنگواره ای خویش.

آن گاه می افزاید:

فَلِلَّهِ الْ آخِرَهُ وَ الْأُولی در حالی که آن جهان و این جهان از آن خدای یکتاست و اوست که فرمانروای دنیا و آخرت است و هیچ کس جز به خواست و فرمان او نه قدرت کاری را خواهد داشت و نه مالک چیزی خواهد شد.

به باور پاره ای از مفسران پیشین منظور این است که: آیا انسان هر آنچه بخواهد انجام می دهد بی آنکه حساب و کتاب و پاداش و کیفری در پیش باشد؟ نه، هرگز، چرا که خدای یکتا فرمانروای دنیا و آخرت است، و اوست که در این سرا و سرای دیگر به هر کسی هر آن چه بخواهد می بخشد و هر که را خواست محروم می سازد.

امّا به باور «جبایی» منظور این است که: هر آنچه این انسان از نعمت های دنیا و آخرت بخواهد، به آن ها نخواهد رسید؛ بلکه این خدای فرزانه است که کارها را بر اساس حکمت

و مصلحت تدبیر می کند و بهره سرای آخرت را ویژه مردم باایمان و عدالت پیشه و درست اندیش ساخته و کفرگرایان و ستمکاران را از آن بی بهره خواسته است.

به باور ما این دیدگاه و این دریافت بهتر است، چرا که مفهومی گسترده تر دارد و همه دیدگاه ها در آن نهفته است.

و می فرماید:

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِى السَّماواتِ لا تُغْنِى شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند و شفاعت آنان در مورد کسی هیچ سودی برای او نمی بخشد، مگر پس از آن که خدای فرزانه برای هر کس بخواهد و اجازه دهد و از او خشنود گردد.

منظور از کسانی که خدا برای شفاعت آنان خشنود می گردد و اجازه می دهد، مردم باایمان و شایسته کردار و عدالت پیشه اند، نه حق ناپذیران و ستمکاران... با این بیان فرشتگان جز به خواست خدا و در مورد کسانی که ذات پاک و بی همتای او بخواهد و از گفتار و عملکرد آنان در زندگی شان خشنود گردد، در مورد هیچ کس دیگری شفاعت نخواهند کرد.

این بیان در آیه دیگری آمده است که می فرماید: و لا یشفعون الاّ لمن ارتضی(۷۱) و فرشتگان جز برای کسی که خدا رضایت دهد، شفاعت نمی کنند...

حرکت تنها در پرتو بینش و آگاهی در ادامه آیات در اشاره به یک حقیقت سازنده و اساسی در زندگی انسان، روشنگری می کند که حرکت و گفتار و کردار انسان آگاه و مسئول و جامعه رشدیافته و مترقی تنها باید بر اساس بینش و آگاهی باشد و نه پندارها و هوس های جاه طلبانه و انگیزه های نامقدس، که

این در خور شأن جامعه و مردم باایمان نیست.

إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْ آخِرَهِ لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَهَ تَسْمِیَهَ الْأُنْثی به یقین کسانی که به سرای آخرت و اصل پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و حساب و میزان ایمان ندارند و جهان پس از مرگ را باور نمی کنند، فرشتگان را دختران خدا نام می نهند، چرا که می پندارند آنان دختران خدا هستند.

آن گاه در نفی این بافته ها و یافته های شرك آلود و خرافی می فرماید:

وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَ آنان به این نامگذاری و این پندار و گفتار بی اساس خویش هیچ آگاهی و دانشی ندارند، بلکه تنها از پندارها و گمان های خویش پیروی می کنند؛ آری، از گمان و پنداری که سخت آفت پذیر است و چه بسیار که انسان را به اشتباه می اندازد.

وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً

و راستی که پندار و گمان نه انسان را از دانش و آگاهی بی نیاز می سازد و نه برای رسیدن به حق ما را بسنده است، چرا که گمان در وصول به حقیقت هیچ سودی نمی رساند.

سپس قرآن شریف روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا

هان ای پیامبر، اینك که چنین است از کسانی که از یاد خدا روی برتافته اند، و جز زندگی ظاهری این جهان و رسیدن به خواسته های حیوانی خویش را نمی جویند و نمی خواهند روی گردان، و بی آنکه در برابر گفتار و رفتار ناپسند آنان بخواهی مقابله کنی، شکیبایی ورز و مدارا و تساهل را پیشه ساز، و از پند و اندرز

و خیرخواهی و روشنگری راه برای آنان دریغ مورز، و آنان را در پرتو دلیل و برهان های قانع کننده و استوار به سوی حق فراخوان.

و در اشاره به ناآگاهی و خمودی آنان می افزاید:

ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ این است نهایت دانش و آگاهی آنان.

آری، فراموش ساختن روز رستاخیز و سرای آخرت، فرو رفتن در لذت های زودگذر، و همه همت و فرصت و توجّه را به ارزش های مادی نهادن، نهایت بهره وری آنان از دانش و بینش است! راستی که این بهای اندکی است که هیچ خردمند و خردورز واقعی در برابر عمر و زندگی خویش به آن خشنود نخواهد شد؛ چرا که این خصلت از خصلت های چهارپایان است که تنها به خوردن و لذت جویی می اندیشند و به فرجام کار و آینده خویش نمی اندیشند.

در دعاها از جمله آمده است که:

اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا.

بارخدایا، دنیای زودگذر و لذت های فناپذیر آن را بزرگترین همت و هدف ما و نهایت دانش و آگاهی ما قرار نده.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ بی گمان پروردگار تو ای پیامبر! کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد و از همگان به حال آنان و بیدادی که در حق خود و دیگران روا می دارند، آگاه تر و داناتر است.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدی و ذات بی همتای او نسبت به راه یافتگان نیز داناتر و آگاه تر است و هر گروه و هر حکومت و جامعه ای را به تناسب اندیشه و گفتار و عملکردشان پاداش و یا کیفر خواهد داد.

پرتوی از آیات آیات انسان ساز

و جانبخشی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، نکات ارزشمند دیگری به انسان الهام می کند که در خور نگرش است:

۱ - ریشه روانی پرستش های ذلت بار

ریشه و منشأ پرستش های ذلت بار و چندش آور را، نه در خارج از وجود انسان و در بتکده ها و بت خانه باید جستجو کرد و نه در بافته های خرافی خرافه سازان و گمراهگران، و نه حتی در وسوسه ها و دمدمه های شیطان رانده شده، بلکه باید آن را در اعماق وجود خود انسان جست و سرچشمه را ساخت و ریشه را درآورد و خود را ساخت؛ چرا که: انّ اللّه لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم(۷۲)

بی گمان خدای فرزانه حال و روز جامعه و مردمی را دگرگون نمی سازد مگر آن که آنان حال خود را تغییر دهند و انسان وار زندگی کنند و به حقوق و آزادی و حرمت خود و دیگران بها دهند.

آری، پرستش های ذلت بار در وجود خود انسان ریشه دارد که هر از چندگاهی به صورتی و در چهره ای و با عنوان و بهانه و آرمی پدیدار می گردد؛ گاه در چهره خودپرستی و خودکامگی شیطان، و گاه در چهره شخص پرستی و بت تراشی از صاحبان ثروت ها و قدرت های بادآورده و بی حساب و کتاب. گاه در شکل شاه و زمانی در شکل زاهدنمایان و عابدنمایان ریاکار و انحصارگر و... و گاه هم به صورت پرستش بت و پیکره و مجسمه، که آن شکل ساده آن است و این ها شکل پیچیده و فریبکارانه اش که انسان فریبکار از خود و یا دیگری با انواع و اقسام بافته ها و بهانه ها، حتی به نام خداپرستی و یکتاگرایی و... بتی می سازد و همه را

گوش به فرمان و ساکت و صامت و فرمانبردار می خواهد و آنان را فاقد قدرت و امکانات و اختیاری جز دنباله روی، و خود را همه کاره و استثنایی و تافته جدابافته و فراتر از هر قانون و آیین قرار می دهد.

ریشه این بت پرستی و پرستش های ذلت بار و چاپلوسی ها و تملق های چندش آور عبارت است از:

۱ - هوای دل یا پرستش بت نفس،

۲ - پندارها و گمان ها و خرافه ها و دنباله روی ها و گریز از زندگی بر اساس خرد و منطق روز.

ان یتبعون الا الظّن و ما تهوی الأنفس(۷۳)

و این میکرب ها و عفونت هاست که به صورت استبداد و خودکامگی و ددمنشی و خشونت و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت توده ها با بهانه های رنگارنگ پدیدار می گردد.

۲ - ریشه تاریخی پرستش های ذلت بار

ریشه تاریخی پرستش های چندش آور نیز همراه با تاریخ جامعه انسانی است. بنابراین جستجو از نخستین بت ساز در تاریخ بشر، یا بنیانگذار نخستین بتکده، یا این موضوع که بت در کجا ساخته شد؟ و کدام جامعه نخستین بار در برابر بت سر فرود آورد؟، به باور ما چندان مهم نیست؛ آنچه بسیار حیاتی است، دانستن و آگاهانیدن دیگران از این حقیقت ظریف و دقیق است که توحید و یکتاگرایی و یکتاپرستی تنها در جامعه و فضایی باز و آزاد و آباد، که در آن همگان بتوانند در اداره جامعه خویش مشارکت کنند و در روند امور نظارت نمایند و از آزادی قلم و بیان و دعوت و هشدار و نقد و تصحیح برخوردار باشند و همکاری، جای خودسری و سلطه گری قرار گیرد و مردم بتوانند صاحبان قدرت و ثروت را مورد نقد

قرار دهند و با آنان چون و چرا نمایند و بر عملکردها دلیل و برهان بخواهند و آنان را محاسبه کنند، شکوفا می گردد، و ریشه بت پرستی و پرستش های ذلت بار و تملق بافی ها و چاپلوسی های چندش آور از بیخ و بن برکنده می شود؛ وگرنه در عدم حضور اندیشه و اندیشوران، فقدان آزادی بیان و قلم، و در جامعه و فضای بسته ای که اختناق و استبداد و سانسور و انحصار اطلاعات و امکانات و فرصت ها سایه مرگبارش را بگسترانند و زورمداران و پرستشگران آنان میداندار باشند و کسی نه بر سرنوشت خویش حاکم باشد و نه توان دلیل خواهی و چون و چرا و نقد و تصحیح و محاسبه از صاحبان قدرت ها و امکانات بادآورده، در آن جامعه تیره وتار، نه خدای یکتا پرستیده می شود و نه عدل و دادی وجود دارد و نه آزادی و آزادگی و نه امنیتی.

در چنین فضای بسته ای از حاکمیت دین خدا و تأمین حقوق مردم و... دم زدن تنها فریب دادن وجدان خویش و دیگران است و بس؛ در چنین فضا و جامعه ای بت پرسیده می شود، امّا در قالب ها، آرم ها، فرم ها، عنوان ها و شکل ها و چهره های دیگر؛ درست همان گونه که در روزگار امویان و عباسیان!

با این بیان ریشه تاریخی پرستش های ذلت بار همزاد با پدیدار شدن جامعه بشری است، امّا در روزگار پیش از طلوع اسلام، تاریخ نگاران بر آنند که بت و بت پرستی را نخست زورمدار و خرافه پردازی به نام «عمر بن لحی» از شام و روم به حجاز آورد و از پی آن به تدریج بت ها ساخته شده و بتکده ها آراسته گردید و آن گاه بت های سه گانه مشهور، که در

این آیات از آن ها سخن رفت، بر کعبه نصب گردید.(۷۴)

۳ – مفهوم واقعی شفاعت

از ششمین آیه مورد بحث نیز چند نکته ظریف و سازنده دریافت می گردد:

۱ – اصل شفاعت در نگرش قرآنی پذیرفته است، امّا با شرایط خاص خودش نه بی حساب و بی در و پیکر.

۲ – شفاعت در گرو شرایطی است که از ارکان آن خواست خدا و خشنودی او و اجازه ذات پاک او برای شفاعت است، و چون می دانیم که کسی بدون داشتن رابطه ای دوستانه و عاشقانه و خالصانه با آن ذات بی همتا و فرزانه، مورد خشنودی او قرار نمی گیرد و اجازه شفاعت در حق او داده نمی شود، این جاست که اصل شفاعت سازنده و انسان پرور می گردد و نه عامل تخدیر و غرور و غفلت، یک اصل تربیتی می شود و نه تخریبی، سرچشمه بیداری و شناخت وحرکت و انجام کارهای شایسته می گردد، نه بی قیدی و عدم مسئولیت، انگیزه ساز می گردد و نه انگیزه کش، باعث پیوند با خدا و ارزش های والای دینی و انسانی مورد نظر او می گردد و از گسستن پیوندهای انسان با خدا، فرشتگان و مقربان بارگاه او جلوگیری می کند.آری، شفاعت به مفهوم واقعی اش یک مکتب تربیتی است نه عامل تخدیر و غرور

۳ – و آخرین نکته ای که از آیه به روشنی دریافت می گردد امکان شفاعت به وسیله فرشتگان است و هنگامی که خدا از امکان شفاعت آنان خبر می دهد و روشنگری می کند که آنان در مورد کسانی که خدا بخواهد و اجازه دهد، ممکن است شفاعت کنند، روشن است که پیامبران و جانشینان معصوم و راستین آنها نیز با اجازه خدا و

خواست او امکان شفاعت خواهند داشت. ۳۱ - و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، تنها از آن خداست تا آنان را که بد کرده اند، در برابر آنچه انجام داده اند کیفر دهد و آن کسانی را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد.

۳۲ - کسانی که از گناهان بزرگ و زشت کاری ها - جز لغزش های کوچک - دوری می جویند، به یقین پروردگارت [نسبت به آنان]گسترده آمرزش است. او آن گاه که شما را از زمین پدید آورد و از هنگامی که در شکم های مادرانتان [به صورت جنین هایی نهفته بودید به حال شما داناتر است؛ بنابراین خود را پاک نشمارید [و نستایید] که او به [حال کسی که پروا پیشه ساخته داناتر است.

۳۳ - پس آیا آن کسی را که [از حق و عدالت روی برتافت، دیدی؟

۳۴ - و [دیدی که چگونه اندکی [از ثروت و امکانات خود را]بخشید و [از ادامه بخشش سخت خودداری ورزید؟

۳۵ - آیا او علم غیب دارد که [همه چیز را] ببیند؟!

۳۶ - آیا به آنچه در صحیفه های موسی [آمده است خبر داده نشده است؟

۳۷ - و [نیز به آنچه در صحیفه های ابراهیم، همان کسی که [به عهد خویش با خدا و مردم وفا کرد؟

۳۸ - [صحیفه هایی که دربردارنده این پیام هستند] که هیچ گرانباری بارِ سنگین [گناه دیگری را برنمی دارد.

۳۹ - و این که برای انسان جز آنچه تلاش [و کوشش نموده است، [چیز دیگری نیست.

۴۰ - و این که نتیجه تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

۴۱ – و آن گاه در برابر آن [تلاش و کوشش ، کامل ترین پاداش به او داده خواهد شد.

نگرشی بر واژه ها

لمم: به مفهومی نزدیک شدن به گناه، و نیز انجام گناه به طور تصادفی و اتفاقی، که انسان به آن عادت نداشته باشد، آمده است. و به گناهان کوچک و لغزش ها هم گاه گفته می شود. این واژه در اصل از ماده «المام» که به مفهوم نزدیک شدن به چیزی بدون ارتکاب آن، گرفته شده است و به چیز کم نیز گاه گفته شده است.

کبائر: مفرد آن «کبیره» می باشد و در آیه به مفهوم گناهان بزرگ و کارهایی که انسان را از پاداش دور می سازد، به کار رفته است.

اجنه: این واژه جمع «جنین» به مفهوم فرزندی است که در نهانگاه رحم مادر است.

اکدی: از ریشه «کُدْیَه» در اصل به مفهوم سختی و صلابت زمین و چاه است که چاه کن را از یافتن آب ناامید می کند، آن گاه به همین تناسب در مورد سرسختی و بخشش نکردن افراد بخیل و تنگ چشم به کار رفته است. با این بیان «اکدی» به مفهوم آن است که: او از بخشش خودداری ورزید.

سعی: این واژه در اصل به مفهوم راه رفتن سریع آمده و به همین تناسب در مورد تلاش و کوشش به کار می رود.

شأن نزول و داستان فرود

در شأن نزول و داستان فرود آیه های ۴۱ – ۳۳ از سوی مفسران و محدثان داستان های متعدد و متفاوتی آمده است؛ به این صورت:

۱ – گروهی از جمله «ابن عباس»، «سدی»، «کلبی» و... بر آنند که این آیه های چندگانه در مورد کار

«عثمـان» فرود آمـد، چرا که او ثروت و دارایی بسـیاری داشت و از آن گاه و بی گاه انفاق می کرد. برادر رضاعی او، «عبـدالله بن سـعد» روزی به او گفت: این چه کـاری است که تـو انجـام می دهی؟ بـا این شـیوه ات می ترسم روزی به فقر و تهیـدستی گرفتار گردی. عثمان گفت: واقعیت این است که من در زنـدگی به لغزش و گناهانی دست یازیده ام و بر آن هسـتم که با این محروم نوازی و انفاق در راه خدا، خشنودی او را جلب و باعث آمرزش گناهانم را فراهم آورم.

عبدالله گفت: شما همین شتر سواریت را با جهازش به من ببخش تا من همه لغزش ها و گناهانت را به گردن گیرم و با تو عهد کنم که همه لغزش ها و گناهانت را خود به تنهایی به دوش کشم و با تو هیچ کاری نداشته باشند.

او پذیرفت و بر این عهد و پیمان گواه گرفت و پس از آن دیگر انفاق و بخشـش را ترک کرد، آن گاه بود که این آیات فرود آمد که: آیا آن کسی را دیدی که در پیکار «اُحُد» تنگه را رها کرد، و آن گاه به خاطر آن گناه خود اندکی از دارایی خویش را انفاق نمود و از پی آن از صدقه خودداری ورزید؟ افرأیت الذی تولی...(۷۵)

و از پی فرود آیات عثمان بار دیگر انفاق را از سر گرفت.(۷۶)

۲ – به باور پاره ای این آیات در مورد یکی از سردمداران شرک و استبداد به نام «ولید» فرود آمد.

داستان او این گونه بود که پس از تعمق در آیات قرآن و فصاحت و بلاغت آن، به پیامبر و

کتاب آسمانی اش ایمان آورد، امّا برخی از سران شرك او را به خاطر گرایش به حق به باد سرزنش و تمسخر گرفتند و گفتند: هان ای ولید! تو که از دانشمندان ما بودی و پیرو آیین شرك و دین نیاکانمان، چگونه آن را رها ساختی و به آیین نوین محمد (ص) ایمان آوردی؟ به راستی آیا دین و آیین بزرگان و پیشینیان ما را باطل پنداشته و آنان را گمراه و در خور دوزخ دیدی؟

ولید پاسخ داد: حقیقت این است که قرآن و آیه های آن نه شعر است و نه افسون و جادو، بلکه به باور من پیام خداست و وحی آسمانی؛ از این رو من از عذاب خدا می ترسم و به همین جهت به اسلام گرویدم.

یکی از خودکامگان حق ستیز گفت: ولید! تو بخشی از دارایی ات را به من بده و به آیین نیاکانت باز گرد تا من با تو عهد بندم که گناهان تو را به دوش کشم و هر نوع عذاب و کیفری که در سرای آخرت برایت مقرر گردید، من به جان بخرم!

او پذیرفت و ضمن بازگشت به شرك و ارتجاع مقداری از ثروت خود را نیز به آن کسی که او را به گمراهی فرا می خواند و بار گناهانش را به دوش کشید، داد و ضمن تنظیم قرارداد، کسانی را نیز بر این کار گواه گرفت. و آن گاه بود که این آیات فرود آمد...

۳ - از دیدگاه «سُدی» این آیات در مورد «عاص بن وائل» فرود آمد، چرا که او در پاره ای از کارها از راه و رسم آسمانی پیامبر پیروی می کرد، نه در همه امور

و صحنه های زندگی؛ از این رو آیات مورد اشاره در سرزنش او و کسانی که بخواهند آن گونه رفتار کنند فرود آمد.

۴ - و از دیدگاه «عطا» این آیات در مورد مردی فرود آمد که به خاندانش دستور داد تا زاد و توشه و وسایل سفر او را فراهم آورند، چرا که می خواهد به مدینه برود و با تشرف به حضور پیامبر ایمان آورد.

مقدمات سفر او به وسیله خاندانش فراهم شد و او حرکت کرد. در میان راه یکی از دوستانش - که شرک گرایی خیره سر و بازیگر و اصلاح ناپذیر بود - به او برخورد کرد و از هدف سفرش پرسید.

او داستان خویش را باز گفت، امّا دوست فریبکار و حق ناپذیر او را به باد نکوهش گرفت و سرانجام پیشنهاد کرد که او وسایل سفر و زاد و توشه و مرکب خود را بدهد و با خاطری آسوده از پی کار خویش برود، چرا که وی تعهد می سپارد که همه گناهان او را به دوش کشد!

او پذیرفت و بر این کار گواه گرفت و آن گاه این آیات فرود آمد.

۵ - امّا از «محمد بن کعب» آورده اند که این آیات در مورد «ابوجهل» و نکوهش او فرود آمد؛ چرا که او می گفت: به خدای سوگند که محمد(ص) چیزی جز اخلاق شایسته و راه و رسم بزرگ منشانه نیاورده و جز به نیکی و والایی فرانمی خواند.

و با این وصف خودش به اسلام و پیامبر ایمان نیاورد و این آیات در نکوهش او فرود آمد، که او سخن نیکی گفت، امّا خود اصلاح نپذیرفت و به شرک گرایی و خیره سر ی پای فشرد

و ایمان نیاورد.

تفسیر

هشدار از خودپسندی و خودستایی در آیات پیش سخن از علم بی پایان و دانش بی کران خدا بود، اینک در اشاره به قدرت وصف ناپذیر و گستره بی کران فرمانروایی او می فرماید:

وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه و همه از آن خداست.

لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا

هدف از آفرینش جهان و انسان این است که انسان در پرتو فروغ افکنی پیامبر باطنی خویش، خرد و وجدان و نورافشانی پیامبران و کتاب های آسمانی در راه رشد و کمال اوج گیرد تا آن گاه، آن کسانی که بد رفته اند و دست به ستم و زشتی و حق کشی یازیده اند در برابر آنچه کرده اند، خدای فرزانه کیفرشان کند...

این یک دیدگاه در تفسیر آیه، که «لام» را در واژه «لیجزی»، «لام عاقبت» گرفته و هدف و نتیجه آفرینش را پاداش و کیفر به شایسته کرداران و گناهکاران می نگرد...

امّا دیدگاه دیگر بر این باور است که نخستین فراز از آیه مورد بحث - «و لله ما فی السّموات و ما فی الأرض» - به صورت معترضه، میان آیه پیش، و فراز مورد بحث آمده است و «لام»، در «لیجزی» لام عاقبت و نتیجه است و متعلق به «اعلم»، در آیه پیش می باشد و منظور این است که: از آن جایی که خدا به حال آن کسانی که از راه او انحراف جسته و آن کسانی که راه یافته اند آگاه تر و داناتر است و نتیجه این آگاهی و دانایی آن است که شایسته کرداران و گناهکاران را در برابر آنچه انجام داده اند،

بر اساس عدالت و انصاف پاداش و کیفر دهد. و نیز روشن است که آن کسی قدرت بر این کار دارد که فرمانروای آسمان ها و زمین و مالک دنیا و آخرت باشد و درست به همین دلیل است که در جمله معترضه می فرماید: و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن خداست تا آن کسانی را که بد کرده اند و به شرک و بیداد گراییده و حقوق و حرمت مردم را بیرحمانه پایمال ساخته اند کیفر نماید.

وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى و تا به کسانی که خدا را به یکتایی ستایش و پرستش نموده و کارهای شایسته انجام داده اند، به نیکی و شایستگی پاداش دهد.

یادآوری می گردد که منظور از این پاداش نیکو، بهشت پرطراوت و پرنعمت خداست که به شایسته کرداران و آزادمنشان ارزانی می گردد.

به باور پاره ای دیگر «لام» در واژه «لیجزی» به «ما»، در آغاز آیه تعلق دارد و منظور این است که: خدای فرزانه انسان ها را آفرید تا او را بپرستند و در این راه است که پاره ای هدف آفرینش را شناخته و راه یکتاپرستی را بر می گزینند و پاره ای نیز راه شرک و بیداد و ناسپاسی را، و هر کدام از این دو گروه به طور طبیعی در برابر عملکردشان به پاداش و کیفری که در خور آن هستند خواهند رسید. با این بیان «لام» در «لیجزی» برای هدف و غرض آمده است.

آن گاه خدای فرزانه در وصف شایسته کرداران می فرماید:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ مردم نیکوکردار آن کسانی هستند که از گناهان بزرگ و کارهای زشت و ظالمانه دوری

می جویند، و تنها ممکن است لغزش های کوچک از آنان سر زند نه گناهان بزرگ.

واژه «کبائر» جمع «کبیره» است و واژه «فواحش» جمع «فاحشه» که منظور از آن گناهان بزرگ است و منظور از این گناهان زشت و یا زشت کاری ها.

در تفاوت گناهان کبیره و «فاحشه» دیدگاه ها یکسان نیست، امّا مشهور آن است که هر گناهی که در قرآن به انجام آن آتش دوزخ وعده داده شده است، از گناهان کبیره است؛ امّا منظور از «فاحشه» گناهی است که برای آن «حد» یا کیفر شرعی مقرر گردیده است.

در مورد واژه «لمم» نیز دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور گروهی از جمله «شعبی» و «ابن مسعود» منظور از «لمم» گناهان کوچک و لغزش هاست؛ لغزش هایی بسان نگاه به نامحرم، بوسیدن آن، و کارهای ناشایسته ای فروتر از آن ها، همانند آلودگی به بی عفتی و زنا.

۲ - امّا به باور «زید بن ثابت» منظور گناهانی است که مردم در دوران جاهلیت بدان ها دست یازیده اند، و در اسلام مورد عفو قرار گرفته است؛ بنابر این استثنا منقطع است.

۳ - و از دیدگاه برخی از جمله «حسن» آورده اند که منظور گناهی است که انسان یک بار به آن دست یازد و آن گاه توبه کند و به آن دست نزند.

«زجاج» نیز همین دیدگاه را پذیرفته است، چرا که به باور او مفهوم واژه «لمم» آن است که انسان به گناهی دست یازد، امّا بر آن اصرار نورزد و ادامه آیه شریفه و برخی از روایات(۷۷) نیز این دیدگاه را تأیید می کند که می فرماید:

إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ

بی گمان آمرزش پروردگار تو گسترده است.

به باور «ابن عباس»

منظور این است که: آن کسی که به گناه کوچک یا بزرگی نخواسته دست زند و بدان اصرار نورزد و توبه نماید، آمرزش پروردگارت گسترده است و شامل حال او می گردد و گناهانش مورد بخشایش قرار می گیرد.(۷۸)

در ادامه آیه می افزاید:

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خدای فرزانه از آن هنگام که شما را از زمین پدید آورد و از آن گاه که در شکم مادرانتان نهفته بودید، به حال شما آگاه تر و داناتر است.

به بیان دیگر منظور این است که: خدا پیش از آن که شما و پدرتان، آدم و همه پدیده ها را از پهنه زمین بیافرینند... به حال همه شما آگاه و دانا بود و می دانست که هر کدام از شما چه کاری انجام خواهد داد و بر کدامین راه گام خواهد نهاد.

به باور پاره ای منظور این است که خدا شما را از غذاها و میوه هایی که می خورید و همه آن ها را از زمین آفریده است، پدید آورد.

و به باور برخی دیگر منظور این است که: خدای دانا و فرزانه از ضعف شما انسان ها و از انگیزه ها و کشش های نفسانی تان به سوی گناه و خودخواهی آگاه بود، و آن گاه که شما در شکم مادرانتان بودید می دانست که پس از ولادت و رشد، چه خواهید کرد. با این بیان، هنگامی که ذات پاک و بی همتای او پیش از انجام هر کار شایسته و یا دست یازیدن به هر گناهی به وسیله شما از آن آگاه بود، چگونه نسبت به گناه و بیدادی که در خارج تحقق یافته است، آگاهی نخواهد

داشت؟

فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس خويشتن را نستاييد و پاك و پاكيزه شماريد.

آرى، هرگز خود را به خاطر كارهاى شايسته اى كه انجام نداده و ارزش هاى والايى كه به آن آراسته نيستيد نستاييد، چرا كه آفريدگارتان نسبت به شما آگاه تر است.

از ديدگاه پاره اى منظور اين است كه: پس خويشتن را به خاطر داشتن خوبى ها و آراستگى به ارزش هايتان نستاييد و پاك نشماريد تا به پرستش خدا و خضوع و خشوع در برابر او نزديكتر بوده و از آفت ريا و تظاهر و دين فروشى دورتر باشيد.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى خداى فرزانه به حال كسى كه پروا پيشه ساخته است و از شرك و گناه و ستم و خودكامگى دورى مى جويد داناتر است.

به باور برخى منظور اين است كه: خدا به حال كسى كه نيكى كرده و فرمان خدا را گردن نهاده و با نيت خالصانه او را مى پرستد و كارهاى شايسته انجام مى دهد داناتر است.

يك اصل انسان ساز و بسيار مهم در آيات پيش، سخن از آگاهى خداى فرازنه به نيت ها و عملكردها و پاداش و كيفر آن ها بود، اينك روشنگرى مى كند كه هيچ كس در سراى آخرت نمى تواند بار گناه ديگرى را به دوش كشد و هر انسانى مسئول عملكرد خويش است، بنابراين به هوش باشيد و مسئولانه زندگى كنيد و اين اصل سرنوشت ساز تربيتى و انسانى را از ياد نبريد.

در اين مورد، نخست مى فرمايد:

أَ فَرَأَيْتَ الَّذِى تَوَلَّى پس آيا آن كسى را كه از حق روى برتافت ديدى؟

آن گاه مى افزايد:

وَ أَعْطى قَلِيلًا وَ أَكْدى آن كه به حق پشت كرد

و اندکی از ثروت و دارایی خود را بخشید و دیگر باز ایستاد و از انفاق خودداری نمود، آیا او را دیدی؟

به باور پاره ای از مفسران پیشین منظور این است که: همو که از انفاق وبخشش دیگران به سختی جلوگیری کرد، آیا او را دیدی؟

سپس ادامه می دهد که:

أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرى آیا او به راستی علم غیب دارد و می داند که عذابی سخت برای او آماده است؟ و می داند که دوست او می تواند عذاب را از او دور سازد و خودش آن را به جان بخرد؟

و بدین سان قرآن این اندیشه انحطاطآور و خرافی را که زورمدار و یا فریبکار و سوداگری در جامه دین می تواند بهشت و دوزخ فروشی کند و یا بار گناه کسی را به دوش کشد، سخت مردود می شمارد و این اصل زندگی ساز و مسئولیت آفرین و رشددهنده را به تابلو می برد که هر کس مسئول گفتار و عملکرد خویش است.

در ادامه آیات می افزاید:

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِي صُحُفِ مُوسى یا از آنچه در صحیفه های موسی و تورات او آمده است بی خبر مانده و به او از آموزش ها و مفاهیم و معارف آن ها خبر نداده اند؟!

و می فرماید:

وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى و نیز از آنچه در کتاب و برنامه آسمانی ابراهیم، همو که مرد وفا و صفا بود و فرمان خدا را به جان پذیرفت و به صورت کامل و جامع به انجام رساند، بی خبر مانده است؟(۷۹)

به باور پاره ای منظور این است که: و نیز از آنچه در کتاب ابراهیم، همان مرد بزرگی که پیام خدا را به

جامعه آفت زده و در بند خود رسانید و آنچه را فرمان یافته بود، ابلاغ کرد، بی خبر مانده است؟

و به بـاور برخی دیگر منظـور این است که: و نیز از آنچه در نوشـته هـای ابراهیم، همـو که آنچه را خـدا بر او بایسـته و واجب ساخته بود، به طور کامل انجام داد و در آن آزمون بزرگ سرفراز گردید، بی خبر مانده است؟

پس از این پرسش های تکاندهنده، اینک در بیان آن اصل مهم تربیتی و انسانی و اجتماعی که در کتاب های موسی و ابراهیم آمده است، می فرماید:

أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری آیا آگاه نشده است که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید و هر کس مسئول گفتار و عملکرد خویش است؟

آن گاه می فرماید:

وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی و آیا نمی دانـد که در کتاب های موسـی و ابراهیم آمده است که برای هر انسانی پاداش و بهره ای جز در برابر عملکرد او نخواهد بود و پاداش کار شایسته انسان دیگری را به او نخواهند داد؟

آری، هر گاه انسان دیگری را در پرتو آگاهی و اخلاص به توحیدگرایی و ایمان فرا خواند، و شنونده، دعوت حق را بپذیرد و ایمـان آورد، این دعوتگر خیرخواه به خـاطر کار شایسـته اش در خور سـتایش و پاداش است، اما نه به خاطر کار دیگری، بلکه بدان خاطر که خود منشأ خیر بوده مورد عنایت است، وگرنه بدون انجام عمل شایسته یا گناه، نه در خور پاداش می گردد و نه در خور کیفر و عذاب.

از «ابن عباس» آورده اند که: این آیه در شریعت ما نسخ شده است، چرا که

قرآن می فرمایـد: و کسانی که ایمان آورده انـد و فرزنـدانشان آنان را در ایمان پیروی کرده انـد، فرزنـدانشان را به آنان ملحق خواهیم ساخت...(۸۰)

بدین سان آیه نشانگر اوج بخشیدن به درجات فرزندان انسان به احترام پدران و مادران آنان است، نه این که خود در خور آن ترفیع مقام باشند.

و «عکرمه» نیز بر این باور است که: این نکته مربوط به جامعه موسی و ابراهیم است که عملکرد شایسته و یا ناشایسته کسی در سرنوشت دیگری اثر نـدارد؛ امّا آنچه مربوط به این امت می باشد آن است که: اگر کسی به نیابت از دیگری کار شایسته ای انجام دهد، نتیجه و ثمره آن به کسی که به خاطرش انجام داده اند خواهد رسید.

با این بیان اگر کسی گفته است که حکم این آیه نسخ نشده است، منظور آن است که: آیه شریفه بر منع نیابت در عبادت ها دلالت دارد، مگر آن دسته از عبادت هایی که بسان حج دلیل دیگری دارد. برای نمونه:

در روایت آمده است که بانویی به پیامبر گرامی گفت: ای پیامبر خدا، پدرم حج به جا نیاورده است، چه باید کرد؟

پیامبر فرمود: باید به نیابت از او حج بگزارید.

در ادامه آیات می افزاید:

وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى و آیا خبر ندارد که نتیجه تلاش و کوشش انسان به زودی دیده خواهد شد؟

به بیان دیگر آیا انسان خبر ندارد که ثمره کوشش او و کارهایی که انجام می دهد، خواه کارهای شایسته و در خور پاداش، یا کارهای زشت و ظالمانه و در خور نکوهش و کیفر، همه و همه را به ناگزیر خواهد دید و پاداش و کیفر آنها

را دریافت خواهد داشت؟

و در آخرین آیه مورد بحث در ترسیم چگونگی آن می فرماید:

ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى آن گاه در برابر عبادت ها و کارهای شایسته ای که انجام داده است، به بهترین و کامل ترین سبکی که در خور آن است، پاداش او را، که ماندگار و جاودانه خواهد بود، به وی خواهند داد.

با این بیان، انسان در روز رستاخیز هم ثمره کار و هم اصل کار خویش را خواهد دید و هم پاداش آن را به بهترین و کامل ترین وجه دریافت خواهد داشت.

پرتوی از آیات ۱ - آفت انحطاط‌آور خودپسندی و خودستایی آفت خودپسندی و خودستایی یک بیماری اخلاقی است که هم ممکن است دامان فرد را بگیرد و هم خانواده را. ممکن است هم گریبانگیر جامعه گردد و هم حکومت و حاکمان خودکامه و یکه تاز و مرزنشناس.

این بیماری مرگبار و این آفت انحطاط‌آور، از عدم آگاهی و شناخت، ضعف و نیاز خویشتن،

از عدم شناخت مسئولیت های بزرگ انسانی،

از عدم شناخت نعمت های گران خدا به انسان،

و از عدم شناخت عظمت آفریدگار فرزانه هستی ریشه می گیرد و آن گاه از خصلت های نکوهیده غرور، غفلت، خود برتربینی، خودمحوری، خودسری و پندارهای زشت و ظالمانه و منحط دیگر آبیاری می گردد؛ و ثمره شوم و میوه تلخ آن، عقب ماندگی از کاروان رشد و کمال و آزادی و سرفرازی است؛ چرا که مبتلایان به بیماری خودپسندی و خودستایی و خودپرستی نه تنها به صورت ابلهانه ای کمال و جمال و قداست و رشد و اوج خود را باور دارند، بلکه در خود هیچ قصور و تقصیر و عیب و نقص

و مشکل و نارسایی و نیاز به اصلاح هم نمی نگرند! همین پندار سست است که عامل انحطاط و اسارت و سقوط است.

در برابر آن حالت زشت و ظالمانه، خود را دارای عیب و نقص دانستن، و نیازمند نقد و تصحیح اندیشوران و فرزانگان دیدن، و گوش شنوا به فراخوان و هشدار خیرخواهان داشتن و همواره در اندیشه اصلاح خود و دیگران بودن و آیینه مطبوعات و رسانه های آزاد و مستقل و نقد و چون و چرا و دلیل و برهان خواهان را گرامی داشتن و به آنها بها و صیقل و جلا دادن و انواع نظارت های ملی و منطقه ای و فراملی و جهانی را پذیرفتن است، که رمز تکامل و راز موفقیت و خودسازی و اصلاح و سرفرازی است؛ رازی که خودپسندان و خودستایان از آن بی بهره اند.

آن کسانی کارشان به زشتی وانحطاط می رسد که خود را می ستایند؛ آن هم نه به خاطر انجام برخی از مسئولیت های خویش در برابر خدا، خویشتن، مردم و ادای حقوق آنان؛ نه، بلکه حتی در برابر عدم انجام وظیفه، و یا رسواتر از آن در برابر پایمال ساختن حقوق، آزادی، حرمت، کرامت و امنیت انسان ها، خود را می ستایند!

و به این هم بسنده نمی کنند و از دیگران نیز می خواهند که به جای نقد و دعوت به حق و عدالت و هشدار از خودستایی و خودپسندی و خودکامگی، آنان را ستایش کنند و به خاطر کارهایی هم که هرگز انجام نداده اند، از آنان بت بتراشند و بی خبران و ناآگاهان را به سوی بتکده خودپرستان و خودستایان سوق دهند.(۸۱)

در آیاتی که گذشت، دیدیم که قرآن شریف از بیماری

مرگبار خودستایی هشدار می دهد و می فرماید: خویشتن را مستایید که خدا به حال آن کسانی که پروا پیشه ساخته اند، داناتر است.

فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی(۸۲)

و پنجمین امام نور، حضرت باقر در تفسیر همین آیه می فرماید:

لا یفتخر احدکم بکثره صلاته و صیامه و زکاته و نسکه، لِأَنّ الله اعلم بمن اتقی.(۸۳)

هیچ کس از شما مردم خداجو و باایمان نباید به بسیاری نماز و روزه و پرداخت حقوق مالی خویش و یا انجام خالصانه حج و عمره و طواف بر گرد خانه دوست بنازد و فخر بفروشد؛ چرا که خدا خالصان و پرواپیشگان شما را می شناسد و به حال شما از همه داناتر و آگاه تر است.

آری، او سیرت و باطن را می نگرد و نیت و انگیزه و روح و جان سخن و عمل را می پسندد و نه ظاهرسازی و ریاکاری و تظاهر و دین فروشی و فریب خلق را، که شیوه کار خودپسندان و خودستایان و خودکامگان است.

گفتنی است که ضرورت مبارزه با فریب و دجالگری گاه حکم می کند که انسان ریشه و تبار خویش و افتخارات راستین و ماندگار خود و نیاکانش را به تابلو برد، که به باور ما این نه خودستایی، که بیان حقیقت برای مبارزه با ستم و فریب و روشن شدن جایگاه ها و موقعیت هاست.

نمونه های این بیان حقیقت از وصف خویش را در سرگذشت یوسف،(۸۴) و نیز دیگر پیام آوران خدا، در برخی سخنان روشنگرانه پیشوایان آزادی، همچون: امیرمؤمنان، دخت فرزانه پیامبر، امام مجتبی، سومین و چهارمین اما نور در کربلا و شام و کوفه و نیز خطبه های ستم سوز زینب و دیگر دختران سرفراز فاطمه -

که درود خـدای بر همه آنـان باد - می نگریم که هر کـدام نه خودسـتایی که پیکار با خودکامگان و خودپرسـتان و فریبکاران روزگاران است.(۸۵)

۲ - منطق عقـل و وحی کم نیسـتند آن کسانی که به جای خردورزی و حق پـذیری و گوش جان سپردن به منطق عقل و وحی در درست اندیشـیدن و شایسـته برگزیـدن و خداپسـندانه و مسـئولانه زیسـتن و عمل کردن، و تلاش و جهاد در انجام کارهای شایسـته، به بافته های خرافی و موهوم پناه می برنـد و با چنگ انـداختن به آنها، گاه گناه و بیداد خویش را به گردن این و آن می افکننـد، تـا خـود را قهرمـان جلوه دهنـد، و یـا دل خوش می دارنـد که دیگران گنـاه و سـتم اینـان را به دوش می کشـند و نجاتشان می دهند.

از این زاویه است که از سویی بازار ریاکاری و فریب و بهشت فروشـی رونق پیدا می کند، و از دگر سو هماره اسـتبدادگران و ظالمان را می نگریم که به جای پذیرش مسـئولیت بی کفایتی ها و خودکامگی های خویش، به هنگام بروز بحران و نارضایتی و یـا نقـد کارهـای زشت و ظالمانه آنان، آسـمان و ریسـمان را به هم می بافنـد تا خود را پاك و پاکیزه و کامل و بـدون عیب جلوه دهند و تقصـیر همه نابسامانی ها و عقب ماندگی ها و جنایت ها را به نقشه های خطرناك و سـیاست های مخرّب موهوم نسـبت دهنـد و بـدون هیـچ پروا و حیایی از خـدا و تاریـخ و افکار عمومی و جهانی هر فرد و گروه خیرخواه و دلسوز و آزادی خواهی را دست نشانده دیگران مارك زنند و کمر به قتل آنها بندند.

قرآن در راه ساختن فرد و خانواده و جامعه سالم

و تلاشگر بر این شیوه های منحط و شیطانی خط بطلان می کشد و هماهنگ با خرد و وجدان و دیگر کتاب های آسمانی، این اصل سرنوشت ساز و اساسی را راز نیک بختی و نجات دنیا و آخرت اعلان می کند:

۱ - هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید، بلکه هر کس باید پاسخگوی ستم و بیدادی باشد که در حق خود و دیگران روا داشته است، پس به هوش باشید و بار گناه خویشتن را سنگین نکنید هان ای خردمندان! ألا تزر و ازره ورز اخری(۸۶)

۲ - برای هیچ فرد و جامعه ای چیزی جز حاصل تلاش و تحرک و کوشش و جهاد آنان در عرصه های زندگی نیست، پس باید فرصت را از کف نداد و به جای شعارهای تکراری و بی اثر، آن گونه که شایسته است عمل کرد. و ان لیس للانسان الاّ ما سعی(۸۷)

۳ - ثمره و نتیجه عملکرد هر فرد و جامعه ای هر چه و در هر کجا باشد به زودی دیده خواهد شد، بلکه خود عملکرد شایسته و عادلانه و یا ظالمانه و زشت آنان ارائه خواهد شد؛ پس باید به یاد آن روز و آن شرایط بود و به سانسور و اختناق و نگاه داشتن مردم در ناآگاهی با تحریف حقایق و پاپوش درست کردن به خوبان و محرمانه و فوق محرمانه جازدن رسوایی های خود دل خوش نداشت. و ان سعیه سوف یری(۸۸)

۴ - و دیگر این حقیقت که خدای دادگر در برابر عملکرد هر انسانی پاداش کامل ارزانی خواهد داشت، و نه تنها از حق کسی نخواهد کاست، که از سر لطف و مهر بر آن خواهد

افزود؛ بنابراین بندگان شایسته خدا باید برای آن روز، کار نیک انجام دهند و این درس را بگیرند که حق شناس باشند و از پاداش عمل کسی نکاهند. ثم یجزیه الجزاء الأوفی(۸۹)

۴۲ – و این که پایان کارها تنها به سوی پروردگار توست.

۴۳ – و این که همو می خنداند و می گریاند.

۴۴ – و هموست که می میراند و زنده می گرداند.

۴۵ – و اوست که دو نوع نر و ماده را می آفریند؛

۴۶ – از نطفه ای [بی مقدار] آن گاه که فرو ریخته می شود.

۴۷ – و هموست که پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست.

۴۸ – و هموست که [انسان را] بی نیاز ساخت و سرمایه اش بخشید.

۴۹ – و هموست که پروردگار «ستاره شعری» است.

۵۰ – و هموست که عادیان نخست را [به کیفر بیداد و اصلاح ناپذیری شان]نابود ساخت.

۵۱ – و [نیز] ثمودیان را؛ و [کسی از آن ستمکاران را] باقی نگذاشت.

۵۲ – و جامعه نوح را [نیز] پیشتر [از همه آنان در هم کوبید]، چرا که آنان [از همه ستمکارتر و سرکش تر بودند.

۵۳ – و شهرهای زیر و رو شده لوطیان را فرو افکند.

۵۴ – آن گاه بر آن [شهرها] آنچه [از عذاب مرگبار] را که باید می پوشاند، پوشاند.

۵۵ – پس [تو ای انسان،] به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری؟

۵۶ – این [پیام آور ما نیز] هشداردهنده ای است؛ از جنس [همان]هشداردهندگان نخستین.

۵۷ – [راستی که آن [روزِ] نزدیک شونده، نزدیک شد.

۵۸ – [و] جز خدا برای [سختی و عذاب آن برطرف کننده ای نیست.

۵۹ – پس

آیا از این سخن در شگفت شده اید؟

۶۰ – و می خندید و نمی گریید؟

۶۱ – و [به زندگی دنیا] سرگرم هستید [و غرق در غفلت ؟

۶۲ – پس برای خدا سجده کنید و [تنها او را] بپرستید.

نگرشی بر واژه ها

تمنی: ایـن واژه از ریشه «منی» در اصـل به مفهـوم «تقـدیر» آمـده است؛ بنـابراین در آیه منظـور این است که: از نطقه ای که بر اساس تقدیر در رحم ریخته می شود.

در ادبیات عرب نیز این واژه به مفهوم «تقدیر» آمده است؛ برای نمونه: شاعر عرب می گوید:

حتی یبین ما یمنی لک المانی... تا آنچه تقدیرگر هستی برای تو تقدیر نموده است، روشن گردد.

و واژه «المنیه» نیز که به مفهوم «مرگ» آمده، از همین باب است؛ چراکه «مرگ» نمونه ای از تقدیر است.

نشأه: این واژه به مفهوم اختراع و آفرینش آمده است، بر خلاف مشیت.

أقنی: این واژه از ریشه و مـاده «قنیه» به مفهوم اموال و دارایی هـایی است که انسان آن ها را پس انـداز می کنـد و مرتب برای آینـده اش ذخیره می نمایـد. واژه «قنـاه» بـه مفهـوم«کهریز»نیزاز همین بـاب است، چرا که آن نیز آب را گردآوری و به سـویی هدایت می کند.

شعری: این سـتاره درخشـنده ترین سـتاره آسمان است و فراتر از ستاره «جوزاء» دیده می شود. گروهی از عرب جاهلیت به آن سوگند یاد می کردند و آن را می پرستیدند.

مؤتفکه: به مفهوم واژگون شـده آمـده است. واژه «افک» نیز از همین ریشه و بـاب آمـده که به مفهوم دروغ و وارونه سـاختن حقیقت معنا شده است.

اهوی: فرو افکند، فرود آورد.

ازفت الزفه: آنچه نزدیک شدنی است؛ نزدیک شد.

واژه «آزفه» از ریشه «اَزَف» به

مفهوم «تنگی وقت» و فرصت اندک گرفته شده است که مفهوم نزدیک شدن را نیز در بر دارد.

این واژه در ادبیات عرب هم به همین معنی به کار رفته است. برای نمونه، یکی از سرایندگان عرب می گوید:

ازف الترحل غیر انّ رکابنا... هنگام کوچ ما نزدیک شده است، امّا هنوز بار و بنه ما بر مرکب ها قرار نگرفته، گرچه نزدیک است.

و دیگری می گوید:

بان الشباب و امسی الشیب قد ازفا... جوانی رفت و سالخوردگی نزدیک شد...

سامدون: از ماده «سُمُود» به مفهوم بازی و سرگرمی آمده است. و واژه «سامد» از «سمده»، «یسمد» آمده و اسم فاعل است.

شاعر می گوید:

رمی الحدثان نسوه آل حرب بمقدار سمدن له سموداً...

رویدادهای روزگار زنان زیبا و سفید چهره خاندان «حرب» را همان اندازه که سرگرم بازی و عیاشی شده بودند، در هم کوبید...

تفسیر

نمایشگاهی از وصف ها و ویژگی های آن تدبیرگر فرزانه در آیات پیش، سخن از روز رستاخیز و رسیدن به ثمره عملکردها و دستاوردهای زندگی دنیا و دریافت پاداش و کیفر بود، اینک در این آیات که در آستانه آن ها هستیم، قرآن ما را به نمایشگاهی اندیشاننده و بسیار درس آموز از وصف ها و ویژگی های آفریدگار توانای هستی و تدبیرگر فرزانه آن می برد. نخست با پیوند زدن این آیات به آیات پیش می فرماید:

وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی و نیز در نوشته های همان ابراهیم توحیدگرا، که به عهدش با خدا و مردم وفا کرد، آمده است که: پایان کار و سرانجام انسان به سوی پاداش خدا و یا عذاب و کیفر او خواهد بود.

واژه «منتهی» به مفهوم فرجام، پایان، سرانجام

و آخر کار آمده و با عنایت به آیات پیش، منظور این است که: آیا انسان آگاهی نیافته است که... و پایان همه کارها و فرجام همه امور به سوی پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ پروردگار توست؟

و نیز در همه کتاب های پیشین آسمانی و نوشته های ابراهیم آمده است که:

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکی و هموست که می خنداند و می گریاند.

در تفسیر آیه دیدگاه ها اندکی متفاوت است:

۱ - به باور «عطا» و «جبایی» منظور این است که: آفریدگار و پدیدآورنده آنچه باعث خنده یا گریه می شود، اوست؛ و هموست که شادی و اندوه را پدید آورد و به وسیله آن ها انسان را می گریاند و می خنداند، چرا که در فرهنگ عرب، هنگامی که گفته می شود: «اضحکنی فلانٌ» و یا «ابکانی فلانٌ»، منظور این است که او باعث خنده و گریه مرا پدید آورد.

۲ - اما به باور «مجاهد» منظور این است که: خدا بهشتیان را در بهشت پرنعمت و زیبا می خنداند و دوزخیان تیره روز را در آتش شعله ور دوزخ می گریاند.

یادآوری می گردد که «خنده» و «گریه» از افعال انسان است و در آیات دیگر آمده است که: از این پس کم بخندند و به کیفر آنچه در دست می آورند، بسیار بگریند. فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً جزاءً بما کانوا یکسبون(۹۰)

و نیز آمده است که: أفمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون(۹۱) آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید و نمی گریید؟

۳ - «حسن» می گوید: خدای فرزانه، آفریدگار خنده و گریه است.

خنده هنگامی بر لب ها می نشیند که حالت شادی و شادمانی در قلب پدیدار

گردد و آن گـاه است که بـا احساس شادی دل، چهره انسان نیز باز و شادمان می گردد و در برابر آن، حالت گریه است که با احساس انـدوه و رنـج از سوی قلب به انسان دست می دهد و اشک روان می گردد. گاه ممکن است گریه به هنگام یادآوری انـدوهی که اینـک بـا شادمانی و خوشـحالی توأم شـده است، به انسان دست دهـد که این گریه را گریه شوق می گوینـد و از رقت قلب سرچشمه می گیرد.

به هر حال گریه و خنده هر دو آفریده خدا هسـتند و از افعال او، که به تدبیر آن تدبیرگر فرزانه که هر کدام با مقدماتی بر لب ها یا دیدگان ظاهر می گردد.

۴ - از دیدگاه برخی، منظور آیه شریفه این است که: خدای فرزانه انسانِ فرمانبردار و درست کار را با رحمت خود می خنداند و روز رستاخیز شادمان می سازد و انسانِ گناهکار را با عذاب و کیفرش می گریاند.

۵ - و از پـاره ای آورده انـد که: منظور این است که خـدای فرزانه، درختان را با درخشـش انوار خود می خندانـد و ابرها را با ریزش قطره های بی شمار باران می گریاند.(۹۲)

و نیز در نوشته های ابراهیم آمده است که:

وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْیا

و ذات پاک و بی همتای اوست که با آفریدن پدیده حیات و قانون جهانشـمول مرگ، زندگان را به وسیله آن می میراند و در سرای آخرت زنده می سازد.

با این بیان حیات و مرگ آفریده خدا هسـتند و بس؛ و هیچ کس دیگری توان زنده ساختن و میرانیدن انسان را ندارد؛ چرا که اگر کسی قدرت بر میراندن داشته باشد، قدرت بر زنده ساختن نیز خواهد داشت و به عکس؛

و می دانیـم که چنین قـدرت بی همانندی تنهـا از آنِ خـداست و اوست که آفریـدگار و هسـتی بخش انسـان است و مرگ و زندگی به دست توانای اوست.

و نیز آمده است که:

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى و خدای یکتاست که دو جفت و دو صنفِ نر و ماده را از انسان و حیوان و... پدید آورد.

آن گاه می افزاید:

مِنْ نُطْفَةٍ إِذا تُمْنى از نطفه ای که در قرارگاه رحم فرو ریخته می شود.

به باور پاره ای از مفسران پیشین، منظور این است که: و نیز در کتاب های پیامبران پیشین آمده است که: هموست که به وسیله نطفه ناچیز و به ظاهر بی مقـداری که از نر و ماده به طور مشترک در رحم فرو ریخته می شود، نسل آنها را می آفریند و تداوم می بخشد.

امّا از دیدگاه پاره ای دیگر «تُمنی» به مفهوم «تقدیر» آمده و منظور این است که: از نطفه ای که بر اساس تقدیر و اندازه گیری دستگاه آفرینش در قرارگاه رحم قرار می گیرد، نسل آنها را می آفریند و تداوم می بخشد.

در ادامه آیات در اشاره به قدرت بی کران او در پدید آوردن روز رستاخیز و آفرینش دگرباره در آستانه قیامت می فرماید:

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرى و نیز در نوشته های آسمانی ابراهیم آمده است که: و آفرینش دگرباره و پدید آوردن آن جهان نیز بر عهده اوست؛ و خود وعده فرموده است و بر خود لازم ساخته است که رسـتاخیز را پدید آورد و به نیکان و تبهکاران پاداش و کیفری راکه در خور آن هستند، ارزانی دارد.

یک پرسش و پاسخ آن با دقت در آیه،

جای طرح این پرسش است که: واژه «علی» در فرهنگ و ادبیات عرب به مفهوم واجب ساختن و لازم نمودن آمده است؛ در این صورت معنای آیه این است که: و پدید آوردن جهان دیگر بر او واجب است و بر اوست که مردگان را زنده سازد و به عملکردها پاداش و کیفر دهد. با این بیان باید پرسید چگونه این کار بر ذات پاک او واجب می شود؟

پاسخ آن است که از سوی خودِ آفریدگار هستی؛ چرا که او مردم را آفرید و به انجام وظایف و رعایت مقرراتی موظف فرمود و با این کار، خودش باید پاداش آنان را نیز تضمین کند. و از آن جایی که پاداش کامل خوبی ها و شکیبایی ها و آراستگی به ارزش های اخلاقی و انسانی، و نیز کیفر همه شرارت ها و حق کشی ها در دنیا ممکن نیست، به ناگزیر باید جهان دیگری باشد تا در آنجا بر اساس حق و عدالت شایسته کرداران به پاداش در خور کارشان برسند و تبهکاران نیز به کیفر بیدادشان کیفر گردند و چون خدای فرزانه این را وعده فرموده است، در حقیقت آن را بر خود لازم ساخته است.

و در ترسیم وصف دیگری از ذات بی همتای او می افزاید:

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى و هموست که شما را بی نیاز می سازد و سرمایه های ماندگار به شما می بخشد.

به باور «ابوصالح»: و هموست که شما مردم را با بخشیدن ثروت ها و سرمایه ها و ذخائر گوناگون، بی نیاز می سازد.

امّا به باور «حسن» و «مجاهد» منظور این است که: و خدای تواناست که به شما ثروت و دارایی می بخشد و با بخشش خود، شما را

خشنود می سازد؛ چرا که واژه «اغنی» به مفهوم «موّل» آمده و واژه «اقنی» به معنی «ارضی».

از دیدگاه «سفیان» منظور این است که: و هموست که مردم را با قناعت بی نیاز می سازد و با خشنودی و رضایت به آنان ثروت می بخشد.

و از دیدگاه برخی دیگر، خدا با بخشش به اندازه کفایت، مردم را بی نیاز می سازد و با بخشش و عنایتی فراتر از نیاز و کفایت آنان را ثروتمند می کند.

و از «ابن زید» آورده اند که منظور آیه این است که: خدای فرزانه هر کس را بخواهد بی نیاز می سازد و هر کس را بخواهد و مصلحت بداند، محروم و نیازمند.

و در نفی یکی از پندارهای خرافی شرک گرایان می افزاید:

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْری و نیز در کتاب های پیامبران پیشین و نوشته های ابراهیم آمده است که: و هموست که پدیدآورنده و پروردگار ستاره «شعری» است.

آری، ذات پاک و بی همتای خدا اختراع کننده و پدید آورنده و مالک و فرمانروای ستاره «شعری» است؛ پس یک پدیده و آفریده را به عنوان خدای خویش نگیرید و آن را نپرستید.

پاره ای آورده اند که قبیله خزاعه این ستاره را می پرستیدند و روی سخن قرآن با آنان است تا بر همگان روشنگری کند که چگونه به جای آفریدگار آسمان ها و زمین و ماه و ستاره، این پدیده ها را می پرستید؟

و نیز پاره ای آورده اند که: نخستین کسی که این ستاره را پرستید «ابوکبشه»، یکی از نیاکان مادری پیامبر گرامی اسلام بود. به همین جهت شرک گرایان، آن حضرت را فرزند «ابی کبشه» می خواندند و هدفشان وانمود ساختن این مطلب بود که: همان گونه که یکی از نیاکان مادری او با

پرستش این ستاره با همه بت پرستان مخالفت می کرد، پیامبر نیز با آوردن دین جدید و با دعوت به توحیدگرایی و یکتاپرستی با جاهلیت روزگار خویش به مبارزه و مخالفت برخاسته است.

حاکمیت خدا بر جامعه و تاریخ در ادامه آیات در وصف پدیدآورنده توانای هستی و حاکمیت او بر جامعه و تاریخ، به نابودی عبرت آموز و هشداردهنده پاره ای از جامعه های سرکش و ستمکار وگناه پیشه می پردازد و نخست می فرماید:

وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ عاداً الْأُولی و آیا انسان آگاهی نیافته است که در کتاب های آسمانی پیشین آمده است که: همان خدای یکتاست که «عادیان» پیشین را به کیفر ستم و گناهانشان نابود ساخت؟

منظور از این «عادیان» عبارتند از نسل و تبار «عاد»، فرزند «ارم» که قوم هود بودند و خدا آنان را به کیفر حق ستیزی و بیدادشان به وسیله طوفانی ویرانگر در هم نوردید و نابود ساخت. از اینان فرزندانی باقی ماند که قوم هود نسل آنان بود.

به باور «ابن اسحاق» عادیانِ پیشین به علت بیدادشان در حق یکدیگر و گرفتار آمدن به بلای جنگ و کشتار داخلی نابود شدند.

آن گاه می افزاید:

وَ ثَمُودَ فَما أَبْقی و نیز جامعه ثمود را به بوته هلاکت سپرد و کسی از آنان را باقی ننهاد؟

گفتنی است که نصب واژه «ثمود» را نمی توان به «ماابقی» نسبت داد، چرا که «ما» بسان استفهام آغاز مطلب را می طلبد و «ما» در ماقبل خود عمل نمی کند و نمی توان گفت: «زیداً ماضربت».

در آیات چندگانه ای که گذشت در آغاز بسیاری از آنها «اَنّ» به فتح آمده و این بدان دلیل است که همه این آیات دهگانه که

زنجیره ای از قـدرت و حکمت و دادگری و دیگر اوصـاف و ویژگی هـای خـدا را به تـابلو می برد، همه و همه در کتاب های پیامبران پیشـین و نوشته های آسمانی ابراهیم آمده است. این آیات در حقیقت به آیه سی و هشتم عطف می گردد و تقدیر آن ها این گونه است که: ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی وفی بانه لا تزر وازره وزر اخری و بانّه لیس للانسان الاّ ما سعی و بانّه...

آیا به انسان خبر نداده اند که در کتاب های موسی و ابراهیم و دیگر پیامبران پیشین آمده است که: هیچ کسی بار گناه دیگری به دوش نمی کشـد؟ و این که برای انسـان جز ثمره تلاـش و کوشـش او چیز دیگری نیست؟ و این که نـتیجه کـار او به زودی ارائه خواهد شد و...

سپس در اشاره به کیفر جامعه نوح می افزاید:

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ و نیز جامعه نوح را پیش از آن جامعه های سرکش و حق ستیز و خشونت کیش نابود ساخت.

إِنَّهُمْ کـانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغی چرا که آنان از دیگر جامعه ها و گروه های سـرکش سـتمکارتر و حق ستیزتر و اصـلاح ناپـذیرتر بودنـد. دلیل این سـخن شایـد این باشـد که نوح روزگاری بسـیار طولانی آنان را به توحید و تقوا و عدالت و آزادی و رعایت حقوق انسان ها فرا می خواند، امّا آنان همچنان به سرکشی و حق کشی و کفر و بیداد اصرار می ورزیدند.

و در اشاره به نابودی جامعه تبهکار دیگری می افزاید:

وَ الْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوی و نیز شهرهای واژگون شده جامعه لوط را از آسمان فرو افکند.

این شهرها را به کیفر بیدادگری و تبهکاری ساکنان

آنها، به وسیله جبرئیل از بیخ و بن برکند و به آسمان ها برد؛ آن گاه بر زمین کوبید و متلاشی ساخت.

و در اشاره ای عبرت انگیز به کیفر دیگر آنان می فرماید:

فَغَشَّاها ما غَشَّی و آن گاه بر آن شهرهای ستمکار، آن عذاب تکاندهنده و مرگباری را که در خور آن بودند و باید بر آن ها می پوشانید، پوشاند.

به باور پاره ای منظور این است که: آن عذابی را که خدای دادگر بر آن بیدادگران مقرر فرموده بود، به صورت بارانی از سنگ بر شهرها و روستاهای آنان باراند.

اما به باور پاره ای دیگر این سبک بیان نشانگر سنگینی و اهمیت عذابی است که بر آنان فرود آمده است، چرا که از «ماغشی» و ابهام آن این راز آشکار می گردد؛ چنان که گویی می فرماید: و عذاب و شکنجه ای سهمگین بر آنان فرو بارید که فراتر از بیان و سخن و روشنگری است.

و از پی آن روی سخن را به انسان می کند و در قالب پرسشی تفکرانگیز و انگیزاننده می پرسد:

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری و اینک تو ای انسان بر کدامین نعمت گران پروردگارت - که هر کدام نشانگر یکتایی و بی همتایی و حکمت و دانش و قدرت وصف ناپذیر اوست - تردید روا می داری؟

آیا این عذاب های سهمگین نعمت است؟

چرا و چگونه خدای فرزانه، عذاب ها و کیفرهای جامعه های سرکش را - که به کیفر تبهکاری و بیدادشان، بر اساس قانونمندی و سنت های الهی بر آنان فرود آمده است - نعمت عنوان می کند؟ آیا به راستی این عذاب ها نعمت بود؟

در این مورد دانشمندان بر آنند که آری، این عذاب ها و شکنجه ها

که به کیفر بیداد جامعه های پیشین بر آنان فرود آمد، نعمت است؛ و درست به همین دلیل هم خدای فرزانه پس از ترسیم جریان سنت های خدا بر نابودی ستمکاران و ظالمان، به یادآوری نعمت های گران خویش می پردازد و در پرسشی تفکرانگیز می پرسد: پس ای خردمندان و خردورزان! به کدامین نعمت خدا تردید روا می دارید؟

و دلیل نعمت بودن آن ها نیز این است که همه آنها جنبه بیدارگری و برانگیزانندگی دارد و می تواند برای جامعه ها و مردم خردمند و مترقی عبرت آموز و عبرت انگیز باشد تا از سویی انسان ها را از دست یازیدن به ستم و گناه باز داشته و به رعایت حقوق و حرمت یکدیگر وادارد، و از دگرسو به راز این عذاب و کیفر پی برند و دریابند که جامعه های بیدادگر و خودکامه و نظام ها و سلسله های خشونت کیش و پایمال کننده حقوق بشر نمی پایند و بر اساس سنت ها و ضوابط و قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ به کیفری سهمگین گرفتار آمده و نابود خواهند شد؛ چرا که این کیفر طبیعی کفرانگری و ناسپاسی و حق کشی آنان در این جهان است که دامنگیرشان می گردد.

هشدار از نزدیک شدن رستاخیز

پس از ترسیم فرازهایی از تاریخ عبرت انگیز پاره ای از جامعه های متلاشی شده پیشین، اینک روی سخن را به کفرگرایان و استبدادپیشگان عصر پیامبر می کند و می فرماید:

هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی این پیامبر ما، محمد (ص) نیز هشداردهنده ای است از جمله همان هشداردهندگان نخستین.

واژه «هذا» اشاره به وجود گرانمایه پیامبر اسلام دارد و منظور از «نذر اولی» نیز پیامبران بزرگی هستند که پیش از ظهور و بعثت آن حضرت آمده اند.

امّا به باور «ابومالک»

واژه «هذا» به قرآنِ پرشکوه اشاره می کند و منظور از «نُذُر اُولی» نیز کتاب های آسمانی پیشین است.

و از دیدگاه «جبایی» واژه «هذا» اشاره به این نکته است که: هان ای مردم! گزارشی که از بیدادگری و تبهکاری شماری از جامعه های حق ناشناس و کفرانگر و آن گاه کیفر دردناک و نابودی آنان به وسیله محمد (ص) به شما دادیم، برای خردمندان و خردوران سرمایه پند و اندرز و روشنگری و بیداری است.(۹۳)

آن گاه می افزاید:

أَزِفَتِ الْ آزِفَهُ

آنچه باید نزدیک گردد نزدیک گشت.

آری، روز رستاخیز، روز حساب و حسابرسی، روز پاداش و کیفر و روز بهشت و دوزخ نزدیک شد و آن ساعت موعود فرا رسید.

خدای فرزانه بدان جهت رستاخیز را - با اینکه به باور انسان ها دوردست به نظر می رسد - نزدیک اعلان می کند و با واژه «آزفه» از آن یاد می کند که هر آنچه فرارسیدنش قطعی و آمدنش تردیدناپذیر باشد، نزدیک است.(۹۴)

سپس توجه می دهد که:

لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ کاشِفَهٌ

هیچ کسی جز ذات پاک و بی همتای خدا نمی تواند در آن روز سهمگین به داد مردم برسد و عذاب مرگبار و سختی درد و رنج و شدّت گرفتاری های آن را از آن برطرف کند.

به باور گروهی از مفسران پیشین منظور این است که: آن گاه که سختی های روز رستاخیز مردم را فراگیرد جز خدای توانا هیچ کس نمی تواند آن رنج ها و مشکلات طاقت فرسا را از آنان دور سازد.

گفتنی است که مؤنث آمدن «کاشفه» می تواند نشانگر این باشد که در تقدیر، «نفس کاشفه»، یا «جماعه کاشفه» باشد و نیز واژه «کاشفه» می تواند همانند واژه های

«عـافیه»، «عـاقبه» و «خـائنه» مصـدر باشـد که در این صورت منظور این خواهـد بود: هیـچ کس جز خـدای یکتا نمی توانـد این سختی ها و شدت ها را روشن و برطرف نماید. درست بسان این آیه که می فرماید:

لا یجلیها لوقتها الاّ هو(۹۵)

جز او هیچ کس آن را به هنگام خود آشکار نمی گرداند.

در ادامه آیات، روی سخن را به شرک گرایان و حق ناپذیران می کند و با طرح پرسشی اندیشاننده می فرماید:

أَ فَمِنْ هذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ پس آیا شما از این سخن زیبا و پرمحتوا در شگفت شده اید و تعجب می کنید؟

در مورد آنچه موجب شگفتی شده است دو نظر آمده است:

۱ - به بـاور برخی منظور این است که: آیـا آنچه به وسـیله پیامبر راسـتگو در مورد رسـتاخیز و حساب و حسابرسـی و پاداش و کیفر از آنها خبر یافته اید تعجب می کنید؟

۲ - امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: آیا از این کتاب پرشـکوه خدا، قرآن شریف و فرود آمدن آن بر قلب نورانی محمد (ص) و زیبایی واژه ها و بلندی و دل انگیزی مفاهیم آن در شگفت شده اید؟

و می افزاید:

وَ تَضْـحَکُونَ وَ لاـ تَبْکُونَ و بـه جـای گـوش دل سـپردن بـه پیـام و جـان سـخن، از سـر تمسـخر و ریشـخند می خندیـد، امّـا به هشدارهای تکاندهنده اش در مورد عذاب و کیفر نمی اندیشید و نمی گریید؟

و در اشاره به غفلت و غرور آنان می فرماید:

وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ و غرق در غفلت و غرور هستید و سر گرم زندگی دنیا؟

به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: و شما از عذاب و کیفر خدا غفلت دارید

و سرگرم بازی و بیهوده کاری هستید؟

امّا به باور «عکرمه» منظور این است که: و شما به جای شنیدن پیام حق، سرگرم نواختن ساز و آواز و موسیقی هستید؛ چرا که آنان به هنگام تلاوت قرآن، برای مقابله با اثرگذاری آن در دل و مغز مردم، و در جهت محروم ساختن آنان از شنیدن پیام پروردگارشان، به نواختن ساز و آواز و موسیقی تند، روی می آورد.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که پایان بخش این سوره مبارکه است، پس از بحث های گوناگون از نفی شرک و کفر و هشدار از گناه و ستم، اینک به آنان فرمان می رسد که تنها در برابر او سجده کنند و فقط او را بپرستند.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ

بنابراین برای خدای یکتا سجده کنید و در برابر او سر بندگی فرود آورید.

وَ اعْبُدُوا

و تنها ذات پاک و بی همتای او را بپرستید.

از آیه شریفه چنین دریافت می گردد که سجده در این آیه، سجده واجب است، چرا که صیغه امر به ظاهر بر وجوب و لزوم دلالت می کند.

پرتوی از آیات نکته های دوازده گانه در آیاتی که گذشت، قرآن شریف پس از نکوهش فردی که پس از ایمان، از جهاد و تلاش در راه حق و عدالت روی برتافت و یا در راه خدا اندکی انفاق کرد و از بخشش و انفاق - بر اثر یک پندار خرافی - دست کشید، به روشنگری می پردازد که: مگر او و نمونه هایی چون او نمی دانند که در کتاب های آسمانی پیشین و نوشته های ابراهیم این نکات و این اصول سازنده آمده است که این خرافه ها و اوهام و پندارهای

انحطاط‌آور را نفی می کند؟ و آن گاه به ترسیم آن نکته های سازنده و جامعه پرداز و سعادت آفرین و رشدبخش می پردازد و در قالب آیات ۳۸ تا ۵۵ آن ها را بدین صورت به تابلو می برد:

۱ – هیچ فرد یا گروهی نمی تواند بار گناه دیگری را به دوش کشد.

۲ – برای هیچ انسانی بهره ای جز تلاش و کوشش او نیست.

۳ – ثمره تلاش و کوشش انسان و نیز عملکرد او در روز رستاخیز در برابر او قرار خواهد گرفت.

۴ – پاداش و کیفر خدا به انسان در سرای آخرت، در برابر عملکردها خواهد بود، نه ادعاها و ظاهرسازی ها و آرزوهای بدون عمل شایسته.

۵ – نه تنها حساب و حسابرسی، و پاداش و کیفر در سرای آخرت به دست خداست که در این سرا نیز همه علل و اسباب به ذات پاک او منتهی می گردد و همه تدبیرها از تدبیر او سرچشمه می گیرد و آغاز و فرجام هستی و همه کارها به دست اوست.

۶ – خداست که فرمانروا و تدبیرگر حقیقی جهان هستی است و هموست که با آفرینش موجبات خنده و گریه، انسان را می گریاند و می خنداند و همه کارها به ذات پاک او منتهی می شود. آری، او آفریدگار و تدبیرگر فعل و انفعال ها و دگرگونی هایی است که به هنگام خنده و گریه در جسم و روح انسان رخ می دهد.(۹۶)

۷ – زندگی بخش و پدیدآورنده پدیده اسرارآمیز حیات، ذات پاک اوست و پدیده مرگ را نیز او آفریده است.

۸ – و اوست که انسان و حیوان را به صورت نر و ماده و از نطفه ای بی مقدار و به ظاهر ناچیز می آفریند.

۹ – و افزودن بر آفرینش و تـدبیر این جهـان، برپایی رسـتاخیز و پدیـد آوردن جهان دیگر نیز با اوست، و ذات پاك اوست که فرمانروای دنیا و آخرت است.

۱۰ – نیاز و بی نیازی انسان یا غنا و فقر او نیز به دست توانای اوست و اوست که بنـدگانش را بی نیاز می سازد و سـرمایه های مادی و معنوی ماندگار به او می بخشد.

۱۱ – و آفریـدگار و تدبیرگر خورشید، ماه، ستارگان و دیگر پدیده هایی که شـرك گرایان آن ها را به خدایی گرفته اند نیز ذات بی همتای اوست.

۱۲ – و نیز کیفرکننـده جامعه های سـرکش و پایمال کننـده حقوق و حرمت انسان خـدای فرزانه است که بر اساس سـنت های خویش ستمکاران را به بوته هلاکت می سپارد.

تفسیر اطیب البیان

سوره نجم ، غرض سوره : تذکر دادن درباره اصول سه گانه دین ، توحید، نبوت ، معاد.

(۱) (والنجم اذاهوی): (قسم به ستارگان هنگامی که غروب می کنند)

(۲) (ماضل صاحبکم وماغوی): (که هرگز همنشین و دوست شما، نه عمدا ازصراط حق منحرف شده و نه به خطا)

(۳) (وما ینطق عن الهوی): (و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید)

(۴) (ان هو الا وحی یوحی): (آنچه می گوید جز وحیی که به وی می شود، نیست)

(۵) (علمه شدید القوی): (اسراریست که جبرئیل شدیدالقوی به وی آموخته است)

(۶) (ذومره فاستوی): (کسی که به خاطر رأی و عقل کاملش به چنین مقامی رسیده)

(۷) (وهو بالافق الاعلی): (و او در بلندترین افق جای گرفته)

(۸) (ثم دنی فتدلی): (و درعین بلندی مرتبه اش به خدا نزدیک و نزدیکتر شده)

(۹) (فکان قاب قوسین اوادنی

): (تا آنجا که بیش از دو کمان و یا کمتر، فاصله ای نماند)

(۱۰) (فاوحی الی عبده ما اوحی): (در آنجا بود که به بنده اش وحی کرد آنچه راکه وحی نمود)منظور از (نجم) احتمالا مطلق اجرام آسمانیست و (هوی) به معنای سقوط و افتادن آنها در کرانه افق برای غروب است .می فرماید قسم به اجرام آسمانی وقتی که برای غروب سقوط می کنند که مصاحب شما محمد ص از صراط مستقیم خارج نشده و در اعتقاد و رأی و طریقه خود خطا وانحراف نیافته و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و به رأی خود حرفی نمی زند،بلکه هرچه در رابطه با دعوت به دین خدا به شما می گوید (قرآن)، فقط وحیی از جانب خدای متعال است که این وحی قرآن را جبرئیل صاحب شدت و قوت و یا خدای سبحان به او تعلیم نموده است ، همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می دهد وعقلی کامل دارد و یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسولخدا ص مرور و عبور می کند که خودش در هواست ، و جبرئیل به همان صورت اصلیش که بر آن خلق شده ، در آمد (واگر فاعل عبارت را رسولخدا بدانیم در این صورت معنا این است که رسولخدا ص استقامت ورزید و برانجام مأموریت خود مستقر شد) در ادامه می فرماید جبرئیل و یارسولخدا ص در ناحیه شرقی آسمان و یا افق اعلای آن استقرار یافت . آنگاه جبرئیل به رسولخدا ص نزدیک شد و به دامان او در آویخت تا او را به همراه

خود برای عروج در آسمانها ببرد و یا رسول خدا ص به خداوند تعالی نزدیک شد و به قرب خودافزود، پس آنقدر نزدیک شد که فاصله اش در حدود دو قوس کمان (و ذراع) و یا کمتراز آن گشت . و آنوقت جبرئیل به نزد بنده خدا، محمدص وحی برد، آنچه را که برد ویا خدای متعال به بنده اش محمد ص وحی کرد آنچه را که وحی نمود.

(۱۱) (ما کذب الفؤاد مارای): (قلب او در آنچه دید، صادق بود.)

(۱۲) (افتمارونه علی مایری): (آیا شما می خواهید او را در آنچه دیده به شک وتردید بیفکنید؟)

(۱۳) (ولقد راه نزله اخری): (با اینکه او را یک بار دیگر نیز دیده بود)

(۱۴) (عند سدره المنتهی): (در کنار سدره المنتهی)

(۱۵) (عندها جنه الماوی): (که جنت الماوی نزد آنست)

(۱۶) (اذیغشی السدره مایغشی): (و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت آن را پوشانده بود)

(۱۷) (مازاغ البصر وما طغی): (چشم او نه به کجی گراییده بود و نه در امر دیدن طغیان کرده بود)

(۱۸) (لقد ر ای من ایات ربه الکبری): (و هرآینه آیاتی از آیات بزرگ پروردگارش را دید)می فرماید رؤیت قلب رسولخدا ص در آنچه دید رؤیتی صادق بود و اینکه رؤیت را به قلب نسبت داده ، به جهت آنست که مراد از دیدن در اینجا ادراک شهودی و مافوق حواس ظاهری است . بعضی مفسران (۷۹) نیز گفته اند معنای عبارت این است که قلب رسولخدا آنچه را که چشمش دیده بود تکذیب نکرد و آن را تصدیق نمود.آنگاه با استفهامی توبیخی می

فرمایـد: آیا برای این در جـدال خود اصـرار می ورزید که آن جناب به خلاف آنچه ادعای دیدنش را می کند، معتقد شود؟با اینکه رسولخـدا ص یکبار دیگر نزد سدره المنتهی نازل شد و جبرئیل یا آیات الهی را با رؤیت قلبی دیدار کرد، سدره المنتهی ، گویا نوعی درخت سدر در مکانی درمنتهای آسـمانهاست ، چون می فرماید: جنت المأوی در نزدیک آنست و مراد از جنت المـأوی ، محـل اسـتقرار و مـأوای مؤمنـان است یعنی همان بهشت قیامت که قرارگاه دائمی آنهاست ، در ادامه می فرمایـد این درخت و این مکـان در نزدیکی بهشت واقع بود وپیـامبر وقتی آن را دیـد به سـدره احـاطه یافت آنچه که احاطه می یابـد و در اینجا مطلب مبهم است و نفرموده چه چیز به سـدره المنتهی احاطه می یابـد، آنگاه می فرماید: چشم رسولخدا ص آنچه را دید به غیر صـفت حقیقی آن ندیـد و امری غیر واقعی را هم مشاهـده نکرد، هرچه دیـد درست و حقیقی بـود. (و مراد از دیـدن در اینجـا نیز رؤیـت قلـبی و ادراک است).و سوگنـد می خـورم که او بعضـی از آیـات پروردگـارش را مشاهـده کرد و بـا دیـدن آنهـا،رؤیت پروردگـارش تمام شـد و ذات حق را با رؤیت قلبی و شـهودی ادراک نمود، امامشاهـده ذات حق بـدون حجاب و بـدون وساطت آیت امری محال است همچنانکه فرمود (ولا یحیطون به علما(۸۰) به هیچ وجه بر او احاطه علمی نمی یابند) در تفسـیرالدرالمنثور از بعضی از صحابه نقل شده که گفتند: یا رسول الله آیا پروردگارت رادیده ای ؟ فرمود: او را با چشم ندیده ام بلکه دو

بار او را با قلب خود مشاهده کردم

(۱۹) (افر ایتم اللات والعزی): (پس از لات و عزی به من خبر دهید)

(۲۰) (ومنوه الثالثه الاخری): (و از سومی یعنی منات)

(۲۱) (الکم الذکر وله الانثی): (آیا پسران مال شما و دختران برای خدایند؟)

(۲۲) (تلک اذا قسمه ضیزی (این تقسیم چه قسمت ناعادلانه ایست)

(۲۳) (ان هی الا اسماء سمیتموها انتم واباؤکم ما انزل الله بهامن سلطان ان یتبعون الا الظن وما تهوی الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدی): (این بتها هیچ حقیقتی ندارند جز نام هایی که شما و پدرانتان آن را از خود جعل کرده اید و خداوندهیچ حجتی در تأیید آنها نازل نکرده ، اینها به جز ظن و گمان و هواهای نفسانی پیروی نمی کنند، با اینکه از ناحیه پروردگارشان هدایت به نزدشان آمده)می فرماید حال که دعوت پیامبر و سخنان او به حق است پس از لات و عزی و منات و سایر بتهای عرب جاهلی به من خبر دهید، همان بتهایی که آنها را دختران خدامی شمارید، با اینکه خود شما دختران را نمی پسندید آیا این قسمت ناعادلانه و جائرانه نیست که پسران از آن شما و دختران از آن خدا باشد؟ این اصنام و بتهایی که شما الهه خود گرفته اید جز این نیست که مشتی اسماء بدون مسمی هستند که شما و پدرانتان سنگ و چوب را به این ، نامها نامیده اید و ماورای این اسامی مصادیق و مسمیات حقیقی وجود ندارد و خدای تعالی برهانی بر الوهیت و ربوبیت آنها نازل نکرده ، آنگاه خطاب به رسولخدا ص می فرماید:

اینها پیروی نمی کننـد مگر از پنـدار و تمایلات نفسانی خودو هیـچ برهانی برعقایـد خود ندارنـد. در حالیکه از ناحیه پروردگارشان ، دعوت حقه پیامبر یا قرآنی که به سوی حق هدایت می کند به سویشان آمد (ولی به جای اعتقاد وایمان به آن ، از آن اعراض کردند.

(۲۴) (ام للانسان ما تمنی): (آیا انسان هرچه آرزو کند از آن اوست ؟)

(۲۵) (فلله الاخره والاولی): (بلکه ، دنیا و آخرت تنها ملک خداست)با استفهامی انکاری می فرماید: آیا صرف اینکه انسان آرزویی در سر داشته باشد باعث تملیک آن امر می شود تا مشرکین هم به صرف آرزوی شفاعت ملائکه مالک شفاعت آنها شوند؟ یعنی مشرکین جز این آرزو هیچ دلیلی بر الوهیت الهه خود ندارند وبا آرزو هم کسی مالک چیزی نمی شود، چون دنیا و آخرت فقط و فقط از آن خدای سبحان است و او هیچ شریکی در ملک خود ندارد.

(۲۶) (وکم من ملک فی السموات لاتغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء ویرضی): (و چه بسیار فرشته در آسمان هستند که شفاعتشان هیچ دردی رادوا نمی کند، مگر بعد از اینکه خدا به هرکس که بخواهد و بپسندد اذن دهد)(اذن) اعلام ظاهری رضایت است که هم با داشتن رضای باطنی می سازد و هم بانبودن آن ، اما رضایت ، امری باطنی است که بدون اذن محقق نمی شود.می فرماید: چه بسیار ملائکه ای در آسمان هستند که شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگربعد از آنکه خدا به هریک از ایشان که بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت داده باشد.و یا(۸۱) ملائکه شفاعت

نمی کننـد جز انسانی را که خـدا اذن داده باشـد و رضایت بدهـد که ملائکه از او شـفاعت کننـد و بدیهی است که خداوند به ملائکه اجازه شفاعت برای کفاررا نمی دهد.

(۲۷) (ان الذین لایؤمنون بالاخره لیسـمون الملئکه تسمیه الانثی): (بدرستی کسانیکه ایمانی به آخرت ندارند، برای ملائکه نام زنان را قرار می دهند و آنها را مؤنث می پندارند)

(۲۸) (وما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن وان الظن لایغنی من الحق شیئا):(با اینکه هیـچ دلیل علمی برگفتار خود ندارنـد و جز گمان و خیال را پیروی نمی کننـد درحالیکه خیال و گمان هیچ اثری در تشـخیص حق ندارد و جای علم را نمی گیرد)این آیـات عقیـده مشـرکین در خصوص مؤنث بودن ملائـکه را رد می کنـد و اینکه این توهـم را به مسأله ایمان نداشـتن به آخرت نسبت داده ، اشـاره ایست به شـناعت و زشتی این عمـل و اینکه چه عقوبت شدیـدی در انتظـار قـائلین به آنست ، یعنی کسـی مرتکب آن نمی شـود، مگر آنکه از بیـخ و بن اعتقـادی به آخرت و عقوبت آن نداشـته باشـد، در ادامه می فرمایـد: اینهـا هیچ دلیلی برای گفتـار خود مبنی بر انوثیت ملائکه ندارنـد و فقط یک توهم دارنـد نه یک اعتقاد راجـح و این ظن به هیـچ وجه از علـم کفـایت نمی کنـد. چـون حق یعنی واقعیـت هرچیز کـه فقـط بوسـیله علم (یعنی اعتقـاد مـانع از نقیض) ادراک می شـود وغیرعلم ، یا ظن است ، یا شک و یا وهم و هیچکـدام از اینها واقعیت و حقیقت را نشان نمی دهنـد و انسان مجاز نیست که در درک

حقایق به آنها اعتماد کند و اینکه در احکام دینی ، ما براساس ظن عمل می کنیم به جهت دستوریست که در این مورد از ناحیه شارع رسیده ولی در هیچ یک از امور اعتقادی پیروی از ظن جایز نیست .در مجمع البیان از امام صادق ع روایت شده که فرمود: بدرستی که محمدص درشب معراج از آسمان هفتم نازل شد و وقتی این سوره نازل گردید عتبه بن ابی لهب خبردار شد و به نزد پیامبر ص آمد و زبان گشود و آب دهان بیانداخت و گفت : به سوره نجم و پروردگار آن کفر می ورزم ، پس رسولخدا ص فرمود: (خداوندا سگی ازسگهای خود را بر او مسلط فرما). پس عتبه به جانب شام روانه شد و در قسمتی از راه فرود آمد و خداوند ترس و وحشت را براو مسلط کرد، پس به همراهانش گفت : مراشب در بین خود قرار دهید، و چنین کردند، اما در همان شب شیری آمد و او را از میان مردم ، برگرفت و از هم درید.

(۲۹) (فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوه الدنیا): (پس از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن).

(۳۰) (ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی): (این نهایت دریافت علمی آنهاست ، همانا پروردگارت بهتر می داند که چه کسی از راه او گمراه شده و چه کسی هدایت یافته است .)یعنی حالا که مشرکین فقط از ظن و گمان و هوای نفسشان پیروی می

کنند، تو هم ازاینها که از ذکر ما رویگردان شده اند و تنها هم و غمشان زندگی دنیاست و بهره علمی آنها هم فقط منحصر به مسائل مادی دنیویست ، اعراض کن ، چون اینها گمراهند و خداخودش بهتر می داند که چه کسانی با انتخاب دنیا به عنوان منتهی و مقصد و مبلغ اهتمام خود، گمراه شده اند و چه کسانی به سوی حقایق مبدأ و معاد راه یافته اند و هدایت شده اند.و مراد از (ذکر) در این آیه (قرآن) یا (یاد خدا)ست .

(۳۱) (ولله ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی): (و هرچه در آسمانها و زمین است از آن خداست ، تاخدا آنهایی را که با اعمال خود بدی کردند و آنهایی را که با اعمال نیک خود نیکی نمودند، جزا بدهد)یعنی البته که پروردگار تو به حال دو گروه هدایت یافته و گمراه آگاه است چون اومالك همه چیزهائیست که در آسمان و زمین است و لذا مالك مسلط و مدبر امور این دو طائفه نیز هست ، پس تو از گروه گمراه اعراض کن و امر آنها را به خدا واگذار نما، تاخدا آنها را مطابق اعمالشان جزا دهد، یعنی معصیت کاران را کیفر دهد و مطیعان را به پاداشی نیکو جزا دهد(۸۲) .

(۳۲) (الذین یجتنبون کبائرالاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفره هواعلم بکم اذانشاکم من الارض واذ انتم اجنه فی بطون امهاتکم فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی): (و کسانی که از گناهان کبیره و فواحش پروا کرده اند، و به جز گناهان

کوچک مرتکب نشده اند، پروردگار تو آمرزش وسیع دارد، او به وضع شما آگاهست چه آن زمان که شما را از زمین پدید آورد و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان جنین بودید، بیهوده خویشتن را نستایید، چون او بهتر می داند که چه کسی باتقواست)(کبائراثم) گناهان کبیره است یعنی هر گناهی که مرتکبش را مستحق دوزخ می کند. و(فواحش) گناهانی است که خیلی شنیع و قبیح باشد (مانند زنا و لواط) ولی بعید نیست دراین آیه فواحش و کبائر یکی باشند و (لمم) گناهان کوچک و یا بزرگی هستند که گاه گاه عارض می شوند و بصورت عادت و ملکه درنیامده اند و بعضی (۸۳) آن را به معنای گناه صغیره دانسته اند.می فرماید افراد محسنی که در آیه قبلی گفتیم جزای نیک دارند، کسانی هستند که ازگناهان کبیره و فواحش دوری و اجتناب می ورزند و در عین حال ممکن است گاهی مرتکب آن بشوند، اما زود پشیمان شده و متذکر می گردند. همانا خدا واسع المغفرت است و با این جمله آنها را به آمرزش خدا امیدوار می سازد و به توبه تشویق و ترغیب می کند، در ادامه می فرماید: خداوند نسبت به همه اوضاع شما از آغاز خلقت که شما رابه حالات گوناگون متحول کرد تا سرانجامتان که به سوی او بازمی گردید، آگاهی دارد،پس دیگر خود را به پاکی نستایید و ادعای پاکدامنی و تقوا نکنید، چون او بهتر می داندکه چه کسی پاک و باتقواست .

(۳۳) (افرایت الذی تولی): (آیا آن کس را که از انفاق روی گردان شد، دیدی ؟)

(۳۴) (واعطی

قليلا واكدى): (مختصرى انفاق كرد و سپس ترك انفاق نمود)

(۳۵) (اعنده علم الغيب فهو يرى): (آيا او علم غيب دارد و مى داند؟)

(۳۶) (ام لم ينبابما فى صحف موسى): (و يا از آن سفارشات كه در تورات درباره اعطاء حق شده ، خبر ندارد؟)

(۳۷) (و ابرهيم الذى وفى): (و يا از صحف ابراهيمى كه حق عبوديت را به حد تمام ادا كرد بى خبر است ؟)

(۳۸) (الا تزر وازره وزر اخرى): (و نمى داند كه هيچ حاملى بار گناه ديگرى رابه دوش نمى كشد؟)

(۳۹) (وان ليس للانسان الا ماسعى): (و اينكه انسان به جز كار و تلاش خودش سرمايه اى ندارد؟(۸۴))

(۴۰) (وان سعيه سوف يرى): (و اينكه او بزودى نتيجه سعى خود را مى بيند؟)

(۴۱) (ثم يجزيه الجزاء الاوفى): (و سپس جزاى او به طور كامل و به بهترين وجه داده مى شود)

(۴۲) (وان الى ربك المنتهى): (و اينكه سرانجام و نهايت به سوى پروردگارتوست ؟)اين آيات در خصوص عثمان نازل شد كه مشغول انفاق اموال خود بود، عبدالله بن سعد بن ابى سرح برادر رضاعيش به او گفت : اينطور كه تو انفاق مى كنى ، مالى برايت نمى ماند، عثمان گفت : من گناهان و خطايايى دارم و مى خواهم با انفاق مالم ، رضايت خدا را به دست آورم و او مرا مورد عفو خود قرار دهد. عبدالله گفت : تو اين ماده شترخود و بارش را به من بده ، من همه گناهانت را به گردن مى گيرم و عثمان هم همين كار راكرد و چند نفر را شاهد اين معامله گرفت

€و از آن پس دست از انفـاق کشـید، امـا بعـد ازآنکه این آیات نازل شـد، مجـددا دست به اعمال خیر و انفاق زد.(۸۵)معنای آیات واضح است ، می فرماید به من خبر ده ، از آن کسی که از انفاق اعراض کرد و مال اندکی بخشید و سپس دست کشید، آیا او علم غیب دارد که اگر انفاق کند،اموالش تمام می شود و مبتلا به فقر می گردد، آیا در تورات و صـحف ابراهیم که حق عبودیت را به تمام و کمال ادا کرد نخوانده ، و نمی داند که در آنجا هم آمده که هیچ گنه کاری نمی تواند بار گناه غیر خود را بـدوش بکشـد؟ و لذا هیچ کس به گناه دیگری عقوبت و مؤاخذه نمی شود؟و اینکه انسان هیچ چیزی را به ملکیت حقیقی ، مالک نیست و هیچ اثری از آن عایداو نمی شود، مگر آن عملی که انجام داده و جد و جهدی که در زندگی نموده ، اما آنچه دیگران کرده اند، اثر خیر یا شر آن عاید انسان نمی گردد.لذا همه چیزهایی که انسان خود را مالك آن می بیند فقط در همین زنـدگی دنیـا و دارفریب همراه او هسـتند امـا وقتی که به خـانه آخرت و دار جاودانگی و خلود منتقل می شود، او را ترك می کننـد و از او جـدا می شونـد، مگر عمل فرد که همواره ملازم اوست و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمی شود (مگر بوسـیله شفاعت یا استغفار مؤمنین و یا اعمال باقیات صالحات و سنتهای حسنه ای که انسان از خود بجای می گذارد، که البته این

موارد نیز همه اثر اعمال خود آدمی است).در ادامه بحث می فرماید: آیا نمی داند که هر فردی نتیجه اعمالش را در قیامت بزودی ملاحظه می کند و انسان بوسیله همان عملش به طور تمام و کمال جزا داده می شود؟ همچنانکه فرمود:(فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرایره (۸۶) هر کس اندکی عمل خیر بجا آورد آن را می بیند و هرکس به سنگینی یک دانه خردل ، مرتکب بدی شده باشد آن را می بیند)و آیا نمی داند که مطلق انتهاء به سوی پروردگار توست و آنچه در عالم وجود،موجودند در هستی و آثار هستی به خدای سبحان منتهی می شوند و تدبیر همه آنهابدست خداست ، پس همه آنها از حیث آغاز خلقت و از حیث معاد و نهایت خلقت به خدای متعال منتهی می شوند. همچنانکه فرمود (ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم (۸۷)همانا بازگشت ایشان بسوی ماست و سپس محاسبه آنها برعهده ماست)

(۴۳) (وانه هو اضحک و ابکی):(و اینکه خداست که می خنداند و می گریاند)

(۴۴) (و انه هو امات و احیا): (و اینکه اوست که می میراند و زنده می کند)در این آیات به موارد منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان اشاره شده است ومی فهماند که ربوبیت منحصر در خدای تعالیست .می فرماید: خدای تعالی تنها کسی است که خنده را در شخص خندان و گریه را درشخص گریان ایجاد کرده و کسی در این امر شریک خدا نیست و این امر منافات ندارد بااینکه ما خنده و گریه را به خود انسانها نسبت دهیم ، چون

نسبت هر کاری به انسان به خاطر این است که قائم به اوست ، ولی نسبت دادن امور به خدای تعالی به خاطر این است که خدا آن را ایجاد کرده و میان این دو نسبت فرق بسیاری وجود دارد و سببیت انسان برای افعال خودش در طول سببیت خدای سبحان قرار دارد.در ادامه مسأله اماته و احیاء را نیز منحصر در خدای سبحان می شمارد، اگرچه که دراین دو امر اسباب دیگری نیز واسطه می شوند ولی همه آنها در طول سببیت خداوند قراردارند.

(۴۵) (و انه خلق الزوجین الذکر والانثی): (و اینکه اوست که جفت نر و ماده راآفریده)

(۴۶) (من نطفه اذا تمنی): (از نطفه ای که ریخته می شود)

(۴۷) (و ان علیه النشاه الاخری): (و اینکه بر خداست که آخرت را پدید آورد)در این آیات به مسأله ابتدا و انتهای خلقت اشاره می کند و نمونه ای از تدابیر خداوند رابرشمارد. می فرماید: خداست که جفت نر و ماده را ایجاد کرده و آفرینش آنها را ازنطفه ای قرار داده که در رحم ریخته می شود. و هموست که بر خود واجب نموده که آخرت و خلقت دوم را ایجاد کند و این امر قضای حتمی الهی است .

(۴۸) (و انه هو اغنی و اقنی): (و اینکه اوست که با اموال منقول و غیرمنقول بندگانش را بی نیاز می کند)

(۴۹) (و انه هو رب الشعری): (و اوست که پروردگار ستاره شعری است)(قنیه) یعنی اموال ماندنی و غیرمنقول مانند خانه وباغ و حیوان ... و ذکر آن بعد از غناءاز قبیل ذکر خاص بعد از عامست

.می فرماید: خداست که بندگانش را از انواع اموال منقول و غیرمنقول بی نیاز می کند واو پروردگار ستاره شعرای یمانی است ، که این ستاره از ستارگان ثابت و پر نوریست که در شرق آسمان می درخشد و سنگینی آن بیست برابر خورشید است و نور آن پنجاه برابر خورشید می باشد و دوری آن از زمین یک میلیون برابر فاصله خورشید است وظاهرا دو قبیله خزاعه و حمیر این ستاره را می پرستیدند و آن را آلهه و رب خودمی دانستند.(۸۸)

(۵۰) (و انه اهلک عادا الاولی): (و اینکه او نسل پیشین عاد را هلاک کرد)

(۵۱) (وثمودا فما ابقی): (و ثمود را که حتی یک نفر از آنها را باقی نگذاشت)

(۵۲) (و قوم نوح من قبل انهم کانواهم اظلم و اطغی): (و قوم نوح را که قبل ازآنان و ستمکارتر و یاغی تر از آنها بودند)

(۵۳) (والمؤتفکه اهوی): (و شهرهای قوم لوط را که زیر و رو ساخت و آنها راسقوط داد)

(۵۴) (فغشیها ماغشی): (و از هر سو آنها را احاطه کرد)در این آیات به ماجرای هلاکت عاد قوم هود ع و ثمود قوم صالح ع و قوم نوح ع و قوم لوط ع می پردازد که خداوند آنها را هلاک کرد و عذاب را به ایشان محیط نمود و در مورد قوم لوط باید گفت که آنها همانطور که روش فطرت را زیر و روو واژگونه کردند خداوند هم سرزمینشان را وارانه و زیر و رو نمود.

(۵۵) (فبای الاء ربک تتماری): (پس دیگر در کدامیک از نعمتهای پروردگارت می توانی تردید کنی ؟)

(۵۶) (هذا نذیر من

النذرالاولی): (این پیامبر، بیم رسانی از سنخ بیم رسانان گذشته است)

(۵۷) (ازفت الازفه): (قیامت نزدیک شد)

(۵۸) (لیس لهامن دون الله کاشفه): (و برای آن به غیر از خدا پرده برداری نیست)

(۵۹) (افمن هذا الحدیث تعجبون): (آیا از این مطالب تعجب می کنید؟)

(۶۰) (وتضحکون ولا تبکون): (و می خندید و گریه نمی کنید؟)

(۶۱) (و انتم سامدون): (و همچنانکه سرگرم بازی خود هستید؟)

(۶۲) (فاسجدوا لله واعبدوا): (پس برای خدا سجده کنید و به عبادت بپردازید)یعنی حالا که خدای متعال این نظام بدیع را پدید آورده و این عالم را ایجاد و تدبیرنموده و همه امور بدست اوست ، پس دیگر به کدامیک از نعمتهای پروردگارت تردیدمی کنی ؟€و استفهام این جمله استفهامی انکاریست که احتمالا خطاب به همان شخصی است که از انفاق اعراض کرد و شاید هم خطاب به پیامبر ص باشد اما در واقع مخاطب سایرین باشند (چنانکه به در می گویند که دیوار گوش کند)در ادامه می فرماید این قرآن و یا این رسول انذارکننده ای از قبیل انذارکنندگان سابق است . و امر نوظهور و بی سابقه ای نیست ، قیامت نزدیک شد،(۸۹) روزی که غیر از خداکسی نیست که گرفتاری آن روز را بردارد و شداید و هراسهای آن را دفع کند.آیا از این گفتار ما تعجب می کنید و آن را انکار می نمایید، با این وصف هنوز می خندیدو استهزاء می کنید و از بابت آینده خود بیمناک نیستید و از کوتاهیهایی که در جوارخدای متعال نمودید(۹۰) و خودرا مستحق عذاب و شقاوت قرار داده اید، نمی گریید؟€بلکه باید سجده کنید

و فقط او را بپرستید تا او عذاب را از شما برطرف کند، و سنت گذشتگان را در خصوص مجازات و هلاکت درباره شما عملی نسازد.

تفسیر نور

«هَوی به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواسته هایی است که انسان را به سقوط می کشاند. «ضلّ» به معنای انحراف از مسیر مستقیم است و «غَوی به انحرافی گفته می شود که از عقیده باطل برخاسته باشد.

«صاحب» به معنای دوست و یاور است. این واژه در قرآن، چندین بار در باره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمده است،<۴۶۴> زیرا برخورد پیامبر با مردم، صمیمی، دلسوزانه و دوستانه بود.

آخرین کلمه در سوره قبل (طور)، «نجوم» بود و اولین کلمه در این سوره، «نجم» است.

به مظاهر طبیعت چون نشانه خدا هستند، می توان سوگند یاد کرد. «و النجم»، «و الشمس»، «و القمر»

مراد از «و النّجم اذا هَوی»، یا هنگام طلوع خورشید در هر صبح است که نور ستارگان بی فروغ می شود و یا هنگام برپایی قیامت است که ستارگان سقوط کرده و افول می کنند.

در مدار توحید، خداوند و پیامبرانش در مقام تأیید یکدیگرند. خداوند، پیامبر را از هر گونه انحراف منزّه می داند، «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی و پیامبر نیز خداوند را تنزیه می نماید.

خداوند در معرّفی قرآن فرمود: «ذلک الکتاب لاریب فیه»<۴۶۵> و در معرّفی پیامبر فرمود: «ما ینطق عن الهوی»، تا حجّت بر مردم تمام شده و جای هیچ گونه تردید باقی نماند.

قرآن، خطاب به منحرفان می فرماید: شما مدّت زیادی همنشین و مصاحب پیامبر بودید و خوب می دانید که او انحراف ندارد. «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی

امتیاز رهبران الهی از رهبران بشری در چند

چیز است:

سابقه ی انحراف فکری ندارند. «ما ضلّ»

سابقه ی گناه و فسق در عمل ندارند. «ما غوی»

دلسوز و مردمی هستند. «صاحبکم»

مغلوب هوسهای خود و دیگران نیستند. «ما ینطق عن الهوی»

مرحوم صدوق در کتاب امالی، روایتی بدین مضمون نقل می کند: شبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از نماز مغرب و عشاء رو به مردم کرد و فرمود: هنگام طلوع فجر، ستاره ای (نوری) از آسمان در خانه یکی از شما نزول خواهد کرد، که آن شخص جانشین من خواهد بود.

نزدیک طلوع فجر، همه مردم منتظر آن صحنه بودند، ابن عباس می گوید: از همه ی مردم بیشتر، پدرم عباس عموی پیامبر، منتظر بود. هنگام طلوع فجر این صحنه در خانه حضرت علی علیه السلام واقع شد، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: «یا علیّ و الّذی بعثنی بالنبوّه لقد وجبت لک الوصیّه و الخلافه و الامامه بعدی»، ای علی به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت، بعد از من خلافت و جانشینی برای تو قطعی شد.

عدّه ای از منافقان گفتند: پیامبر اکرم از روی هوی و هوس، پسر عمّ خود را تحسین می کند که این آیات نازل شد.<۴۶۶>

مرحوم صدوق در امالی، در مورد اینکه رضایت همه مردم کسب نمی شود و زبان مردم قابل کنترل نیست، می فرماید: بعضی از مردم حتّی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله نسبت هوی و هوس می دادند و خداوند از حضرت دفاع کرد و فرمود: «و ما ینطق عن الهوی»<۴۶۷>

در حدیث می خوانیم که حمزه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: چرا تمام درهایی که به مسجد باز بود مسدود کردی جز درِ خانه علی علیه السلام را؟ حضرت آیات اول سوره نجم را تلاوت

فرمود: «ان هو الاّ وحیٌ یُوحی ، یعنی من بر اساس فرمان الهی چنین کردم.<۴>

در پاسخ کفار که می گفتند: «ان هذا الاّ اساطیر الاولین»<۴۶۹> قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست، خداوند با قاطعیّت می فرماید: «ان هو الاّ وحیٌ یوحی سخنان او جز وحی نیست.

هنگامی که حضرت علی علیه السلام در غدیرخم به امامت و وصایت تعیین شد، رسول خداصلی الله علیه وآله مورد انتقاد قرار گرفت ولی حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ان هو الا وحی یوحی»<۴۷۰>

گرچه قرآن، کتاب شعر نیست و آیات آن، حکم بیت های شعر را ندارد، امّا از نظم خاصی در کلمات و عبارات برخوردار و قرائت آن زیبا و موزون است. «هَوی - غَوی - هَوی - یُوحی ۱- حرکت ستاره ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می شوند. «والنّجم اذا هوی»

۲- در راه تبلیغ دین، تهمت ها بسیار است، ولی خداوند دفاع می کند. «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی»

۳- انبیا، عمری در میان منحرفان بودند، ولی منحرف نشدند و این خود یک نشانه عظمت است. «ما ضل صاحبکم»

۴- کرات بزرگ آسمان ها منهدم شدنی است، ولی پیامبر و سخنان او، همچنان استوار است. «والنّجم اذا هوی ما ضلّ صاحبکم و ما ینطق عن الهوی»

۵ - فرمان و سخن پیامبر، حجّت و لازم الاجراست. «و ما ینطق عن الهوی»

۶- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نه در گذشته انحراف داشته «ما ضل» و نه در آینده انحرافی خواهد داشت. «و ما ینطق عن الهوی»

۷- هر چه مقام و مسئولیّت بالاتر باشد، تضمین بیشتری برای سلامتِ مسئول لازم است. «ما ضلّ - ما غوی - ما ینطق»

۸ - در

مدیریّت، باید از افراد پاک، دفاع و دامن آنها از تهمت پاک گردد. «ما ضلّ صاحبکم...»

۹- هم پیامبر بر حق است و هم سخن او. «ما ضلّ صاحبکم... - اِن هو الاّ وحی یوحی»

۱۰- سخن پیامبر، نه برخاسته از تمایلات شخصی و نه برخاسته از محیط اجتماعی است. «اِن هو الاّ وحی یوحی»

۱۱- اختیار نزول وحی در محتوی، زمان، مکان و مقدار، با خداست. «یوحی»

۱۲- هوی و هوس، با وحی سازگار نیست. «و ما ینطق عن الهوی اِن هو الاّ وحی یوحی» «مِرَّه» به معنای تابیده شده و محکم است و در قدرت و توانایی به کار می رود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: صدقه بر «مرّه» و «سویّ» حلال نیست، یعنی بر افراد توانمند، صدقه روا نیست.<۴۷۱>

«دنی یعنی نزدیک شد، ولی «تدلّی یعنی خیلی نزدیک شد تا جایی که از شدّت نزدیکی وابسته شد.

«قاب» معادل کلمه مقدار و «قوس» به معنای کمان است. تعبیر به «قاب قوسین» کنایه از شدّت نزدیکی و تقرّب پیامبر به خداوند به هنگام نزول وحی است.

در اینکه مراد از «شدید القوی» خداوند است یا جبرئیل، بحث و گفتگو است، ولی این عنوان، در موارد دیگر فقط برای خدا آمده است. مثلاً ـ در دعای ندبه می خوانیم: «و أرِه سیّده یا شدید القوی» خداوندا! امام زمان را به ما نشان بده، یا در دعای وارده از امام حسن علیالسلام برای دفع شرّ ظالم می خوانیم: «یا شدید القوی یا شدید اِلمحال»<۴۷۲>، به علاوه در آیات دیگر، خداوند، معلّم قرآن معرّفی شده است، از جمله:

«الرّحمن علّم القرآن»<۴۷۳> معلّم قرآن خداوند رحمان است.

«عملّک ما لم تکن تعلم»<۴۷۴>، خداوند چیزهایی را که

نمی توانستی بیاموزی، به تو آموخت.

البتّه در سوره تکویر دربـاره ی جبرئیل می خوانیم: «ذی قوّه»<۴۷۵> ولی بسـیار تفاوت است میان «ذی قوّه» و «شدید القوی». بنابراین منظور از «شدید القوی» خداوند است.

در این آیات به مسئله معراج پیامبرصـلی الله علیه وآله اشاره شده که ما سیمایی از معراج را در جلد هفتم تفسیر نور به مناسبت آیه اول سوره اسراء بیان نمودیم.

در تفسیر روح المعانی آمده است: در جاهلیّت، هنگامی که دو نفر هم قسم می شدند، کمان های خود را در کنار هم قرار می دادند و زه آن را می کشیدند و هر دو یک تیر می انداختند، کنایه از آن که هر دو یکی شده اند.

فرشته، در افق اعلی نیست، بلکه در افق مبین است و پیامبر می تواند او را مشاهده کند. «و لقد رأه بالافق المبین»<۴۷۶>

خداونـد مکـان نـدارد و منظور از افق اعلی (نـاحیه برتر)، مکان خاصّ ی نیست، بلکه مراد اوج بلنـد مرتبگی و کنایه از احاطه و تسلّط همه جانبه است.

وحی در زمین، با واسطه است، «نزل به روح الامین علی قلبک»<۴۷۷>، جبرئیل، قرآن را بر قلب تو نازل کرد. امّا در اینجا که سخن از معراج پیامبر است فرمود: «فاوحی الی عبده ما اوحی» یعنی در آسمان ها دیگر خبری از واسطه نیست.

از امام سـجاد علیه السـلام پرسـیدند: علت معراج پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله چه بود مگر خدا مکان دارد؟ حضـرت فرمود: معراج برای آن بود که خداونـد، ملکوت آسـمان ها و آنچه را در آنهاست از عجایب صـنعت و ابتکار، به پیامبرش نشان دهد. <۴۷۸>

کلاسی که پیامبرصلی الله علیه وآله در معراج دید، کلاس ویژه ای بود:

محل کلاس: برترین مکان. «و هو بالافق الاعلی»

استاد: (خداوند) قوی ترین استاد. «علّمه

شدید القوی»

محتوای درس: (وحی) محکم ترین سخن. «ان هو الا وحی یوحی»

از امام سؤال کردند: «هل رأی رسول اللّه ربّه» آیا پیامبر در معراج پروردگارش را دید؟ حضرت فرمودند: «نعم بقلبه رآه» خدا را به قلبش مشاهده کرد. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «ما کذب الفؤاد ما رأی»<۴۷۹>

امام رضا علیه السلام فرمود: آیه «لقد رأی من آیات ربّه الکبری»<۴۸۰>، آیه «ما کذب الفؤاد ما رأی» را تفسیر می کند، یعنی مراد از رؤیت در آیه، دیدن آیات الهی است، نه ذات خداوند. ۱- دین به قدری ارزش دارد که باید معلّم آن، خداوندی باشد که دارای قدرت بی نهایت است، «علّمه شدید القوی» و شاگرد آن، پیامبری باشد بی لغزش و معصوم. «ما ضلّ صاحبکم»

۲- دریافت علوم الهی، نیازمند ظرفیّت خاصی است. «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی... علّمه شدید القوی»

۳- یکی از راه های شناخت افراد، شناخت استاد است. «ما ضلّ صاحبکم... علّمه شدید القوی»

۴- وحی، همان تعالیم الهی است. «یوحی... علّمه شدید القوی»

۵ - تحلیل ها و تهمت های ناروا را پاسخ دهید. در مقابل کسانی که می گفتند: این قرآن را دیگران به پیامبر آموخته اند، «یعلّمه بشر»<۴۸۱>، خداوند می فرماید: «علّمه شدید القوی»

۶- علم پیامبر از خداوند است. «علّمه شدید القوی»

۷- علم الهی، از قدرت او جدا نیست. «علّمه شدید القوی»

۸ - تنها خداوند قدرتمندترین است، قدرت های غیر الهی سست است. «...شدید القوی»

۹- معلّم باید در کار خود توانا باشد. «علّمه شدید القوی»

۱۰- با تعلیم خدا، یک اُمّی می تواند معلّم تمام بشریّت شود. «علّمه شدید القوی»

۱۱- همه بشر شاگردان خداوند هستند، «علّم الانسان ما لم یعلم»<۴۸۲> ولی شخص پیامبر شاگرد مخصوص اوست. «علّمه شدید القوی»

۱۲- برنامه های الهی برای بشر، بسیار

محکم و کامل است. «علّمه شدید القوی ذو مرّه...»

۱۳- تقرّب به خدا، مرحله به مرحله و گام به گام است. «دنا فتدلّی»

۱۴- رابطه معلّم و شاگرد باید نزدیک و صمیمی باشد. «دنا فتدلّی»

۱۵- در سخن، از واژگان و ادبیات مخاطب استفاده کنیم و به لسان قوم سخن بگوییم. «قاب قوسین» (در فرهنگ عرب، نزدیکی دو کمان، نشانه نزدیکی صاحبان آنها بود.)

۱۶- قرب به خداوند، محدودیّت ندارد. «او ادنی»

۱۷- مردان خدا، در زمین باشند یا در آسمان، عبد خدایند. «اسری بعبده»<۴۸۳>، «فاوحی الی عبده»

۱۸- بندگی، بستر فراگیری است. «فاوحی الی عبده»

۱۹- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم در دریافت وحی معصوم است و هم در ابلاغ آن. «ما ینطق عن الهوی... ما کذب الفؤاد ما رأی»

۲۰- آن شهود باطنی حجت است که مورد تأیید خدا باشد. «ما کذب الفؤاد ما رأی» «تمارونه» از «مراء» به معنای جدال همراه با شک و تردید و «نزله» به معنای یکباره نازل شدن است. «سدره المنتهی» نام مکانی نزدیک بهشت موعود است که مالامال از الطاف الهی است و به گفته روایات جز شخص پیامبر اسلام کسی از آن بالاتر نرفته است.<۴۸۴>

در حدیث آمده است: آنجایی که آخرین مرحله پرواز فرشتگان یا آخرین مرحله بالا-رفتن اعمال می باشد، به آن «سدره المنتهی» می گویند و در روایات می خوانیم: «سدره المنتهی» نام درختی است که همراه هر برگ آن فرشته ای در حال تسبیح است.<۴۸۵>

چون در ماجرای معراج، ناباوری و تردید بسیار است، خداوند یک بار در سوره اسراء فرمود: «سبحان الّذی» یعنی او از کار لغو منزّه است و معراج یک هدف بس عالی دارد و یک بار در این سوره

فرمود: چرا در این باره جدال می کنید؟ «أفتمارونه...»

گرچه همه مردم زیر نظر خداوند هستند، امّا خداوند گاهی بعضی را به طور خاص مورد نظر قرار می دهد. «و لقد راه نزله اخری» یعنی خداوند در معراج پیامبرش را یکبار دیگر مورد نظر ویژه قرار داد. همان گونه که خداوند با اینکه با همه مردم است، «و هو معکم»<۴۸۶> ولبودن او با متّقین به گونه ای دیگر است. «انّ اللّه مع الّذین اتّقوا»<۴۸۷>

آری، همراه بودن و عنایت خداوند گاهی عام است و گاهی خاص. او پیامبرش را در آسمان ها مهمان کرد و نزد سدره المنتهی و بهشت موعود، مورد نظر خاص خود قرار داد.

این معنا در تفسیر اطیب البیان ذکر شده، امّا در تفاسیر دیگر به گونه ای دیگر معنا شده است: پیامبر، یک بار دیگر جبرئیل را با قیافه اصلی دید و یا بار دیگر، خدا را با دید باطنی دید.

دلیل ما در انتخاب گفتار اطیب البیان این است که این آیات در مقام تجلیل از پیامبر و معراج اوست و دیدن جبرئیل، برای پیامبر که مقامش بالاتر از جبرئیل است امتیاز و تجلیلی نیست و با سیاق آیات خیلی تناسب ندارد، و نیز دیدن باطنی خداوند، برای پیامبر همیشه بوده و نه یکبار و دو بار، ولی لطف خاص خداوند در معراج قابل توجّه بوده است، چون خداوند با هدفی خاص پیامبرش را به آسمان ها برد، بنابراین نگاه خاصی به او داشت. «راه نزله اخری»

در حدیث می خوانیم که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من جبرئیل را نزد سدره المنتهی دیدم. جبرئیل به پیامبر گفت: انتهای حدّی که خداوند برای من گذارده همین جاست و اگر بیشتر از

آن بیـایم، بالهایم خواهـد سوخت.<۴۸۸> ۱- افراد بی ایمـان، تحمّـل بـاور کردن مکاشـفات و دریـافت های اولیای خـدا را ندارند و با بدبینی و تردید با آنها به جدال می پردازند. «أفتمارونه»

۲- در مسائل نظری و فکری بحث و تردید جای دارد ولی در محسوسات و دیدنی ها جایی ندارد. «أفتمارونه علی ما یری»

۳- شرط تبلیغ، پذیرش همگانی نیست. بعضی انکار یا تردید یا جدال می کنند. «أفتمارونه»

۴- پرسـش و دلیـل خواهی همیشه مورد سـفارش است، «فسـئلوا اهل الـذکر»<۴۸۹> ولی مجـادله و سـتیز مورد توبیـخ است. «أفتمارونه»

۵ – سدره المنتهی به قدری مهم است که بهشت با آن عظمتش در کنار اوست. «عند سدره المنتهی عندها جنه المأوی»

۶- بالاـتر از بهشـت نیز وجـود دارد. «عنـد سـدره المنتهی عنـدها جنه المـأوی» در آیه اول سـوره اسـراء خوانـدیم که خـداوند پیامبرش را شـبانه سـیر داد تا آیات خود را به او نشان دهد: «لِنُرِیَه من آیاتنا»، در این سوره می فرماید: خداوند آیات خویش را به او نشان داد. «و لقد رأی من آیات ربّه الکبری»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از هر جهت معصوم است:

افکار و کردار: «ما ضلّ صاحبکم»

زبان و گفتار: «ما ینطق عن الهوی»

علم و دانش: «علّمه شدید القوی»

دل و قلب: «ما کذب الفؤاد ما رأی»

چشم و دیده: «ما زاغ البصر و ما طغی» ۱- حقّ چشم، آن است که نه انحراف بیند و نه زیاده. «ما زاغ البصر و ما طغی»

۲- چشمی توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد که واقع بین و حق بین باشد. «ما زاغ البصر و ما طغی و لقد رأی من آیات ربّه الکبری»

۳- آیات الهی به قدری گسترده است که حتّی اشرف مخلوقات، تنها گوشه ای

از آن را می بینـد. «من آیـات ربّه» خداونـد قـادری که بشـر را به اوج آسـمان ها می برد و آیات بزرگ خود را به او نشان می دهد کجا، و بت های سنگی بی خاصیّت کجا.

در قرآن نام نُه بت آمـده است: «لات»، «عُزّی»، «مناه» دراین سوره، «بعل» در صافّات و «وُد»، «سواع»، «یَعوق»، «یغوث» و «نسـر» در سوره نوح. ۱- نگاه باید هدفدار باشد. «أفرایتم اللات...»

۲- مبلّغ باید از عوامل انحراف و وسایل آن آگاه باشد. «اللات والعزّی و مناه...»

۳- ذکر نام عوامل انحرافی و محکوم کردن آن، در کتاب مقـدّس مانعی ندارد، بلکه ضـرورت دارد چون کتاب هدایت است. «اللات والعزّی»

۴- گاهی باید نام اشیا و افراد را هر چند بد باشند ببریم. «اللات والعزّی و مناه...»

۵ - در اصـلاح، ابتدا باید سـراغ سرچشـمه ها رفت. در بت شـکنی نیز باید ابتدا سـراغ بت های بزرگ رفت. (نظیر آیه «فقاتلوا ائمّه الکفر»<۴۹۰>) «اللات و العزّی و مناه...»

۶- هرچه را برای خود نمی پسـندید، برای دیگران نپسـندید. «ألکم الذکر وله الانثی» (مشـرکان که دختر را ننگ می دانسـتند، فرشتگان را دختران خدا می خواندند.)

۷- در ارشاد، می توان از شیوه طرح سؤال استفاده نمود. «ألکم الذکر و له الانثی»

۸ - تبعیض میان دختر و پسر، نوعی بی عـدالتی است. «ألکم الـذکر و له الانثی . تلك اذاً قسـمه ضـیزی منظور از «سـلطان» در قرآن، دلیل و برهان است که مایه ی سلطه علمی می گردد.

بت پرسـتان، هر یک از بت ها را مظهر امری می دانسـتند، یکی را مظهر قدرت، یکی علم، یکی محبّت، یکی خشم و.... قرآن می فرماید: این عناوین و القاب دهان پرکن، هیچ خاصیّتی ندارد و این اسم ها، بی مسمّی است. ۱- به هر شعار

و عنوان و لقبی، نباید توجّه کرد. «اسماء سمیّتموها»

۲- نیاکان، فرهنگ سازان نسل بعد از خود هستند. «سمیتموها انتم و اباءکم»

۳- تقلید کورکورانه، گرچه از نیاکان و پدران باشد، ممنوع است. «انتم و اباءکم»

۴- شرک، برخاسته از خیال پردازی و موهوم گرایی است و هیچ گونه پشتوانه منطقی ندارد. «سمّیتموها... ما انزل اللّه بها من سلطان»

۵ - عقاید، باید بر اساس برهان باشد و حدس و گمان و تقلید، کافی نیست. «ما انزل اللّه بها من سلطان ان یتّبعون الاّ الظن»

۶- هدایت از سوی خداوند است، «جاءهم من ربّهم الهدی» و گمراهی از هوای نفس. «تهوی الانفس»

۷- هوا پرستی، محکوم است. «یتبعون... ما تهوی الانفس»

۸ - خداوند، بر همه اتمام حجّت کرده است و پس از آمدن وحی، دیگر انسان عذری ندارد. «و لقد جاءهم من ربّهم الهدی»

۹- ارشاد و هدایت، از شئون ربوبیّت است. «من ربّهم الهدی»

۱۰- هرگاه راه هایی را محکوم می کنید، راه حق را ارائه دهید. «جاءهم من ربّهم الهدی»

۱۱- راه علم و راه وحی، حق است. «سلطان... من ربّهم الهدی» ولی سلیقه های شخصی «انتم» و نیاکان «آباءکم» و راه ظنّ و گمان «الاـ الظنّ» و راه هوی و هوس «تهوی الاـنفس» همه باطل اند. «تمنّی» به معنای آرزو است، خواه امر ممکن یا محال، منطقی یا بی اساس.<۴۹۱> امّا «رجا» در مورد آرزوهای شدنی، «طمع» در مورد آرزوهایی که حصول آن نزدیک است و «أمل» در مورد آرزوهایی که بدست آوردنش مشکل باشد بکار می رود.<۴۹۲>

اسلام برای اصلاح رفتار، سرچشمه افکار را اصلاح می کند. برای اینکه به امید کسب عزّت و قدرت به سراغ این و آن نرویم، می فرماید: «انّ العزّه للّه جمیعا»<۴۹۳> تمام عزّت از اوست.

«انّ القوّه للّه جمیعا»<۴۹۴> تمام قدرت از اوست.

در این آیه نیز می فرماید: آخرت و دنیا مخصوص خداست، پس چرا از غیر او توقّع داری؟!

هستی به اراده ی خداوند می چرخد نه به آرزوی ما. امام علی علیه السلام می فرماید: «عرفت اللّه بفسخ العزائم و نقض العهود»<۴۹۵> خدا را از این راه شناختم که برخی تصمیم های بشر را فسخ و برخی عهدهای او را نقض می کند، یعنی هستی با اراده ی او می چرخد نه با تیم ما.

امام صادق علیه السلام فرمود: نه فرشته و نه پیامبر، در برابر قهر الهی، نمی توانند شما را نجات دهند. هر کس انتظار شفاعت دارد، در جستجوی رضای خدا باشد.<۴۹۶>

سؤال: آیا شفاعت یک نوع پارتی بازی نیست؟

پاسخ: هرگز، زیرا:

الف: کسی مورد شفاعت قرار می گیرد که با فکر و عمل، برای خود استحقاق شفاعت را ایجاد کرده باشد. بنابراین بر خلاف پارتی، شفاعت قانون و ضابطه دارد.

ب: در شفاعت، حقی از بین نمی رود ولی در پارتی بازی حقوق دیگران ضایع می شود.

ج: شفاعت کننده، از شفاعت شونده انتظاری ندارد، بر خلاف پارتی بازی که شخصی که کار را انجام داده است، انتظاراتی دارد.

د: هدفِ شفاعت کننده، رستگاری شفاعت شونده است، ولی هدف در پارتی بازی کامیابی دنیوی است.

ه: شفاعت، وسیله تربیت و رشد است، زیرا شفاعت شونده با اولیای خدا که شفاعت کننده هستند، رابطه ی معنوی برقرار می کند.

«لمن یشاء» را دو گونه می توان معنا کرد:

الف: هر کسی را که خدا بخواهد به او اجازه شفاعت کردن می دهد.

ب: هر کسی را که خدا بخواهد به او اجازه شفاعت شدن می دهد.

سؤال: آیا شفاعت موجب تشویق انسان ها به گناه نمی شود؟

پاسخ: هرگز، زیرا اولاً معلوم نیست چه کسی شفاعت می شود و ثانیاً اگر

ساختن یک دارو برای رفع مسمومیّت، انسان ها را به مسموم شدن و زهر خوردن تشویق می کند؟!

نگاهی به آرزو در روایات و آیات

ارزش آرزو:

آرزو عامل و انگیزه حرکت و رشد است. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «لولا الامل ما رضعت والده ولدها و لا غرس غارس شجرها»<۴۹۷> اگر آرزو نبود، نه مادری کودک خود را شیر می داد و نه کشاورزی درختی را می کاشت.

حضرت عیسی علیه السلام، پیرمردی را دید که بیل در دست دارد و زمین را شخم می زند، گفت: خدایا! آرزو را از این مرد بگیر. دید پیرمرد بیل را کنار گذاشت و خوابید. پس از مدتی، حضرت عیسی از خدا خواست که آرزو به او برگردد، مشاهده کرد که پیرمرد بلند شد و شروع بهکار کرد.<۴۹۸>

مهار کردن آرزو:

آرزوها باید در چارچوب امکانات، استعدادها، شرایط و ظرفیّت باشد وگرنه سر از موهومات در می آورد. امام علی علیه السلام فرمودند: بیشترین ترس من بر شما، از هوا پرستی و آرزوهای طولانی است.<۴۹۹>

آرزوهای منفی:

در قرآن از بعضی آرزوها انتقاد و نهی شده است. نظیر کسانی که آرزو داشتند ثروت قارون را داشته باشند و می گفتند: «یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون»<۵۰۰>

یا آرزو دارند مورد ستایش نابجا قرار گیرند: «یحبّون أن یحمدوا بما لم یفعلوا»<۵۰۱>

یا آرزو دارند بر دیگران برتری داشته باشند. «تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الارض»<۵۰۲>

بارها خداوند با جملات: «لا تعجبک اموالهم»<۵۰۳> و «لا تمدّنّ عینیک»<۵۰۴> مؤمنان را از نگاه های آرزومندانه به سرمایه داران و مرفّهان باز داشته است.

آرزوهایی که به آن نمی رسند:

در قیامت بارها مجرمان «یا لیتنی» (ای کاش) می گویند، ولی چه سود:

«یا لیتنی کنت ترابا»<۵۰۵> ای کاش خاک

بودم. (خاک، یک دانه می گیرد و یک خوشه می دهد. خاک، فاضلاب را می گیرد و آب زلال می دهد، ولی بعضی انسان ها جز فسادکاری نمی کنند.)

«یا لیتنی اتّخذت مع الرسول سبیلا»<۵۰۶> ای کاش با پیامبر یک راهی را انتخاب کرده بودم.

«یا لیتنی لم اوت کتابیه»<۵۰۷> ای کاش نامه عمل به دستم نمی رسید.

«یا لیتنی قدّمت لحیاتی»<۵۰۸> ای کاش برای روز حیاتم که امروز است، چیزی از پیش فرستاده بودم.

«یا لیتنا نردّ و لا نکذّب»<۵۰۹> ای کاش به دنیا بازگشته و دیگر تکذیب نمی کردیم. ۱- به امید شفاعت و کارگشایی دیگران نباشید که به این آرزو نخواهید رسید. «ام للانسان ما تمنّی»

۲- رها کردن هدایت الهی «من ربّهم الهدی» و به سراغ آرزوهای خیالی رفتن محکوم است. «ام للانسان ما تمنّی»

۳- ولایت و حاکمیّت مطلقه در آخرت و دنیا مخصوص خداست، به سراغ غیر او نرویم. «فللّه الاخره و الاولی»

۴- غیر خدا هر که و هر چه باشد، زودگذر است و ماندگار نیست. «فللّه الاخره و الاولی»

۵ - اصل، اراده حکیمانه خداوند است، خواه آرزوهای ما با آن همساز باشد یا نباشد. «ام للانسان ما تمنّی فللّه الاخره و الاولی»

۶- جلوه ی مالکیّت خداوند، در قیامت بیشتر است. «الاخره و الاولی» (نام آخرت قبل از دنیا آمده است.)

۷- حتّی فرشتگان مقرّب، بدون اذن خدا قدرت شفاعت ندارند، چه رسد به بت ها. «الا اسماء سمّیتوها... و کم من ملک»

۸ - چون آخرت و دنیا مخصوص خداست، پس اذن و رضایت او در شفاعت ضروری است. «فللّه الاخره و الاولی... الا ان یاذن اللّه»

۹- نه هر موجودی حق شفاعت دارد، نه هر خلاف کاری شفاعت می شود. بلکه شفاعت برای کسی است که خدا

بخواهـد و شـکی نیست که خواست خداونـد نیز حکیمـانه و طبق اصول و ضوابط است. «...لمن یشاء» هر امری که واقعاً علمی باشد حق است و هر حقی مطابق علم واقعی است و هر دو به جای یکدیگر بکار می روند. قرآن به جای اینکه بفرماید: گمان، انسـان را از علم بی نیـاز نمی کنـد، می فرمایـد: گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کنـد، پس حق و علم یکی است. «انّ الظنّ لاغنی من الحق شیئاً»

نام دختر نهادن بر فرشته، براساس باور باطلی بود که فرشتگان را دختران خدا می دانستند.

نقّاشانی که فرشـتگان را به شـکل دختر می کشـند، رگه هایی از رسومات جاهلی دارند، گرچه ناخودآگاه باشد. ۱- هر کس در برابر دادگاه قیامت احساس مسئولیّت کنـد، هر حرفی نمی زنـد و به هر حـدس و گمانی عقیـده پیـدا نمی کند. «لا یؤمنون بالاخره لیسمّون الملائکه»

۲- نامگذاری را ساده نیانگارید. کسانی که نام ناروا بر دیگران می گذارند، مورد توبیخ اند. «لیسمّون الملائکه تسمیه الانثی»

۳- هر کس علم ندارد، ساکت باشد. «لیسمّون الملائکه... ما لهم به من علم»

۴- هر کجا علم نبود، حدس و گمان جولان دارد. «ما لهم به من علم ان یتّبعون الاّ الظن»

۵ - در امـور اعتقـادی، گمـان کـافی نیسـت. «انّ الظـنّ لا ـ یغنی مـن الحـق شـیئاً» در قرآن، فرمـان اعراض از: کفّـار<۵۱۰>، مشرکان<۵۱۱>، منافقـان<۵۱۲>، جاهلان<۵۱۳> فراریـان از جبهـه<۵۱۴> و کسـانی کـه در آیـات الهی خـوض می کنند<۵۱۵> آمده است.

سیمای دنیا در قرآن

به مناسبت جمله «و لم یرد الاّ الحیاه الدنیا» مطالبی درباره دنیا نقل می کنم:

دنیا کم است. «متاع الدنیا قلیل»<۵۱۶>

دنیا فانی است، عبورگاه است نه توقفگاه. «ما عندکم ینفد»<۵۱۷>

دنیا جز لهو و لعب نیست. «و ما هذه الحیاه الدنیا الاّ لهو و

لعب»<۵۱۸>

دنیا وسیله فریب است. «ما الحیاه الدنیا الّا متاع الغرور»<۵۱۹>

دنیاگرایی مانع آخرت است. «أ رضیتم بالحیاه الدنیا من الاخره»<۵۲۰>

دنیا، دلربا است. «یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون»<۵۲۱>

در آیه ۲۰ سوره حدید، پنج ویژگی برای دنیا ذکر شده که با مراحل پنجگانه عمر انسان مطابقت دارد: «و اعلموا انما الحیاه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد...»

لعب و بازی. (کودکی)

لهو و سرگرمی. (نوجوانی)

زینت و خودآرایی. (جوانی)

تفاخر و فخرفروشی. (میانسالی)

تکاثر و ثروت اندوزی. (کهنسالی)

آری، دنیا وسیله است نه هدف، چنانکه در دعای ماه شعبان می خوانیم: «و لا تجعل الدنیا اکبر همّنا» خدایا دنیا را هدف برتر ما قرار مده. ۱- در برخورد با کسانی که دنیا محور و خداگریزند، تسامح نداشته باشید. «فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا»

۲- از کسانی که به دین خدا پشت می کنند و حاضر به شنیدن نام خدا و دستورات او نیستند، اعراض کنید. (در اسلام، بایکوت کردن داریم.) «فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا»

۳- تبرّی جستن از دشمنان اسلام، یک اصل است. «فاعرض»

۴- در تبلیغ دین، وقت و فرصت را در موارد بی ثمر هدر ندهید. «فاعرض...»

۵ - گاهی مقابله به مثل لازم است. باید از کسی که از یاد خدا اعراض می کند، اعراض کرد. «فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا»

۶- دنیاگرایی و اعراض از یاد خدا، ملازم یکدیگرند. «تولّی عن ذکرنا و لم یُرد الّا الحیاه الدنیا»

۷- آنچه نکوهیده است، انحصار فکر و عمل در راه رسیدن به دنیاست وگرنه تلاش و علاقه طبیعی امری پسندیده است. «و لم یُرد الا الحیاه...»

۸ - دنیاگرایی، نشانه سطح پایینِ درک و معرفت است. «لم یُرد

الا الحیاه الدنیا... ذلک مبلغهم من العلم»

۹- کسانی که جز به دنیا فکر نمی کنند گمراهند. «لم یرد الاّ الحیاه الدنیا... ضلّ...»

۱۰- ایمان به علم خداوند، سبب تسلّی و دلداری مؤمنان است. «هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله»

۱۱- خداگریزی و دنیامحوری، بارزترین نشانه انحراف است. «تولّی عن ذکرنا و لم یُرد الاّ الحیاه الدنیا... اعلم بمن ضلّ»

۱۲- علم خداوند به خوبان و بدان یکسان است. «هو اعلم... هو اعلم بمن اهتدی» در آیه قبل خواندیم که بعضی، از یاد خدا اعراض می کنند و جز دنیا فکر دیگری ندارند. این آیه می فرماید: اعراض از کسی که همه چیز از اوست و کیفر و پاداش به دست اوست، کمال بی خردی است، شما اگر دنیا هم می خواهید نباید از او اعراض کنید، زیرا که دنیا هم به دستاوست.

عظمت آسمان ها از زمین بیشتر است، لذا در قرآن همواره «السموات» مقدّم بر «الارض» آمده است. ۱- کیفر و پاداش عادلانه، به علم و قدرت نیاز دارد. «للّه ما فی السموات... لیجزی»

۲- هستی، هدفدار است. «للّه ما فی السموات... لیجزی...»

۳- پاداش الهی برتر از عمل نیک انسان است ولی کیفر، بیش از عملِ بد نیست. «الّذین اساءوا بما عملوا... الّذین احسنوا بالحسنی»

۴- سرنوشت انسان، به دست خود اوست. «بما عملوا... الّذین احسنوا بالحسنی» «فواحش» جمع «فاحشه» به گناهی گفته شده که زشتی آن بر همه روشن باشد، نظیر زنا.

برای کلمه «لَمَم» در روایات<۵۲۲> و کتب لغت و تفسیر، معانی گوناگونی نقل شده است، از جمله:

۱- گناهی که ناخواسته و بدون اصرار باشد.

۲- گناهی که تصمیم بر آن گرفته شده باشد، ولی عملی نشود.

۳- گناهی که بعد از آن عذرخواهی و توبه صورت

گرفته باشد.

۴- گناهی که وعده عذاب برای آن داده نشده باشد.

۵ - گناهی که برای ارتکاب آن، حدّی تعیین نشده باشد.

مخالفت فرمان خداوند هر چه باشد، بزرگ است، ولی با این حال همه گناهان در یک سطح نیستند، برخی گناهان همچون دروغ و غیبت، زشتی بیشتری دارند و از کیفر سخت تری برخوردارند. علاوه بر آنکه زمان گناه، مکان گناه، قصد گناهکار، علم و جهل او نسبت به گناه، اصرار و عاصرار بر گناه نیز در آن اثر می گذارد.

مسئله بزرگ و کوچکی گناه در قرآن بارها مطرح شده است،<۵۲۳> و اینکه تمام اعمال انسان ضبط شده، «کل صغیر و کبیر مستطر»<۵۲۴> و پرونده عمل انسان در روز قیامت گشوده می شود، «و نخرج له یوم القیامه کتاباً یلقاه منشوراً»<۵۲۵> و در این هنگام فریادش بلند میود: «یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها»<۵۲۶> این چه کتابی است که در ثبت تمام اعمال صغیره و کبیره فروگذار نکرده است.

امام رضاعلیه السلام گناهان کبیره را بدین صورت فهرست کرده اند: قتل نفس، زنا، سرقت، شراب خواری، نارضایتی و عاق والدین، فرار از میدان جنگ، تصرّف ظالمانه در مال یتیم، خوردن گوشت مردار، خون، گوشت خوک، آنچه به غیر نام خدا ذبح شده، رباخواری، رشوه خواری، قماکم فروشی، تهمت به زنان پاکدامن، لواط، گواهی ناحق، ناامیدی از رحمت خداوند، ایمن دانستن خود از عذاب الهی، یأس از رحمت الهی، کمک و تکیه به ظالمان، سوگند دروغ، حبس و ندادن حق دیگران، دروغ، تکبر، اسراف، تبذیر، خیانت، کوتاهی در انجام حج، دشمنی با اولیای خاشتغال به لهو و لعب و اصرار بر گناه.<۵۲۷>

امام باقر علیه السلام به مناسبت

جمله «فلا تزکّوا انفسکم» فرمودند: به نماز و زکات و روزه و عبادات خود افتخار نکنید که خداوند متقین را بهتر می شناسد. <۵۲۸>

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا جایز است که انسان خود را ستایش کند؟ فرمود: اگر اضطرار پیش آمد، مانعی ندارد، سپس فرمودند: آیا نشنیده ای که یوسف نزد حاکم مصر از خود ستایش کرد و فرمود: «اجعلنی علی خزائن الارض انّی حفیظ علیم»<۵۲۹> مرا مسئول درآمدو محصولات زمین قرار بده زیرا که من حافظ بیت المال و فردی آگاهم.

امام علی علیه السلام هنگامی که شنید گروهی برای فخر فروشی به یکدیگر می گویند، ما دیشب را تا صبح نماز خواندیم و دیروز روزه بودیم، فرمود: من دیشب خوابیدم و دیروز روزه نبودم. بنابراین، گاهی باید برای جلوگیری از غرور خود یا دیگران، این گونه سخن گفت.

فردی یهودی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و معجزات حضرت موسی را به رخ پیامبر کشید، آن حضرت فرمود: نارواست که انسان از خود ستایش کند ولی برای روشن شدن تو می گویم:

حضرت آدم برای توبه خود، حضرت نوح برای نجات از غرق شدن، حضرت ابراهیم برای نجات از آتش و حضرت موسی برای نجات از ترس، خدا را به حقّ محمّد و آل محمّدعلیهم السلام سوگند دادند، ای یهودی! اگر موسی مرا می دید به من ایمان می آورد، حضرت مهدی از نسل من است که حضرت عیسی برای یاری او از آسمان نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند.

نگاهی به مسأله گناه

اهمیّت مسأله

ارزش هر انسانی به مقداری است که در برابر گناه مقاومت می کند. اگر برای یک مثقال طلا گناه کردیم، ارزش ما یک مثقال است و

اگر برای صد مثقال، ارزش ما صد مثقال است. امام علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اگر کره زمین (اقالیم سبعه) را به من دهند تا برای گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای مرتکب گناه شوم، این کار را نخواهم کرد.<۵۳۰>

هیچ گناهی را کوچک نشمریم

امام علی علیه السلام فرمودند: بدترین گناه، گناهی است که انسان آن را سبک یا کوچک بشمارد. «اشدّ الذنوب ما استخف به صاحبه»<۵۳۱>

تقوی از گناه ملاک رابطه است

در روایات می خوانیم: همانا دوست پیامبر کسی است که مطیع خدا باشد، گرچه نسبتی با حضرت نداشته باشد و دشمن پیامبر، کسی است که نافرمانی خدا کند، گرچه از نزدیکان حضرت باشد. «انّ ولیّ محمّد مَن اطاع اللّه و اِن بعدت لحمته و انّ عدوّ محمّد مَن عصی اللّه و اِن قَرُبت قرابته»<۵۳۲>

تبدیل گناه صغیره، به کبیره

بعضی عوامل و شرایط، گناهان صغیر را به کبیره تبدیل می کند، از جمله:

اصرار بر صغیره، سبک شمردن گناه، شادی کردن هنگام گناه، انجام دادن گناه از روی طغیان، مغرور شدن به مهلت های الهی، آشکارا گناه کردن، گناه بزرگان و افراد برجسته.

آثار گناه

قساوت دل، سلب نعمت، ردّ دعا، تغییر رزق، محروم شدن از بعضی عبادات نظیر نماز شب، بلای ناگهانی، قطع باران، ویرانی خانه، رسوایی و خواری، کوتاهی عمر، زلزله، فقر و ناداری، اندوه و بیماری، تسلط اشرار، که برای هر یک از این آثار، آیات و روایاتی وارد شده است.
راههای جبران گناه

۱. نماز. «انّ الحسنات یذهبن السیئات»<۵۳۳>

۲. استغفار. «فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول»<۵۳۴>

۳. انفاق. «صدقه السرّ تکفّر الخطیئه»<۵۳۵>

۴. حل مشکلات مردم. «من کفّارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف»<۵۳۶>

۵. کار نیک. «و الّذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ

عنهم سیّئاتهم»<۵۳۷>

۶. دوری از گناهان کبیره. «ان تجتنبوا کبائر... نکفّر عنکم»<۵۳۸>

۷. ایمان و عمل صالح. «الاّ مَن تاب و آمن و عمل عملاً صالحا اولئک یبدّل اللّه سیّئاتهم حسنات»<۵۳۹>

۸. شرکت در جنگ و جهاد. «و قاتلوا و قتلوا لاکفّرنّ عنهم سیئاتهم»<۵۴۰>

۹. سلام کردن، طعام دادن و نماز شب. «ثلاث کفّارات: افشاء السلام و اطعام الطعام و الصلاه باللیل و الناس نیام»<۵۴۱>

حساب تزکیه نفس و خودستایی، از حساب بیان نعمت های الهی جداست. خداوند در این آیه می فرماید: خودتان را ستایش نکنید، «فلا تزکّوا انفسکم» ولی در جای دیگر می فرماید: «و امّا بنعمه ربّک فحدّث»<۵۴۲> نعمت ها و الطاف خدا را بیان کن. ۱- با بیان نشانه ها، خوبان را معرّفی کنیم. «للذین احسنوا الحسنی... الّذین یجتنبون»

۲- انجام کارهای خوب، زمانی ارزشمند است که همراه با تقوی و دوری از گناه باشد. «احسنوا... یجتنبون الکبائر»

۳- اجتناب از گناه باید سیره و ملکه انسان باشد. «یجتنبون» (فعل مضارع نشانه استمرار و دوام است)

۴- روشن ترین نشانه نیکوکاران، دوری از گناهان کبیره و گناهانی است که قبح بیشتری دارند. «للذین احسنوا... الّذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش»

۵ - نزدیک شدن به گناه، انسان را به گناه می کشاند. (لذا قرآن، واژه اجتناب و دوری از گناه را به کار برده است.) «یجتنبون کبائر»

۶- در زمین به سراغ فرشته نگردید، انسان، جایزالخطا است و حتّی نیکوکاران در معرض لغزش و خطا هستند. «للّذین احسنوا... الّذین یجتنبون... الاّ اللّمم»

۷- مربّی باید خطاپوش باشد و از یک سری لغزش ها، گذشت کند. «الاّ اللّمم»

۸ - از گناهانی که لحظه ای انجام می گیرد و لجاجت و اصراری بر آن نیست، باید گذشت. «الاّ اللّمم»

۹- انگیزه در عمل، اثر دارد.

گناهانی که با انگیزه سرپیچی و نافرمانی صورت نمی گیرد، مورد عفو است. «الّا اللّمم»

۱۰- مغفرت الهی، دلیل و توجیهی برای گناه کردن نیست، در هر حال باید از گناه اجتناب کنیم. «یجتنبون... واسع المغفره»

۱۱- حتّی مرتکبین گناه کبیره، نباید از رحمت الهی مأیوس شوند. «انّ ربّک واسع المغفره»

۱۲- خداوند، هم علم دارد و هم قدرت ولی در عین حال خطاپوش است. «واسع المغفره هو اعلم بکم اذ انشأکم من الارض»

۱۳- خداوند نه تنها امروز ما، بلکه دوران پست جنینی ما را نیز می داند، پس فخرفروشی نکنیم. «اذ انتم اجنّه فی بطون امّهاتکم»

۱۴- کسانی که از گناه دوری می کنند، گرفتار خودستایی نشوند. «یجتنبون الکبائر... فلا تزکّوا انفسکم»

۱۵- توجّه به ناچیزی و ضعف و ذلت سابق، انسان را از خودستایی باز می دارد. «اذ انتم اجنّه فی بطون امّهاتکم فلاـ تزکّوا انفسکم»

۱۶- اصلاح رفتار مردم باید از طریق اصلاح عقاید باشد. عقیده به علم الهی انسان را از خودستایی باز می دارد. «هو اعلم... فلا تزکّوا انفسکم»

۱۷- اگر کمالی داریم همه از اوست، چرا به خود افتخار می کنیم. «انشأکم من الارض... فلا تزکّوا انفسکم»

۱۸- خودستا، متّقی نیست. «فلا تزکّوا انفسکم هو اعلم بمن اتّقی»

۱۹- با تظاهر به تقوی، انسان متّقی نمی شود. «هو اعلم بمن اتّقی» «أکدی از «کُدیه» یعنی بخل و دست کشیدن از انفاق که در اصل به معنی زمین سخت است. «وفیّ» صیغه مبالغه است، یعنی حضرت ابراهیم در همه موارد به وعده وفا کرد.

در شأن نزول آیه گفته اند که شخصی اهل انفاق بود، دیگران به او گفتند: در آینده نیازمند خواهی شد. او از انفاق دست کشید و گرفتار بخل شد.

خداوند حضرت ابراهیم را با

اوصاف گوناگونی ستایش فرموده است، از جمله: اوّاه، حلیم، بصیر، مخلص، قانت، شاکر، صدّیق، صالح، قوی، مؤمن، محسن، وفیّ، خلیل، امام، اسوه، اُمّه، عابد، حنیف و مسلم.

در قرآن، دو بار صحف ابراهیم و موسی در کنار هم ذکر شده است: یکی در این سوره و یکی در سوره اعلی آیه ۱۹. «صحف ابراهیم و موسی» و همه چیز خود را در راه خدا داد: «بذل نفسه للنیران و قلبه للرحمن و ولده للقربان و ماله للاخوان» جان را تسلیم آتش، دل را تسلیم خ، فرزند را برای قربانی شدن و ثروت را برای برادران ایمانی خود قرار داد.

چون حضرت موسی مورد قبول اهل کتاب و حضرت ابراهیم مورد قبول مشرکان مکّه بود، لذا نام این دو بزرگوار در کنار هم بیان شده است.

در برابر بخل، سخن از وفا و ایثار حضرت ابراهیم مطرح شده است. ۱- در تربیت، از نمونه های در دسترس استفاده کنید. «افرأیت...»

۲- هم گرایش و علاقه قلبی لازم است و هم کار زیاد و هم استمرار آن و نبود هر یک نقص است. («تولّی»، نشانه گرایش نداشتن است، «اعطی قلیلاً» انتقاد از کم کاری و «أکدی» اشاره به استمرار نداشتن است.)

۳- در تربیت، نام افراد مهم نیست، بیان روحیات و خصلت ها مهم است. «الّذی تولّی... اعطی... اکدی»

۴- هر یک از عروج یا سقوط انسان، مراحلی دارد که مرحله اول اعتقادی است، سپس عملی. «تولّی... اعطی قلیلاً»

۵ - کسی که نادار است و کم انفاق می کند، قابل ستایش است. «لایجدون الا جهدهم»<۵۴۳> ولی فرد متمکّن، اگر مقدار قابلی کمک نکند، قابل توبیخ است. «اعطی قلیلاً»

۶- کمی انفاق گاهی حکیمانه است، نظیر غذای کم

به کودک که اگر زیاد شد موجب ضرر و زیان می شود، ولی گاهی ریشه آن بخل است که مورد انتقاد می باشد. «اعطی قلیلاً و اکدی»

۷- راه درمان بخل، یاد سخاوتمندان و ایثارگران است. «اعطی قلیلاً و اکدی... ابراهیم الّذی وفّی»

۸ - از کجا می دانید که آینده فقیر می شوید و از حالا بخل می ورزید. «اعطی قلیلاً و اکدی أعنده علم الغیب فهو یری»

۹- گرچه در کتب آسمانی تحریفاتی صورت گرفته ولی باز هم جاهایی از آنها قابل استناد است. «ام لم ینبّأ بما فی صحف موسی»

۱۰- ادیان آسمانی، اصول مشترکی دارند. «ام لم ینبّأ بما فی صحف موسی و ابراهیم»

۱۱- با نام بردن از کمالات و خدمات دیگران، به آنان ارج نهیم. «موسی و ابراهیم»

۱۲- در تبلیغ، از نمونه های مورد قبول استفاده کنیم. «موسی و ابراهیم» (این دو پیامبر در عصر بعثت، معروف و شناخته شده بودند.)

۱۳- در تربیت، الگوهای مثبت و منفی، هر دو را باید ارائه کرد. «اعطی قلیلا... ابراهیم الّذی وفّی»

۱۴- وفاداری در راه حق، از بزرگ ترین کمالات است. «وفّی» آیات ۳۸ تا ۵۴، تعالیمِ کتاب های ابراهیم و موسی است که مورد قبول اسلام است.

«وِزر» به معنای بار سنگین است و به گناه نیز که در حقیقت بار سنگینی است گفته می شود. «وزیر» کسی است که بار سنگین اداره مملکت را بر دوش می گیرد.

خداوند توسط کارهای نیک، بدی ها را محو می کند و یا به خاطر استغفار می بخشد و یا بدی ها را به خوبی تبدیل می کند، امّا بار گناه کسی را به دوش دیگری قرار نمی دهد.

هنگامی که خلیفه دوم دستور داد زن حامله ای را که مرتکب زنا شده بود، سنگسار کنند، حضرت علی علیه

السلام فرمود: فرزندی که در شکم دارد چه گناهی کرده است و با تکیه به این آیه «و لاـ تزر وازره وزر اخری» فرمود صبر کنید، تا پس از زایمان حکم اجرا شود.<۵۴۴>br>رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: گناه والدین زناکار بر عهده فرزندی که از زنا متولد شده نمی باشد و سپس آیه «لا تزر وازره...» را تلاوت فرمودند.<۵۴۵>

سؤال: آیه «و أن لیس للانسان الاّ ما سعی» می گوید: برای انسان بهره ای نیست مگر آنچه تلاش کرده باشد، در صورتی که در آیات و روایات دیگر می خوانیم که انسان گاهی از طریق شفاعت، به بهشت وارد می شود.

پاسخ: اولاّـ این آیه در ردّ تفکّر جاهلی است که به یکدیگر می گفتند: اگر فلان مبلغ را به من بدهی، من بار گناه تو را به عهده می گیرم. قرآن کریم فرمود: هیچ کس بار گناه کسی را به عهده نمی گیرد و برای هر کس کار و تلاش خودش ثبت می شود.

ثانیاً آیه، نظر به عدل الهی دارد نه فضل الهی، یعنی طبق عدل، باید کیفر و پاداش هر کس به مقدار تلاش او باشد، ولی خداوند از فضل خود می تواند لطف کند و پاداش را بیشتر دهد و یا کیفر را کم کند. «و یزیدهم من فضله»<۵۴۶>

ثالثاً: اگر در روایات می خوانیم که هر کس سنت خوب یا بدی را در جامعه پایه گذاری کند، در پاداش و کیفر تمام کسانی که آن راه را رفته اند، شریک است، این معنا با آیه «لیس للانسان الا ما سعی» منافاتی ندارد، زیرا ایجاد کننده خط حق و باطل نیز با واسطه ی دلالتراهنمایی یا ایجاد مقدّمات و امکانات یا تبلیغات و تشویقات و یا حمایت های دیگر

مـادی و معنوی، به طور غیر مسـتقیم نوعی تلاش کرده است و بهره گرفتن از آن پاداش بی جهت نیست، چنانکه اگر شخصـی در خط صحیح نبود، مشمول شفاعت نمی شد.

در روایات می خوانیم که انسان بعـد از مرگ از کارهای نیک فرزند صالح خود یا کتاب و موقوفاتی که از او به یادگار مانده کامیـاب می شود.<۵۴۷> و یـا در بهشت، نسـل صالـح انسـان به او ملحـق می شود.<۵۴۸> یـا از کـار خیری که سـفارش و وصیت کرده بهره مند می شود.<۵۴۹><>در تمام این موارد گرچه انسان مستقیماً سعی و تلاشی نکرده، ولی غیر مستقیم از طریق تربیت فرزنـد صالـح، وقف، وصـیت یـا کتـاب خوبی که به یادگار گذاشـته، نقش داشـته است. ۱- کیفر و پـاداش الهی عادلانه است. «لا تزر وازره وزر اُخری»

۲- به اتکای دیگران، خود را گرفتار خلاف نکنید که آنان بار شما را به دوش نخواهند کشید. «لا تزر وازره وزر اُخری»

۳- در عزل و نصب ها، انحرافات بستگان و نزدیکان را به پای مردم نگذارید. «لا تزر وازره وزر اُخری»

۴- هستی، میدان تلاش و کار و نتیجه گیری است. «و أن لیس للانسان الاّ ما سعی»

۵ – ما مکلّف به انجام وظیفه ایم، نه حصول نتیجه. سعی و تلاش وظیفه ماست. «الاّ ما سعی»

۶- ایمـان به بقـای عمل و نظام عادلانه کیفر و پاداش، انسان را در برابر رفتار خود، هم دلگرم و تشویق و هم محتاط و مسـئول می کند. «و انّ سعیه سوف یری»

۷- هیچ عملی در هستی محو نمی شود. «سعیه سوف یری»

۸ – نیکوکاران در دریافت پاداش کار خود، عجله نکنند. «سوف یری»

۹- دنیا، ظرفیّت جزای کامل را ندارد و باید قیامتی باشد تا حق مطلب ادا

شود. «ثم یجزاه الجزاء الاوفی»

۱۰- اقدام انسان، با پاداش های بهتری پاسخ داده می شود. «وَفّی... أوفی»

۱۱- گرچه در دنیا نیز مجازات هایی هست، امّا مجازات کامل در قیامت است. «الجزاء الاوفی»

۱۲- قیامت دارای مراحل و مواقف متعدّدی است. (از کلمه «سوف» و «ثمّ» استفاده می شود که مرحله شهود عمل با مرحله جزای عمل متفاوت است.) گرچه کارهای الهی، با واسطه است ولی در حقیقت، همه کاره خود اوست. تکرار ضمیر «هو»، نشانه آن است که همه کاره فقط خداست.

تضادّ میان مرگ و حیات یا گریه و خنده، در نظر بشر است، امّا در نزد خداوند اینها همه خیر است و تضادّی میان آنها نیست.
۱- نه مؤمنان خسته شوند و نه کافران مغرور، پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید. «الی ربّک المنتهی»

۲- هستی، در حرکت به سوی اوست. «الی ربّک المنتهی»

۳- در غم و شادی، به آخر کار بیندیشید. «و ان الی ربّک المنتهی»

۴- هم کیفر و پاداش به دست اوست، «سوف یری» و هم حالات و روحیات و غم و شادی. «اضحک و ابکی»

۵ - خنده و گریه، هر دو لازم است و نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شد. «اضحک و ابکی»

۶- زندگی، باید متعادل باشد، نه افراط و نه تفریط. «اضحک و ابکی»

۷- قدرت خداوند، نسبت به کار متضادّ یکسان است. «اضحک وابکی، امات و احیا»

۸ - قیامت، روز خنده گروهی و گریه گروهی دیگر از مردم است. «ثمّ یجزاه الجزاء الاوفی .. انّه هو اضحک و ابکی»

۹- مرگ و حیات، جلوه ای از ربوبیّت الهی است. «ربّک المنتهی... هو امات و

احیا»

۱۰- شیوه تربیت قرآن به نحوی است که در مسائل متضاد، جهت توحیدی را دنبال می کند. «هو اضحک و ابکی... هو امات و احیا» «أغنی» از «غِنی به معنای بی نیازی و «أقنی» از «قُنیه» به معنای ذخیره ثروت است.<۵۵۰> البتّه بعضی آن را به معنی فقیر کردن گرفته اند.<۵۵۱>

حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «أغنی و أقنی فرمود: خداوند هم بی نیاز می کند و هم انسان را به همان درآمد خشنود می کند.<۵۵۲>

«شِعری نام ستاره ای است که معبود گروهی بوده که خیال می کردند این ستاره در فقر و غنای آنان تأثیرگذار است. قرآن می فرماید: آن ستاره، مربوب خداست نه مؤثّر در زندگی شما. البتّه بعضی شِعری را نام بت دانسته اند.<۵۵۳>

زوجیّت، رمز بقای هستی است، اگر زوجیّت را برداریم، زندگی سرد و بی رمق شده و به بن بست خواهد رسید. ۱- قانون زوجیّت را خداوند در نظام آفرینش قرار داده است، نه آنکه امری قراردادی میان افراد بشر باشد. «انّه خلق الزوجین الذکر و الانثی»

۲- پیاده کردن طرح های متضاد روی یک عنصر مادی، نشانه قدرت و ربوبیّت خداست. «اضحک و ابکی، امات و احیا، الذکر و الانثی»

۳- آفرینش نر و ماده هم از عجایب و شگفتی هاست و هم از ضروریات زندگی. «الذکر و الانثی»

۴- زن و مرد در عنصر اولیه آفرینش همگونند. «من نطفه»

۵ - خدایی که از قطره ای آب، موجودی جاندار می سازد، می تواند از ذرات مرده خاک، آنها را زنده کند. «من نطفه اذا تمنی و انّ علیه النشّأه الاخری»

۶- زنده کردن مردگان و برپایی قیامت، بر خدا لازم است. «انّ علیه النشأه الاخری»

۷- هم اصل خلقت از اوست، «خلق» هم تنوّع خلقت. «الزوجین» هم مایه خلقت

را آفرید، «نطفه» هم آفرینش او تکرار و استمرار دارد. «النشأه الاخری» و هم تدبیر امروز و فردای آفریده ها به دست اوست. «أغنی و أقنی»

۸ - بی نیازی را از او بخواهیم نه از دیگران. «هو اغنی»

۹- اکنون که بی نیازی بدست اوست، بخل چرا؟ «اعطی قلیلاً و اکدی... هو اغنی»

۱۰- تدبیر خدا، هم بر نطفه در رحم است، هم بر ستاره در آسمان. «نطفه... ربّ الشعری» «مؤتفکه» از «انتفاک»، به معنای زیر و رو شده و دگرگون شده است. از آنجا که شهرهای محلّ سکونت قوم عاد در اثر عذاب، زیر و رو شد و فرو ریخت، این عنوان درباره آنها به کار رفته است. «أهوی ساقط کردن و فرو ریختن و «تتماری» به معنای مجادله همراه با ایجاد شکتردید است.

جمله «انهم کانوا هم اظلم و اطغی» ممکن است مربوط به قوم نوح باشد که ظالم تر از عاد و ثمود بودند و ممکن است مربوط به قوم عاد و ثمود و نوح باشد، یعنی این سه قوم از سایر اقوام هلاک شده، ظالم تر و طاغی تر بوده اند. ۱- همه ی مجازات ها در قیامت نیست، خداوند برخی اقوام را در دنیا هلاک می کند. «اهلك عاداً الاولی»

۲- از هلاکت پیشینیان عبرت بگیریم. «اهلك عاداً... و ثمود... و قوم نوح»

۳- ظلم و طغیان به خصوص استمرار آن، عامل نابودی است. «کانوا هم اظلم و اطغی

۴- در مطالعه تاریخ و حوادث و تحوّلات آن، به فلسفه ی آنها باید توجّه کرد. «کانوا هم اظلم و اطغی

۵ - هلاك ستمگران، یکی از نعمت ها و الطاف الهی است. «فبایّ آلاء ربّك»

۶- وظیفه اصلی همه ی پیامبران و کتب آسمانی، هشدار و انذار

بوده است. «هذا نذیر من النذر الاولی»

«آزفه» به معنای نزدیک شونده و «سامد» به معنای سهو و غفلت و تکبّر است.

در حدیثی در تفسیر فرقان می خوانیم که بعد از نزول این آیات، پیامبر صلی الله علیه وآله تا پایان عمر خندان نبود و تنها تبسّم می کرد.

شاید مراد از «هذا الحدیث» قرآن باشد، چنانکه در آیه ۲۳ سوره زمر نیز به «حدیث» تعبیر شده است. «اللّه نزّل احسن الحدیث»
۱- قیامت را دور نپنداریم. «ازفتِ الآزفه»

۲- همه اسباب و وسایل، ذرّه ای از گرفتاری های قیامت را نمی کاهد. «لیس لها من دون اللّه کاشفه»

۳- از تعجّب بعضی نسبت به قیامت، باید تعجّب کرد. «تعجبون»

۴- کسی که قیامت را باور کند، از خنده خود می کاهد و به یاد قیامت می گرید. «و تضحکون و لا تبکون»

۵ - گاهی خنده، نشانه تکبّر و سرمستی است. «تضحکون... و انتم سامدون»

۶- راه درمان غرور و سرمستی، سجده و عبادت است. «فاسجدوا... و اعبدوا»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

It is reported by Ibn Abbas that one night, after praying the Isha salat, the Holy Prophet told his companions: "At dawn, tomorrow, a star will descend on the earth from the heaven. On whomsoevers house it will come upon will be my heir, my successor, and he is the divinely commissioned guide." The star descended on Alis house. The hypocrites began to whisper that in love of Ali the Holy Prophet had gone astray. On this occasion these verses were revealed. The Holy Prophet is mentioned as sahib (companion) because he was living among the people addressed in this .verse

He does not speak of his own"

:-will" has also been mentioned in Deuteronomy ۱۸: ۱۸

Then the Lord said to me (Musa):"I will raise up for them a prophet like you, one of" their own race, and I will put my words into his mouth. He shall convey all my ".commands to them

:It is also mentioned in John ۱۶: ۱۸

Isa said): "However, when he comes who is the spirit of truth, he will guide you into all) the truth; for he will not speak on his own authority, but will tell only what he hears; ".and he will make known to you the things that are coming

The Holy Prophet was always in communion with Allah. Whatever he said was the word of Allah and

his actions were the fulfilment of the divine will, yet at the time of the treaty of Hudaybiya his close companion had doubts about his prophethood despite many verses of the Quran which assert that which has been said in verse ۲ to ۴, and his reputation as the most trustworthy and truthful among the people of Makka. (See .(commentary of Fat-h: ۱

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

To know who is the teacher of the Holy Prophet see commentary of verses ۲ to ۴ of Ar .Rahman

Shadidul Quwa, "the supreme in power", is Allah. To translate and interpret it as the angel Jibrail is to belie the verses ۳۰ to ۳۸ of Baqarah (see commentary) and verse ۷۵ of Sad, because Jibrail was one of the angels who prostrated themselves before Adam

when Adam taught them "the names" they did not know. As mentioned in the commentary of the verses of al Baqarah, on the authority of well known Muslim scholars. (Refer to Durr al Manthur, Kanzul Ammal, Yanabi al Mawaddat, Riaz al Nuzra and Arjah al Mutalib), "the names" were-Muhammad, Ali, Fatimah, Hasan, Husayn. Even if "the names" are interpreted as wisdom, then too Jibrail cannot be the teacher of the Holy Prophet, as the Holy Prophet is the superior most prophet among all the prophets of Allah in wisdom and all other attributes. In verse ۷۵ of Sad Allah asks Shaytan: "Are you arrogant, or are you one of the alin (the high ones)?" It means there were some servants of Allah described as alin (plural of ali) who were superior to Adam, therefore, exempted from prostrating themselves before Adam on account of their superiority over him. So it is proved that it is Allah who taught the Holy Prophet and from no mortal created being he received any kind of knowledge as mentioned in the commentary of Baqarah: ۷۸ and other verses in connection with the interpretation ."of the word "ummi

Refer to the commentary of Bani Israil: ۱ for mi-raj (ascension). The Holy Prophet held in view the entire universe from the highest position, where he found Jibrail. Then the Holy Prophet drew near to Allah "till a distance of two bows or still nearer." The nearness described by "still nearer" cannot be imagined by human mind. It is the nearest nearness possible between

the finite and the infinite. Arabic idiom qaba qawsayn indicate extreme nearness. "The drawn bows, with their chords touching," make a circle of union, yet the Holy Prophet is not to be considered as totally absorbed into divinity. The nearness stands for the highest position of the Holy Prophet in the order of creation-the nearest to Allah. It was a custom among the Arabs that when two individuals joined their bows it implied that both of them were united or bound by an agreement to shoot their arrows .simultaneously in one direction

Fatadalla implies that the Holy Prophet brought himself low in utmost humility before the manifest glory of the Lord of the worlds to express his gratitude for the unique .divine grace bestowed on him

.For all the details of ascension (mi-raj) see commentary of Bani Israil: ١

The nature of communion with Allah at their nearest point is incommunicable and .incomprehensible to any one who is not from the Holy Prophet

:Aqa Mahdi Puya says

Verses I to ٨ assert the infallibility of the Holy Prophet in his movement between the creator and the creation, similar to the movement of the star in its orbit. He neither deviates nor does or say anything other than what is revealed to him. The degree of his realisation and knowledge of all that which has been created is as perfect as the .creator, save the finest span between the finite and the infinite

The first degree of realisation he reached is the scene of istiwa in the highest part of the horizon

which is the highest stage of the angelic force, at which appear the two arcs-the arc of creation and the arc of godhead-to meet each other. Here the Holy Prophet and :(Jibrail heard a voice (saying

Glory be to Me. I am the Lord of the angels and the spirits. My mercy subdues My" ".wrath

Then moving further beyond the dualistic view, he entered the state of awaiting or pending (not terminated) between the finite and the infinite, joining point of the two arcs, after which comes the phase of aw adna where all dualistic considerations concerning the two arcs disappear. The whole becomes a circle wherein the absolute infinite manifests overall encompassment and penetration. At this stage of total submission and absorption, the Holy Prophet comes into direct communion with the infinite absolute and receives most important message which is known to him and his .Lord

:Imam Jafar bin Muhammad as Sadiq said

It was in this state the command relating to wilayah or imamah with finality was" ".revealed to the Holy Prophet

The Imam further said that "what he saw" has nothing to do with the ordinary sense of seeing but it refers to the realisation the cognitive self of the Holy Prophet .achieved

Hawa, in the sense of inclination, implies that the stars in their movement are inclined to either go up or down. As their movement is regular, it becomes a guidance for mankind. The Quran draws mans attention to the conduct of the Holy Prophet which is nothing but carrying out the commands of Allah in

letter and spirit-a guidance to mankind to find the right path in the darkness of worldly .wanderings and temptations

The assertion made in verses ٢ to ۴ concerning his life in this world is not restricted to any particular event, aspect or period but applies to his entire life from the day he came in this world to the day he departed. Ali ibn abi Talib in the Nahj al Balagha describes the infallibility and the unique excellences of the Holy Prophet in the highest form of style and substance ever thought or said by any one till today

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

Eyes can see matter. Allah is the creator of matter. He Himself is not matter. No finite being can ever see the infinite. The Holy Prophet saw the manifestation of His glory and power in the heaven. The quality of glory the Holy Prophet saw there was different from any that is visible on the earth, so when he narrated what he saw to the dwellers of the earth, those among them who did not have the elementary knowledge of the spiritual existence disputed with him concerning what he saw during his ascension

(see commentary for verse ١١)

The Holy Prophet saw Jibrail at sidratil muntaha beyond which neither any angel nor any other created being could pass. Then Jibrail told him: "I shall not take another step from here." The Holy Prophet went ahead and that which happened there is mentioned in verses

.and ١٠٩ ,٨

(see commentary for verse ١٣)

In the region of bliss beyond sidratil muntaha the Holy Prophet saw the glory of the .kingdom of Allah, and became fully aware of the wisdom governing it

There were wonders both spiritual and sensible but the Holy Prophet, neither dazzled nor confounded, remained firm and self-possessed, engrossed in the unique experience of beholding the glory of the Lord. There was no visual delusion nor any .intellectual or emotional disturbance

The arsh or throne (the seat of divine authority) and Allahs presence are figuratively localised in the highest heaven because human knowledge and imagination are unable to understand the dimensionless existence and sway of the eternal Lord of the worlds with the theories of time and space. Verse ٢٥٥ of al Baqarah: says: "His throne (presence, wisdom and authority) extends over the heavens and the earth (whole universe)". See commentary of Baqarah: ٢٥٥. In the case of Musa it was but a prefigurament of the divine effulgence on this earth. See commentary of Ta Ha: ١٠ to ١۴; Qasas: ٣٠; and also Exodus ٣: ١ to ۶ in the Old Testament. Through a fire in the bush Allah granted Musa a little manifestation of His glory on the mountain of Sinai. Refer to Araf: ١۴٣ for what took place when Musa saw the manifestation of divine glory. In case of the Holy Prophet it was divine glory in its full splendour in the highest heaven which .he saw, understood and absorbed as verse ١٨ confirms

(see commentary for verse ١۵)

see commentary)

(for verse ۱۵

(see commentary for verse ۱۵)

When the Holy Prophet was reciting verses one of the idolators recited: "There are the lofty idols, verily their intercession is sought." See commentary of Hajj: ۵۲ and ۵۳ .on page ۷۴۳ for full details

(see commentary for verse ۱۹)

.See commentary of Nahl: ۵۷, ۵۸, Zukhruf: ۱۶, ۱۷ and Tur: ۳۹

(see commentary for verse ۲۱)

.Refer to Araf: ۷۱ and Yusuf: ۴۰

The false gods the idolaters worship are nothing but names they give to sticks or .stones, ideas or men living or dead

Mans desires are dictated by his whims and fancies, so he worships false gods and ideas and generates evil and disorder. The true source of guidance and light is Allah. He is the ultimate goal to which all persons and things (all existence) return. .Sovereignty, from beginnings to end, exclusively belongs to Allah

(see commentary for verse ۲۴)

There will be no intercession available to the disbelievers, but Allah has given permission to the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt to intercede and advocate on behalf of the believers. Refer to the commentary of Baqarah: ۴۸. There are several verses in the Quran in which it is clearly stated that Allah gives permission of intercession to whom He pleases. So the theory of "no intercession at all" is unquranic .and contrary to the will of Allah

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

Lamam stands for the intention (to sin) and the sins

committed before coming into the fold of Islam, most likely to be forgiven after repentance and amended conduct. Allahs attributes of mercy and forgiveness are unlimited. They come into action without our asking if we surrender our wills to Him. .Our prayer helps us to surrender our wills to Him

As Allah knows our inmost being, it is absurd to justify ourselves, either by pretending that we are better than we are, or by finding excuses for our misconduct. If we try to safeguard ourselves against evil with full awareness of the laws made by Him He will .appreciate our striving and may forgive us

He who turns back" refers to those who forsake the faith like those who left the Holy" .Prophet in the midst of danger and ran away from the battles of Uhad and Hunayn

According to Minhajul Sadiqin Uthman bargained with Abdullah bin Ubay for a camel load of merchandise if Abdullah would take upon himself the sins of Uthman. After giving the merchandise Uthman put a stop to alms giving relying upon Abdullahs undertaking. Then these verses were revealed. If we accept Islam, we must accept it whole-heartedly and not look back to pagan superstitions. No man can bargain about spiritual matters, for he cannot see what his end will be in the hereafter. It is the unchangeable law of Allah in every age that no bearer of burden can bear the burden of another. See commentary of Baqarah: ۴۸, ۱۲۳, ۲۵۴; An-am: ۱۶۵; Bani Israil: ۱۵; Fatir: .۱۸ and other such verses

see)

(commentary for verse ۳۳

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(see commentary for verse ۳۳)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

Aqa Mahdi Puya says:

In astronomy, Sirius is the highest star, also called day star, in the firmament. It was worshipped by the Egyptians, the Greeks, the Romans and the pagan Arabs. Allah is the creator, the Lord-nourisher of the most magnificent creation, therefore worship is due to Him alone.

For the people of Ad see Araf: ۶۵ to ۷۲; for the people of Thamud see Araf: ۷۳ to ۷۹; and

.for the people of Nuh see Araf: ۵۹ to ۶۴

(see commentary for verse ۵۰)

(see commentary for verse ۵۰)

(see commentary for verse ۵۰)

(see commentary for verse ۵۰)

There is a similar query in surah ar Rahman. Every gift man has is from Allah and to save him from the just punishment of his sins, He sent messengers and prophets to .warn him

:Aqa Mahdi Puya says

The minutest functions in the universe are subject to Allahs sovereignty, so the whole .universe is before him in a single view at every moment

(no commentary available for this verse)

:Aqa Mahdi Puya says

According to Ibn Arabi it may refer to the advent of Imam Mahdi al Qa-im. See :commentary of Bara-at: ۳۲ and ۳۳, Fat-h: ۲۸ and Saff

.٩

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

.Prostration is compulsory after reciting this verse

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹